بسم الله الرحمن الرحیم

منهاج ادویه شفا حمد مسبب الاسبابست که بعلامات مختصر واذا مرضت فهو یشفین
مرضی را اشاره بانعام اوست و قانون اغذیه معالجات اسقام شکر حکیمی است که بعبارت
موجز ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین صحت بیماران از الطاف او مصابح
طریقه مستقیمه دین مبین تشخیص و تحلیل طبی است که ارشاد منحرفان از کرم او ادای
تو برین داروی اهل صفا لطف تو طبیب دل ارباب وفا بیما معاصیم ما در رسالت از راه شفاعت
رسولت شفا و هادی ذخیره تداوی ام قلوب نعت کاملیست که صناعات صنادید
باشارات و انفعه محو کردانید و معنی مقاصد سوء المزاجات صاحب اغراض بادیه ضلالت
درود نامعدود عرض بجرم ابراهیمیست که در مطب و بالحق انزلناه و بالحق نزل تکحیل الجواهر
دیده عنیفه اهل بصیرت ساکنادیا از شرح مفردات علامات اوقام و بیان از ضبط
مرکبات اسم را رنج عاجز اوست بلیغ علاج هر سقیم اوست شفای هر مرض هر حکیم و سراج الهدی او
حضور صاکل چون هدایت ساقی شیعیان قیامت و مفتح سده مجاری کلشن امامت و
عطش شیعیان و دودمان ولایت مرجع عنان عارفان خلافت اصیری که متابعت رضا او بوستان
عبادت و فنا الفتن جوان کلتان انقطاعنا عن قایضا دواع الکفرة و مسدد ابواب الظلمة و مکسر
اعناق الفجرة و محرق قلوب الفسقة و کاوی ادمغة المنافقین امام العالمین هو یعسوب الدین
ابا الحسنین علی بن ابی طالب علیه و علی اولاده المعصومین اما بعد بر ارباب فطنت
پوشیده نماند که چون فقیر حقیر ابراهیم الحسینی را در حین معالجه مرضی مرکبات مناسب محل
بواسطه

بواسطه قلت بضاعت در ذکر بنود و استخراج آن از قرابادینات متعسر میبود در خاطر داشت که مرکبات را
بترتیب امراض از کتب مشهوره جمع نماید تا در ملاحظه هر مرض مناسب آن نظر آید لهذا بتألیف
این کتاب مشغول گشت و چون وقت و کیفیت استعمال و علامات امراض و اشعار بمحل آنها
منضم گردانید منهاج المبتدی مسمی ساخت الاستعانة به من و سد الخلل علی من نظر فیه و این
کتاب را بر چهل و دو باب و خاتمه مشتمل ساخت باب ۱ در فهرست ادویه که در ابواب
امراض متفرق ذکر شده و در عقب آن بطریق حروف الهجا ذکر میشود باب ۲ در ذکر ادویه
که در جراحات بکار آید باب ۳ در ذکر ادویه لینه باب ۴ در ذکر ادویه مالیخولیا
باب ۵ در ذکر ادویه دیوانگیها باب ۶ در ذکر ادویه فساد ذکر باب ۷ در ذکر
ادویه که در صبات و دوار و سدر بکار آید باب ۸ در ذکر ادویه که در کابوس
و در صرع بکار آید باب ۹ در ذکر ادویه که در سکته بکار آید باب ۱۰ در ذکر
ادویه که در لقوه بکار آید باب ۱۱ در ذکر ادویه که در خدر بکار آید باب ۱۲
در ذکر ادویه که در فالج بکار آید باب ۱۳ در ذکر ادویه که در تشنج بکار آید باب ۱۴
در ذکر ادویه که در رعشه بکار آید باب ۱۵ در ذکر ادویه که در انواع صداع بکار
آید باب ۱۶ در ذکر ادویه که در امراض عین بکار آید باب ۱۷ در ذکر ادویه که در
امراض اذن بکار آید باب ۱۸ در ذکر ادویه که در امراض انف بکار آید باب ۱۹
در ذکر ادویه که در امراض حلق و بجرم و ذبحه و خناق بکار آید و لب و دندان و دهن
بکار آید باب ۲۰ در ذکر ادویه که در امراض حلق و بجرم و ذبحه و خناق بکار آید
باب ۲۱ در ذکر ادویه که در علاج ربو و ضیق النفس و سعال و نفث الدم و ذات
الریه و سل و ذات الجنب بکار آید باب ۲۲ در ذکر ادویه که در علاج امراض ثدی
بکار آید باب ۲۳ در ذکر ادویه که در امراض مری و معده بکار آید باب ۲۵ در ذکر ادویه
که در امراض کبد بکار آید باب ۲۶ در ذکر ادویه که در امراض طحال بکار آید باب ۲۷
در ذکر ادویه که در امراض یرقان بکار آید باب ۲۸ در ذکر ادویه که در امراض استسقا بکار

قلب بکار آید باب ۲۴
در ذکر ادویه که در
علاج امراض

آید باب ۲۹ در ذکر ادویه که در اقسام اسهالات بکار آید باب ۳۰ در ذکر ادویه که در اسهال
امعا بکار آید باب ۳۱ در ذکر ادویه که در امراض مقعد بکار آید باب ۳۲ در ذکر ادویه
که در علاج اقسام دودها بکار آید باب ۳۳ در ذکر ادویه که در قولنج بکار آید باب ۳۴
در ذکر ادویه که در امراض کلیه بکار آید باب ۳۵ در ذکر ادویه که در امراض مثانه بکار
آید باب ۳۶ در ذکر ادویه که در امراض مخصوص بزنان بکار آید باب ۳۷ در ذکر
ادویه که در وجع ظهر و ریاح افرسه و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و دوالی بکار آید
باب ۳۸ در ذکر ادویه که در انواع اورام حاره بکار آید باب ۴۰ در ذکر ادویه
که در انواع اورام بارده بکار آید باب ۴۱ در ذکر ادویه که در امراض زینت بکار
آید باب ۴۲ در ذکر ادویه دافع سموم خاتمه در اوزان و مکاییل باب اول

که در وجع ظهر و ریاح افرسه و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و دوالی بکار آید باب ۳۹ در ذکر ادویه که در انواع اورام حاره بکار آید باب

در فهرست ادویه مرکبه مشهوره که در ابواب امراض متفرقه نوشته شده و در مقام
نظر بر حروف ابجد ذکر می‌شود حرف الالف ایارج جالینوس ایارج لوغاذیا و ایارج
روفس بدو نسخه در باب مالیخولیا ذکر شده ایارج فیقرا در باب سکته ایارج ارکاغانیس
بدو نسخه اطریفل کشنیزی در ثقل سمع امروسیا در ... انوشداروی هندی انوشداروی
لؤلؤی و معتبر بدو نسخه در ضعف قلب اطریفل کبیر اطریفل صغیر در ضعف هاضمه معده
ایارج مقوی معده در سوء المزاج بارد معده اثاناسیا کبیر اثاناسیا صغیر در سوء المزاج
بارد کبد اطریفل صبر مقلی در ورم مقعد اکسیر در ... احراق اولاد و نقرس و طلا
در جذام اطریفل ... بدر در بهق و برص حرف الباء برود ... و دار فلفل در فساد
ذکر برود رمان در برده و شعیر باسلیقون در جرب برود نوتیا در ... باسلیقون
دیگر در ظفره برود رمان دیگر در ضعف بصر برشعثا در نزله و زکام بادرنجبویه
در بول الدم بادروج ... دیگر به نسخه در حرقة البول حرف الجیم جوارش مسهل

جوارش

جوارش طباشیر در سوء المزاج حار معده جوارش عود مسهل جوارش عود جوارش عنبر کسروی
جوارش نارمشک جوارش جالینوس جوارش عود ترش در سوء مزاج بارد معده جوارش
الخدان در ریح معده جوارش خوزی در ضعف ماسکه معده جوارش کمونی جوارش
سفرجلی در اسهال معده جوارش طباشیر دیگر جوارش سماق جوارش خرنوب در اسهال
روده جوارش مقل در ورم مقعد جوارش هندی جوارش شهریاران در قولنج جوارش
سفرجلی در نقرس حرف الدال دواء المسک تلخ دواء المسک حار در صداع داروی
سرشته در ظفره داروی مفصل در نزول آب داروی مفصل دیگر در سکته و ...
در استرخای لسان دواء الحلتیت در بحه الصوت دواء المسک شیرین بارد در ضعف
قلب حار دواء حب الکلب در خناق معوی دواء الخطاطیف کبیر دواء الخطاطیف صغیر
در خناق بلغمی دواء الحرمل در خناق سوداوی دواء اللک دواء الکرکم بدو نسخه در
سوء المزاج بارد کبد دیک بر دیک در بواسیر دواء الحلتیت در علاج سم مطلق داروی
سرطان دواء الذراریح بدو نسخه در علاج کلب کلب حرف الواو وردی بنجی علی در حرقه
حرف الحاء حب الافاویه حب بنفشه در حمی خلطی مطلق حب مسکن عطش در حرقه
حب دیگر مسهل بدو نسخه در شطر الغب حب مسهل بلغم به نسخه حب ... مانع
در حمی بلغمی ... حب صبر حب مسهل سوداء حب الشفا در حمی ربع ... رطوبات
بدن در دق ... حب ماء الجبن حب افتیمون در مالیخولیا حب ... بدو نسخه
در جنون حب اسطمخیقون به نسخه کندری و نسخه کبیر حب صبر دیگر حب فوقایا بدو
نسخه در سبات حب غاریقون در صرع حب فرفیون حب مشهور بحب ...
در سکته حب فرفیون دیگر حب سکبینج حب شبطرج بدو نسخه حب ... بدو نسخه
حب ... در فالج حب بنفشه حب صبر بدو نسخه حب ... در صداع
و ... به نسخه در ضعف بصر حب بنفشه در ... حب غاریقون ... نسخه
... در ربع و ضیق النفس حب السعال در سعال حب الافاویه دیگر در سوء

المزاج بارد معا حب سکبینج دیگر در ریح معا حب مصطکی در اروغ حب سکبینج دیگر حب مانذریون
حب غاریقون دیگر حب ... حب ... بنسخه ثابت در استسقا حب مقل حب ...
حب داودی در بواسیر حب سکبینج دیگر حب اللؤلؤ در قولنج حب سکبینج دیگر در وجع ظهر
حب ... در نقرس و مفاصل حب شاهترج در جرب حب ... در حنا ...
حرف الطا طبیخ کفناد ... در قولنج طبیخ هلیله بد و نسخه در ربو و ضیق النفس
طبیخ هلیله دیگر طبیخ ... طبیخ ... در ورم صلب کبد طبیخ کفناد ... دیگر در وجع
مفاصل و نقرس طبیخ شاهترج در جرب طلاء الزهل در ورم رخو طبیخ سالج اسود
طلاء سالج اسود در جذام حرف الکاف کلمنکبین مسهل در ریح کحل اصفر در دمعه
کونی بد و نسخه در سوء المزاج بارد معا کلکلانج بارد بد و نسخه کیفیت سرشتن
خوردن کلکلانج کبیر در استسقا کیفیت ... کشکاب در اسهال الکبد کیفیت سوختن
... در اسهال ... حرف اللام لعوق کرنب لعوق زنجبیل لعوق ... نسخه
در ضیق صوت لعوق اسقیل در ربو لعوق کبیر لعوق ابن ماسویه لعوق ... در سعال نسخه
لعوق حب الصنوبر در ذات الریه لعوق بنفشه در قولنج لعوق صبار ... بد و
در ورم کلیه حرف المیم ماء الجبن در حمی یوم استفراغی معجون راحت در حمی یوم
تخمی معجون ... در حمی خلطی مطلق مطبوخ ... تألیف شیخ در ... خالص
ماء الاصول ... نسخه در حمی بلغمی دایره مطبوخ شاهترج مطبوخ هلیله بد
نسخه معجون ... معجون ... در حمی ربع ... در ... معجون ...
... مطبوخ افتیمون در ... مطبوخ
هلیله در باب ... معجون انقردیا ... ذکر ... در باب ...
معجون ... معجون ... معجون ... در باب ...
ماء الاصول کبیر در باب ... ماء الاصول دیگر در صداع ... نسخه ... مغلی
دیگر

دیگر بد و نسخه در ضیق حدقه مطبوخ فنطوریون در نزول آب مرهم سفیداب مرهم باسلیقون
... دیگر ... مرهم زنگار مرهم مصری در قروح اذن معجون زوفا در نزله و زکام معجون
مسکن وجع در وجع اسنان معجون افروسمعا در خناق بلغمی معجون رب السوس
معجون ... در سعال مطبوخ ... معجون فلاسفه در سوء مزاج
بارد معا ... دیگر ... معجون حب الغار معجون ... در ... معجون کندر
و در وجع ... مطبوخ هلیله دیگر ماء الاصول دیگر بد و نسخه معجون ناردین در
سوء المزاج بارد کبد ماء الاصول دیگر ... صلب کبد مطبوخ ... معجون
... مفتح کبد معجون ... در ورم صلب کبد مطبوخ هلیله ... در ورم طحال
معجون حب الغار در استسقا معجون ... در اسهال معدی بد و نسخه مرهم کافور مرهم
مقل مرهم باسلیقون دیگر در ورم مقعد معجون ... معجون مقلی در بواسیر
معجون ... معجون ... معجون ... مسهل در قولنج ماسک البول بارد معجون
... در سلس البول معجون حجر الیهود معجون عقرب در حصاة مثانه و کلیه معجون
... مرهم ... در سرطان ... مطبوخ سورنجان بد و نسخه در نقرس
و مفاصل مرهم ... در ... مرهم شاهترج در جرب مرهم داخلیون در ... حنا
مرهم باسلیقون دیگر در سلعه مرهم زنگار در قروح متعفنه مرهم ... در ... ختن
حرف النون ... دیگر در کلف
... معجون ... بد و نسخه در جذام مرهم داخلیون دیگر در
... بد و نسخه در ... نقوع صبر ... نسخه در صداع نقوع
صبر دیگر در جرب حرف السین سکنجبین بزوری بارد در ... خالص سفوف
الطین در محرقه سکنجبین افتیمونی در ربع سکنجبین افتیمونی دیگر سکنجبین عنصلی
ما ... مقوی در ... سکنجبین بزوری معتدل در ورم کبد سفوف
هلیله در یرقان اصفر سفوف حب الرمان در اسهال ... سفوف طین ... دیگر
در اسهال کبدی سفوف حب الرمان دیگر سفوف ... سفوف مقلیاثا سفوف عود

سفوف الذهب در اسهال معدی سفوف طین دیگر بدو نسخه در زحیر سفوف مجوج سفوف
کاکنج در قروح کلیه سفوف ماسک البول در تقطیر البول سفوف کهربا در سلس البول سفوف
سورنجان در نقرس **حرف العین** عنبر مقوی احمر بدو نسخه در ضعف جگر معجون مقوی
دیگر در مقویات باه **حرف الفاء** فلونیای فارسی در وجع اسنان فلافلی در سوء المزاج
بارد معده نفیخ در اسهال معدی فلونیای رومی در ضعف معده **حرف القاف**
قرص طباشیر مسهل در حمی خلطی مطلق قرص بنفشه در حمیات نسخه قرص طباشیر ملین بدو نسخه
قرص کل بدو نسخه قرص غافث قرص مازریون قرص زرشک بدو نسخه در حمی غب
خالص قرص طباشیر مسکن عطش قرص طباشیر قابض در محرقه قرص کل دیگر نسخه
در شطر الغب قرص کل دیگر نسخه محمد زکریا قرص کل دیگر قرص کل دیگر نسخه جالینوس
قرص کل دیگر نسخه ثابت ابن قره در حمی البلغمی دایره قرص غافث بدو نسخه در حمی ربع
قرص کافور بدو نسخه قرص طباشیر سرطان قرص خشخاش در حمی دق قرص طباشیر مسکن
خون و صفرا در جدری قرص نوشادر قرص فاذریون در اکله لب قرص زعفران قرص ربع
در نجر قرص کهربا قرص بسد در سل قرص کلنار قرص کهربای دیگر قرص کل در تقطر الدم قرص
طین بدو نسخه قرص ورد قرص راسن قرص عود در هیضه قرص کل دیگر در قذف الدم
معده قرص سنبل در ورم صلب معده قرص زرشک قرص کافور قرص طباشیر
در سوء المزاج حار ساذج کبد قرص افسنتین قرص ریوند بدو نسخه قرص غافث کبد
در سوء مزاج بارد کبد قرص لک در سده محدب کبد قرص زرشک دیگر
در ورم صلب کبد قرص نخکست قرص غاریقون قرص حب قرص کبر در ورم
طحال قرص انیسون در یرقان سدی قرص زرشک دیگر بدو نسخه قرص شیرم قرص
دیگر در استسقا قرص طباشیر قابض در اسهال مراری قرص کلنار در اسهال معوی قرص
زرنیخ دیگر بدو نسخه در سحج امعا قرص کهربا دیگر بدو نسخه در بواسیر قرص کوکب
در ضعف کلیه قرص کاکنج دیگر نسخه قرص خشخاش قرص کهربا در قروح کلیه قرص طباشیر
دیگر

دیگر قرص کلنار دیگر در باسلیقون قرص طباشیر دیگر در سلس البول قرص کهربا دیگر در افراط طمث قرص برمکی
در جرب قرص حالوا اندروس در قروح معفنه **حرف الواو** روغن به روغن افسنتین
در حمی بلغمی روغن ملح عرق در محرقه روغن کدو در جنون روغن فرفیون روغن قسط روغن
اسقیل در سکته روغن سداب روغن سوسن روغن شونیز در فالج روغن بنفشه بادام
روغن بابونه در تشنج روشنائی در جرب عین روشنائی دیگر در ظفره روغن شبث در
وجع اذن روغن بابونه روغن مرزنجوش در تشنج امتلائی روغن مصطکی در سوء مزاج بارد
معده روغن اهلیلج ساخته در شهوات فاسده روغن نارجیل در ورم صلب معده روغن
عقرب در حصاة کلیه روغن مقل در افراط طمث روغن حب البان در معنا روغن
اهلیلج در وجع ظهر اسهرات در نقرس **حرف الشین** شراب افسنتین بدو نسخه در حمی غب
خالص شربت صندل در محرقه شربت مرزنجوش شربت صعتر در حمی البلغمی شربت کل در انفیا
لیمو شراب کهنه در جدری شربت خشخاش در جنون شلیثا در صرع شربت الورد
صداع شیاف بدو نسخه در شعر زاید شیاف احمر لین در سلاق شیاف سماق در جرب
شیاف طرحا الطیفا در سکنه شیاف بر بوهه دبه نسخه شیاف ورد ابیض شیاف وردی
اصفر شیاف ابیض شیاف ابیض عروق در رمد شیاف قیصر شیاف زنگار در ظفره شیاف
حلوف شیاف اسود در انتفاخ ملتحمه شیاف اسود دیگر شیاف دینارکون در سبل شیاف
اباردبه نسخه در انتشار شیاف زعفران دیگر در ضیق حدقه شیاف مرارات در نزول
شربت دینارقودا شربت زوفا در سرکام و نزله شربت زوفا دیگر شربت بنفشه در سعال
شربت صندل شربت مسکن عطش شربت فواکه شربت ابریشم بدو نسخه در ضعف قلب
شربت سنبل شربت مسک شربت عنبر شربت عود شربت خبث الحدید در سوء مزاج
بارد معده شربت پودنه در ضعف شهوت شربت مورد در فواق فتح معده
شربت اسطوخودوس نسخه جالینوس در سوء مزاج حار معده شربت افسنتین دیگر نسخه
در ضعف شهوت شربت افسنتین دیگر در سوء مزاج بارد کبد شربت خشخاش دیگر در اسهال

دماغی شربت الجبن در قولنج شربت شبت در عسر البول شربت الخیمه متعفن شربت کدو در حمیات
حرف التاء تریاق بزرگ در حمیات تریاق اربعه تریاق غافنیه در صرع تریاق الاذن
در امراض اذن تریاق الذهب در اسهال معدی تریاق الکلیه در قروح کلیه تریاق
الطین در علاج مطلق سموم تریاق الافیون در علاج افیون خورده تریاق العقرب
و تریاق الحوار در علاج عقرب گزیده تریاق عسکری و تریاق اوتیلات در سا
گزیدن رتیلا تریاق الافاعی در علاج سم افعی حرف الخاء خندقوقی در سوء المزاج
بارد کبد حرف الذال ذرور اصفر در بثره و شیرح ذرور که مکها باید و لخخه ذرور
بخانیم ذرور اصفر صغیر ذرور اصفر کبیر ذرور اعبر ذرور وبخ ذرور مادی ذرور سبل
ذرور شکیان بد لخخه در بیاض ذرور ابیض ذرور اسود در استرخاء لثه الواب مرکبات
بر سبیل تفصیل که در هر مرضی علحده ذکر خواهد شد باب دوم در ذکر ادویه که در حمیات
بکار می آید صفت ماء اللحم که در حمی یوم استفراغی بکار آید گوشت پشت مازه گوسفند *صفت ماء اللحم که در حمی یوم استفراغی*
تازه کشته را از چربی پاک کند و پاره پاره کرده نیم برشته کنند و در دیگ سنگی کرده
گلاب یا آب سیب ترش یا آب به ترش بر آن پاشند و عصاره بر سر آن نهند و چندان
بگذارند که گوشت گرم شود و آب از خود بیندازد پس آن آب را بگیرند از روی بردارند
تا آنقدر که قوت از گوشت گرفته شود پس جمله آب گوشتها در دیگ کنند و قدری
کشنیز با آب کدوی تر و ادنی نمک داخل کنند و چند جوشی بدهند تا پخته تر شود
پس اگر استفراغ از عرق واقع شده باشد و طبع نرم باشد قدری صمغ عربی و نشاسته
بریان و طباشیر سوده اضافه کنند و اگر قوت بسیار ضعیف باشد نقوع اب
میوه قدری شراب ریحانی بکنند صفت روغنی که در حمی یوم که بسبب ناگواریدن *حمی یوم تخمی*
طعام است و علامت آن تغیر جشا و ثقل آن و عدم نضج در بول است بعد از نرم داشتن طبع
بکار آید آب به ترش قابض آب سیب ترش قابض با روغن گل با آتش ملایم آنقدر بجوشانند
که روغن بماند پس چیتم پاره در آن چرب کرده بفشارند و گرم کرده بر معده نهند صفت

ضمادها

ضمادی که صاحب حمی یوم مذکور اگر حار المزاج باشد بعد از نرمی طبع بکار آید صندل سرخ
گل سرخ اقاقیا سک املح عصاره لحیه التیس آب مورد آب تفاح زرد صفت روغن افسنتین
که در این علت بعد از باز ایستادن اسهال بکار آید و معده و جگر و جمیع اعضا را قوت
دهد افسنتین رومی با روغن زیت در قدحی کنند و در دیگ پر آب نهند و بجوشانند
تا روغن قوت افسنتین بگیرد پس چیتم پاره بدان تر ساخته بفشارند و گرم کرده بر معده نهند
صفت روغن مصطکی و روغن ناردین که درین باب بکار می آید در علاج معده مذکور
می شود صفت حب الافاویه که درین باب بجهت تلیین طبع زمانی که ثقل را از
طعامهای غلیظ بهم رسیده باشد بکار آید و بادها دفع کند و قولنج بگشاید فلفل دار فلفل
زنجبیل مصطکی نانخواه مساوی کوفته بیخته از همه ده درم بگیرند و ده درم سقمونیا
و ده درم شکر طبرزد با یکدرم کتیرا در آب پودینه حل کرده سرشند و بقدر نخودی
حب کنند و اگر آب پودینه حاضر نباشد بگلاب یا آب انار ترش سرشند هرگاه یکحب
بخورند بعجل اجابت کند و طعام بگوارد و بادها دفع کند صفت معجون راحت
که درین باب بجهت تلیین بکار آید و قولنج را نیز در ساعت بگشاید مصطکی قرنفل فلفل
دارفلفل جوز بوا مساوی کوفته بیخته از کل ده درم سقمونیا ده درم با شکر بقوام آورده
سرشند شربتی از یکدرم تا دو درم صفت حب بنفشه که در تبهای خلطی جهت تلیین
طبع بکار آید بنفشه یک مثقال سقمونیا نیم دانگ تا یکدانگ صفت حب سهل که تسکین
حرارت نیز بکند کتیرا خشخاش گل سرخ طباشیر هر یک دو دانگ تا یکدرم کافور از نخودی
تا طسوجی سقمونیا از نیم دانگ تا دانگی کتیرا در آب حل کرده حب کنند و این حب مبرد جوانرا
که حرارت بروی غالب باشد خشک نباید داد صفت معجونی بارد که در حمیات خلطی طبع
نرم کند شیرخشت با ترنجبین هرکدام که حاضر باشد ده درم آب سیب آب به
هر یک ده درم آب کاسنی دو درم شیرخشت را در آبها کنند و با آتش ملایم بقوام آورند
و یکدرم سقمونیا و یکدانگ کافور بعد از آتش فرو گرفتن داخل کنند جمله شش شربت باشد

صفت معجونی که اسهال کند و حرارت تب ساکن سازد مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک پنج درم رب
السوس یکدرم و نیم ترنجبین با شیرخشت بیست درم در آب بگدازند و بقوام آورند و یکدرم
سقمونیا با دیگر ادویه بسرشند جمله سه شربت باشد صفت قرص طباشیر مسهل معده را
قوت دهد و حرارت را ساکن سازد طباشیر عصاره زرشک هر یک یکدرم سقمونیا و
یک گل سرخ کبابه هر یک و الکی یا به کاسنی یا آب عنب الثعلب با آب کاهو قرص سازند صفت
حبی که در تبهای گرم و در شقاق سینه باید داد بنفشه یکمثقال شیرخشت یکمثقال هر دو را
بعسل سرشته حب سازند صفت سکنجبین بزوری که در عنب خالص که علامت آن
نافض شدید اللذع قلیل البرد و صداع و عطش و کرب و قی و تاریت و بول و عدم
زیادت زمان نوبه از دوازده ساعت باشد بعد از تبریدات و تلیین طبع را
نوبت پنجم و ششم بکار آید شیره تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یک بیست درم
تخم کاسنی دو درم تخم کاسنی را در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا نصف آید صاف
کنند و شیره تخمها با آن میامیزند و سی استار شیره قند کف گرفته داخل نموده انعقاد را
بجوشانند که بقوام آید صفت شربت افسنتین که در علاج عنب غیر خالص بعد از ظهور
آثار نضج بکار آید و معده را نیز از اخلاط فاسد پاک کند افسنتین رومی پنج درم تربد
سفید تراشیده نیم کوفته ده درم سنبل یکدرم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بپزند
تا یک من آید پس صاف کنند و هر صبح مقدار چهار درم با ده درم شکر بخورند و بعضی
اوقات یکدرم صبر در یک شربت داخل کنند صفت شربت افسنتین نسخه دیگر
افسنتین رومی هفت درم مصطکی دارچینی سادج هندی سنبل الطیب صبر غاریقون
گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله در ده من آب بپزند تا با نیمه آید
پس صاف کنند و یک من عسل یا شکر یا ترنجبین داخل نموده بقوام آورند و در بعضی نسخ
یکدرم تخم رازیانه و یکدرم تخم کرفس و نیم درم انیسون و نیم درم اسارون و یکدرم پودنه
اضافه کرده اند صفت قرص بنفشه که در تب علت بعد از نضج بکار آید بجهت تلیین

مطبوخ

عنب خالص

عنب غیر خالص

طبع سر بنفشه دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیا نیم دانگ کوفته بیخته
با پنج درم ترنجبین بخورند صفت قرص بنفشه بنسخه دیگر بنفشه تربد رب السوس سقمونیا بوزن
قرص سابق بگیرند و یکدانگ پودنه یا انیسون زیاده کنند و یکدانگ کتیرا با آب کاسنی
یا آب کرفس حل کنند و ادویه بدان سرشند صفت مطبوخی که نضج بجهة علاج عنب غیر خالص
بعد از نضج تام بکار برند غافث افسنتین هلیله کابلی هر یک پنج درم تخم خربزه تخم خیار تخم خیار
بادرنگ تخم کرفس هر یک دو درم نیم کوفته یکدرم خیار شنبر یک استار مویز منقی از دانه بیست
عدد سپستان سی عدد انجیر ده عدد گل انگبین پانزده درم جمله را علی الرسم بپزند و بعد از آن
سقمونیا ربع درم از این مطبوخ داخل نموده بخورند صفت قرص طباشیر که در تب علق بعد از
استفراغ زمانی که احساس حرارت کنند بکار آید و در سایر تبهای صفراوی نیز سود دارد
طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاهو تخم خیار تخم خیار بادرنگ تخم کدو هر یک سه درم رب
السوس دو درم ترنجبین ده درم علی الرسم قرص سازند صفت نسخه دیگر که در زمانی که صاحب
تب با تشنگی و سرفه باشد استعمال نماید طباشیر سفید گل سرخ صمغ عربی کتیرا هر یک چهار
درم تخم خیار تخم خیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته
سه درم کافور یکدرم کوفته بلعاب بهیدانه سرشته قرص سازند صفت قرص گل که در عنب غیر
خالص که صفرا زیادت بر بلغم داشته باشد بکار آید گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم
اصل السوس پنج درم تخم کاسنی تخم خیار مقشر هر یک چهار درم علی الرسم قرص سازند صفت
قرص گل که در عنب غیر خالص زمانی که صفرا و بلغم مساوی باشند بکار آید گل سرخ ده
درم مصطکی یکدرم سنبل دو درم تخم کاسنی پنج درم شربتی یکمثقال صفت قرص بنفشه
که در تب علت زمانی که سرفه باشد بکار آید بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم مغز بادام
مقشر پنج درم کتیرا سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو هر یک پنج درم مصطکی یکمثقال
سنبل یکدرم نیم نشاسته سه درم مغز تخم خیار هر یک پنج درم رب السوس سه درم شربتی
یکمثقال صفت قرص بنفشه دیگر که در زمانی که با تب مذکور سرفه و خشکی طبع باشد سود

دهد بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کثیرا رب السوس هر یک چهار
درم هر بام داد یکمثقال با جلاب سرشته و گاه باشد که چهار درم سقمونیا و هفت درم ترید زیاده کنند
جهت تنقیه بلغم و شربتی دو درم کنند صفت قرص غافث که در آخر تبهای مزمن سود دهد
عصاره غافث پنج درم گل سرخ سنبل هر یک دو درم طباشیر سه درم ترنجبین ده درم شربت
یکمثقال صفت قرص ماذریون که درین علت زمانی که تشنگی و درد سر و خشکی طبع باشد سود
دهد ماذریون که هفت روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند اهلیلج هلیله زرد شکر
طبرزد مساوی شربتی یکمثقال صفت قرص [illegible] که درین قسم زمانی که معده و کبد ضعیف باشد
بکار آید عصاره زرشک چهار درم گل سرخ دو دانگ دو درم اصل السوس عصاره غافث
[illegible] نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر زعفران مغز خرفه هر یک دو درم ریوند
چینی سنبل هر یک یک درم کافور نیم درم [illegible] چهار درم در آب حل کنند و ادویه بدان
صفت قرص زرشک [illegible] که درین علت جگر با معده ورم کرده باشند بکار آید
زرشک [illegible] رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خرفه هر یک سه مثقال مصطکی سنبل
عصاره غافث هر یک دو درم فوة الصبغ ریوند چینی زعفران هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی
هر یک سه درم طباشیر یکدرم و نیم ترنجبین شش درم قرص سازند صفت ضمادی که درین
علت زمانی که اخلاط غلیظ و معده ضعیف باشد نفع دهد سه درم لادن در روغن
سوسن و روغن گل بالمناصفه چهار درم حل کنند پنج درم گل سرخ و دو درم سنبل و دو درم
رامک و دو درم مصطکی کوفته داخل کنند و بر پهلوها و معده ضماد کنند زمانی که معده
خام باشد و اگر دو درم دارچینی و دو درم اشنه زیاده کنند بهتر باشد صفت سکنجبین بزوری
که درین علت بکار آید در اواخر که ذکر می شود صفت شربت صندل که در تب محرقه
علامات این شده و جمیع علامات غب خالص است با نفع و استداره [illegible]
[illegible] و سایر [illegible] است زمانی که صرفه باشد بکار آید صندل سفید سوده کرده پنجاه درم
[illegible] سرکه [illegible] آب غوره [illegible] تا نیمه بماند
نیز صالح

بر صاف کنند و با یکمن شکر بقوام آورند و اگر سرفه بوده باشد با گلاب بخیسانند حبی که [illegible]
مغز تخم خیار بزرگ تخم کاهو رب السوس ترنجبین مساوی کوفته با لعاب بهدانه با اسکنجبین سرشته حب سازند
طباشیر که تشنگی بنشاند طباشیر پنج درم کثیرا صمغ عربی نشاسته از هر یک سه درم رب السوس
هفت درم مغز تخم خرفه مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو هر یک چهار درم بلعاب اسبغول سرشته
قرص کنند صفت قرص طباشیر قابض که درین علت و سایر تبهای صفراوی زمانی که طبع نرم
باشد بکار آید طباشیر گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم تخم کدو
مقشر تخم خیار مقشر هر یک دو درم صندل یکدرم رب السوس نشاسته هر یک یکدرم
کافور یک دانگ و نیم زعفران دو دانگ شربتی دو درم صفت سفوف الطین که درین علت
زمانی که اسهال باشد بکار آید بزرقطونا بریان طین قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی
یکدرم و اگر اسهال دموی باشد کهربا و دم الاخوین و ریوند چینی اضافه کنند صفت ایارج
فیقرا که صبر آن مغسول باشد و درین علت زمانی که ماده در فم معده و طبقات آن باشد و قی
دفع شود بکار آید در سکنجبین که مذکور می شود صفت ضمادی که درین علت زمانی که قی بافراط
باشد بکار آید صندل گلاب آب سیب [illegible] با آب به [illegible] اندکی
[illegible] و رامک ضماد کنند صفت ضمادی خوبتر پوست انار مازو گلنار گل سرخ با شراب
یا سرکه سرشته ضماد کنند صفت روغنی که درین علت و سایر تبها زمانی که عرق بسیار شود
جهت حبس عرق بکار آید برگ مورد [illegible] گلنار گل سرخ [illegible] کرده در آب بپزند
[illegible] از روغن داخل کنند و [illegible] باشند که روغن بماند و اگر قدری مازو
نیم کوفته اضافه کنند خوبتر شود صفت ذروری که منع عرق کند مورد گلنار کهربا نرم سوده
بر بدن پاشند صفت ذروری که در افراط عرق بکار آید لعاب اسبغول لعاب بهدانه صمغ عربی
در آن حل کرده بمالند صفت حمی مسهل که در شطر الغب که علامات آن علامات حمی
صفراوی ملایم با علامات حمی بلغمی و اشتداد در یک روز و کمی در روز دیگر است دهد از
نقیع تمر هندی ایارج فیقرا یکدرم تخم حنظل نیم درم سقمونیا یک دانگ و نیم کثیرا دو دانگ

مقل یکدانك حب سازند حبی دیگر که در تبهای مزمن هر شب دو درم میدهند مصطکی هلیله زرد
ریوند چینی عصاره غافث عصاره افسنتین گل سرخ از هر یك یکدرم زعفران نیم درم باب کاسنی
سرشته حب کنند و در بعضی نسخه عوض هلیله زرد صبر سقوطری میکنند و اگر عصاره ها نباشد
غافث و افسنتین داخل کنند **صفت قرص گل** که در آخر تبهای مزمن بکار آید گل سرخ پنج هلیله
هر یك چهار درم ترنجبین سه درم سنبل افسنتین رومی طباشیر هر یك دو درم شربتی
دو درم **صفت قرص گل** که در زمانی که آثار حرارت زیاده باشد بکار آید گل سرخ
شش درم تخم خیار صمغ عربی هر یك چهار درم نشاسته زرشك صبر یا عصاره آن طباشیر
تخم خرفه هر یك دو درم کتیرا زعفران سنبل ریوند چینی هر یك یکدرم کافور یکدانك شربتی
دو درم **صفت قرص گل** که درین قسم تبها زمانی که با سرفه و اسهال ان بکار آید سنبل عود
زعفران هر یك سه درم عصاره زرشك دو درم ریوند چینی پخته گل سرخ مغسول طباشیر
سفید صمغ عربی بریان کهربا هر یك پنج درم مغز تخم خرفه بریان شش درم گل ارمنی هفت درم
شربتی دو درم و نیم **صفت ضمادی** که تقویت معده کند در تبهای بلغمی و علامتش با قبض
شدید اثر بطی الحرکه و عطش است با قلة اشتها و عدم عظم نبض و تبل بدن و فتح و حلّه سلك
سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر یك پنج درم زعفران یکدرم کوفته صفحه باب
مرزنجوش و مام سرشته ضماد کنند **صفت مسهلی** که در تبهای بلغمی طبیعت نرم کند و معده را قوت
دهد و چون یکهفته گذشته باشد اگر چه اثر نضج ظاهر شده باشد توان داد تربد مصطکی
زنجبیل هر یك ده درم شکر طبرزد بوزن کل هر شب یکمثقال بدهند و در صبح پنج مثقال گل
قند با ادویه مناسبه بدهند **صفت شربت صعتر** که در تبهای بلغمی زمانی که در صحت قوی باشد
بکار آید صعتر تلخ خواه زنجبیل گل سرخ پودنه گشنیز خشك هر یك سه درم مویز منقی از دانه بیست
عدد جمله در دویست درم اب بپزند تا ثلث بماند صاف کنند و پیش از وقت نوبه یکساعت
مقدار سی درم بخورند گرم کرده **صفت شربت مرزنجوش** که همین نفع دهد مرزنجوش دخبا پودنه
پودنه عاقرقرحا نیم کوفته هر یك پنج درم مویز منقی از دانه سی درم چون شربت صعتر بپزند

صفت حبی

صفت حبی مسهل بلغم که بعد از نضج بکار آید تربد غاریقون هر یك چهار دانك حب النیل
یکدرم ایارج فیقرا یکدرم نمك نفطی دو دانك مقل دانگی جمله با ب کرفس سرشته حب سازند
صفت حبی دیگر تربد مغز تخم معصفر هر یك یکدرم غاریقون چهار دانك ملح نفطی
دو دانك انیسون تخم کرفس هر یك یکدانك باب کرفس سرشته حب سازند **صفت ماء**
الاصول که بعد از نضج جهت ادرار میدهند بیخ کرفس بیخ رازیانه اذخر بیخ سیاه وشان
انیسون هر یك بکشت مصطکی تخم کرفس هر یك دو درم جمله در یکمن بپزند تا بنیمه آید
بر صافکنند و هر بامداد چهل درم گرم کرده ده درم گلقند در روی حل نموده صافکنند
و هر بامداد چهل درم گرم کرده ده درم گلقند در روی حل نموده بخورند **صفت حبی مسهل**
که بدین زمانه بلغم پاك کند بنسخه محمد بن زکریا ایارج فیقرا نیم درم تربد یکدرم
شحم حنظل یکدانك غاریقون نیم درم عصاره افسنتین یکدانك و نیم مصطکی یکدانك
کوفته بگلنجبین عسلی سرشته حب سازند **صفت تریاق فاروق و مثرودیطوس**
که در رسانت و تریاق اربعه که در صریع مذکور خواهد شد درین باب بغایت سود دهد
زمانی که ماده بسیار غلیظ باشد و فصل تابستان و سن جوانی نباشد احتیاج بدیگر
نیست **صفت ماء الاصول دیگر** که در هر وقت بکار آید بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر هر یك
ده درم انیسون تخم کرفس هر یك دو درم غافث افسنتین شکاعی بادآورد از هر یك
پنج درم قنطوریون دقیق سه درم در ده من اب بپزند تا بنصف آید هر صبح سی درم با هفت
درم گلقند بخورند و اگر سه درم مصطکی درین ماء الاصول زیاده کنند بهتر است **صفت**
ماء الاصول دیگر که در زمانی که در جمله صفرا نیز داخل باشد بدهند بیخ رازیانه بیخ کاسنی هر یك
ده درم بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم مصطکی دو درم غافث افسنتین هر یك
هفت درم هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم بادآورد پنج درم شکاعی
چهار درم مویز منقی از دانه بیست درم علی الرسم بپزند **صفت مطبوخی** که در بقیت
زمانی که صفرا باشد بکار آید شاهتره شکاعی بادآورد افسنتین هر یك پنج درم مویز منقی

از دانه ده درم هلیله زرد ده درم چنانکه رسم است بپزند صفت حب که درین باب
بکار آید مصطکی یکدانگ عصاره افسنتین یکدانگ و نیم شحم حنظل یکدانگ ایارج
فیقرا نیم درم غاریقون نیم درم سکنجبین عنصلی سرشته حب سازند جمله یک شربت باشد
صفت حب که دماغ و معده را پاک کند ایارج فیقرا هشت درم هلیله سیاه پنج درم
کل سرخ عصاره غافث هر یک چهار درم ملح نفطی سه درم شکاعی بادآورد هر یک
چهار درم افتیمون سه درم تربد ده درم مقل سه درم ادویه را کوفته مقل بآب
کرفس حل کرده بهم سرشته حب سازند شربتی یکدرم و نیم تا دو درم صفت قرص
کل بنسخه محمد زکریا کل سرخ ده درم عصاره غافث شش درم عصاره افسنتین
سه درم مصطکی یکدرم سنبل الطیب اسارون عود خام فقاح اذخر هر یک
یکدرم شربتی سه درم بماء الاصول صفت قرص کل که در علت زمانی که ماده
بسیار غلیظ باشد و عفونت شده باشد بکار آید افتیمون تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم
بودنه خشک قاقله جوزبوا هر یک دو درم عصاره غافث عصاره افسنتین فقاح
اذخر ریوند فطراسالیون مصطکی زعفران سلیخه سنبل کل سرخ هر یک یکدرم شربتی
چهار دانگ بماء الاصول صفت دوائی که در علت زمانی که پشت چشم ورم
و تیج(?) شده باشد بکار آید افتیمون پنج درم مغز بادام تلخ چهار درم فقاح اذخر سه درم
مغسول(?) پنج درم ریوند شش درم زعفران سه درم ایارج فیقرا هفده درم عصاره غافث
سه درم و نیم تخم بادیان تخم کرفس هر یک سه درم بودنه خشک چهار درم کل سرخ شش درم
سنبل شش درم جمله را بآب عنب الثعلب سرشته قرص سازند هر یک دو درم و نیم و صحیح(?)
یک قرص با ماء الاصول بخورند صفت قرص کل بنسخه جالینوس در تبهای مزمن ناقص
با هیج(?) اطراف باشد بکار آید افتیمون چهار درم سادج هندی اسارون افسنتین سنبل
مغز بادام تلخ هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم کرفته بآب کرفس سرشته قرص سازند
و بآب رازیانه و سکنجبین بدهند صفت قرص کل بنسخه ثابت بن قره غنچه کل سرخ ده درم مصطکی

سنبل

سنبل رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث و افسنتین هر یک یکدرم طباشیر پنج درم حمی الثقه
شربتی بآب رازیانه و کلقند دو درم صفت تدبیری که در حمی الثقه که علامات آن نضج
علامات حمی بلغمی نایبه است با دوام تب و عدم نافض و عرق بعد از نضج ماده زمانی که دماغ
باشد و صداع نباشد و تب ملایم باشد بکار آید استفراغ بلغم چنانکه در روی شحم حنظل باشد
و ادرار بول کند بماء الاصول و قرص غافث و قرص افسنتین صفت قرص غافث غافث سی درم
کل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتی دو درم صفت قرص غافث بنسخه دیگر عصاره
غافث شش درم کل سرخ طباشیر هر یک دو درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال صفت قرص
افسنتین اسارون افسنتین افتیمون تخم کرفس مغز بادام تلخ شکاعی بادآورد عصاره غافث
مصطکی سنبل هر یک دو درم شربتی یک مثقال با کلقند یا سکنجبین ساده صفت قرص کل
که در این باب بکار آید کل سرخ شش درم اصل السوس سنبل هر یک چهار درم مصطکی کهربا هر یک سه درم حمی انقیالوس
شربتی یک مثقال حب صبر که در تبهای که باطن کرم و ظاهر سرد باشد که بتازی آنرا
انقیالوس کویند و بالعکس که بتازی لیفوریا کویند بعد از نضج بکار آید صبر سقوطری
دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم کل سرخ افتیمون زعفران هر یک
یکدرم کتیرا مقل هر یک یکدرم شربتی دو درم نقوع صبر که درین علت بکار آید
صبر چهار دانگ آب کاشنی چهل درم صبر را ملایم سایند و در آب کاشنی حل کنند و یک شبانروز
بنهند بی تحریک بخورند جمله یک شربت باشد و اکر بدل صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد نقوع
صبر بنسخه دیگر رازیانه پنج درم در دو من آب بپزند تا نصف بماند پس صاف کنند
و دو درم ایارج فیقرا در وی حل کنند و در شیشه کنند و در موضعی کرم نهند سه روز
بر هر روز درم از آن نیم کرم بخورند معده را از خلط لزج پاک کند و صداع بخارات را زایل
کند شربت کل که درین علت بکار آید کل سرخ منزوع الاقماع دو من در ده من آب
بپزند تا نصف بماند دو من عسل و ده من شکر داخل نموده بقوام آورند صفت مسهل
که درین علتها بعد از نضج تام میدهند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر نیم درم سکنجبین

سرشته سحرگاه بخورند و اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطکی داخل کنند صفت
قرص گل و قرص غافث و ماء الاصول که درین علت بکار آید در حمی بلغمی مذکور شد صفت مطبوخ شاهتره

حمی ربع دموی

که در علاج حمی ربع دموی که علامت آن سرخی بشره و عظم نبض باشد و فصل و سن
و عادت و تدبیر سابق نیز بر آن گواهی دهد بعد از فصد اگر قوت و وقت مقتضی [illegible]
کند بکار آید شاهتره ده درم عناب سپستان آلوی سیاه هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم
پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس هر یک یک درم مویز منقی سی عدد جوشانیده صاف کرده
چهل درم ترنجبین در آن حل کرده بنوشند مطبوخ هلیله که درین تب بکار آید هلیله
زرد هلیله کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلوی سیاه
سپستان هر یک بیست عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه انیسون هر یک یک درم
برگ کرفس ترب کاسنی هر یک یک دسته کوچک بوزینه ترشاخ بنفشه پنج درم تمر هندی
بیست درم در یک من و نیم آب چندان بجوشانند که نیم من بماند پس صاف کنند و مقدار ده [illegible]
از آن سی درم ترنجبین در آن حل کرده بنوشند صفت مطبوخی که در ربع صفراوی
که علامت آن قصر نوبه و سرعت و تواتر نبض و عطش و عرق بسیار باشد و حرارت
سحنه و فصل و عادت و سن و تدابیر گذشته نیز بر آن گواهی دهد بجهة تنقیه کردن
سودا دهد هلیله زرد هلیله کابلی هر یک هفت درم بنفشه پنج درم افتیمون سنا
هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیم کوفته پنج درم تخم خرفه نیم کوفته هر
پنج درم جوشانیده صاف کنند و مقدار صد درم یا کمتر با پنجاه درم سکنجبین آمیخته
نیم گرم بخورند حب الشفا که در تب ربع و سایر تبهای مزمن مفید است افیون جوز
مائل از هر یک یک مثقال زعفران دو دانگ ریوند چینی پنج دانگ گل سرخ دو دانگ
و نیم زنجبیل و کلانجی هر یک دو دانگ و نیم کوفته با شراب شیره خشخاش سرشته حب
سازند بقدر نخود هر روز سه عدد فرو برند قرص غافث که در این زمان بکار آید غافث
سه درم ریوند چینی چهار درم لک مغسول چهار درم گل سرخ شش درم تخم کشوث شش درم سنبل

چهار

چهار درم انیسون تخم کرفس هر یک سه درم پوست بیخ کبر چهار درم رازیانه پنج درم زعفران سه درم
حب البان چهار درم کوفته بیخته با آب کرفس سرشته قرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین با آب
رازیانه یا با سکنجبین صفت قرص دیگر ترکیب ثابت بن قره گل سرخ [illegible] سنبل الطیب هر یک
سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم و نیم صمغ عربی نشاسته هر یک یک درم لک مغسول
ریوند چینی عصاره غافث هر یک نیم درم ربّ السوس سه درم شربتی یک درم تا دو درم که
صفت سکنجبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار آید افتیمون بسفایج هر یک ده درم لسان الثور پنج درم
بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون در کیسه بندند و بسفایج و خربق نیم کوفته
خربق در کیسه دیگر بندند جمله در صد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا بنصف آید و
افتیمون را آخر در افکنند پس صاف کنند و یکمن شکر داخل کنند و سکنجبین سازند صفت

ربع بلغمی

کنکبین عسل که در ربع بلغمی که علامت آن طول نوبه و بطوء نبض و غلظ قاروره و سرقی و
تدابیر مولد بلغم و فصل و سال و عادت باشد بعد از نضج بکار آید تربد چهار دانگ زنجبیل
نیم دانگ بسفایج نیم درم جمله بکوبند [illegible] باشد صفت حقنه که درین قسم بکار آید
الخیری ده دانه حنظل ده درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم روغن تازه ده درم شکر
سرخ و یک درم نمک هندی داخل کرده حقنه کنند صفت مطبوخی که استفراغ قوی کند
هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم هلیله زرد آمله هر یک پنج درم افسنتین چهار درم
افتیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم سنا پنج درم
آلوی سیاه مویز خراسانی هر یک بیست عدد جمله را در دو من آب بپزند تا نیم من بماند
پس صاف کنند و صد درم از آن با یک مثقال غاریقون و نیم درم صبر و نیم درم ملح نفطی و یک دانگ
خربق سیاه بخورند صفت حبی مسهل که بدل آن شربت باشد افتیمون یک درم تربد یک درم تخم
ناخواه دو دانگ بسفایج چهار دانگ انیسون تخم کرفس تخم رازیانه هر یک دو دانگ
ایارج فیقرا یک درم غاریقون یک درم نمک هندی نیم درم مقل نیم درم با آب جونه سرشته
کنند شربتی در وقت خواب یک درم و نیم بدهند و صبح مطبوخ بخورند صفت سفوفی که

شبت نیم درم در سکنجبین و نیم آب بپزند تا نیم بماند پس صاف کنند و بالعطله
درم

که بعد از مطبوخ نضج هر هفته یکبار بدهند هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هشت درم بسفایج افتیمون
هر یک سه درم جمله را بکوبند و بیزند شربتی سه درم با سه درم شکر بدهند و بعد از آن
آب گرم بخورند **صفت معجون انکر** که در ربع بلغمی مزمن بکار آید زمانی که فضل از مسام باشد
سداب فلفل انکزد هر مساوی کوفته بعسل مصفی سرشته شربتی نیم مثقال ثابت بن قره
و محمد بن زکریا میگویند اگر وقت نوبه یک مثقال از این معجون بخورند و خویشتن را گرم بپوشند
تا عرق کند نفع تمام **صفت معجون دیگر** که درین قسم و درین وقت بکار آید زنجبیل فلفل دارفلفل بلیله
هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل ده درم پونه کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی
سه وزن ادویه شربتی یک درم با آب رازیانه و کرفس بدهند **صفت معجون نانخواه** که درین قسم
بکار آید فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل هر یک بیست درم عود بلسان ده درم زنجبیل
تخم کرفس بلیله سیسالیوس اسارون راسن هر یک یک درم سنبل هما هر یک چهار درم
عسل مصفی دو وزن ادویه کل شربتی یک درم تا یک مثقال **صفت قرص** که درین قسم سود دهد
برگ سداب چهار درم افتیمون سه درم جندبیدستر یک درم هما چهار درم ریوند
هفت درم تخم خشخاش سفید نشاسته صمغ عربی انیسون هر یک سه درم کرنب سوخته دو درم
و نیم کوفته بیخته بمثلث سرشته بعد از نضج و استفراغها در روز نوبه پیش از وقت نوبه ساعتی
مقدار دو درم با آب گرم بخورد **صفت تریاق** فاروق و مثرودیطوس که درین قسم
هفته دو بار نافع بود در ربع مذکور خواهد شد **صفت تدبیر** که در ربع سوداوی ربع سوداوی
که علامات آن تقدم اسباب مولد سودا است و عادت و سن و مزاج و فصل نیز بر آن دلالت
دهد قریب بتدا پس ربع بلغمی است طبع را نرم باید داشت و بعد از نضج استفراغ قوی
باید کرد و حب ادویه از افتیمون و بسفایج و اسطوخودوس و غاریقون و حجر ارمنی و حجر
لازورد و خربق سیاه زیاده باید کرد و فصد باسلیق نیز مفید است هرگاه قوت باشد جالینوس
میگوید بسیار ربع سوداوی را بفصد علاج کردم که بعد از نضج مسهل دادم و بعد از
چند روز شربت افسنتین و بعد از آن تریاق بزرگ مفید آمد **صفت** تدبیری که بر آن مداومت

ودق

ودق بجا است لازم بر نظام واحد غیر قوی الحرارة که بعد از خوردن غذا اشتداد باید و ملازمت
سایر تبها و صداع و کرب و قلق و غیرها با آن نباشد شرط است که تبی دیگر با آن ضم نباشد
و در بدن ماده مستعد عفونت نباشد و بهترین شربتی شیر زنان است و بعد از آن شیر خر
و دیگر شیرها و باید که حیوان شیر ده صحیح باشد و از زادن آن چهار ماه گذشته باشد و علف
سلیم بخورد و علامت آن از سرگین آن معلوم می شود و علفهای کاهو و کشنیز و
برگ خرفه و لسان الحمل و خیار و خیار بادرنگ باشد و هر صبح که شیر خواهند دوشید
قدح چینی شسته در میان آب گرم نهند و شیر در آن دوشند بی فاصله تبرید یا تافته
بخورد و شربت و مقدار آن چنان باید که روز اول نیم سکرجه بخورند و روز دوم یک سکرجه
و هر روز نیم سکرجه بیفزایند تا هفت روز هفت روز بر این قدر بدهند و بیفزایند
و نکاهند بعد از آن هر روز نیم سکرجه کم کنند تا به نیم سکرجه اول برسد پس قطع کنند
جالینوس میگوید هر صبح که شیر خورده باشد بعد از یکساعت نبض او ملاحظه باید کرد و با نبض
سابق قیاس باید کرد اگر قوی تر می شود و در عظم می افزاید باید دانست که شیر بدن را موافق است
روز دیگر زیاده توان کرد و اگر نبض صغیر و متواتر یا ضعیف و مختلف می شود علامت فساد
در خوردن توقف باید نمود و اگر میانه روزها که شیر می خورند نشان زیادتی حرارت پدید آید
شربتی بازگیرند و بعوض آن آب خیار یا هندبا یا آب تخم خرفه و قرص کافور دهند و احتیاط
کنند تا شیر در معده پنیر نشود و طریق احتیاط آنست که مقداری معین نبات
عسل مصفی با وی بیامیزند و بعضی اوقات بدل عسل شکر میکنند و اگر طبع نرم باشد نمک
صفت دوغ دادن و بر تیتیاس در معالجه دق دوغ گاو را صاف کنند تا مسکه
از آن جدا شود و نیم روز بگذارند تا خوش طعم کردد پس از آن بجوشانند با آب که بر سر آن
باشد ماوی بیامیزند بر آن با گرم سرشته بکوبند و مقدار ده درم از این تا ده درم
دوغ کنند تا آن اغشته شود پس بخورند روز دوم پنج درم دوغ زیاده کنند و
کم کنند هر روز پنج درم دوغ می افزاید و ... تا آنکه ... هر روز پنج

دوغ کم کنند و یک درم نان زیاده کنند تا دوغ به پنج درم اول رسد و نان به ده درم باز آید و اگر
خواهند که از این دوغ زیاده خورند نان نیم درم بیفزایند و نیم درم کم کنند و بعضی گفته‌اند
که از ده درم آغاز باید کرد و نان از یک مثقال و هر روز سه درم دوغ باید افزود تا به پنج درم
رسد و نان نخست باید دوغ زیاده کنند و اگر عرقه شود که بسبب دوغ تب یا عطش
تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند **صفت قرص طباشیر** که در این حال بکار آید طباشیر پنج
درم گل سرخ شش درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ مغز تخم کدو مغز تخم خرفه هر یک
سه درم گل ارمنی کهربا هر یک سه درم کوفته با آب بادرنگ یا لعاب بنگو سرشته قرص‌ها
سازند **صفت خوردن شیرخشت** در تب دق تدبیر آنست که طلوع صبح قرص کافور با شیره خشخاش
با آب انار ترش یا آب هندوانه یا آب کدو یا آب خیار با جلاب و وقت آفتاب برآمدن
کشکاب سرطان خورد یا آب انار ترش یا جلاب و بعد از آن چهار ساعت شربت عناب با شیره
خشخاش یا ادویه بخورند و وقت خواب لعاب بنگو با جلاب بخورد یا شیره تخم خرفه
و شکر و روغن بادام و اگر معده ضعیف باشد غیر آب انار ترش از این شربت‌ها بخورد
صفت کشکاب سرطان سرطان که در آب روان بوده باشد بگیرند و ساق‌ها و پاهای او را
بشکنند و بعد از خاک و گل بشویند پس در کشکاب افکنند و بپزند و سرطان باید
که ماده باشد و نشان آن آنست که سوزنی بدان فرو برند اگر رطوبتی مثل شیر از
وی جدا شود نشان ماده‌گی باشد و اگر سرطان نر است باید عناب و خشخاش در آن
بپزند با روغن و بادام بدهند **صفت کشکاب** که در اوایل دق بکار آید کدو بگیرند
و کشکاب جو و سرطان در وی بپزند و با روغن بادام یا روغن کدو بدهند **صفت**
قرص کافور مغز تخم خرفه مغز تخم کدو مغز تخم خیار و خیار بادرنگ مغز هندوانه هر یک
پنج درم گل سرخ سه درم صمغ عربی صندل سفید نشاسته کثیرا هر یک دو درم رب السوس
طباشیر هر یک سه درم تخم کاهو یک درم کافور نیم درم با لعاب بنگو سرشته قرص کنند
شربتی دو درم **صفت قرص کافور نسخه دیگر** تخم کاهو هفت درم گل سرخ ده درم طباشیر مغز
تخم خیار

تخم خیار و خیار بادرنگ هر یک دو درم مغز تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم رب السوس
سه درم ترنجبین ده درم کافور نیم درم با لعاب بنگو سرشته قرص سازند **صفت قرص دیگر**
طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم مغز تخم خرفه خیار و خیار بادرنگ مغز تخم کدو شیرین
هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم صندل سفید سه درم سرطان بحری رب السوس
هر یک یک درم زعفران کافور هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کثیرا صمغ عربی هر یک یک درم
و نیم با لعاب بنگو یا بهدانه سرشته قرص سازند و در بعضی نسخ عود خام و سنبل و زرنب کافور
زیاده میکنند **صفت قرص خشخاش** که در تب دق در حالتی که طبع نرم باشد بکار آید
تخم خشخاش سفید مغز تخم کدو مغز تخم خرفه مغز تخم خیار و خیار بادرنگ مغز هندوانه
هر یک شش درم صمغ عربی طباشیر طین قبرسی تخم حماض هر یک سه درم نشاسته دو درم
گل سرخ پنج درم کافور یک درم تخم‌ها و مغزها و صمغ بریان کنند و جمله را کوفته بیخته
قرص سازند شربتی هم پنج دو درم با آب سیب یا آب به یا انار دوچین بدهند **صفت**
قرص دیگر که در این وقت بکار آید و اسهال را باز دارد گل ارمنی پنج درم شاه بلوط بریان
چهار درم تخم حماض چهار درم گل سرخ چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم زرشک
شش درم قرص سازند و با آب سیب یا آب به یا شربت مورد بخورند **صفت**
غذا دادن مدقوق چنان کنند که لخلخه خورده باشد از شربت و کشکاب و شیر و دوغ
و غیر آن هضم شده باشد پس غذا دهند و اعتدال را که خواهد اگر که غذا خوردن تا بدی
گران نشود و حرارت تب قوی نشود و از طعام‌ها ماش مقشر با اسفناج و کاهو و کدو
و مغز بادام با روغن بادام و قلیه کدو و قلیه خیار و اسفناج و نان با کعک و گوشت
بزغاله و گوسفند و ماهی تازه و بچه مرغ و تیهو و خایه مرغ نیمبرشت و از میوه‌ها انار
املیسی و سیب شیرین رسیده و هندوانه و عناب تر **صفت حسو** که در تب دق بکار
آید و رطوبت افزاید کشک جو باید کرد نیم کوفته بیست درم با قالای مقشر ده درم
ماش مقشر تخم خشخاش سفید هر یک هفت درم مغز بادام شیرین مقشر پنج درم جمله را

دیگر بگیرند و نیم آب کدوی سبز بزنند و صاف کنند و بیست درم آب انار ترش و چهار درم روغن
بادام و بیست و چهل درم از این گلاب افکنند و مقدار ده درم مغز بادام در وی مالیده بخورند
و دو ساعت صبر کنند پس بدین هم قدر در آب زن نشینند صفت ماء اللحم که در زمانی
ماء اللحم
که مدقوق ضعیف شود و بیم افتد بدان احتیاج شود گوشت بزغاله بگیرند
و سفیدی از آن جدا کنند و در پاتیله سنگین کنند و قدری گلاب بر آن پاشند و
بر آتش ملایم نهند و عصاره بر آن گذارند تا آب گوشت جدا شود و گوشت هنوز نا
پخته باشد که آب از وی برآرند و گوشت را بفشارند تا هر رطوبتی که دارد بیکبار جمع
و آن تری گوشت دیگر بار بیک جوش برنهند و اندکی نمک و کشنیز خشک در آن حل
کنند و بخورند قوة نگاه دارد صفت حقنه که در دق شیخوخه بکار آید و آن علته برودت
دق شیخوخه
و یبوست است و در این علت تحفه خشک و بی‌رنگ باشد و رنگ او تیره‌ای زند
و بصورت مدقوقان باشد و هر وقت که دست بر او نهند جرم سرد باشد و نبض
صغیر و بطی و متفاوت باشد و بول سفید و رقیق بود علاج آن باید سر بره و پاچهای
آن را پاک کنند و بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه
و ده درم ملک و ده دانه انجیر سیاه در پنج من آب بپزند تا ثلثان از آن برود و صاف
کنند و مقدار ده استار از آن با ده درم روغن گاو و ده درم روغن شیرجکتنا و
پنج درم روغن بادام با اندکی موم گداخته هم بیامیزند و حقنه کنند سه روز متصل
و پنج روز نگذارند و باز همین حقنه سه روز دیگر متصل کنند و هم چنین چند مرتبه
با این دستور حقنه کنند و هر مرتبه بعد از حقنه بدن را بروغنهای لطیف چون
روغن نرگس و روغن سوسن و روغن خیری چرب کنند و هر صبح ترنج پرورده و مخلل
پرورده و شقاقل پرورده بخورند و بعد از یک ساعت یخ مدور زرده تخم مرغ نیمبرشت یا
زرده بخورند و بر سر آن مقدار چهل یا پنجاه درم شراب انگوری و بعد از دو ساعت
بحمام روند و چون از حمام بیرون آیند یک ساعت بیاسایند پس طعام بخورند از اسفیدباج با
با گوشت

با گوشت بره و بشت بخورند و داروی خیری و بچیل و خلنجان و هرگاه بقوت باز آید بمعجونهای چون
دواء المسك و مثرودیطوس و تریاق بزرگ بخورند و از جماع احتراز کنند صفت تدابیری
تدبیر هوای وبائی
که در هوای وبائی بکار می‌باید آنست که در زمان وبا از خانه بصحرا روند و هر روز چند نوبه
عود و عنبر و قسط و لادن و کندر و مصطکی و میعه و سندروس و انگژد و کندر و زعفران
و سک و سعد و ابهل و وج و اسارون و بادام تلخ و دخن و اشنه و چوب گز و سرو و سنوبر بسوزند
و در سرکه حل کرده هر روز چند نوبه بر اندرون و بیرون خانه بپاشند و از اطعمه مرطبه و شراب
و حمام اجتناب کنند و لحوم را با سماق و انار دان و زرشک و ریباس و آب غوره و سرکه پزند
و کمتر از عادت بخورند و هرگاه علامت وبا ظاهر شود بجهة احتیاط مثرودیطوس و تریاق
بزرگ از برای تقویت قلب بخورند و اگر در بدن خلطی فاسد باشد باستفراغ آن مشغول
تدبیر تب وبائی
گردند بنحوی که مذکور شد تدبیر اینها است صفت تدابیری که در علاج تب وبائی بکار آید
اول بدن را از اخلاط پاک کنند و هوای مسکن به یخ و میوهای خوشبوی و صندل و گلاب
و کافور و بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت سرکه و گلاب و آب بید
بپاشند و هر صبح قرص کافور با آب غوره و رب سیب و رب به و رب تمر هندی و رب ریباس
و رب لیمو لجه حاضر باشد با سرکه و آب سرد بدهند و آب برف و یخ اندک اندک بدهند
و بر تشنگی صبر کنند و صندل بر دل بمالند صندل و کافور و پوست انار و برگ مورد
و آبنوس و چوب گز و سیب و به و گل بکوبند و گل دو خورده با سرکه و گلاب ترکرده
تدبیر منع جدری
بوی کنند صفت تدابیری که مانع وبا شود و اگر بروز کند کمتر باشد احتیاط در این باب
آنست که هرگاه علامت وبا آمدن آن که در فصل سال یافته شود کودکان و جوانان
که ایشان را وبا بوده باشد حجامت و فصد کنند و بنابر احتیاط وبا بکار دارند
و اغذیه بارده خورند و لعاب بهدانه و اسکنجبین ساده و شربت که رحوانند و سفوف طباشیر
و قرص کافور بخورند و در آب سرد نشینند و از شیر و شراب و حلویات خصوصا خرما و عسل و خربزه
و انجیر و انگور احتراز کنند و از جماع و ریاضت و آفتاب و غبار و گرمای ایستادن

عناب کنند و تنقیه بدن بجا آورده کنند صفت سکنجبین که شیخ ابو علی آورده کند حل الخمر صد درم
گلاب دویست درم تخم انیسون ده درم گل سرخ پنج درم کشنیز ده درم بیخ کاسنی ده درم در آن
بخیسانند و سه روز بگذارند پس اندکی بجوشانند و صاف کنند و سی درم شکر
طبرزد داخل کرده بقوام آورند صفت شربتی که قوت اعضا دهد و قوت شراب کرده باشد و منع
بخار از سر کند خل الخمر یکمن و نیم آب انار ترش آب نارنج آب غوره آب ریباس افشرده خرنوب
آب سماق آب زرشک هریک نیم من برگ کاهو برگ خرفه بگیرند و هریک جدا بکوبند
و از هریک ده استار آب بگیرند و عناب از دانه جدا کنند و در آب بریزند و عدس مقشر
نیز جدا بپزند و از آب هریک مقدار یکمن با این سرکه و آبهای دیگر بیامیزند و صعتر
شکر طبرزد داخل کرده بقوام آورند و ده استار طباشیر سوده و ده درم کافور سوده
سوده در هاون پاکیزه کنند و قدری از این شراب گرم در وی کنند و مالند تا حل
شود و با جمله این شراب بیامیزند و بچوب بید بهم زنند تا نیک آمیخته شود و نگاه
دارند این شربت بیشتر بدید آمدن آبله و بعد از آن و در جمیع بیماریها صفراوی و دموی
و در طاعون سود دهد صفت شراب کدر که شیخ در قانون ذکر کرده و کدر را
کادی گویند چوب کدر یکمن صندل سفید نیم من هر یکی را با سوهان بسایند و نیم
بکوبند و دو من سرکه تند با آب غوره بخیسانند و سه روز بگذارند بعد از آن باتش
ملایم بجوشانند و بعد بدست بمالند و بفشارند و صاف کنند و آن سرکه را نگاه دارند
پس دو من ترش بگیرند و بگذارند تا هرچه غلیظ است بنشیند و آب صافی برآید
آن آب صاف را جدا کنند و بار دیگر فقاع سازند و بپزند تا ترش شود و سرد کنند
و این فقاع را صاف کنند بهتر باشد از آب این فقاع پنج من بستانند و آب زرشک
افشرده نیم من آب امرود چینی آب سیب ترش آب به ترش آب انار ترش آب لیمو
آب کنار آب خرنوب ترش آب زردآلو نارسیده آب غوره آب ریباس آب
سرشاخ زرشک کاهو آب سیکو خرفه آب بنفشه هریک سیر ده استار آب نارنج ترش

آب

آب نارنج هریک بیست و شش استار آب برگ خرفه فشارده آب برگ سیب ترش فشارده آب برگ بید
آب برگ امرود چینی فشارده از هریک ده استار برگ گل خشک سائیده خشک عصاره زرشک
خشک عصاره لحیة التیس تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز هریک بیست و شش درم آب برگ بید
سنبل سبزه و نیم ادویه خشک را کوفته بپخته نگاه دارند و آبها هم بیامیزند و پنج من عدس
سرخ و ده من کشنیز و سه من سماق و سه من کاسنی دانه در این آبها کنند و باتش ملایم
بجوشانند تا بنصف آید و چون گرم گشته شد بدست بمالند و بفشارند و صاف کنند و از
جمله آبها نگاه دارند پس ده درم سفید ده درم یک مثقال کافور ریاحی سوده با ادویه
کوفته بیامیزند و در آبها قرابه کنند و این شراب پخته بر سر آن کنند و بجنبانند
تا آمیخته شود و سر قرابه قایم کنند و نگاه دارند شربتی از پنج درم تا ده درم و چون
آمیخته شربت آن بسیار ترش خواهد بود و محتمل که معده و امعا را لذع و تیز
کند و شاید که بسبب آب ترش ارغوه متغیر گردد اگر یکمن لعاب سکر و ده استار صمغ
عربی سوده با آبها بیامیزند و پنج من شکر طبرزد اضافه کرده بقوام آرند و بعد از آن
صندل سرخ و سفید ده درم طباشیر ده سیر صندل سوده با کافور و دیگر ادویه بر این
شراب افکنند و بچوب بید بهم زنند تا آمیخته شود و نگاه دارند بهتر باشد صفت
سفوف طباشیر که علت خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت کبد فرو نشاند
برگ گل سرخ خشک ده درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض عدس گل سرخ زرشک
منقی با عصاره از مغز تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هریک پنج درم صندل سفید
دو درم و نیم کافور یک درم هر بامداد از این سفوف سه درم در سکنجبین یا در شراب
که به یا در شراب غوره یا در شراب لیمو یا در شراب انار یا شراب ریباس بخورند صفت
قرص کافور که در این باب کار آید گل سرخ طباشیر سفید هریک ده درم صندل سفید
سه درم کافور یک درم کوفته بیخته بلعاب سکر سرشته قرص سازند هریک سه درم
هر صبح یک قرص با یکی از شربتهای مذکور بخورند و نیز آنچه مذکور شد قبل از تب و علامت

تدبیری که در زمان ظهور علامات جدری وحصبه بکار آید

آبله استعمال نمایند صفت تدابیری که در ظهور علامات جدری وحصبه بکار آید اگر زیادتی
خون ظاهر باشد فصد کنند و مقداری وافر خون بگیرند از باسلیق و تسکین حرارت
با برد در غایت سردی نمایند که در غرغره از امری باشد بکنند و هرگاه حرارت زیاده شود
آب سرد بدهند و اگر بجهت خوردن آب شکم پر شود قی کنند و دیگر باره آب بخورند اگر عرق
و ادرار ظاهر کرده باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد باز بتسکین مشغول شود
و اگر حرارت زیاده شود قرص کافور بدهند اگر باین تدابیر حرارت و تب در اشتداد
باشد یاری دهند طبیعت را بیرون صفت یاری دادن می باید که هوای خانه سرد باشد
و بیمار را پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد دهند تا عرق کند صفت تدبیری دیگر
و دیگی آب گرم در زیر بالین آن نهند و اطراف او را بپوشند تا بشره نرم و مسام گشاده شود
و اگر بسبب حرارت آب ضعف و غشی ظاهر شود مسکن را اختیار کنند و کافور و صندل بویانند
و اگر حرارت و تب قوی باشد و هوای مسکن با ستفرغهای بارد کافور و گلاب و صندل
حل سازند و هرگاه ماده غلیظ باشد تدبیری دیگر عمل کنند صفت شربتی که معین
بیرون ماده غلیظ تر باشد لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کثیرا سه درم در نیم
من آب بپزند تا نصف بماند پس صاف نموده بخورند صفت تدبیری دیگر انجیر خشک
هفت عدد عدس سرخ سه درم لک مغسول سه درم کثیرا تخم رازیانه هر یک دو درم
در یکمن آب بپزند پس صاف کنند و بدهند صفت شربت دیگر انجیر بیست عدد مویز
منقی بیست دانه در یکمن و نیم بپزند تا مهرا شود در شبانروزی مقدار ده استار
بدهند و اگر این شربت با شیره تخم رازیانه یا شیره تخم کرفس بدهند خوبتر باشد صفت
شربتی که در هر وقت توان داد گل سرخ چهار درم عدس سرخ هفت درم انجیر زرد ده دانه
کثیرا سه درم مویز منقی ده دانه لک مغسول سه درم تخم رازیانه تخم کرفس هر یک دو درم
در یکمن بپزند تا بنصف آید و یکدانگ زعفران در آن حل کنند و مقدار دو استار
شربت بدهند صفت شیافی که در بیرون چشم طلا کنند منع مضرت جدری کند

در حفظ چشم از جدری

حصص

حصص شیاف ماميثا اقاقیا هر یک یک درم زعفران نیم دانگ نرم کوفته شیاف سازند و آب
کشنیز سائیده طلا کنند صفت دوائی دیگر سماق در گلاب بخیسانند و صاف کنند و اندکی
کافور در آن حل نموده بچکانند صفت دوائی دیگر آب کشنیز تر با آب تخم انار ترش بچکانند
صفت دیگر مازو بگلاب سوده بچکانند صفت دوائی که در حینی که آبله از چشم بیرون
آمده باشد بکار آید کافور در گلاب حل نموده بچکانند صفت دوائی که بعد از آن
بکار آید انجا که آبله بسیار ترش شده باشد بچکانند صفت دوائی که در زمانی که در چشم
آبله بزرگ برآید سرمه اصفهانی و کافور با آب کشنیز تر حل نموده هر ساعت بچکانند و اگر
سرمه بگلاب حل نموده بچکانند سود دهد و رفاده بر پشت چشم نهند و تخته از سرب
باندازه چشم بر بالای رفاده نهند و بسته دارند صفت دوائی که حفظ بینی کند از آبله

در حفظ بینی از آبله

صندل سرخ شیاف ماميثا ابغوره علی الرسم شیاف سازند و در وقت حاجت با سرکه
و گلاب سائیده به بینی بچکانند و اگر هر ساعت سرکه و گلاب سعوط کنند نافع است
و اگر روغن گل سرخ با روغن مورد با قدری کافور بچکانند و طلا کنند سود دهد
صفت غرغره که حلق را از آفت جدری نگاه دارد سماق گل سرخ عدس سرخ در گلاب

در حفظ حلق

جوشانیده غرغره کنند و با آب سرد نیز مفید باشد صفت لعوق که ریه را از آفت

در حفظ ریه

جدری محافظت کند مغز تخم کدو دو جزو مغز بادام مقشر یک جزو شکر برابر جمله بلعاب
بهدانه با نیکو سرشته لعوق کنند صفت لعوقی که در هر وقت زمانی که طبع نرم باشد

در حفظ مفاصل

بکار آید صمغ عربی بریان مغز بادام مقشر بریان نشاسته بریان مغز تخم خیار بریان بلعاب
اسبغول بریان سرشته لعوق کنند صفت دوائی که محافظت مفاصل کند از آبله صندل

در حفظ مفاصل

سرخ شیاف ماميثا گل ارمنی گل سرخ خشک کافور بگلاب و سرکه سائیده بر مفاصل
طلا کنند صفت ادویه که محافظت امعا کند از آفت جدری در زمان اختلاط

در حفظ امعا

شربت مورد قرص طباشیر رب به و مانند اینها بدهند صفت دوائی که در ابتدای
بکار آید زمانی که در آب گردد و علامت زیادة مرض بوده باشد بابونه اکلیل الملک

بنفشه خطمی سپستان سبوس گندم مجموع با کل واحد در آب جوشانیده علی الرسم فتیله کنند صفت داروی
که جمیع خشک کردن آبله زمانی که دیر خشک شود بکار آید بعد از آنکه لفیفه بزرگ باشد
سر آن سوزن بزنند و با هستگی خرقه بر چینند برگ گل یا برگ مورد یا برگ سوسن با صندل
یا چوب گز و چوب بید سایند و در تابستان چوب بید صفت داروی که بعد از آن زمانی
که مقام با آب تشنه باشد و پوست خراشیده باشد و آبله شکافته نباشد بکار آید عدس
گل سرخ برگ گل سرخ چوب گز تراشیده در آب بپزند و قدری عدس داخل کنند با کتیره بدان تر کنند
و بر آبله نهند و اگر حرارت قوی باشد قدری کافور و صندل سوده اضافه کنند صفت
داروی قوی که گل خیری دون سفید صد درم بکوبند و ده درم شب یمانی سوده با وی بیامیزند
و بگلاب تر سازند و بر آبله طلا نمایند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند صفت
داروی که بر جراحت آبله باشد گل سرخ صبر کندر انزروت دم الاخوین سایند
اگر صحیح باشد صفت مرهم که در این وقت بکار آید موم سفید روغن گل سفیداب قلعی
اقلیمیا نقره قدری کافور علی الرسم مرهم سازند صفت داروی که در زمانی که خشک شده
بیفکنند اگر در زیر خشک ریشه رطوبتی باشد و عمق داشته باشد بکار آید صبر مر زرد
چوبه مرداسنگ اقلیمیای نقره سفیداب قلعی اسرنج سایند و بر آن عمق کنند تا پر شود
صفت داروی که در حصبه و جدری هرگاه جمیع خشک بوده باشد بکار آید هلیله زرد
مقشر بگیرند و بپزند و صاف کنند و قدری شکر طبرزد داخل نموده بخورند صفت سفوف
الطین که در این باب زمانی که طبع زیاده از حد نرم باشد بکار آید طباشیر گل سرخ
تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یک جزوی پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو
شربتی سه درم با رب به صفت ادویه که نشان آبله از چشم زایل گرداند در امراض عین
مذکور خواهد شد صفت طلائی که نشان آبله از روی ببرد استخوان پوسیده
گوسفند کهن سفال نو تخم خربزه نشاسته کرم شسته آرد نخود هر یک ده درم حب البان
ترمس قسط زراوند طویل هر یک پنج درم پنج تخم خشک بیست درم کوفته بیخته با آب خربزه

باب

بالبا فلا سرشته شب طلا کنند و روز بنفشه خشک بپزند و با آب آن روی بشویند صفت طلای دیگر
آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ خشک
سه درم نرم سوده مکشکا بعد از بیرون آمدن از حمام طلا کنند بعد از آن پوست خربزه و بنفشه
و سبوس گندم مطبوخ کوفته در آب جوشانیده روی بدان بشویند و باز طلا کنند صفت طلای دیگر
آرد باقلا پنج درم تخم کنگر زرد دو درم و نیم قسط حلو ده درم مرداسنگ سفید کرده دو درم و نیم
قسط حلو دو درم مرداسنگ سفید کرده دو درم و نیم سفال نو دو درم بدستور بکار دارند
صفت طلای دیگر قوی تر آرد ترمس پنج درم مغز بادام تلخ قسط حلو تخم کنگر تخم ترب هر یک دو درم
بدستور استعمال نمایند صفت طلای دیگر قوی تر اسفیداج مرداسنگ مغسول دندان فیل
سوخته کرده هر یک سه درم بیخ خشک آرد نخود استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه
حب البان مقشر قسط حلو هر یک چهار درم کوفته بلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند
مگر صبح بآبی که بنفشه و بابونه در آن پخته باشد بشویند باب سیوم در ذکر ادویه
که در ... که علامتش وجود حالتیست میان نوم و یقظه با جمیع ... غیر قوی الحرکه و
ثقل جمیع حواس و بیاض زبان و اختلاط عقل و کسل از جواب و قلت حرکت اجفان است بکار
آید صفت حقنه که در ... و سایر امراض بلغمی که در دماغ جمع شود بعد از غرغره نافع است
تخم حنظل یک جزو تخم ... و جزو تخم ... یک جزو بابونه دستی یک دسته پوست بیخ کبر یک جزو
صاف کرده با کامه ده درم روغن زیت پنج درم اضافه کرده حقنه کنند صفت غرغره
که دماغ را از مواد بلغمی پاک کند عاقرقرحا ... فلفل زنجبیل صعتر خردل سفید زوفای
خشک ایارج فیقرا مساوی کوفته بیخته بسرکه عنصل تر کنند و بعسل سرشته مقدار دو درم
در آب کامه یا در سکنجبین عنصلی حل کرده بدان غرغره کنند صفت مقیئی که دماغ را از مواد
بلغمی پاک کند تخم شبت تخم ترب در آب بپزند و صاف کنند و سکنجبین عنصلی اضافه نموده
قدری ... داخل نمایند و بخورند و پر مرغی چرب کنند و سر پر مرغ را بعسل و
حرمل یا ایارج فیقرا آلوده کرده در حلق او فرو کنند تا قی کند و بعد از قی معجونات حاره مدد

بکار دارند صفت طلای دیگر
قوی آرد ترمس پنج درم مغز
بادام تلخ قسط حلو تخم کنگر تخم
ترب هر یک دو درم بدستور
صح

كار دارند صفت معجون افتيمون كه رطوبات را بادار لم كند در همه آنچه مذكور شود صفت معجون نجاح مريطوس
كه هضم فعل كند صبر سقوطري شصت درم غاريقون بيست و چهار درم اسقيل ريوند عود بلسان فلفل سياه
دار فلفل فلفل سفيد روغن بلسان حب بلسان فربيون سنبل الطيب اسارون چهار درم قسط سه درم ورد مصطكي
دارچيني قرنفل سنبل هريك شش درم سليخه جوز بوا هريك دو درم نيم درم افتيمون هشت درم
كمادريوس هشت درم سقمونيا ادخر هريك دو درم حماما و دو درم سقمونيا هشت درم ادويه
را كوفته بيخته بعسل معجون سازند شربتي چهار درم با طبيخ افتيمون صفت طلا كه بر مفاصل
صاحب نقرس مانند فلفل عاقرقرحا فطراساليون تخم انجره تخم ماهيزهره كوفته بيخته بروغن زيت
آميخته طلا نمايند صفت غرغره كه مريض را سود دهد حاشا پودينه دشتي مويز و فلفل سفيد هم
آميخته غرغره كنند صفت ضماد كه اگر بر صاحب مريض نهند محلل باشد و اگر بر قفا
و را نهند جاذب ماده باشد عنصل تر در هاون سنگين با چوب نرم بكوبند تا نيك
حل كرده ضماد نمايند صفت ضماد ديگر تمام پودينه دشتي صعتر زوفاي خشك مساوي كوفته بيخته
با سركه عنصل سرشته ضماد نمايند صفت طيبي نافع بعد از استفراغ بمسهلات كند شي
بخور و فلفل سه جزو كوفته بيخته در بيني دمند باب چهارم در ذكر ادويه ماليخوليا علامت ماليخوليا
آن سوء الفكر و هزال و تقدم ازمنات اغذيه مولد سودا و تقدم كرب و تعب و صلابت نبض
با اختلاف و صفاي قاروره است هرگاه سبب آن امتلاي جميع بدن از مرض سودا باشد
پس اگر اين مرض سودا از دم غير سيه باشد ضحك و فرح و حمرت بشره و چشم و سعه
عروق و عظم و سرعه نبض با علامت مذكوره خواهد بود و اگر از سودا غير سيه باشد كثرت
هم و فكر و خوف و وهم و تخيلات فاسد و حب وحدت با علامات مذكوره خواهد بود
و اگر از احتراق صفرا باشد جنون و هذيان و اضطراب و سهر و قلت سكون و كثرت
غضب و حرارت حلق و صفرت لون با علامات مذكوره خواهد بود و اگر از احتراق بلغم باشد
با كسل و سكون خواهد بود و اگر از امتلاي سر باشد بدون جميع بدن علامات آن افراط
فكر و دوام وسواس و غور عين و نظر دايم بر شئ واحد و لاغري سر و روي و اعتدال

بدن است

بدن است و اگر بسبب احتباس خلط سوداوي در معده باشد آنرا ماليخولياي مراقي ميگويند علامت آن
جشاي حامض و قلت اشتها و كثرت نفخ و انتفاخ بطن و وجع و وقت در سر اسيف و وجع معده و طحال
گاه گاه آيد صفت سكنجبين افتيموني كه با ماء الجبن صرع ماليخولياي دموي بعد از فصد باسليق و در قسم
سوداوي قبل از آن بكار آيد افتيمون شبرم نيم كوفته هريك ده درم خربق سياه نيم كوفته
مثقال هريك جداجدا در صرة كتان بندند و يكشبانه روز در نيم من سركه بخيسانند روز ديگر نيم من آب بر آن داخل
كنند و صرة كه افتيمون در آن بسته اند بيرون آورند تتمه را با آتش ملايم بجوشانند چندانكه
آب تحليل رود بعد از آن افتيمون در صرة بسته را بيندازند و يكبار جوش بدهند پس
از آتش بردارند و صره را بدست مالند چنانكه قوت بيرون آورند و آنگاه اضافه كنند
و يكمن و نيم شكر داخل نموده بقوام آورند صفت ماء الجبن مستعمل در ماليخوليا شير بز
تازه دوشيده كه علف از نشاخ هم و كاسني خورده باشد هيچ در ديگ سنگي يا گلي بجوشانند
و مقدار بيست درم از اين سكنجبين افتيمون با دست بر اين شير جوشان بريزند و جوش ديگر بدهند
و از آتش بردارند و سر ديگ بپوشانند تا آب آن از پنير جدا گردد پس مقدار پنجاه درم تا
و كم حسب حوصله تخفيف از آن آب بنوشند صفت حب كه در ماليخوليا در ميان خوردن
ماء الجبن هر چند روز يكنوبت ميدهند ايارج فيقرا يكدرم افتيمون دو دانگ سابيده الحر بقل
صبر دو درم در شته حب سازند بعد از آن ماء الجبن و اگر احتمال باشد يكدانگ تخم
حنظل اضافه كنند صفت ايارج جالينوس كه بعد از حب مذكور هرگاه سبب سوداي
طبعي باشد بكار آيد بخته جوش تخم حنظل غاريقون بصل الفار مشوي سقمونيا خربق سياه قاريقون
فربيون هريك شانزده درم شبرم افتيمون مقل ازرق كمادريوس فراسيون سليخه هريك
هفده درم سكبينج زراوند طويل فلفل سياه فلفل سفيد دار فلفل دارچيني جاوشير جند
بيدستر فطراساليون هريك چهار درم كوفته بيخته صمغها در شراب بخيسانند و در عسل
ادويه سرشته و بعد از شش ماه استعمال كنند و در بعضي نسخ چهار درم زعفران اضافه
ميكنند صفت حب كه بعد از استعمال ايارج جالينوس بكار آيد حجر ارمني مغسول

بیقرا افیتمون غاریقون تخم حنظل سقمونیا هر یک مقداری که طبیب بحسب ضرورت تعیین کند صفت
ایارج لوغاذیا که درین باب بکار آید بعد از استعمال الحبوب مذکوره در صرع و سکته و فالج
و رعشه و سعفه و صداع و شقیقه و جذام و داء الفیل و برص و بهق و لقوه و تشنج و قوبا
و دوار و صمم و سهوکت کلی و ضیق النفس و درد گرده و مثانه و نقرس و عرق النسا و درد گوش
و داء الثعلب و داء الحیه و ریشهای کهن و احتباس حیض نیز بکار آید تخم حنظل پنج درم پیاز
عنصل مشوی غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقولوفندریون هر یک چهار درم و نیم
و در بعضی نسخ هر یک دو درم و نیم افیتمون کمادریوس مقل صبر از هر یک سه درم حاشا هیو
فاریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل زعفران دارچینی
بسفایج جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فربیون
سنبل حماما زنجبیل هر یک دو درم جنطیانا اسطوخودوس هر یک یک درم و نیم عسل بقدر
حاجت شربت تمام چهار مثقال با آب گرم یا مطبوخ افیتمون صفه دیگر بنفشه نیلوفر
تخم حنظل غاریقون اشق قنطوریون خربق سفید محموده هیوفاریقون هر یک ده مثقال افیتمون
بسفایج مقل صبر کمادریوس فراسیون سلیخه هر یک هشت مثقال دارفلفل فلفل سیاه فلفل
سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل هر یک
چهار مثقال عسل بقدر حاجت شربتی از سه مثقال تا چهار مثقال صفت دیگر
بنفشه بوته تخم حنظل بیست مثقال بصل الفار مشوی غاریقون اشق قنطوریون خربق سیاه
سقمونیا هیوفاریقون هر یک ده مثقال بسفایج افیتمون مقل صبر کمادریوس فراسیون
سلیخه هر یک هشت مثقال بسفایج افیتمون مر جاوشیر سلیخه سکبینج فطراسالیون نیم مثقال
فلفل دارچینی زعفران جندبیدستر زراوند طویل هر یک چهار مثقال عسل بقدر حاجت صفت
ایارج روفس که درین قسم بکار آید تخم حنظل بیست مثقال تخم کرفس جبلی زراوند
مدحرج فلفل سفید فلفل سیاه هر یک پنج مثقال دارچینی اسطوخودوس زعفران
جعده مر هر یک چهار مثقال دارچینی اسطوخودوس زعفران جعده مر هر یک چهار مثقال
کوفته

کوفته بعجینه بعسل سرشته صفت دیگر تخم حنظل بیست درم صبر زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل
سیاه فلفل سفید هر یک پنج درم خولنجان ده درم کمادریوس بیست درم سکبینج جاوشیر هر یک هشت
درم سنبل الطیب سلیخه دارچینی زنجبیل جعده هر یک ده درم و در بعضی نسخ کمافیطوس غاریقون
و فراسیون هر یک ده درم زیاده کرده اند کوفته بعجینه بعسل سرشته شربتی چهار درم با ماء العسل
صفت معجون خارج که در مالیخولیا نافع است و خون را از اخلاط سوداوی پاک کند
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هر یک ده درم اسطوخودوس تربد سفید افیتمون بسفایج هر یک
پنج درم غاریقون پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه
شربتی چهار درم صفت ضمادی که در مالیخولیای مراقی بعد از تنقیه نفع دهد مصطکی
افسنتین رومی گل سرخ سنبل اسارون سعد کوفته بگلاب سرشته ضماد کنند صفت شربت
افسنتین که در مالیخولیای مراقی و غیره مفید است افسنتین رومی ده درم گل سرخ بیست
درم تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده چهار درم سنبل هندی دو درم
در دو من آب چندان بجوشانند که بنصف آید هر صبح سی درم از ین تا مقداری که طبیب تعین
کند شکر سوده بخورند و بعضی اوقات بحسب مقتضی وقت مصطکی و انجره و سانج هندی
و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم اضافه ارقویه شربت میشود صفت شربتی
که طبع صاحب مالیخولیای مراقی را نرم دارد و طعام بگوارد و معده را پاک کند قنطوریون
دقیق پنج مثقال در صد مثقال آب چندان بجوشانند که سی مثقال بماند پس صاف کنند
و قدری شکر سوده داخل کنند و صبح بخورند باید که چند روز برین مداومت کنند صفت
ماء الجبن که از شیر اسب یا شیر گاو تهیه مالیخولیای مراقی میسازند بدستوری که
که در ماء الجبن شرح مذکور شد اما باید که معالج تصرف در بعضی افیتمون و حبوب
کند و عنایت از ملاحظه معده غافل نباشد صفت ضمادی که درین قسم بکار آید بر معده
که معده خالی از غذا باشد افسنتین رومی سنبل پودینه دشتی زیره کرمانی انیسون تخم کرفس
صعتر در آب بجوشانند و صاف کنند و در مثانه کار کنند و بر معده ضماد کنند و بعضی اوقات کندر

و دارچینی و زیره را اضافه نمایند **صفت** سکنجبین عنصلی که در مالیخولیای که بلغم با سودا مخلوط
باشد استعمال می‌شود سرکه عنصل یک جزو عسل مصفی یک جزو علی الرسم بقوام آورند **صفت عمل سرکه**
عنصل بگیرند اسقیل سفید پاک کرده و بکارد چوب پاره کنند و در ریسمان کشند بنوعی
که از هم دیگر جدا باشند و در سایه خشک کنند پس یک جزو از آنرا در بیست و هشت رطل سرکه
تند اندازند و سر آنرا بپوشند شصت روز در آفتاب نهند پس از سرکه بیرون آورند
و بفشارند و صاف کنند و در بعضی نسخ سرکه هشت رطل میکنند **صفت مطبوخ افتیمون**
که درین حال بکار آید افتیمون هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر یک ده درم بسفایج
پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم و در بعضی اوقات بحسب حاجت سنای مکی هفت درم اضافه
می‌شود در یک من و نیم آب چندان بجوشانند که ثلث بماند شربت بقدر معالجه است **صفت حب**
افتیمون که بدل از مطبوخ مذکور هند افتیمون ده درم بسفایج غاریقون هر یک سه درم
خربق سیاه غاریقون هندی هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یک درم
و نیم علی الرسم حب سازند و بعد دو شربت تمام است بجهة اقویا و اگر مریض ضعیف باشد
سه شربت است **صفت مفرحی** که صاحب مالیخولیا را نافع باشد بادرنجبویه پوست
ترنج فرنجمشک مصطکی قرنفل ... بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد درونج
زعفران تخم بادرنجبویه ... هر یک دو درم و نیم مشک یک دانگ و نیم کوفته ببیخته بکار
دارند و هلیله کابلی منقی پنجاه درم آمله مقشر هفتاد و پنج درم در ده من آب بریزند تا بنصف
بماند پس صاف کنند و بعد از ما الیرت بیست و نیم من عسل صاف داخل کرده بقوام آورند
و ادویه را داخل کنند شربتی یک درم و نیم **باب پنجم** در ذکر ادویه که در اقسام دیوانگیها
که علامات ... بعلامات اقسام مالیخولیا است بکار می‌آید **صفت مطبوخ هلیله**
که بعد از فصد و تنقیه در سرسام گرم است در زمانی که ماده صفراوی باشد
بکار آید هلیله زرد منقی پانزده درم هلیله کابلی منقی ده درم افسنتین رومی افتیمون مصری
هر یک چهار درم بسفایج نیم کوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته چهار درم ...
سیاه

صفت ...
که درین علت هرگاه طبع
قبض باشد بکار آید
بگیرند ...
با آب ... درم ...
و قدری ...
و بخورند که اسهال
سودا میکند

در اقسام دیوانگیها

۹۴۰۰۰

سیاه هلیله هندی بیست درم فلوس خیار شنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم جوشانیده
صاف نمایند و بعضی اوقات نیم درم سقمونیا داخل کنند و بعضی اوقات بنفشه و نیلوفر عناب
در جوشانیده اضافه کنند این نسخه دستوری است در ... زیاد و کم کنند و بعضی اوقات
اگر معده ضعیف باشد مصطکی و انیسون داخل کنند **صفت شربت خشخاش** که در صبح با شیره
جو بجهت ترطیب در علاج اقسام دیوانگیها بکار آید آب نیلوفر آب بنفشه آب کدو ...
نیم من خشخاش سفید صد درم کوفته شکر یک من داخل کنند و بقوام آورند و بعضی اطبا تخم
... سفید در آبهای مذکور نیم کوفته جوشانند و بعد از ... صاف میکنند
و قند اضافه نموده بقوام می‌آورند **صفت حب شبیار** که درین علت هرگاه سبب خلط سوداوی
باشد بکار آید ایارج فیقرا افتیمون هر یک ده درم اسطوخودوس تخم حنظل حجر ارمنی مغسول
که نباشد بدل آن لاجورد مغسول هر یک یک درم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی ...
کتیرا یک درم علی الرسم حب سازند **صفت حب شبیار** که در خلط صفراوی استعمال می‌شود
ایارج فیقرا هلیله زرد افتیمون هر یک جزوی سقمونیا نیم جزو شربتی یک مثقال باید که شبیارها
بقدر قوت و حال مریض بدهند **صفت نطول** که درین علت بکار آید خصوصا بعد از استفراغ
و اگر در روزی پنج نوبت استعمال شود خوبست بنفشه نیلوفر گل خطمی ... کشک جو
برنج ... گل ... برگ کاهو برگ ... عنب الثعلب بابونه هر یک مشتی بجوشانند و
در حمام معتدل پیش روی مریض دارند و آب آنرا بر سر مریض بریزند **صفت روغن کدو**
که در بینی او چکانند و بر ناف و شقیقه و کف پای او مالند مغز تخم کدو نیم من مدقوق در
بنفشه تازه بپرورند علی الرسم از آن روغن بگیرند **باب ششم** در ذکر ادویه که در علاج
ما ذکر که علامت آن هرگاه بسبب برودت و رطوبت باشد نوم کثیر و ثقل سر و کثرت
... است و اگر بسبب برودت و یبوست باشد سهر و وسوسه ... و صعوبت کلام ...
و انجذاب ... است بکار آید **صفت نطول** که در فساد ذکر که سبب آن
برودت باشد ... و تفکر ... محسوسات و معقولات و حفظ

در فساد ذکر

کند اشتها و فراموشی و فوق علامت آفت بکار آید سرو یا جه برق با بونه اکلیل الملک حلبه شب جنته

آب آن بر سر ریزند **صفت ایارج روفس** و ایارج فیقرا و ایارج جالینوس که در علاج نسیان ذکر

که سبب آن برودت و رطوبت است بکار آید در علاج مالیخولیا مذکور شد **صفت ایارج بیادرس**

که درین قسم بکار آید در لیثرغس گذشت **صفت بیروزن ممع** و دار فلفل که در جمیع اقسام

نسیان نافع است بگیرند موم و پاره پاره کنند بقدر یک بند انگشت و در جوغ ریزند و دو کف

کاو کداخته بر سر آن کنند المقدار که دو انگشت از سر آن بگذرد و مهوی کنند که تمام جوغ

خاک باشد و چهل روز جوغ را در زیر جو پنهان کنند بعد از آن تمام روغن بیرون کنند

و عوض آن عسل صاف بریزند و چهل روز دیگر در زیر جو پنهان کنند و عوض آن عسل

صاف بریزند و چهل روز دیگر در زیر جو پنهان کنند و بوقت حاجت سه درم از آن

بخورند **صفت معجون نافع** کندر فلفل سفید سعد زعفران من اجزا مساوی کوفته بعسل سرشند

شربتی هر صبح یک درم **صفت معجون دیگر** زنجبیل کرمانی پنج درم فلفل یک درم وج دو درم سعد

دو درم هلیله سیاه دو درم عسل بلادر یک درم عسل مصفی سه وزن معجون سازند **صفت**

معجون دیگر وج سعد دار فلفل زنجبیل کندر مساوی کوفته بیخته با روغن کاو چرب

کرده بعسل سرشته معجون سازند و چهل روز در زیر جو پنهان کنند و هر بامداد دو درم بخورند

صفت معجون انقرونیا که درین علت بکار آید سنبل خوش بوی ساذج هندی مر بلیله زعفران

تخم ارمنی افتیمون دو درم ریوند حب البان مقشر قرنفل هر یک یک وقیه مصطکی عسل بلادر

هر یک دو مثقال حب بلسان زنجبیل صبر هر یک یک وقیه غاریقون هشت درم تخم سوسن

اسمانجونی دو درم پوست بیخ رازیانه یک من و نیم خل خمر سه قسط پوست بیخ رازیانه

در سرکه سه شبانروز بخیسانند و بعد از آن بجوشانند و از آتش بردارند و بیرون

مالند و صاف کنند و ده رطل و نیم عسل در آن سرکه بجوشانند تا بقوام آید ادویه کوفته

بیخته او اعسل بلادر در آن حل کنند بعد از آن ادویه بسرشند و در بعضی اوقات عسل

بلادر تا شش درم میتوان کرد اما باید که هر چه از عسل بلادر اضافه کنند از غاریقون

بوزن

در سبات

بوزن آن کم کنند شربتی تمام یک درم **باب هفتم** در ذکر ادویه که در سبات بکار آید **صفت حب**

اسطمخیقون که در سباتی که سبب آن زیادتی رطوبت باشد و علامت آن ثقل مقدم سر

و بطوء حرکت چشم و امتلاء حاجب و کثرت رطوبه منخرین و دهان بکار آید ایارج فیقرا ده

درم هلیله زرد افتیمون غاریقون شحم حنظل صبر سقوطری انزروت دو درم تربد سفید ده

درم تخم حنظل سقمونیا هر یک دو درم مقل شش درم در آب که افتیمون در آن پخته باشند حل

کنند و ادویه کوفته در آن بسرشند و بقدر فلفل حب سازند و در سایه خشک کنند

شربتی دو درم و نیم و این نسخه را نسخه کبیره میتوان خواند **نسخه دیگر** حب اسطمخیقون هلیله

کابلی شش درم املج افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم

کرفس هر یک دو درم تربد سفید هشت درم انیسون پنج درم ایارج فیقرا ده درم

قرنفل یک درم کوفته بیخته و آب چهار درم در آب حل کنند و بجوشانند تا بقوام

آید ادویه را در آن سرشند و بار دیگر در هاون بکوبند و بقدر فلفل حب سازند

شربتی دو مثقال این نسخه کندی است اما ادویه که در دوار و سدر بکار آید **صفت فتیله**

جهت دوار و سدر بارد که علامت آن ثقل سر و کدورت حواس و تهیج چشم و کثرت

خواب است بعد از استعمال ایارجات و غرغرها بکار آید روغن بلسان یک دانگ روغن

سوسن روغن یاسمین هر یک یک درم موم امیزند و یک طرح مشک و یک طسوج جند بیدستر

و یک طسوج صبر و یک طسوج زرنباد داخل کنند و چهار فتیله در آن ملوث سازند و در عدد

در گوش و دو عدد در بینی گذارند **صفت سعوطی** جهت سدر و دوار مذکور زعفران

قسط روغن نارجیل هر یک دو دانگ بگیرند و یکی جند بیدستر و یکی مشک در آن ریزند

صفت ضمادی جهت علت مذکور کرم در دفعه بخاسفا با بونج اکلیل الملک هر یک بجوجی

بادآورد دو جزو صبر سقوطری مرمکی هر یک دو جزو کوفته نرم بیزند و به روغن خیری

نرم کنند و بر سر ضماد کنند بلبه در فتیه **صفت سعوطی**

جهت دوار حار که علامت آن حرارت و التهاب سر است بعد از فصد اکحل مثل زیاد

دوار و سدر بارد

دوار حار

دوا رحار

خون باشد وبعد از اسهال بطبخ هلیله وایارج بکار میباید روغن خیری یکجزو شیر دختران
یکجزو عصارهٔ خطمی تر یکجزو در شیشه کرده بهم امیزند و سعوط کنند صفت قطوری که بعد از
سعوط مذکور در صداع حار بکار اید جو نیم کوفته یک کف بسوس کشنیز دو کف گل خطمی دو کف
بنفشه یک کف در ظرف سرکه ریخته بجوشانند تا مقدار اگرچه دو چند سر صداع دارند صفت
ضمادی که درین باب بکار اید گل خطمی سفید یکجزو جو کوفته دو جزو ارد باقلا یکجزو
با سرکه مخلوط سازند و قدری روغن گل سرخ داخل نموده ضماد کنند صفت ضمادی
بجهة دوار وسدر معدی که علامت ان غثیان و تقلب نفس است بعد از تنقیه بحب

دوار وسدر معدی

حب قوقایا واجتناب از اغذیه مبرده بکار اید صبر یکجزو مصطکی بعد جزو سنبل الطیب
مصطکی هر یک نصف جزو گل سرخ دو جزو کوفته موم زرد در روغن ناردین یا روغن
نسطه یا روغن مصطکی بگدازند وادویه در ان ریخته موم سازند و بر خرقه مالیده
بر معده ضماد کنند صفت مرهم بجهة دوار که از ضربه و سقطه بهم رسیده باشد موم را
در روغن بگدازند و قدری سفیداب قلعی و قدری مرداسنج داخل کنند و بهم زنند
وابحبا با درزان وکثیرهٔ خطمی داخل کنند و بر پارچه ضماد سازند صفت نسخه بارد

دوار وسدر که از ضربه وسقطه بهم رسد

بجهة دواری که از حرارت افتاب بهم رسد معلوم است صفت حب صبر که در سبات مزمن
بکار اید صبر سه درم مصطکی یک درم و نیم تنها بند و با اب کرنب سرشته حب سازند
شربتی دو مثقال صفت حب ایارج ایارج فیقرا یک درم تخم حنظل یک دانک و نیم تربد
یک درم افتیمون دو دانک سقمونیا نیم دانک مقل کثیرا هر یک دانکی علی الرسم با اب کرفس سرشته
حب سازند صفت نسخه دیگر ایارج فیقرا شش درم هلیله کابلی منقی چهار درم تربد
سفید هشت درم تا خواه افتیمون هر یک دو درم ملح هندی دو درم و نیم شحم حنظل
سه درم کثیرا دو درم با اب کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم صفت حقنه که در سبات
بلغمی نافع است شحم حنظل یک مثقال دو مشت بابونه دو مشت یک دسته کرنب افتیمون
یک مشت در یکمن وشنم بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف کنند و هر صد درم از ان یک وقیه
روغن

روغن بابونه بیامیزند وبدان حقنه کنند صفت حب قوقایا که در سبات وجمیع امراض بلغمی
بکار اید ایارج فیقرا ده درم تخم حنظل سه درم و دو دانک سقمونیا دو درم و نیم تربد افتیمون
از هر یک پنج درم با اب کرفس حب سازند جمیع ده شربت معتدل است صفت نسخه دیگر
صبر سقمونیا تخم حنظل مصطکی عصاره افسنتین اگر عصاره نباشد افسنتین مساوی کوفته
بیخته با اب کرفس سرشته حب سازند شربتی یک مثقال این نسخه جالینوس است واگر یکدرم
ازین با یک مثقال ایارج فیقرا ضم کنند بسیار نافعست صفت نقیع صبر بنسخه ابن سرابیون
که معده را از بلغم که سبب سبات است پاک کند هلیله سیاه بلیله املج
از هر یک پنج درم خرنوب [illegible] ده درم صندل سفید [illegible] شکوفه اقحوان
هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنج درم تخم حنظل دو درم مجموع را در ده من
اب بجوشانند تا نصف بکسر [illegible] پس صاف کنند و یک وقیه صبر سقوطری سائیده در ان
ریزند و در شیشه کنند و در افتاب گذارند شربتی از یک وقیه تا دو وقیه در حد قوت
[illegible] صفة ضمادی که بر معده [illegible] تا قوت [illegible] بلغم کمتر شود [illegible]
از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته با اب مرزنجوش
با اب عام در وقت حاجت بر معده طلا کنند صفت غرغره که در علاج سبات وامراض
دماغی که از بلغم باشد بکار اید بعد از تنقیه بدن با ایارج فیقرا خردل صعتر [illegible]
با [illegible] عاقرقرحا [illegible] مساوی [illegible] کوفته [illegible] عسل سرشته حب
نمایند و در وقت حاجت قدری در سکنجبین عنصلی یا [illegible] حل نموده غرغره نمایند
صفت ضمادی که در سبات که سببان برد ساده باشد بکار اید و علامتش ان است

بسبب درسبات که برد ساده باشد

که بعد از اصابه برد شدید یا خوردن ادویه مخدره بهم رسد و نبض در [illegible] باشد
و [illegible] مایل بکودت باشد و نبض متمدد باشد بکار اید جندبیدستر فقاح اذخر
[illegible] عاقرقرحا کوفته بیخته با اب کرفس سرشته ضماد کنند صفت
شرودیطوس که درین علت بکار اید [illegible] مرغاریقون جندبیدستر [illegible] از هر یک

ده درم سنبل کنند حرف بابلی اذخر عیدان بلسان اسطوخودوس سنا الیونس قسط کافیطوس
قصب الذریره دار فلفل عصارة لحیة التیس جند بیدستر سادج هندی میعه جاوشیر هر یک
هشت درم سلیخه فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان جعده اسقوردیون روغن اکلیل الملک
صبطیانا دهن بلسان اقراص عنصل مقل ازرق هر یک هفت درم سداب دو درم
سنبل رومی مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا تخم رازیانه افیون نخجه کل سرخ دو نقطا
ما بین هر یک پنج درم انیسون سکبینج اسارون هر یک سه درم فوفا قاقیا سرخ
تخم هیوفاریقون هر یک چهار درم و نیم شراب ریحانی عسل منزوع الرغوه بقدر حاجت
معجون را در شراب بجوشانند و با عسل معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
نسخه مذکور از حنین است و سیزده دوا هست در نسخه که در نسخه جالینوس نیست
و آن غاریقون سورنجان و سداب و انیسون و اشق و دو نقطا ما بین و اسارون و کندر
و اسطوخودوس و کافیطوس و اکلیل الملک و عود بلسان و فلفل سیاه و مقل است و در
نسخه جالینوس دو دوا هست که در این نسخه نیست و آن ابرسا و بلح است و در نسخه
دیگر یک دوا هست که در این نسخه نیست و آن سداب است صفت قرص قوفیون
که در شرودیطوس بکار آید زبیب منزوع العجم چهار درم علک البطم بیست و چهار درم اذخر
مکی یک دوازده درم دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل
الملک سعد حب الغار هر یک سه درم قصب الذریره شش درم زعفران یک درم قفر
الیهود دو درم و نیم این نسخه شاپور بن سهل است و در این قفر الیهود زیاده شده و در
نسخه دیگر اسارون ده درم و نیم زیاده شده صفت تریاق فاروق که در این علت
نافع است اسقیل جمله هشت مثقال قرص افعی بیست و چهار مثقال قرص
اندروخون فلفل سیاه افیون هم چنین دارچینی دوازده مثقال و در بعضی نسخ
بیست و چهار مثقال تخم شلجم بری اسقوردیون ابرسا غاریقون دب الوبین دهن
بلسان هم چنین مر مکی زعفران زنجبیل راوند بنطافیلون فودنج جبلی فراسیون فطراسالیون
اسطوخودوس

اسطوخودوس قسط مر فلفل سفید دار فلفل مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر صمغ البطم
سلیخه سوسن اسبل جعده هر یک شش مثقال میعه سایله تخم کرفس سیسالیوس حرف ابیض
نانخواه کادریوس کافیطوس عصارة لحیة التیس سنبل اقلیطی سادج جنطیانا تخم رازیانه
طین مختوم قلقطار محرق حاماوج حب بلسان هیوفاریقون فو صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا
هر یک چهار مثقال دوقو بازرد قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل هر یک
دو مثقال و در بعضی نسخ زراوند مدحرج بدل زراوند طویل آمده جند بیدستر
و در بعضی نسخ روایات چهار مثقال درم جنین سکبینج و از عسل ده رطل و از شراب
ریحانی دو قسط بجوشانند معجون را در شراب و ادویه یابسه را کوفته بیخته با عسل
سازند و در ظرف آبگینه یا نقره یا چینی ضبط کنند و ظرف را مملو نکنند عدد ادویه
سوای عسل شصت و چهار است صفت تریاق فاروق نسخه دیگر قرص اسقیل بیست و هشت
مثقال قرص افعی قرص اندروخون فلفل سیاه افیون هر یک بیست و چهار مثقال
سرد شتی نخجه کل سرخ تخم شلجم بری ابرسا غاریقون عصارة لحیة التیس دهن بلسان دارچینی
هر یک دوازده مثقال مر مکی فراسیون زعفران زنجبیل حبق جبلی فطراسالیون بنطا
فیلون راوند چینی قسط مر سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرامشیع فقاح
اذخر علک البطم میعه سایله سلیخه سنبل هر یک شش مثقال جنطیانا حرف ابیض بیا
سنبل اقلیطی نانخواه کافیطوس کادریوس عصارة لحیة التیس شاهبلوط انیسون فوم
تخم کرفس تخم رازیانه طین مختوم قلقطار مشوی حاماهیوفاریقون فو حب بلسان
اقاقیا صمغ عربی قردمانا هر یک چهار مثقال زوفای یابس قنه جاوشیر سکبینج قفر الیهود
قنطوریون زراوند مدحرج جند بیدستر هر یک دو مثقال و بعضی اوقات ابن زکریا
زیاده میکند حبق نهری بزر البنج زراوند طویل عرطنیثا کثیرا هر یک دو مثقال عدد کل
هفتاد جزو است و یکهزار و چهار صد و سی و چهار مثقال است زعفران علی حده بکوبند
و مر و افیون و لبان علی حده بکوبند و در طلاء مطبوخ بجوشانند و علک و قنه در روغن

قسط از شراب رطل
دو من بکم رطل و نیم

صفت قرص اندروخون
مستعمل در تریاق فاروق
شیشعان قصب الذریره اسارون
عود بلسان فو سلیخه مصطکی
فقاح اذخر هر یک شش مثقال
زعفران دوازده مثقال کوفته
بیخته شراب ریحانی سرشته
و دست روغن بلسان چرب
نموده اقراص سازند و در سایه
خشک کنند

بلبان بکدازند و قلقطار نیم جو بکوبند و سایر ادویه کوفته بیخته جمیع را با عسل منزوع
الرغوه سرشته و در چینی سرشتن مرهم روغن بکوبند و در ظرف چینی یا آبگینه ضبط کنند
صفت نسخه دیگر قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی بیست و چهار مثقال
فلفل قرص اندروخون هم چینی کل سرخ منزوع الاقماع ارسالقم تخم بری اسقوردیون دارچینی
افیون غاریقون هریک دوازده مثقال عود بلسان دهن بلسان هریک ده مثقال فلفل سفید
ریوند چینی مرمکی قسط مر سلیخه زعفران سنبل هندی مشکطرامشیع فراسیون فقاح اذخر
فو زنه کوهی کندر جعده اسطوخودوس فطراسالیون مصطکی صمغ البطم زنجبیل دارفلفل
هریک شش مثقال فلفل سیاه بیست و چهار مثقال تخم کرفس کمافیطوس میعه سایله مومیا
ناردین طین مختوم فو کمادریوس ورق ساذج هندی قلقطار بعرق جنطیانای رومی
انیسون عصاره لحیه التیس حب بلسان صمغ عربی تخم رازیانه قردمانا سنبل ابومراقاقیا
حرف ابیض حیوفاریقون ناخواه سکبینج هریک چهار مثقال جند بیدستر زراوند طویل
دوقو قفر الیهود و جاوشیر قنطوریون دقیق باریزد هریک دو مثقال ببستو ... باقی
معجون سازند صفت قرص اسقیل که در تریاق بکار می آید بگیرند اسقیل ترکه بسیار بزرگ
نباشد و تحیر کرند و در تنور گرم که ... پخته کرده باشد با صمغ ... کنند و
نرم از آن باشد جدا کنند و نرم بکوبند و بوزن وی دقیق کرسنه با آن خمیر کنند و قرص سازند
و در وقت قرص ساختن دست را بروغن گل چرب کنند و در سایه خشک کنند صفت قرص
اندروخون پوست بیخ دارچینی قصب الذریره عود بلسان اسارون مرمکی مصطکی قسط زعفران
سفید هریک شش مثقال فقاح اذخر ریوند سلیخه دارچینی هریک بیست و چهار مثقال
سنبل هندی ساذج هندی هریک شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال کل را علیحده کوفته
بیخته با شراب ریحانی کهنه شیرین طعم سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند صفت قرص
مذکور بنسخه دیگر عود دار شیشعان قصب الذریره قسط اسارون عود بلسان جامد
سلیخه جعده مصطکی هریک شش مثقال دارچینی ... هریک بیست و چهار مثقال فقاح

اذخر

اذخر زعفران هریک دوازده مثقال اقحوان سفید بیست مثقال سنبل هندی شانزده مثقال علی الرسم
با شراب سرشته قرص سازند صفت قرص افعی صید کنند افعی ماده اشقر را در اواخر ربیع
و اوائل صیف سر بهم کرده با یکدیگر که با ملک نیز در سر آن باشد و علامت ماده آنست که
زیاده از یک ناب در سر آن باشد و می باید که افعی ... باشد و در زمانی که
سر از زمین بر دارد و خشاشه باشد و از اراضی ندیه و حوالی انهار جنبیه مثل بلوط و ...
و حوالی رودها و مواضعی که بسیار نزدیک آب دور باشد صید نکنند و می باید که در آن
وقت که صید شد قطع کنند از سر و دنبال آن بمقدار چهار اصابع زیرا که بعد از قطع
خون بسیار از آن آید و ... خواص ... احشای آن بیرون آورند و با آب و نمک
بشویند ... با آب و قدری ... در دیگ سنگی با کل ... گرفته
بجوشانند که گوشت از استخوان جدا ساخته ... استخوان پاک کنند و در هاون سنگی
نرم بکوبند و ... نان تنوری که در تنور خشک شده باشد اضافه بکنند و قرص
سازند و باید که قرص بسیار تنک باشد و در سایه خشک کنند ... که
... بعد از آن آفتاب ... می باید که
که معرض قرص افعی ساختن میشود استنشاق روغن بلسان بکنند و بدست ... اند
باب هشتم در ذکر ادویه که در کابوس و صرع بکار آید صفت حب اسطوخودوس
که در کابوس که سبب آن اخلاط غلیظ است و علامتش ... و کثرت ...
... که در باب مذکور شد صفت ایارج لوغاذیا
و ایارج روفس و ایارج جالینوس که در صرع بکار آید ... صفت حبی
که مردم قوی ... ایارج فیقرا ... سیاه ...
افیون هریک ... حنظل ... باب ... سازند
شربت است صفت تدابیر کابوس دموی که علامت آن حمرت لون و عین و غلبه ...
از فصد ... صفت ... افتیمون ...

کابوس

کابوس که از اخلاط غلیظه بهم رسیده باشد

کابوس دموی

کابوس سوداوی

صرع

که مر کابوس سوداوی که علامتش کثرت فکر و قلت نوم و غور عینین و تخیل سواد در خیال
مرکوز است و در مالیخولیا مذکور شد **صفت حب غاریقون** که در صرعی که سببش از نفس
دماغ باشد و علامت آن تقدیم اوجاع مختلف در سر و ثقل آن و دوران حواس بود
و حرکت انسان بغیر نظام است هر گاه سبب غیر خون و صفرا باشد بکار آید ایارج فیقرا یک درم
غاریقون یک درم تخم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل ازرق هر یک یک دانگ و نیم
با آب کرفس حب سازند مجموع یک شربت **صفت انروطوس** که در همه علت بکار آید مذکور شد
در بیان **صفت** معجون هرمس که در صرع بکار آید غاریقون اسارون وج فودنج
تخم سداب فربیون فو و زوفاء یابس هر یک یک وقیه ریوند طویل [illegible] حلتیت فلفل
جاوشیر تخم کرفس سنبل الطیب فوذنج جبلی فطراساليون هر یک دو وقیه جنطیانا ناشی وقیه
قنطوریون دقیق هشت وقیه سلیخه فقط مر مکی جعده افیون و در بعضی نسخ فراسیون هر یک
سه وقیه کمافیطوس کمادریوس اسقولوقندریون هر یک هشت وقیه کوفته بیخته بعسل سرشته
در حاجت بخورند **صفت معجون هرمس نسخه دیگر** غاریقون وج اسارون قردمانا تخم سداب فربیون فو زوفا
یابس هر یک یک وقیه نانخواه قرنفل حاشا تخم کرفس سنبل فوذنج جبلی فطراساليون هر یک دو وقیه
جنطیانا ناشی وقیه قنطوریون دقیق کمادریوس کمافیطوس اسقولوقندریون هر یک سه وقیه عسل
بقدر حاجت شربتی دو درم در فصل بهار بخورند **صفت علاجه اکبر** که در صرع و دوار
و صداع عتیق و رعشه و [illegible] بکار آید سلیخه اذخر هر یک یک وقیه و نیم سنبل [illegible] فط
اساليون هر یک [illegible] مثقال تخم کرفس دو وقیه ساليوس یک مثقال قسط دارچینی قرص
اندروماخس [illegible] اسارون هر یک سی مثقال انیسون افیون هر یک ده مثقال فلفل
سفید [illegible] مثقال دار فلفل سنبل [illegible] زعفران هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی
سرشته بعد از شش ماه بکار برند **صفت قرص اندروماخس** [illegible] قسط قصب الذریره
فلفل سفید [illegible] نانخواه هر یک پنج مثقال دارچینی مصطکی زعفران مر هر یک شش
مثقال فو یک مثقال سنبل الطیب ساذج هندی هر یک هفت مثقال کوفته بیخته با شراب ریحانی

باغیر

صرع معدی

باغیر سرشته قرص سازند بوزن مثقالی و در سایه خشک کنند **صفت شربت افسنتین**
که در صرعی که سببش از معده باشد علامتش امتلاء و خفقان و لذع دایم در معده است
حضورها در صرع و هم چنین اطلاق براز و در و بول و سیلان مخاط در حالت صرع از علامات
معدیت و خفت صرع با زوال آن بعد از قی و زیادت و تقدم نوبت بعد از تخمه نیز
از علامت معدیت مکرر آنکه سبب رداءت کیفیت خلط باشد بکار آید در مالیخولیا
مذکور شد **صفت ضمادی** که در صرع معدی نافعست سنبل الطیب گل سرخ مصطکی
خرد کنند [illegible] با شراب انگوری عطر یا آب سیب یا آب به سرشته گرم ضماد کنند
صفت [illegible] که بکار آید آن با آب [illegible] در علت سوداوی و در جنون
و امراض بارده سوداویه و بلغمیه و فالج و سکته و لقوه و نسیان و برد دماغ و رعشه و شقیقه
و کثرت [illegible] و تقطیر بول و اوجاع رحم و استرخاء لسان و دوار و صمم و [illegible]
و اذان [illegible] و اوجاع مفاصل [illegible] بارده نیز نافع است مسک کافور
عنبر [illegible] تخم سداب [illegible]
احمر و اصفر خربق سفید [illegible] حب المحلب عود
بلسان [illegible]
حلتیت [illegible] حب بلسان عود بلسان [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible] اذخر تخم
[illegible] زوفا [illegible] کبابه [illegible]
شونیز [illegible] زرنباد
درونج زنجبیل جنطیانا لسان العصافیر [illegible] هندی عاقرقرحا [illegible]
صعتر فارسی [illegible] قرنفل [illegible]
[illegible] اسارون قسط قاقله [illegible]

هر یک هشت درم جباسه ابرنیا نقاح بید عروق هند با ضمه هوم المجوس جمله عصاره
ابرنیا دارشیشعان قیصوم قرصانا طباشیر هر یک یکدرم لعاج یا بس فلفل سفید فلفل سیاه
دار فلفل افیون زراوند طویل زراوند مدحرج بزرالبنج سفید هر یک بیست درم
اورد کعب تخت بالی درصوان منوجیلی لوز مر هر یک هفت درم لعنزاف سیاه چهار درم
و دیع اکلیل الملک چهار درم و چهار دانک جز بوا سیون تخم ملح طرزد ملجمن دوقیا
فطراسالیون عصاره سوسن عصاره غافت هر یک سه درم کوز وانیج درم مقنا طیس
شش درم ادقیه خشک را کوفته بیخته و صمغ را در طلاحید حل نمایند با سه وزن ادویه
عسل سرشته در ظرف چینی یا ابگینه ضبط نموده بعد از شش ماه مقدار نخودی با اب
گرم استعمال نمایند شیخ در قانون ذکر کرده که این ترکیبی است منوش غیر مرتب محرق
خون و اخلاط **صفت** حب ایارج که در صرع بکار آید ایارج فیقرا یکدرم شحم
حنظل دو دانک افیتمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانک ملح نبطی یکدانک مقل
دو دانک مجموع یک شربت باشد و در هفته یک مرتبه میتوان داد **صفت معجون عاقرقرحا**
که در صرع مفید است عاقرقرحا کوفته با دو مثل ان عسل مصفی سرشته هر صبح دو مثقال
بخورند **صفت ایارج اربعه** که درین باب بکار اید حنظیا نام رومی حب الغار زراوند
طویل مر یکی اجزا مساوی بعسل سرشته و در بعضی نسخ بدل مر قنطوریون نیکند **صفت**
تریاق فقایه که صدا اعراض صرع است زراوند طویل یونیه جنی پوست بیخ کرحب الغار
مر مکو قسط تلخ حنطیا نا زروند کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی یکمثقال **صفت معجون**
معجون نجاح که در صرع سوداوی که علامتش بجری بدن و کدورت لون و سوء فکر است
در زمستان با سکنجبین عنصلی یا شربت زوفا و در تابستان تنها میدهند در ما نحن ابا ذکر شد
صفت دارونی که در صرعی که سببان صعود بخار از اطراف باشد مثل صعود
از انگشت پای و انگشت دست و موضع قبل از صرع خود احساس بان میکند نجمه
نفرع آن عضو کار آید فلفل خردل فرفیون اجزا مساوی کوفته بعسل بلادر سرشته آن

مرهم

صرع سوداوی

صرع که از صعود بخار باشد

با مومیائی هند **صفت مفرح دیگر** در ایارج کسکی احاره که با زرانکند هر سه با عسل بلادر
سرشته بر جند و به بندند **صفت غرغره** که مصروع را بعد از تنقیه مفید بود در حمام
باشد یا ارج فیقرا صبر که عاقرقرحا و صعتر در انجو شانده باشند حل کنند و قدری بکامه
اضافه نمایند و در حمام غرغره کنند **صفت** سکنجبین عنصلی که مصروع را مفید است
در ما نحن ابا ذکر شد **صفت معجونی** که صرع بلغمی و ریحی را سود دهد سنبا انیسون سه مثقال
حب الغار سه مثقال زراوند مدحرج دو مثقال جندبیدستر اسطوقودوس هر یک مثقالی
با عسل علی الرسم سرشته هر صبح یکمثقال با سکنجبین عنصلی بخورند **باب نهم** در ذکر ادویه
که در معالجه سکته بکار اید **صفت حقنه تیز** که در سکته دموی که علامتش حمرت وجه
با کدورت و در رو اوداج و عروق و تنفس غلیظ و عرق حس نا است بعد از فصد
و حقنه نرم و در سکته بلغمی که علامتش ترهل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و لعاب است
اول دفعه استعمال می شود شحم حنظل قنطوریون دقیق تا لخواه شبت سداب حلبه انگدان
هر یک نیم درم سه درم بوره ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک وقیه عسل مصفی ده درم
زهره دو درم علی الرسم مرتب سازند **صفت حقنه دیگر** شحم حنظل ده درم قنطوریون دقیق
عرطنیثا خربق سفید هر یک شش درم در کمی اب جوشانند تا نصفی باقی ماند صاف کنند و یک
استار از ان حقنه کنند **صفت روغن فرفیون** که در سکته بلغمی بر مهره های پشت و گردن
مالند فرفیون نیم درم سداب تازه بکوبند و کمی اب از ان بگیرند و ده استار روغن سوسن
اضافه کنند و با آتش نرم انقدر جوشانند که اب تحلیل رود پس قسط و عاقرقرحا و جند
بیدستر هر یک سه درم جاوشیر با زرد فرفیون هر یک یکمثقال سوده در روغن گرم ریزند
و بمالند و اگر روغن بلسان حاضر نبوده باشد سه درم داخل کنند و الا بدل ان روغن زیت
داخل کنند **صفت روغن قسط** که درین قسم سکته بدستور بمالند اسقیل تازه چهار وقیه
در یکمن روغن زیت انقدر جوشانند که قوت ان بدست اید پس عالند و صاف کنند و عاقرقرحا
و جند بیدستر و خردل و قسط و فرفیون هر یک یکمثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نمایند

صرع بلغمی و ریحی

سکته دموی

سکته بلغمی

صفت نطول که بر سر و مهرهای پشت صاحب سکته بلغمی بعد از تنقیه میریزند بیخ اذخر
سنبل مرزنجوش برنجاسف صعتر اکلیل الملک بابونه پودنه شبت سداب حاشا هر یک مقداری
کافی جوشانیده آب گرم آنرا بر اعضای مذکور بچکانند تدبیر گرم کردن دماغ — تسخین الدماغ
مسکوت بلغمی بعد از تنقیه آهن با آتش سرخ کنند و بعقب سر او دارند چندانکه موی او
سوخته شود صفت کمادی که سر مسکوت بلغمی را گرم کند بعد از تنقیه قرنفل هیل جباسه حب
بوا فوج کوفته گرم کرده در کیسه کرده بر سر او اندازند صفت طلای که بر سر او اندازند
بعد از تراشیدن سر او و تنقیه جندبیدستر خردل سائیده تبر که گرم حل نموده طلا کنند
صفت سعوطی که در لقوه بکار آید شحم کلنک با مرزنجوش با آب سداب تازه سوده
در بینی چکانند صفت سعوطی دیگر جندبیدستر با ماء العسل حل نموده بچکانند صفت
حب فرفیون که در سکته بلغمی استعمال می‌شود سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر
هلیله اسفند هر یک دو درم فرفیون یک درم شحم حنظل دو درم و نیم شربتی یک مثقال صفت
حبی که مجهة بیماریها مشهور است و در سکته بلغمی بینی استعمال میشود و در لقوه و فالج
بینی بکار آید جندبیدستر نیم درم شحم حنظل یک دانگ و نیم فرفیون یک دانگ ایارج فیقرا یک درم
جمله یک شربت است صفت ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس که در سکته
مذکور بکار آید در مالیخولیا مذکور شد صفت ایارج فیقرا که در بسی علت بکار
آید قبل از ایارجات کبار دارچینی سلیخه زعفران اسارون و در بعضی نسخ بدل اسارون
کبابه میکنند حب بلسان عود بلسان مصطکی سنبل الطیب هر یک یک درم صبر سقوطری ضعف
کل شربت دو درم است باب دهم در ذکر ادویه که در لقوه بکار آید صفت حقنه — لقوه
معتدل که در لقوه بعد از گذشتن یک هفته و خوردن حب شبیار بکار آید تخم بابونه
پنج درم سداب شبت هر یک دسته جوشانیده صاف کرده یک وقیه روغن سداب
اضافه نموده حقنه کنند صفت حقنه حاد که در لقوه بدستور حقنه بکار آید شبت — لقوه
بابونه مرزنجوش کندم شحم حنظل تخم سداب کوفته قنطوریون دقیق هر یک

مشتی

مشتی روغن زیت کهنه یک وقیه الخامه یک وقیه عسل یک وقیه علی الرسم مرتب دارند صفت ضمادی
مجرب اطبای هند که در لقوه بکار آید گوشت روباه گوشت کرگ گوشت کفتار گوشت گاو
کوهی پخته بکوبند و با روغن زیت گرم ضماد کنند صفت ادویه که ترکیب سعوطات
مجرب طبیب ازان شود و در امراض بلغمی دماغ نافع آید جندبیدستر مرزنجوش شحم
حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل زنجبیل کندش عرطنیثا مرزنجوش سفید جبلهنگ
قسط فوشاه شونیز بوره عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر صفت سعوطی
که در علت نافع است جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید کندش کوفته با آب مرزنجوش
سرشته شیاف کنند و بوقت حاجت سائیده سعوط نمایند باب یازدهم
در ذکر ادویه که در خدر استعمال نمایند صفت روغن قسط و روغن فرفیون که در خدر — خدر
بلغمی که علامتش ترهل بدن و کسل و بیاض لون و ثقل حواس است بعد از استفراغ و استعمال
ادویه مسخنه از معاجین و غیره مفید است در سکته مذکور صفت تدبیر خدر دموی — خدر دموی
که علامتش حمرت لون با کدورت و بعد فصد است و تدابیر سابق و سن و وقت
بان شاهد است از فصد و تقلیل ان بشد اگر بعد از فصد بقیه ماند باشد
رطوبت ظاهر است باب دوازدهم در ذکر ادویه که در فالج بکار آید صفت حب — فالج
که از قدما منقول است مجهة تنقیه اعصاب و میگویند که نظیر ندارد صبر سقوطری
شحم حنظل هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم با آب کرفس سرشته حب سازند
و دوازده قیراط از ان مرتبه اول بخورند و یک هفته بگذارند و هفته دیگر هشت قیراط
بدهند و یک هفته صبر کنند همچنین هفته دیگر شش قیراط اضافه کنند تا بیست و شش
قیراط برسد صفت معجونی که مفلوج را تب آرد و حرارت بجهة نضج ماده بر انگیزد
زنجبیل فوج شیطرج عاقرقرحا فلفل از هر یک ده درم انیسون پنج درم مقل ده درم هلیله
سیاه املج هر یک با هلیله درم عسل بلادر بیست درم روغن گاو کان ده درم کوفته
بیخته بروغن گاو چرب کرده با عسل سرشته شربتی دو درم بعد از تنقیه استعمال کنند

ودر رعشه و سکته و لقوه نیز استعمال می شود **صفت معجونی** دیگر که همین نفع دهد زنجبیل
عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج هر یک ده درم بول سلاب بمشک خشخاش حلتیت
خبطیانا زراوند طویل حب الغار هفت بیدستر شیطرج خردل عسل البلادر هر یک پنج درم کوفته
بیخته بروغن گردکان چرب کرده عسل البلادر در عسل حل نموده علی الرسم معجون سازند **صفت حب**
فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل از هر یک جزوی مقل را باب گندنا حل کنند و ادویه
در آن سرشند و حب سازند شربتی یک مثقال تا دو درم و نیم **صفت حب شیطرج** صبر بیست درم
هلیله زرد مقشر ده درم زنجبیل خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دارفلفل هر یک
یک درم شیطرج وج ملح هندی هر یک دو درم فانید چهار درم باب گندنا سرشته حب سازند
شربتی تا دو درم و نیم **صفت حب شیطرج** بنسخه دیگر سکبینج مقل جاوشیر هر یک دو دانگ
شیطرج وج هر یک نیم دانگ ملح نفطی نیم دانگ شحم حنظل غاریقون هر یک یک دانگ خردل
دارفلفل هر یک نیم درم باهم کوفته حب سازند سقمونیا یک دانگ زنجبیل نیم دانگ فانید نیم درم
باب گندنا سرشند مجموع یک شربت باشد **صفت حب سکبینج** اشق سکبینج مقل جاوشیر
شحم حنظل هزار اسفند هر یک دو دانگ صبر نیم درم تربد چهار دانگ باب گندنا سرشند
جمله یک شربت است **صفت حب منتن** صبر تربد هر یک نیم درم جندبیدستر فرفیون هر یک
یک دانگ مقل اشق جاوشیر سکبینج هزار اسفند هر یک دو دانگ باب گندنا سرشند
تمام یک شربت است **صفت حب منتن** بنسخه دیگر ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون
دقیق عصاره قثاء الحمار هر یک پنج درم فرفیون دو درم و نیم حلتیت جندبیدستر فلفل
سکبینج جاوشیر شیطرج خردل هر یک یک درم باب سلاب سرشته حب سازند **صفت حب**
محمد زکریا که در بعلت نفع عظیم دارد حلتیت جندبیدستر شحم حنظل قنطوریون دقیق هر یک
نیم درم مقل اعتدال که ادویه در آن حل نمایند جمله یک شربت است **صفت سفوفی**
که هر بامداد ملعقه سر باید داد زراوند طویل نیم درم فلفل نیم درم کوفته بیخته بخورند
صفت سفوف دیگر جندبیدستر نیم درم قنطوریون دقیق نیم درم عاقرقرحا نیم درم قردمانا
دو درم

دو درم مجموع در ده وقیه آب سلاب کرده بر جوشند **صفت ماء الاصول کبیر** پوست بیخ
کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر هفت درم رازیانه انیسون تخم کرفس نانخواه شونیز
قنطوریون دقیق عاقرقرحا نیم کوفته زنجبیل هر یک سه درم قسط زراوند مدحرج هر یک چهار
درم قردمانا انجم سداب شیطرج هر یک پنج درم جندبیدستر یک درم ادویه در سه من آب نیم کوفته بجوشانند
تا یکمن آب بماند صاف کنند و هر صبح چهل درم با چهار درم روغن بید انجیر یا روغن کلبا [illegible]
نیم گرم بخورند **صفت روغن قسط** که درین باب بکار آید در سکته مذکور شد **صفت روغن سداب**
آب سداب تازه ده من روغن سوسن نیم من در هم آمیخته با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند
پس از آتش فرو گیرند و جندبیدستر و عاقرقرحا و قسط هر یک ده درم فرفیون پنج درم نیم
سوده داخل کنند و اگر بیست درم روغن بلسان اضافه کنند بهتر حیا صعوبة والا بدل آن
روغن ترب بکنند **صفت روغن سوسن** که درین باب بکار آید سلیخه قسط حب بلسان
زعفران ناسوده مصطکی هر یک وقیه قرنفل قرفه هر یک نیم وقیه بهم کوفته یکمن روغن زیت بر سر
آن کنند و هر روز گل سوسن اضافه کنند و چهل روز در آفتاب بنهند **صفت روغن شونیز**
بادام تلخ مغز شونیز مساوی کل واحد علی حده نرم بکوبند پس هم [illegible] روغن بکشند **صفت**
ضماد فرفیون روغن زیت کهنه یک من موم زرد بیست درم فرفیون تازه ده درم روغن
گل گرم کنند و موم در آن بگدازند و فرفیون سوده در آن افکنند و بعد از آن عایدتا محلول
شود **صفت ضماد** که اعصاب را گرم کند عاقرقرحا زنجبیل حنظل میویزج هر یک
یک وقیه قنطوریون خردل هر یک دو وقیه فلفل یک درم فرفیون یک وقیه جندبیدستر چهار وقیه
روغن حب الغار ضماد کنند **صفت موم روغنی** که درین باب نفع دهد سوسن زرد میعه
سایله با [illegible] هر یک بگدازند و جندبیدستر و قسط سوده و در موم روغن سرشته
ضماد کنند **صفت حقنه** جهت فالج مثانه و علامات آن ناآمدن بول است روغن
سداب با روغن قثاء الحمار و جندبیدستر با زیره جاوشیر حلتیت از هر قفیسا استعمال
کنند و بعد از آن ناپرهیز کنند **صفت حقنه** جهت فالج مقعد و علامات آن نا آمدن

فالج مثانه

فالج مقعد

فالج مقعد

برانراست قنطوریون دقیق تخم حنظل قثاء الحمار جوشانیده صاف کرده روغن زیت کهنه پنج مثقال انجدان صعتری
یکدرم اضافه کرده حقنه کنند **صفت حقنه** جهة فالج مقعد که بسبب زیادتی رطوبة باشد
جوز السرو مازو جوز بوا فوفل صندل جوشانیده روغن مصطکی پنج مثقال اضافه نموده حقنه کنند

تشنج

باب سیزدهم در ذکر ادویه که در علاج تشنج استعمال می‌شود **صفت طبیخ** روباه و کفتار
و کوزه خرگوش و سنجه که شش در کل واحد از اکهای اینها تشنج امتلائی را که علامتش ثقل و کسل
و تمدد جلد و امتلای نبض و غلظت بول و لین طبع و برودت آن و قلت عطش و کثرت نوم
و استرخای اعصاب و تقدم تدابیر مولد بلغم و مرض دموی است بعد از تنقیه بدن نفع دهد بگیرند
هر کدام که خواهند و بکشند و هم چنین درست پوست نکم نا انگاشته در دیگ اندازند و روغن
بیار داخل کنند و آنقدر بجوشانند که مهرا گردد پس صاف کنند و گرم در ظرفی کنند و در میان
آن نشیند آنقدر که سرد گردد سه روز از اول ماه و سه روز در میان و سه روز در آخر ماه
یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام با این عمل کنند و یکطبخ را بیش از سه روز استعمال نکنند
و می باید که کفتار پیر باشد **صفت طبیخ دیگر** که صاحب تشنج مذکور در آن نشیند
بابونه و برنجاسف و اسفند برگ غار سعد کرفس شبت هر یکی چند هر کدام قدری
جوشانیده روزی یکمرتبه در میان آن نشیند **صفت ضمادی** که صاحب تشنج مذکور را نفع
دهد صمغ سایله جند بیدستر فرفیون موم زرد روغن سوسن مقل روغن بزر
علی الرسم مرهم سازند **صفت ضماد دیگر** مقل روغن بزر روغن کنجد لعاب حلبه ضماد
کنند **صفت روغن قسط** و روغن شونیز و اکثر روغنها که جهة تشنج مذکور نفع دارد
در فالج مذکور شد **صفت ضمادی** که در تشنج یابس که علامتش تقدم اسباب مجففه

تشنج یابس

از سهر و تب حاده و تعب و جوع است قلیلا قلیلا حادث گردد بالاعزی عضو بکار آید روغن
بنفشه بادام پیه مرغ موم زرد گداخته سر بنفشه کوفته داخل کرده ضماد کنند **صفت آبزن**
که در تشنج یابس بکار آید جو مقشر نیلوفر کدو تازه خبازی برگ بید برگ خرفه هر یک مساوی
جوشانیده نیم گرم در آن نشیند **صفت روغن کدو** که در عقام بکار آید در جنون مذکور شد

صفت روغن بنفشه بادام
که در ابتدا

صفت روغن بنفشه بادام که در ابتدا بکار آید مغز بادام شیرین مقشر دو منیه کرده دو من با یکمن
بید مشک در خریطه کرباس نو کنند تا بید مشک خشک شود پس از آن جدا کنند و سه من بنفشه تازه
در علف بران بریزند و هر چند روز دیگر باره بنفشه تازه و در زیر جامه خواب اندازند و هر
روز برهم زنند تا بوی بنفشه بگیرد و بعد از آن معلق بیاویزند تا نیک خشک شود
پس بنفشه از آن جدا سازند و روغن بکشند **صفت روغن نیلوفر** که در علت کزاز بکار

کزاز و تمدد

آید روغن کنجد نیم من در قدحی چینی کنند و ده مثقال گل نیلوفر تازه داخل کنند و قدح
در میان آب گرم نهند و آنقدر بجوشانند که مهرا شود **باب چهاردهم** در ذکر ادویه
که در کزاز و تمدد استعمال می‌شود **صفت روغنی** نافع پیه کرده خربیله شیر سه کفتار پیه
گاو کوهی گداخته روغن زیت قدری داخل کرده بمالند **صفت حقنهای تند** که در خراش

خراش روده

باب بکار باید گذشت و هر گاه که روده از تیزی حقنه مجروح باشد شیر خر با روغن گاو و روغن
دنبه با روغن بادام حقنه کنند **صفت ضمادی** موافق آرد تخم کتان آرد کنجد هر یک
دو جزو آرد حلبه یکجزو مجموع را در شیر خر با روغن کنجد بپزند و بر عضلات نهند **صفت
ضماد دیگر** پیه بزینه مرغ خانگی مغز ساق گاو دنبه گداخته روغن کنجد در موم بگدازند
و نشاسته سائیده داخل کرده بپزند و ضماد کنند **باب پانزدهم** در ذکر ادویه که در علاج

صداع

انواع صداع بکار آید **صفة ضمادی** که در صداع حار ساذج که علامتش هر گاه از سبب

صداع
حار ساذج که سببش
از خارج یا از داخل بوده
باشد

خارجی لاحقه باشد وجود آن سبب با تقدم آن و حرارت ملمس جلد رأس و اعتدال بول
و اگر از خشکی دماغ و تشکی و دوی اذن و سکون با اشیاء بارده است و هر گاه از سبب داخلی
باشد تقدم سبب مسخن و خشکی بینی و قلق و سوء فکر و تغیر حواس و فقدان نوم است
بعد بالصواب بکار آید روغن گل سرخ ده درهم گلاب ده درهم سرکه تند از سه درهم تا ده درهم
نقل بر زیادتی حرارت برگ بید برگ سیب برگ به برگ خرفه برگ عنب الثعلب
برگ ... شربت گوفته در هم سرشته ضماد نمایند و این ضماد را از عقب سر که مبداء
اعصاب است دور کنند و هر گاه که گرم شود تبدیل کنند و چون علت با خلاط آید ادویه

صداع صفراوی و بیداری

بارد کم کند و روغن بابونه و گل بابونه دفعه دفعه زیاد کنند صفت نان مغسول که از جمله
غذاهای صاحب صداع مذکور است نان خشک در آب سرد کنند و یک ساعت بگذارند و آن
آب از آن بریزند و آب تازه کنند و یک ساعت دیگر بگذارند و بریزند و آب تازه کنند و یک ساعت
دیگر بگذارند و بریزند و بعد روغن ترش با آب انار یا سرکه یا آب غوره داخل کنند و بخورند
صفت سفوف بنفشه که جهت اسهال صفرا در صداع صفراوی که علامتش
شدت حرارت و استراحت باشیای بارده و بی خوابی و عطش و حرارت فم و پیچ لب
و سرعت نبض و صفای قاروره و صفرت ظاهر است بکار آید بنفشه خالص محموده مشوی
قند سفید سوده کف کنند از نعنا بیاله آب گرم بنوشند صفت شربت آلو که طبیع
صاحب صداع صفراوی نرم دارد آلوی سیاه بشویند و در آب بجوشانند و بدست بمالند
و قدری دیگر آب و گلاب داخل کنند و صاف کنند و نیم وزن آن شکر داخل کنند و بقوام
آورند و بعضی اوقات در حین خوردن قدری سقمونیا داخل کنند صفت مطبوخ هلیله زرد
که در صداع صفراوی بکار آید هلیله زرد بیست درهم در یک من آب بجوشانند بعد از آن
بجوشانند تا ثلثی بماند پس صاف کنند و سی درهم شیرخشت در هفتاد درهم از این آب
حل نمایند و بخورند و اگر شیرخشت نباشد بدل آن چهل درهم ترنجبین است صفت نقیع
هلیله هلیله زرد مقشر پانزده درهم کوفته آب آلوی سیاه یکصد و سی درهم اندازند
در ظرفی بر هلیله باشد و نباید انقدر که قوت هلیله بستاند پس صاف کنند
و سی درهم شیرخشت یا چهل درهم ترنجبین داخل کنند صفت نقیع هلیله نسخه دیگر
هلیله زرد مقشر تمر هندی هر یک سی درهم مویز منقی از دانه عناب منقی سپستان
منقی هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه خشک هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه شصت
دانه مجموع را در سه من آب گرم بجوشانند و بعد از یک شبانه روز هر صبح هفتاد درهم صاف کرده
با قدری شیرخشت یا شکر یا فلوس خیار شنبر بخورند صفت حب بنفشه که در صداع
صفراوی بجهت تلیین طبع نافعست بنفشه یکدرهم گل سرخ سقمونیا هر یک یکدانگ کوفته بلعاب
بهیکو سرشته

صداع بارد ساذج که از سبب خارج یا از سبب داخل باشد

صداع بلغمی

بهیکو سرشته حب سازند صفت نقوع صبر که در بعلت بکار آید آب برگ کاسنی فشرده بگیرد و صبر
سقوطری بیست درهم در شیشه کنند و با فتاب گذارند و در وقت حاجت سه درهم از آن بخورند
صفت ضمادی که بر سر صاحب صداع صفراوی نهند بعد از استفراغ تخم خرفه شیاف مامیثا
صندل سرخ و سفید گل سرخ نیلوفر هر یک جزوی افیون نیم جزو کوفته بیخته بسرکه و گلاب سرشته
ضماد نمایند صفت روغن سداب و روغن سوسن که در فالج و روغن فرفیون و روغن قسط
که در سکته مذکور شد در صداع بارد ساذج که علامتش آنکه از سبب خارج مثل برد باشد
وجود سببی با تقدم آن و ثقل حواس و میل وجع بجو خرس و استلذاذ از هوای حار است
و هرگاه از سبب داخلی باشد مثل آب شبها بر سر خورده باشد مقاربت سبب و برودت ملمس و
انتفاع بپوشیدن است مفید است احتیاج بذکر نیست صفة کماد بجهت صداع بارد بیع
شبت بابونه عاقرقرحا کوفته گرم نموده در کیسه کرده کماد نمایند صفة حب صبر که در صداع
بلغمی که علامتش شدت صداع و حرارت در سر و بعضی در چشم و با ثقل سر و سبات و کدورت
حواس و رطوبت منخرین و دهان و ازمان و بطو نبض و بیاض و غلظه قاروره است بکار آید
صبر سقوطری دوازده درهم هلیله کابلی چهار درهم مصطکی سه درهم گل سرخ انیسون
زعفران هر یک یکدرهم کثیرا دو درهم علی الرسم حب سازند و در وقت خواب برسبیل نسیان
دو درهم و نیم بخورند صفت حب صبر نسخه دیگر صبر یکدرهم تربد نیم درهم شحم حنظل یکدانگ
و نیم سقمونیا نیم دانگ مقل کثیرا هر یک دانگی کوفته با آب کرم یا عرق بادیانه سرشته حب
سازند بجهت یکشربت صفت حب اسطمخیقون و حب قوقایا که در سبات و حب شبیار
که در جنون و ایارج فیقرا که در سکته مذکور شد و در بعلت نیز بکار است احتیاج بذکر
نیست صفت حب یوحنا ابن سرابیون بجهت صداع بلغمی ایارج فیقرا هفت درهم هلیله
کابلی چهار درهم ملح هندی سه درهم تخم کرفس غاریقون سفایج بسفایج افسنتین هر یک سه درهم تربد
ده درهم تخم کرنب بطی درهم افتیمون چهار درهم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند از دو درهم
تا دو مثقال برسبیل شبیار هر شب بطریقه بخورند صفت حب ایارج بجهت صداع مذکور

ایارج فیقرا یکدرم تربد یکدرم تخم حنظل غاریقون هندی هریک دو دانگ سقمونیا افتیمون عود هندی
مقل هریک نیم دانگ حب سازند مجموع بتجربت است صفت ایارج ارکاغانیس
که بعد از استعمال حبوب و ایارجات سابق در صداع مذکور احتیاج می‌شود تخم حنظل بیست درم
فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه کمادریوس سقمونیا فلفل سفید دار فلفل هریک دو وقیه
بصل الفار مشوی فرفیون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هریک یک وقیه
دارچینی سکبینج سنبل اذخر فو تخم جبلی زراوند مدحرج هریک یکدرم عسل بقدر حاجت شربتی
چهار مثقال با طبیخ افتیمون صفت ایارج ارکاغانیس نسخه دیگر فراسیون
غاریقون کمادریوس تخم حنظل اسطوخودوس هریک بیست مثقال جاوشیر سکبینج فطراسالیون
زراوند مدحرج فلفل سفید هریک پنج مثقال دارچینی سنبل جعده زعفران هریک چهار
مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی چهار مثقال با قدری ماء العسل و نمک کوفته
بدهند صفت حب قوی جهت صداع مذکور افتیمون هفت درم مویز منقی از دانه
بیست درم در یکمن آب بجوشانند تا ثلثی بماند پس صاف کنند و چهار درم ایارج ارکاغانیس
و یکدرم علک در شربت داخل نموده بیاشامند صفت غرغره جهت صداع مذکور
ایارج فیقرا عاقرقرحا کوفته بیخته در سکنجبین حل کرده غرغره نمایند صفت غرغره دیگر
عاقرقرحا صعتر جوزبوا پوست بیخ کبر کوفته بیخته بعسل سرشته بسرکه عنصل حل کرده بکار دارند
صفت غرغره دیگر مرزنجوش خشک صعتر انار دانه ترش صبر از هریک مساوی کوفته سکنجبین
عنصلی سرشته غرغره نمایند صفت نطول جهت صداع مذکور بورنه دیتق عام تخم بابونه
اکلیل الملک صعتر مرزنجوش برنجاسف شبت برگ غار علی الرسم سر بر بخار آن دارند و آب آن
بر سر بچکانند صفت طلاء جهت صداع مذکور که بعد از استفراغ ماده بکار دارند
فرفیون با روغن یاسمین بسایند تا چون مرهم شود پس طلا نمایند در حال درد ساکت گردد
صفت سعوط جهت صداع بلغمی شونیز چهار درم نوشادر تربد هریک یکدرم و در بعضی نسخ
بدل تربد بوره میکنند کوفته بیخته با روغن یاسمین یا روغن بادام تلخ گرم کرده در بینی و گوش
بچکانند

بچکانند صفت سعوط دیگر قوی جند بیدستر فرفیون هریک نیم دانگ در روغن سوسن
گداخته در بینی بچکانند صفت عطوسی که در صداع مذکور بعد از تنقیه بکار آید
فلفل کندش جند بیدستر نیم کوفته در خرقه بسته ببویند صفت طلائی منقول
از مجربات جهت صداع بلغمی جند بیدستر فرفیون خردل افیون مجموع را بشراب
کهنه بسایند طلا نمایند صفت طلاء منقول از ثابت بن قره جهت صداع بلغمی
صبر فرفیون هریک دو درم مخ مرغ زعفران هریک یکدرم و نیم افیون یکدرم و نیم
بشراب سرشته طلا نمایند صفت نقوع صبر که در صداع زمانی که دایمی باشد
استعمال شود سعد سنبل افسنتین رومی فقاح اذخر تخم کرفس تخم رازیانه نانخواه
ربع هریک یکمشت آنقدر بجوشانند که آب سرخ شود پس صاف کنند و بقدر نیم من
ازین آب ده درم صبر داخل کنند و در شیشه کرده با فتاب گذارند سه روز و هر ساعة
شیشه را بجنبانند و بعد از آن هر صبح مقدار ده استار صاف کرده سه درم روغن
صداع سوداوی
بید انجیر یا روغن بادام تلخ اضافه نموده بنوشند صفت حب که در صداع سوداوی
که علامت آن ثقل سر و بسیار خیالات و وحشت و سهر و کدورت لون و جفاف بدن و
بطوء و دقت نبض و بیاض بول و رقت آنست سود دهد هلیله سیاه چهار دانگ
افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ ملح نفطی بسفایج حجر ارمنی مغسول خربق سیاه
هریک یکدانگ علی الرسم حب سازند جمله بتجربت باشد صفت حبوب که در مالیخولیا
مذکور شد در صداع سوداوی مفید است احتیاج بذکر ندارد صفت نقوع صبر
که در صداع سوداوی استعمال می‌شود هلیله سیاه بلیله آمله مقشر پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس بیخ اذخر بیخ سوسن هریک ده درم سنبل قصب الذریره هریک سه درم
صداع سوداوی که از معده باشد
سنای مکی بادام مقشر هریک پنج درم در دو من و نیم آب بجوشانند تا ثمن بماند پس صاف کنند
و ده درم صبر سوده داخل کنند و در آفتاب نهند شربت از ده درم تا بیست درم صفت
داروئی مقوی که در صداع سوداوی که بسبب معده باشد نافع است خربق سیاه در میان ترب

صداع ریحی

کنند وسه روز واگذارند پس آن ترنجبین را پاره پاره کنند وخرفه را از آن دور کنند
وآنرا با شبت وتودریای سرخ بجوشانند تا پخته شود وصاف کنند وسکنجبین عسلی پخته علی طسا
نیم گرم بخورند صفت مقیئی دیگر بجهة صداع مذکور اقوی از اول ملح نفطی یکدرم
تربد نیم درم یکدرم خردل نیم درم کوفته بعسل سرشته وبعد مطبوخ ترب وشبت وتودریای
سرخ بزنند وصاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند صفت سعوط که در صداع که از بادهای
غلیظ سیاه باشد وعلامات آن درد صعب با گرانی وثقب وغیره در قعر چشم و کردن
از جای وطنین ودوار است استعمال میشود بعد از تنقیه بدن از ماده موجب است
حب ایارج و قوقایا ونقیع صبر ایارج فیقرا یکدرم جاوشیر جندبیدستر افیون از هر یک نیم
درم مشک یکدانک شکر طبرزد همه را نرم بسایند وبعصاره یکدانک در بینی دمند واگر بشیر
زنان کرده در بینی چکانند نافع باشد صفت حب ایارج که در صداع ریحی استعمال میشود
ایارج فیقرا تربد هر یک ده درم هلیله زرد هلیله کابلی هر یک پنج درم افیون غاریقون هندی
هر یک دو درم کوفته بیخته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم واگر در بدن ماده
سوداوی باشد افتیمون زیاده کنند صفت ماء الاصول بجهة صداع ریحی معده پوست
بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس هر یک ده درم بیخ اذخر انیسون هر یک پنج درم مصطکی نانخواه
قرصعنا بابونه کرفس هر یک سه درم افتیمون هفت درم سلیخه پنج درم اسطوخودوس هفت درم
غاریقون پنج درم جوشانیده صاف کرده هر صبح سی درم گرم کنند وهفت درم گلنگبین
حل کنند وصبح دیگر صاف کرده چهار درم روغن بادام تلخ اضافه کنند وبخورند واگر ترید
صبر بوده داخل کنند وسه روز در آفتاب گذارند وهر روز از ده درم تا پانزده درم
با دو مثقال روغن بید انجیر بدهند اقوی باشد صفت دواء المسک بارد نافع
که در صداع ریحی بکار آید افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک بیست درم ریوند چینی
شش درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم مشک ناردین سارج هندی مرکی
نافسته هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم بعسل سرشته معجون سازند صفت دواء المسک حار

که درین

صداع یابس ساده

حار که درین صداع بکار آید زرنباد درونج هر یک یکدرم مروارید کهربا صدف ابریشم مقرض
هر یک نیم درم بهمن سفید وسرخ سارج هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل جندبیدستر دواله
هر یک چهار دانک زنجبیل دار فلفل هر یک دو دانک مشک یکدانک ونیم کوفته بیخته
بعسل مصفا سرشته بعد از چهار ماه شربتی از یکدرم تا دو درم صفت معجون
سجزنیا کبیر که درین صداع وسایر امراض بارده ورياح غلیظه ووجع وتاکل اسنان
وبرد معده وبعد استسقاء وقولنج وعسر البول نافع است جندبیدستر افیون دارچینی اسارون
فو ودوقو هر یک یکدرم دار فلفل قنه قسط هر یک سه درم زعفران نیم درم بیخته
کذا خفی است در ماء العسل بگذارند واجزاء یابسه را بکوبند وبا عسل سرشته
وبعد از شش ماه استعمال نمایند صفت سجزنیا صغیر جندبیدستر فلفل سیاه زعفران
مو فو ودوقو اسارون افیون فلفل سفید بازرد از هر یک دو درم قسط یکدرم دارچینی
دو درم علی الرسم با عسل معجون سازند صفت سجزنیا صغیر که در نفع نظیر
کبیر است جندبیدستر افیون دارچینی مو مو ودوقو اسارون هر یک ده درم فلفل دار
فلفل قنه قسط هر یک شصت درم زعفران ربع وقیه ودر بعضی نسخ زنجبیل یکوقیه
داخل میشود علی الرسم معجون سازند شربتی نیم مثقال با آب گرم ودر بعضی نسخ مبا یکدانک
تا دو دانک صفت تریاق فاروق ومثرودیطوس که درین علت نافع است صفت
سابق مذکور شد صفت دهن مصطکی که درین قسم صداع بجهة ما لیدن بر معده
احتیاج میشود در سوء مزاج بارد معده مذکور شد صفت ماء اللحم که در صداع
یابس ساده که علامات آن بیخوابی وخشکی بینی وچشم وخفت سر باشد بجهة ترتیب
بدن محرور با گلاب وآب سیب وبرگ خرفه وآب کدوی تازه ودر مبرود با شراب کهنه
ودارچینی وعسل سفید هند در حمی یوم مذکور شد صفت روغن بنفشه بادام ٥ ٥
وروغن مغز کدو که درین قسم صداع بکار آید در تشنج یابس ودر جنون مذکور شد
صفت طلاء که درین صداع بکار آید مغز ساق گوساله بیه مرغ مسکه بجهت

صداعی که سبب آن زخم یا جراحتی باشد

عا اند **صفت حقنهای معتدل** که در صداع که بسبب زخم و جراحت است بکار می آید
معلوم است **صفت ضمادی** که در صداع مذکور که با تب باشد بعد از فصد و تلیین
بحقنه لینه و نقوعات بکار آید آب عنب الثعلب صندل سرخ فوفل زعفران گل ارمنی صبر حب
الحلب علی الرسم بر سر ضماد کنند **صفت ضمادی دیگر** جهت صداع مذکور عدس سماق کلنار گل
برگ مورد پوست انار جوشانیده خرقه بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند **صفت ضمادی**
جهت صداع مذکور برگ مورد کلنار پوست انار در سرکه و آب بجوشانند و قدری سک و عود
خام قصب الذریره بکوبند و با مقداری شراب کهنه داخل کنند و ضماد نمایند **صفت**
ضمادی معتدل که در صداع زمانی که مزمن شده باشد بکار آید انار ترش شیرین
بشکافند با پوست و در شراب کهنه بجوشانند و بسایند و ضماد کنند **صفت ضمادی دیگر**
معتدل برگ مورد تر برگ بید خطمی اکلیل الملک بکوبند و آب آن بگیرند و اگر بپزند
و بفشارند و آب آن نشاید روا باشد چون روغن سوسن و شراب کهنه داخل کنند و ضماد
بنهند و قدری قصب الذریره و گل ارمنی و شبیان [?] کوفته در صرّه بسته با آن بجوشانند
و بد بست در آن عا اند و بفشارند و خرقه بدان تر سازند و بر سر نهند **صفت ضمادی محلل**
جهت صداع مذکور مر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم پنج درم روغن گل
بیست درم موم را در روغن گل بگدازند و ادویه را کوفته بیخته با سرکه تر ساخته داخل
نمایند و بر پارچه کتان مالیده نیم گرم کرده بر سر نهند **صفت ضمادی محلل** قوی تر اجزای مذکوره
ضماد اول را در شراب کهنه تر کنند و بدل روغن گل روغن یاسمین یا روغن سوسن کنند
صفت کرین [?] که در جراحت سر بعد از دو روز جهت خشک شدن نافع است صبر انزروت
کندر هر یک ده درم دم الاخوین مر هر یک پنج درم کوفته بسفیده تخم مرغ سرشته خشک
کرده بسایند و بپاشند و اگر تر خواهند با موم روغن گل بر موضع جراحت مالند **صفت سفوف**
که صداع حاری را بعد از قی یا تلیین طبیخ هلیله یا آب انار ترش و سقمونیا یا ایارج فیقرا
و سقمونیا و دلک اطراف و کشادن پاها در آب گرم دهند نافع باشد تخم کاسنی تخم کرنب [?] کشنیز منقی [?]
سماق

صداع حاری

صداع ضربانی

صداع مزمن

سماق منقی عدس مقشر گل سرخ طباشیر صندل سفید اجزا مساوی کوفته بیخته سه درم از آن با اندکی
کافور در آب غوره یا آب انار ترش بخورند **صفت شربت افسنتین** که نفع تمام کند اگر در صبحی که
اراده شراب خوردن داشته باشند بخورند در حال بخوریا [?] ذکر شد **صفت ضمادی** جهت صداع
ضربانی بنفشه گل سرخ نیلوفر بابونه هر یک دو مثقال اکلیل الملک یک درم کشک جو مورد
گل کوفته بیخته ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بجوشانند تا آب بتحلیل رود پس ادویه
داخل کنند و با آتش گذارند تا قوام یابد و کرده نیم گرم ضماد کنند **صفت** ضمادی جهت صداع
مزمن بعد از حلق سر فرفیون دو مثقال کوفته با بیرز [?] بیخته سرشته بر سر نهند و اگر قوی تر باید
حار ترسی [?] باشد سفیده تخم مرغ و روغن گل و اندکی سرکه داخل کنند **صفت** ضمادی دیگر
جهت صداع مزمن فرفیون ده درم موم زرد سی درم روغن شبت صد و بیست درم
علی الرسم مرتب سازند **باب شانزدهم** در ذکر ادویه که در امراض عین بکار آید **صفت**
مرهم ساختن ادویه چشم و چگونگی ساختن بباید دانست که اصل در ساختن
و ترکیب کردن ادویه چشم آنست که اول ادویه را مرتب کنند پس ترکیب کنند و تدبیر هر نوع
از ادویه دیگر است اما تدبیر بعضی سنگها چون شادنه و توتیا و مارقشیثا و سنگ سرمه
آنست که آب سود کنند و آب سود چنان باشد که ادویه را بکوبند و نرم بسایند و در آب
کنند و بشورند و هر آب که در بالا ایستاده باشد در ظرف دیگر کنند تا در ته آنگاه آنچه
در ته ظرف اول است [illegible] بسایند و [illegible] بشویند و در ظرف دیگر
کنند و زمانی بگذارند تا ته نشیند آنگه آب آن بریزند و در آفتاب نهند و آن
نگاه دارند تا خشک شود و بگیرند و دیگر احتیاطا این خشک شده را بسایند و بشویند اول
بشویند و خشک کنند تا هر درشتی که باشد از آن جدا گردد و عمل را تا بازی تصویل کنند
و تدبیر بعضی سنگها چون قلیمیا و زاجات آنست که اول آنرا بسوزند پس تصویل کنند
و سوختن چنان باشد که [illegible] را خشک کنند و در کوزه تر کنند و بگل حکمت بگیرند و سنگ [?]
یا در کوره شیشه گری یک شب بگذارند و روز دیگر کوفته تصویل کنند و صدف و صدف و حلزون

ولطف بدان ماند همچنین توتیا را نیز تصویل کنند و نیز باید مس سوخته را که فلقطار بنویسند
نیز بکوبند وتصویل کنند واسفیداج چند مرتبه تصویل کنند تا تیزی وحدتی که ازوی بود و ستبل
عقراص خورد بچینند پس در هاون بکوبند تا قوت آنکه نشود پس بیزند آنکه و اول بدرست ماند
تا پوستهای سیاه ازوی جدا شود پس آب بر وی نکارند و بکوبند تا چون مرهم شود و همه اخشک کنند
وان غبار که دارند چه بکی باره بکوبند و هر یک بیزند و نعل را بتا نزی مهیا کوبند و زنجار
را تصویل کنند و اندک ازوی با بیاری اسفیداج ترکیب کنند و بعضی صمغ را چون آنرا بسحیج
بشکنند و در آب بجیانند پس در هاون بمالند تا حل شود پس بخرقه صافی کنند وادویه را بسرشند
و هم چنین صمغ عربی وکثیرا اگر خواهند که صمغ عربی وکثیرا در شیاف ابیض کنند اول آنست که بکوبند
وبه بیزند و در سفیده تخم مرغ حل کنند وافیون را بشکنند بپارهای کوچک و بر تخته مس نهند
و بر آتش نرم با خاکستر گرم بگذارند و نرمی کنند که نسوزد که فعل و قوت آن باطل شود پس در آب
حل کنند وادویه را بدان بسرشند و بباید دانست که اصل در ترکیب ادویه چشم آنست که
بدانی که مقصود از هر دوای چیست و منفعت در ان باب چند است آنچه بیشتر بکار آید بیشتر
کنی و آنچه از بهر اصلاح و قوام است کمتر کنی و هم چنین نگاه باید کرد که این داروی که بکار خواهد بود (قوت ان قلع)
کیفیت آن چه اندازه است اگر کیفیتی قوی و تیز دارد چون زنگار و زرنیخ مقدار آن باندازه
مصلحت کنی و آنچه جهت اصلاح است چون اسفیداج بیشتر کنی تا تیزی و مضرت آن شکسته
گردد و اگر کیفیت آن بدان تیزی و منفعت آن بسیار است چون توتیای هندی و مانند
مقدار آن بیشتر کنی و قوت آن چیزی دیگر ضعیف نکنی وادویه نرم که قوت آن بسیار باشد
چون اسفیداج مقدار آن بیشتر کنی و صمغ وکثیرا که نفع آن بسیار نیست کمتر کنی و سکبینج و حلتیت
در شیاف مرارات مقدار ی تمام باید کرد از بهر آنکه مطلب از شیاف هضم و تحلیل آب است
و فعل اینها در تحلیل آب قوی است و آب غوره و آب رازیانه و آب هلیله و آب سماق
و آب برنج و آب بادیان از بهر تقویت ادویه است پس اولی آنست که ادویه را چند
مرتبه بدان آب تر کنند و باز خشک کنند و مقصود از شیاف آنست که قوت ادویه را بعضی

چشم

رساند مقدارات باندازه معتدل باید کرد وافیون از بهر نگاهداشتن قوت ادویه است مقدار
آنرا نیز معتدل باید کرد و هر یک از ادویه جدا باید کوفت و وزن کرده ترکیب باید کرد
و بعد از ان مرتبه دیگر باهم در هاون باید مالید تا مخلوط شود و آنرا که خواهند که شیاف
سازند قطره قطره آب باید چکانید پس شیاف کنند و در سایه خشک کنند و از غبار نگاه دارند
طریق کشادن چشم مریض و کشیدن دارو باید که چشم را باهستگی بگشاید چشم راست را بدست چپ
باید که چشم را بگشاید بانگشت سبابه و ابهام و میل بدست راست گیرند و سر میل را انگوشه که جانب
بینی است نهند تا بدیگر گوشه رسد و میل را بانگشت وسطی و ابهام بگردانند تا در چشم
بگردد و دارو همه بچشم رسد و چشم از حرکت بسته نشود و چشم چپ را بدست راست بانگشت
خنصر و ابهام باید گشود و چون میل از چشم بردارند بیکبار انگشت بردارند تا که
باهستگی جفن بهم آید و میل بسیار بار برابر نباید خاصه سر میل و اگر خواهند که جفن برگردانند
مژه را بانگشت ابهام و سبابه باید گرفت و باهستگی قدری باید کشید و تخته میل بر پشت
چشم نهاد و فرو برد تا بر فوق برگردد و چون فارغ شود بیکبار دست بر ندارد و چیزی که بسیار
درد داشته باشد میل بدان نباید رسانید بلکه دارو سوده حل کرده باید چکانید یا میل
زبوده باید داشت تا گرانی از چشم نرسد و سوزش ساکن نگردد میل قوم نباید کشید
و هر که دارمد یا مزمن باشد در چشم او جرد ار وی نرم نباید کشید و بیمارهای مزمن چون
سبل و جرب و ظفره جز بادویه تیز علاج نشاید و آنرا که بیاض یا اثری دیگر خواهند بردا شت
مرهم از ادویه تیز باید که بدین نوع باشد و در بیان آنچه قلع تواند کرد هیچ رنج نرسد **صفت**
برد الزمان که چشم را قوت دهد و بصر را تیز کند و حافظ صحت چشم باشد تا ریم
و سرخی بگیرد و دانه آن باتخم بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و در یکمن از ان صلابه مرم
عسل مصفی داخل کنند و در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند و کف بگیرند تا بقوام آورده
بچشم کنند **صفت سرمه** که اجزای چشم را قوت دهد و بیاض چشم و حدقه را صافی کند
و ماده سبل و ناخنه بردارد هلیله کابلی مقشر صبر ماميران زرد چوبه هر یک دو درم نمک طبرزد

سیاف پای منار هشهور که در اول
رمد چون بچشم کنند از ان ساکن
گرداند و بطول نه انجامد بزر قطونا
چشم خروس مقشر نرم کوفته بشکل
فلفلی حب سازند

مروارید ناسفته کف دریا شکر طبرزد زعفران سنبل هندی شادنج عدسی از زبانه سرطان
بحری توتیای هندی شیاف مامیثا کافور سفیداب قلعی قلیمیا زنگار سرخ حضض هلیله زرد هر یک
درمی کوفته بحریر بیخته هر ساعة آنچه از زبانه داخل کنند و ضماد کنند دیابه و دیگر باره دیابه
بکار دارند صفت طلائی که برد را بتحلیل برد و برد سرطونی است بلغمی که متحجر شده است و در طرف
جفن آشق باحلیت با اسکنجبین بکوبند و جبر که در آن شیر حل کرده طلا کنند صفت طلائی دیگر
هلیله برد انزروت علک البطم خانه مکی عسل هر یک بجم سرشته طلا نمایند صفت طلائی دیگر
موم زرد روغن گل علک البطم خانه مکی عسل با اشق حل کرده تیر که سرشته طلا کنند صفت طلائی دیگر
که برد و شعیره را بتحلیل برد کندر مر هر یک دو درم لادن نیم درم موم یکدرم شب یمانی نیم درم کوفته
بروغن سوسن یا بروغن زیت سرشته طلا کنند صفت ذرور اصفر که بعد از تخافیف
برده و شعیره و سبل و ارد [illegible] اگر تکاف زیاده باشد جراحت را خشک کرداند
انزروت شیر خر پرورده هشت درم شیاف مامیثا [illegible] دو درم افیون نشاسته تخم کل
هر یک نیم درم زعفران سه درم مرده یکدانه و نیم کوفته بیخته بکار دارند صفت شیاف احمر
که ماده شعر زاید بتحلیل برد و در سلاق و جرب [illegible] و سبل نیز مفید است صمغ عربی کثیرا
اقلیمیا سفیداب قلعی مرجان نکار زرنیخ سرخ قلقطار سوخته مس سوخته دار فلفل فلفل سفید
فلفل سیاه شادنج عدسی نشاسته [illegible] سوخته شکر احمر هر یک دو درم
انزروت سه درم دم الاخوین اقاقیا هر یک یکدرم و نیم توتیا حضض سنبل [illegible] ماروی [illegible]
هر یک یکدرم [illegible] بیست و پنج است بمجموع [illegible] بسایند و یکدرم [illegible] سداب [illegible]
زرنیخ حل کنند و ادویه را بآن سرشته شیاف کنند صفت شیاف زرنیخ دیگر بکار [illegible] صمغ
عربی اشق هر یک چهار درم قلیمیا زرنیخ افیون هر یک دو درم [illegible] یکدرم با آب سداب سرشته شیاف
سازند صفت طلائی که بعد از کندن موی زاید بر موضع موی [illegible] بیخ رستن موی
تازه کند خون صفدع سبز خون [illegible] خاکستر [illegible] درم امیخته طلا کنند صفت طلائی
دیگر که بیخ رستن موی کند خون خارپشت زهره کرکس زهره خارپشت طلا کنند صفت
طلائی دیگر که چون

برد

شعیره

شعر زاید

چون
خواهند که زرنیخ را داخل ادویه
چشم کنند اول باید که بحمر کرند
بعد از آن کل کرند بعد از آن
با آتش اندازند تا مشتعل شود
بیرون آورده از گل و [illegible]
پاک نموده [illegible] نمایند
و استعمال کنند

طلائی دیگر که چون عمل کنند زهره کرکس زهره خارپشت هر یک یکمثقال جندبیدستر دو مثقال سیاه ماره
در خون کبوتر بچه سرشته شیاف سازند و با آب دهان آدم حل کرده طلا نمایند و نیم ساعت صبر کنند
صفت طلائی دیگر از جالینوس که بیخ انبات شعر زاید و منقلب کند بعد از نتف صدف [illegible]
سوخته سوده بقطران بسرشند و طلا کنند صفت ذرور مکایا که در اماس جفن که صاحب
نزله از ورد و دیع [illegible] بعد از فصد و حجامت و تلیین بمطبوخ هلیله و احتراز از اغذیه
مقویه و جهانیدن شیر دختران و طلا کردن شیاف ابیض [illegible] شیر دختران و ضماد کردن بکشنیز
تر و اکلیل الملک و قدری زعفران و زرده تخم مرغ و گذشتن سه روز از اول کوفته استعمال
شود انزروت مدبر نشاسته شکر طبرزد صمغ عربی اجزا مساوی نرم سوده بکار دارند صفت
مکایا نسخه دیگر اقوی از اول انزروت مدبره ده درم شکر طبرزد سه درم نشاسته
یکدرم کف دریا نیم درم [illegible] استعمال نمایند صفت ذرور [illegible] که بعد از گذشتن هفته
از ورم جفن بکار آید ذرور مکایا نیم درم ذرور اصفر صغیر نیم درم هم مخلوط کرده استعمال نمایند
صفت ذرور اصفر صغیر که در اول انحطاط ورم استعمال شود انزروت مدبره ده درم شیاف
مامیثا دو درم ذرور اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم نرم کوفته بکار دارند صفت
ذرور اصفر کبیر که در آخر انحطاط ورم جفن بکار آید انزروت مدبره هفت درم شیاف قلیمیا
دو درم صبر افیون نشاسته تخم کل هر یک نیم درم زعفران سه درم مر دانگی و نیم صفت ذرور
اخضر که بعد از استعمال اصفر کبیر در [illegible] جفن باید کشید توتیای کرمانی مغسول صدف سوخته
مغسول هر یک ده درم شکر طبرزد پنج درم [illegible] سازند و [illegible] سنبل و جوهر [illegible]
بن سود [illegible] صفت شیاف احمر لین که در سبل و سرخ گشتن جفن که آنرا سلاق گویند بعد از
پاک شدن [illegible] و تنقیه [illegible] بکلاب بیخته [illegible] سفیده
تخم مرغ در روغن گل آگنده هر شب بر پشت چشم نهادن و فصد و حجامت کردن و ترک حمام
رفتن نافع باشد شادنج عدسی مغسول ده درم [illegible] هشت درم نشاسته مروارید سادج
هر یک چهار درم صمغ عربی کثیرا [illegible] هر یک دو درم دم الاخوین زعفران هر یک یکدرم کوفته

ورديج

سلاق

احمر حاد

بپخته بشراب انگوری کهنه سرشته شیاف دراز کنند تا میان آن و شیاف احمر حاد فرق باشد شیاف
که جرب و سبل و سلاق و حکه را سود دهد بعد از تنقیه شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی
پنج درم مس سوخته دو درم قلقطار سوخته دو درم افیون نیم درم صبر نیم درم زنگار دو درم و نیم
مر و صلخ زعفران هر یک یک دانگ و نیم نرم سوده بشراب انگوری کهنه سرشته شیاف سازند
عدد ادویه نه است صفت شیاف اخضر که جرب و سبل را سود دارد زنگار صافی سه درم جرب
قلمیای زر اشق صمغ عربی سفیداب قلعی هر یک ده درم اشق یک درم اشق را باب سداب
حل نموده ادویه را کوفته در آن برشند و شیاف سازند شیاف اخضر بنسخه دیگر
زنگار سه درم قلقطار سوخته شش درم اشق یک درم اشق را باب حل نموده ادویه را
با آن برشند صفت روشنائی که مجرب و انتشار و ثقبه و نزول آب را مفید است توتیای
هندی دو درم قلمیای زر قشتای ودخی هر یک سه درم سرمه اصفهانی ساذج هندی
هر یک یک درم زعفران مروارید هر یک ده درم کافور رشک هر یک یک دانگ علی الرسم مهیا
سازند صفت باسلیقون جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکه را نافع است فلفل دار
فلفل زنجبیل دار چینی هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم صبر سقوطری یک درم و نیم
کف دریا شش درم شکر طبرزد پنج درم بلیله قرنفل هر یک چهار درم نوشادر یک درم کوفته
بیخته استعمال نمایند جمله یازده جزو است صفت شیاف سماق جرب و خارش و سوزش
چشم را سود دارد سماق جوشانیده صاف کرده مرتبه دیگر بجوشانند تا غلیظ گردد پس
سفیداب قلعی داخل کنند و شیاف سازند و وقت حاجت باب غوره یا آب گرم سائیده
بکار برند صفت شیاف زعفران که مخصوص جرب است قلمیا فلفل هر یک دو درم زعفران
یک درم فلفل ده درم زرنیخ زرد یک درم و نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی ده درم جمله هفت
جزو است بشراب کهنه شیاف سازند صفت شیاف زنگار جرب و ظفره را نافع است مس
سوخته شانزده درم فلفل هشت درم قلمیا چهار درم مر ده درم زعفران دو درم زنگار
پنج درم صمغ عربی بیست درم باب باران سرشته شیاف سازند صفت دوای مخصوص جرب

صبر سوخته بکتر و شادنج نیم جزو کوفته بعسل سرشته استعمال نمایند صفت سعوطی که بعد از
استفراغ تام استعمال میشود در جرب صبر سقوطری جندبیدستر حاد و شیر هر یک نیم درم صمغ
حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس مقشر انزروت هر یک یک درم کندش پنج درم جمله
ده دوا است باب مرزنجوش سرشته بقدر فلفلی حب سازند صفت برود حصرم
که در سلاق و جرب و دمعه و سبل بعد از شیاف احمر لین مذکور شد بکار برند
توتیای کرمانی کوفته هلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم دار فلفل مامیران هر یک دو درم و
چهار دانگ نمک هندی یک درم کوفته بیخته باب غوره پرورش دهند چند مرتبه و استعمال نمایند
صفت شیاف احمر لین که در جساء الاجفان که عبارت از سخت شدن جفن است بعد از تنقیه جساء اجفان
خوردن اغذیه موافق و گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و چشم باب گرم شستن و
بخته حمام نمودن نافع است در سلاق مذکور شد صفت شیاف طرخماطیقون حکه
که در علاج حکه و آن بثور غلیظ است که در جفن ظاهر شود و گاه صاحب علت از خواب
بیدار میشود بپندارد که در چشم او ریگ یا خاک است بعد از تدبیر لطیف و گرمابه
ناشتا و سر بخار ادویه لطیفه جوشانیده داشتن استعمال میشود در جرب و سبل و اریج حاد و
جفن را و سبل را نافع است شادنج مغسول دوازده درم زنگار پنج درم قلقطار سوخته
چهار درم صمغ عربی ده درم افیون زعفران هر یک درمی عدد مجموع هفت است
کوفته بیخته بشراب کهنه یا آب رازیانه سرشته شیاف کنند و در بعضی اوقات ده درم
شب یمانی و چهار درم قلمیای زر اضافه می شود صفت شیاف زرنج که در سلاق و حکه مذکور
شد و صفت شیاف حلیمی و شیاف اسود که در انتفاخ ملتحمه مذکور خواهد شد
در حکه نیز بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت شیاف احمر حاد و شیاف زرنج که در سل
جرب مذکور شد در علاج سعفه جفن که علامتش سبوسه مثل از مژگان است
و بعضی اوقات ریش نیز میشود و ریم از آن می آید بعد از تنقیه بدن نیز بکار آید بکرات
ندارد صفت ملاقی که در استرخای جفن بعد از تنقیه بدن بمسهلات و غرغره و معطسات استرخای جفن

نافع است صبر یکدرم اقاقیا دو درم شیاف دو درم شیاف ماميثا افیون هریک چهار درم
زعفران دو دانگ با بعضی تر سرشته طلا نمایند واگر حرارتی باشد باب کاشنی تازه
برشند **صفت عنبری** که شستن مژکان بان بعد از تنقیه بدن و سر موافق کرمانیه
و پوشیدن رخت باکیزه قل اجمان از هر یک ده مویز با عاقرقرحا بوره ارمنی از هر یکدا
که حاضر باشد بجوشانند و مژکان بان بشویند **صفت طلائی** که قل اجمان از هر یک
با شب یمانی یکجزو مویز بیم جزو کوفته بروغن جل بجوشانند بر بن مژکان طلا کنند
صفت طلائی که خقام وقرد که اول از قل بزرك وقرد رایا با یدار سکوبند بعد از
تنقیه و بالعکس بودن الها مفید است شب یمانی مویز هر یک یکجزو صبر بوره ارمنی
هریک نیم جزو کوفته بسرکه عنصل سرشته طلا کنند **صفت سرمه** که انتشار اهداب را
بعد از تنقیه خلط سبب مفید است استخوان خرما سوخته سه درم سنبل رومی
دو درم نرم بسایند و بکشند **صفت سرمه دیگر** که درین باب نافع است و چون
نیز بکشند سرکین سوسمار تریاق بنفشه کندر هر یک مساوی نرم کوفته بکشند **صفت
سرمه دیگر** مفید انتشار اهداب که سبب ان مواد غلیظ باشد سرمه اصفهانی
فلفل از هر یک مساوی کوفته بعسل سرشته بسوزانند بعد نرم سوده بکشند **صفت
سرمه دیگر** فلفل یکدرم سرمه بریان کرده یکدرم ابریشم سوخته معنی زعفران
هر یک یکدانگ و نیم سنبل هندی سه درم نرم کوفته بکار دارند **صفت سرمه** که مژکان
ریخته را برآورد و انچه نریخته قایم کند خواه طفل و خواه غیر طفل سرمه اثر سوخته
هریک نیم درم توبال مس زعفران کل سرخ مر سنبل هندی کندر دار فلفل هریک یکدانک
و نیم استخوان خرما بوزن مجموع بسوزانند در سفالی نو و با سایر ادویه بکوبند و بقدری
روغن بلسان چرب کنند و بکار دارند **صفت سرمه که باثر ملی** مشهور است مژکان برویاند
و دمعه باز دارد و روشنی چشم نگاه دارد قلیمیای زر کوفته بعسل برشند و در کوزه
سفالی کنند و پارچه سفالی که میان ان بقدر سوزن سوراخ دوزی سوراخ کرده باشد بر ان

نهند

قل اجمان

خقام وقرد

انتشار اهداب

نهند و گل حکمت بگیرند بعد از که سوراخ گشاده باشد و بر اتش انگشت نهند تا انچه در انگشت شود
دو دو از سوراخ ان بیرون اید بر سفالی از سرکوزه بردارند و شراب انگوری آمیخته
که دو از ان که در اکنند و از کوزه بیرون آورند و بسایند بیرا از ان یکجزو بگیرند و از ابریشم سوخته
نیم جزو سرمه مغسول یکجزو نرم سوده بکار دارند **صفت سرمه دیگر** سرکین خرگوش سوخته
هندی نیم سرکین کبوتر سه درم نرم سوده بکشند **صفت طلائی** که درین باب که
آید عکس سرکین را خشک کنند و فندق را بسوزانند و با پیه بز یا پیه خروس طلا کنند
صفت طلائی که در انتشار اهداب که با خارش و سرخی و سوختن باشد نافع و صد
بگیرند انار ترش درست و در سرکه بجوشانند تا مهرا گردد پس بسایند و بر جفن نهند **صفت
طلائی** که سفید شدن مژکان را بعد از تنقیه نافع است شقایق النعمان با ترنجها
زیت با پیه خر بسرشند کدام که حاضر باشد بسایند و بر بن مژکان مالند **صفت طلائی
دیگر** که مژکان را از سفید شدن نگاه دارد حلزون را بگیرند و بسوزانند و با
پیه خر بسایند و طلا کنند و موضع را مالش دهند **صفت طلائی** که مژکان را که در غرب سوخته
بعد از تنقیه بدن و سر و قبل از انفجار مفید است ماميثا زعفران مر صدف
صبر جمله را با هم چه حاضر باشد بآب کاشنی یحباچی طلا کنند **صفت** دوائی که در
جاهای که غرب کشوده باشد چون پایان [illegible] اخف ابریشم سوراخ بچکانند روغن
کرده را کیرند در چشم بچکانند با مغز کردکان کیرند و بکوبند و در ان کنند و موضع خشک سوده
در بالای ان بریزند **صفت** دار و حلی که در غرب بیش از انفجار و بعد از ان بیرا استعمال
میشود اظفار الطیب صبر هر مساوی یکدیگر سوده استعمال نمایند **صفت فتیله** که در سوراخ
غرب نهند بن سداب با آب انار ترش سوده فتیله کنند و بدان فرو نهند بعد از فرو
و از ریم پاک کردن **صفت ضمادی** که غرب بسته را بگشاید و نرم کند تخم مرو کوفته
آرد گندم دشتی خمیر کنند و قدری زعفران داخل کنند و در شیر و زعفران با شیر مرحتنه کنند
و بر غرب ضماد کنند **صفت شیاف مجرب** بجهت غرب زرنیخ سرخ زاج اهک نوشادر زرنیخ

حلزون ناخن
دیواست

غرب

سبل دموع

شب یمانی اجزا را مساوی سوده بود که کان سرشته خشک کنند و بوقت ضرورت بکار دارند
صفت ذروری که غرب را باطل کند صبر زاج انزروت پوست کندر سوخته شیاف ماميثا
مساوی یکدیگر کوفته استعمال نمایند صفت شیافی که در سبلان دموع که سبب آن قلت
وکمی گوشت ماق شده باشد گوشت را برویاند شیاف ماميثا یکدرم زعفران دو دانگ
صبر نیم درم شب یمانی سوخته یکدانگ نمک دو دانگ کوفته شراب کهنه سرشته شیاف
سازند و بوقت حاجت شراب کهنه سوده بچکانند صفت شیاف برای رمد که در ربع

رمد

ماده رمد کنند و درد ساکن کند و معتدل المزاج چشم باشد بعد از فصد و تلیین طبع بکار
آید و سبب رمد اگر دم بوده باشد علامتش شدت حمرت عین و عظم انتفاخ ورم و کثرت
غمد و رمص و درد و امتلای عروق و ضربان صدغین و سایر علامات خون است و اگر بسبب
صفرا باشد علامات مذکور شدت ندارد و وجع و سوزش و التهاب زیاده است و اگر بلغم
باشد انتفاخ زیاده است با قلت حمرت و کثرت رمص و دموع و التزاق در نوم و ثقل
و اگر سودا باشد ثقل با کدورت و جفاف و ازمان و عسر زوال در چشم و قلت التصاق است
و انقسم از صداع خالی نیست شیاف ماميثا انزروت هر یک هشت درم زعفران دو درم
کتیرا یکدرم افیون نیم درم کوفته با آب باران سرشته بسفیده تخم مرغ حل کرده بکار دارند
صفت نسخه دیگر که زیاده از اول تحلیل کند گل ارمنی ده درم زعفران شش درم افیون
سنبل هندی هر یک دو درم صمغ عربی شش درم با آب باران سرشند صفت برای
رمد دیگر اقوی از اول و آن سرمه اصفهانی مغسول قلیمیا از هر یک هشت درم مس سوخته مغسول
چهار درم اقاقیا هر یک دوازده درم افیون یکدرم کوفته بسفیده تخم مرغ سرشته
بوقت حاجت بشیر دختران حل کرده طلا کنند صفت شیاف وردی ابیض که در رمد
صعب که بسبب اخلاط غلیظه باشد بعد از تنقیه در حین اماس بکار آید قلیمیای
زر اسفیداج صبر هر یک ده درم گل سپید تازه شصت درم نشاسته سی درم افیون [illegible]
درم کتیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم با آب باران سرشته شیاف سازند صفت

وردی

وردی اصفر که بعد از سکون بکار آید سنبل هندی گل زرد صبر هر یک بیست درم برنج
زعفران هر یک چهار درم و نیم عصاره ماميثا شصت درم انزروت شصت درم افیون
دو درم کتیرا نشاسته هر یک ده درم با آب باران سرشته شیاف سازند اگر درد صعب باشد
شیار یک کنند والادویه مربّه و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک با بابونه
بشویند و اسفنجی بان تر کرده نیم گرم بر پشت چشم نهند صفت ضمادی که در آخر رمد صعب بکار
آید اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کتیرا یازده درم مجموع را بکوبند تا چون مرهم شود و
بکار دارند و اگر درد باقی باشد اندکی پوست خشخاش اضافه نمایند صفت طلائی در ربع
که در اوایل رمد بکار آید صمغ عربی صبر زعفران شیاف ماميثا حضض سوده بر پیشانی طلا کنند
صفت طلائی نسخه رمدی که ماده آن خون با بلغم آمیخته باشد در ابتدا نافع است گرد
آسیا مرده زعفران کوفته بسفیده تخم مرغ سرشته بر پیشانی طلا کنند صفت طلائی

صفت
شاف لاجورد کرمانی
توتیای قلم
آب توتیا

جهة رمد حار صفراوی که در ابتدا بکار آید عصاره برگ کاهو عصاره برگ بید به آب حی
عنب الثعلب بپنبه قطن بسفیده تخم مرغ طلا نمایند صفت طلائی جهت رمد بلغمی
حضض صبر زعفران زرد مساوی با آب بارانه تر طلا کنند صفت شیاف
ابیض که در ابتدای رمد با شیر دختران سوده استعمال شود سفیداج قلعی هشت درم
صمغ عربی چهار درم و در بعضی نسخ پنج درم افیون کتیرا هر یک یکدرم سوده بسفیده تخم مرغ
سرشته شیاف سازند صفت ذروری که بعد از شیاف ابیض بکار آید
پوست تخم مرغ را با آب و نمک در شب چندان بشویند که پوستهای تنک از روی جدا
شود بعد از آن در آب خالص بشویند و در خرقه کنند و بدست مالند تا هر پوست که
از آن جدا شود و در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غبار شود و بکار دارند صفت برود
توتیا که بعد از تنقیه و فصد و رفع ماده از چشم میکند در رمد توتیای کرمانی
سنگ کوفته بیخته در هاون با آب بمالند بسیار و روی آن آب را بظرفی دیگر کنند
و تتمه را تفل را باب تازه بسایند تا مدت ده روز و بعد از آن خشک کنند و بگوشه

چشم که از طرف بینی است بیست قدری بکنارید صفت شیاف ابیض عنزروتی
که بعد از تمام رمد و نضج ماده در رمد بکار آید سفیداب قلعی هشت درم انزروت بشیر خر
پرورده کتیرا افیون هریک یکدرم صمغ عربی چهار درم باب باران سرشته شیاف سازند
و بوقت حاجت باب سوده طلا کنند صفت ذرور عدسی کحلا که بعد از شیاف ابیض عنزروتی
در رمد استعمال شود در وریج مذکور شد صفت شیاف احمر لین که بعد از رسیدن
رطوبت و وجود رمد خشک و التصاق جفن در رمد بکار آید در سلاق مذکور شد
صفت ذرور راعی که بعد از استعمال شیاف احمر حار بکار آید در وریج مذکور شد
صفت طلائی که ورم و وجع و جراحت رمد ساکن کند صبر مقشر صندل سرخ مامیثا
سوده باب عنب الثعلب طلا کنند صفت ضمادی که ورم حار و شرناق فرو نشاند
گل سرخ خشک پوست انار شیرین عدس مقشر هر سه را در آب بپخته بکوبند و بروغن
گل چرب کرده ضماد کنند صفت ضمادی که درد چشم و خلط را بنشاند و رطوبتهای کرم
دار بکاهد تا نه در آب پخته برگ نیلوفر و بنفشه با آن بکوبند و بروغن گل چرب کرده ضماد
کنند صفت شیافی که سرطرفه بعد از فصد و حجامت سر و خزان و خون بالا کوفته
چه مفید باشد شادنج عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم اسرب مروارید
ناسفته هریک یکدرم و نیم صمغ عربی کتیرا هریک دو درم و نیم توتیا چهار درم و نیم سفیداب
قلعی یکدرم زنجار سرخ دم الاخوین زعفران کهربا هریک نیم درم کوفته بخته بخون جوجه کبوتر
خانگی تر شند و شیاف سازند و بشیر دختران سوده بچکانند صفت شیافی که طرفه و قرحه چشم
که از حرارت باشد ساکن کند قلیمیا نقره مس سوخته هریک ده درم دم الاخوین نشاسته
مروارید هریک چهار درم کتیرا زعفران اقاقیا نشاسته زرچوبه هریک دو دانگ زرنیخ سرخ
شکر طبرزد هریک نیم درم حب الاس شیاف سازند صفت شیاف دیگر که طرفه را زایل کند نمک
منقی از دانه برگ عنب الثعلب عرق سوده باسرکه ضماد کنند صفت ضمادی دیگر
اکلیل الملک دم الاخوین سماق زعفران عدس مقشر با روغن گل در زرده تخم مرغ ضماد کنند

گل سرخ خشک قدری
کافور کوفته باب کاسنی سرشته
ضماد کنند صفت طلای دیگر صبر
شیاف مامیثا حضض عصاره زعفران
افیون اقاقیا طین ارمنی
صندل سرخ
ع

ورم حار جفن

طرفه

[illegible] صفت ضمادی [illegible]

صفة روشنائی

صفت روشنائی که ظفره و جرب و سبل و دمعه و قتار بکشد چشم را بعد از بریدن ظفره و سبل
بجهت تحلیل بقیه ماده و قبل از بریدن اگر رقیق باشد سود دهد شادنج عدسی مغسول مس
سوخته قلیمیای نقره ملح هندی بورق ارمنی زنگار دار فلفل هریک چهار درم فلفل سفید
فلفل سیاه کف دریا هریک هفت درم صبر سقوطری سنبل هندی قرنفل هریک چهار درم
زنجبیل آمله هریک دو درم زعفران نوشادر هریک یکدرم و نیم کوفته بیخته بکار دارند
عدد ادویه هفده است صفت باسلیقون ظفره و ضعف چشم و انتشار و قروح را
آب و خارش و درد جفن را نافع است زنجبیل مامیران فلفل دار فلفل هریک دو درم
زعفران مروارید هریک نیم درم هلیله زرد هلیله کابلی صبر هریک سه درم ملح هندی ملح
اندرانی سنگ سرخ هریک دو درم شادنج مغسول سه درم کف دریا توتیای هندی حجر
بصری سرمه اصفهانی مرقشیشای ذهبی قلیمیای نقره طلا هریک پنج درم عدد ادویه
بیست و یکست صفت شیاف قیصر که علل ظفره است شادنج عدسی مغسول زنگار زرد
درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم قلقطار سوخته زنگار هریک دو درم کوفته
شراب انگوری کهنه یا آب بادیان تازه سرشته شیاف سازند عدد ادویه پنج است
صفت شیاف زنگار ظفره و سبل و جرب را سود دهد زنگار یکدرم هلیله زرد
نیم درم توبال مس سوخته هریک چهار درم مرصاف نیم درم زعفران یکدانگ نشاسته
یکدرم کتیرا یکدرم صمغ عربی یکدرم سفیداب قلعی دار فلفل هریک دو دانگ عدد ادویه
یازده است صفت دارویی سرشته ظفره و بیاض و قتار بکشد چشم را سود دهد
سنگ مقناطیس زنگار انزروت هریک چهار درم زعفران دو درم عسل مصفی سه وزن
کل علی الرسم تبر شند صفت دارویی دیگر ملا ابوجته ظفره را سود دهد قلقند
نوشادر هریک یکدرم صمغ عربی نیم درم همه کوفته بشراب کهنه سرشته شیاف سازند
صفت ادویه که در انتفاخ ملتحمه بکار آید و انتفاخ مذکور چهار نوع است اول
ریحی و علامتش عدم ثقل و قلت دمعه است دوم بلغمی و علامتش ثقل و رطوبت

انتفاخ ملتحمه
چهار قسم
اول ریحی دویم بلغمی
سیم مائی چهارم سوداوی

عنبی و فرو رفتن انگشت در آن و دیر زایل شدن موضع انگشت و بیاض بودن طبقه
سیم و رطوبه مائی و علامت آن ثقل و فشردن انگشت و زود برطرف شدن موضع
انگشت و بیاض بودن طبقه چهارم سوداوی و علامت آن ثقل و کدورت بودن جمله
طبقه **صفت اضمده محلله** و منضجه و مرهمهای محلل که بعد از استفراغ ماده بلغم
در قسم اول بکار آید در مرهم مذکور شد و صفت شیاف احمر لین که در قسم دوم و سیم
بعد از تنقیه مفید است در سلاق مذکور شد **صفت غباری محلل** بابونه بنفشه
بلو فرا کلیل الملک چون شاییده سه چهار آن بدارند و اسفنجی یا پنبه با آن تر کرده بر پشت
چشم گذارند **صفت شیاف غلوقی** که در قسم اول بکار آید مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم
کثیرا صمغ عربی زعفران سنبل هر یک یک درم کوفته با آب باران سرشته شیاف سازند
عدد ادویه شش است **صفت شیاف اسود** که در قسم اول مفید است و بار حقنی
نیز سود دهد اقلیمیای طلا کند مس سوخته یک درم و نیم زعفران نیم درم مروارید نسق
یک درم افیون یک درم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم کوفته با آب باران
سرشته شیاف سازند عدد ادویه هفت است **صفت شیاف دیگر** محلل نیز
که از پیوستن طلا کند مس سوخته دو درم و نیم زعفران نیم درم مروارید نسق سنبل
مر هر یک یک درم افیون دو درم و نیم اقاقیا یک درم جمله ادویه هشت است **صفت**
اضمده مسکنه محلله جهة تسکین درد در علاج سرطان مذکور می‌شود باید که بعد از
استفراغ سودا استعمال نمایند **صفت برود حصرم** و با سلیقون و شیاف احمر لین
و مرهم روشنائی که در صلابت ملتحمه که مانع گردانیدن چشم می‌شود اینها حسام
گویند جهة آوردن اشک بعد از تنقیه و مکرر بحمام رفتن و سر بخار ادویه
مرطبه داشتن و هر شب سفیده و زرده تخم مرغ با روغن گل بر پشت چشم نهادن و از
اغذیه بارده اجتناب کردن استعمال می‌شود مذکور شد **صفت** داروئی که با
سبل و سلاق نفع دهد بعد از فصد و استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقیا و غرغره یا کامه

وایارج

وایارج فیقرا و اجتناب از اغذیه غلیظه مجرب سود دهد کندش یک درم مرمکی دو دانگ
حضض مکی یک دانگ و نیم صبر چهار دانگ کوفته با آب برنجاسف سرشته هفت عدد حب
کنند و هر صبح یک حب به زعفران و روغن بنفشه با بادام حل کرده در بینی چکانند **صفت**
داروی دیگر معطس که مواد سبل را دفع کند کندش قصب الذریره گل سرخ متساوی
مقدار نیم دانگ به بینی کشانند **صفت شیاف اسود** که در سبلی که با حرارت باشد استعمال
می‌شود اقاقیای مغسول صمغ عربی هر یک هشت درم مس سوخته پنج درم افیون هر یک
یک درم و نیم با آب سرشته شیاف سازند **صفت ذرور مادی** که در سبل بعد از
بکار داشتن حقن و مانند آن نشاف اخضر یا با سلیقون و تنکیس سر یش استعمال
نمایند مامیران چینی یک درم توتیای کرمانی پرورده سوخته پرورده توبال مس مغسول
سرمه اصفهانی پرورده هر یک یک درم کوفته نرم بیخته استعمال نمایند **صفت ذروری**
که سبل کهنه را نفع دهد سماق در آب بخیسانند اعتدالا که آب بیاورد ترش شود بعد از آن
صاف کنند و در آفتاب نهند تا سطبر گردد پس شیاف‌ها سازند و در وقت حاجت با آب
سوده استعمال نمایند **صفت شیاف دینارگونی** سبل رقیق را نافع کند زرد چوبه شادنج ورقه
مغسول صبر شیاف مامیثا مساوی یک یک کوفته شیاف سازند **صفت ذروری علی**
که در ورقه که آن ورمی صلب است بر طبقه ملتحمه و بعضی اوقات بر طبقه صلبیه باشد
و بعضی اوقات در زیر جفن باشد و بعضی ورمها کوچک مدور به شکل مروارید
باشد و الوان آنها مختلف اند بعضی سرخ و بعضی سفید باشد بعد از تدبیر لطیف و
کشیدن ذرور مکلبا که صفت آن در قسم پنجم مذکور شد بکار آید پوست تخم مرغ
که از پوست تنک نحوی که سابقا مذکور شد جدا کرده باشند بکوبند و اصل
دمعه بارده کنند ده درم از آن باره درم و نیم شادنج مغسول درم آمیخته استعمال نمایند **صفت سرمه**
که در دمعه که بسبب از حرارت باشد بکار آید شادنج عربی مغسول توتیای
مغسول مارقشیثا هر یک یک درم مروارید نسق هر یک نیم درم شیاف مامیثا صبر هر یک

دمعه بارده رطب

دمعه که بسبب ضعف عضلات چشم باشد

دمعه حاره

صفت ذروری که در دمعه [illegible] که از عروق حاره [illegible] سوخته [illegible] دبیله ملتحمه

یکدانگ نیم **صفت سرمه** که در دمعه بارده رطب بکار آید فلفل یکدرم ملح هندی یکدرم
دارفلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه وزن کل **صفت باسلیقون و روشنائی**
که در تقیم دمعه بکار آید در ظفره مذکور شد **صفت ذروری** که در دمعه که بسبب
ضعف عضلات چشم باشد سود دهد استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی مازو
مساوی گرفته بخته استعمال نمایند **صفة پرورده توتیا** در آب هلیله که در دمعه تهیه نیم
بکار آید هلیله زرد مقشر بکوفته در آب بخیسانند بعد از آن بدست مالیده صاف
کنند و توتیا در آن پرورند **صفت سرمه دیگر** یکعدد هلیله زرد را در خمیر گیرند و به
خشت پخته نهند و در تنور بریان کنند تا خمیر سرخ شود پس از خمیر بیرون آورند و با
یکدانگ زعفران سائیده بکار برند **صفت کحل اصفر** که در دمعه حاره نافع است
زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ نرم سوده استعمال نمایند **صفت سرمه** دیگر توتیای
معدنی در میان خرما نهند و بسوزانند بریان کنند و بشویند چند مرتبه و خشک کنند
و بگیرند از آن توتیا پنج درم و از مصر قاقله کبار نیم درم و با هم بسایند و استعمال نمایند
صفت شیاف ابار که در دبیله ملتحمه بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابیض افیونی
و پاک شدن از زخم بکار آید قلیمیای زر سفیداب قلعی مس سوخته سرمه اصفهانی صمغ عربی
کثیرا ابار سوخته هریک هشت درم رصاص افیون هریک یکدرم کوفته باب باران سرشته
شیاف سازند عدد ادویه هفت است **صفت دیگر** قلیمیای زر هشت درم مس سوخته ابار
سوخته سرمه اصفهانی سرب کاوکی سوخته سرمه مرقاقیا هریک ده درم افیون سه
درم باب باران سرشته عدد ادویه هشت است **صفت نسخه دیگر** ابار محرق مس سوخته
سرمه توتیا صمغ عربی کثیرا هریک هشت درم افیون نیم درم عدد ادویه هفت است **صفت
شیاف ابیض** کندری که بعد از زمان دبیله بجهت پاک نمودن از زخم بکار آید سفیداب
قلعی هشت درم افیون انزروت پرورده کثیرا هریک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر
نیم درم باب باران سرشته و شیاف سازند عدد ادویه شش است **صفت شیاف ابیض**

اقلیمیای

نسخه جواهر دارو
مروارید مرجان سرخ مرجان سفید
اقلیمیای ذهب اقلیمیای فضه پوست هلیله
زرد [illegible] عقیق سوخته از هریک
دو مثقال ماميران چینی فیروزه
توتیا [illegible] لعل بدخشانی دارفلفل
صمغ عربی زعفران شاذنج عدسی
بخته سلایه نموده در روز
نمایند

بیاض

اقلیمیای که در قرحه قرنیه بعد از انفجار و کردن فصدها و خوردن مسهلها و کشیدن شیاف
ابیض افیونی با شیر دختران در اشتداد وجع و چکانیدن لعاب حلبه با آب که اکلیل الملک
در آن جوشانیده باشند در زمانی که انفجار دیر شود نافع است بجهت پاک نمودن قرحه صمغ
عربی کثیرا نشاسته هریک دو درم زعفران سفیداب قلعی پنج درم افیون قلیمیای نقره
هریک درمی عدد ادویه شش است **صفت شیاف ابیض [illegible]** که در قرحه بجهت پاک
نمودن از زخم احتیاج می شود در دمعه مذکور **صفت شیاف کندری** که بجهت پاک نمودن دبیله
غلیظ قرحه احتیاج می شود در دبیله ملتحمه ذکر شد **صفت شیاف ابار** که بجهت پر کردن
موضع قرحه احتیاج می شود در دبیله ملتحمه مذکور شد **صفت [illegible]** که در قرحه بجهت
تنقیه رطوبت که مانع رویانیدن و پر شدن موضع است احتیاج می شود صبر [illegible]
نرم بکوبند و چند مرتبه غسل دهند و بکار برند **صفت شیاف احمر لین** که بعد از پر شدن
موضع قرحه بکار آید در علاج سلاق مذکور شد و صفت کحل احمر که بعد از شیاف
احمر لین بکار آید در [illegible] و صفت شیاف اخضر که بعد از استعمال شیافها در جرب بکار
آید که در جرب مذکور شد **صفت دوائی** که بیاض رقیق را زایل کند بعد از
کشیدن عصاره شقایق النعمان و عصاره قنطوریون دقیق با عسل [illegible] و در چشم آمیخته
بکشند **صفت [illegible]** که در بیاض غلیظ بعد از کشیدن شیاف اخضر که در جرب
ذکر شد بکار آید سرطان نهری دست [illegible] اصل سوسن کف دریا سرگین سوسمار سنگ دان
حباری توتیا خزفی پوست تخم شترمرغ هریک دو درم و در نسخه دیگر سفیداب قلعی یکدرم
[illegible] آبگینه شامی مروارید ناسفته عقیق سوخته سنگ سرخ که کارد بدان تیز می
کنند دارفلفل سنباده زنگی قلیمیای زر توتیا هندی پنج مرجان [illegible] قیمولیا مس سوخته توتیای
کرمانی توتیای بحوری کرکس الحجر هریک دو درم و در نسخه دیگر سنگ مرقشیثا نیم درم ملح
اندرانی نوره ارمنی هریک چهار دانگ [illegible] نیم درم کف آبگینه دو درم ملح [illegible]
دو دانگ اجزا را بسایند نرم بکوبند و بکار برند عدد ادویه بیست و هشت است هرگاه طبیب داند

که در بدن صاحب بیاض خون را غلط غالب هست فصد و استفراغ کند بعد از آن استعمال ادویه
حاره جلاده و می باید که قبل از استعمال ادویه جلاده بحمام روند تا بیاض نرم شود صفت ذرور
مسکن درد که همین فعل کند سرگین سوسمار سه درهم نطرون پنج درهم مروارید سه درهم نمک
یکدرهم دم سه درهم اشنه نیم درهم پوست تخم شترمرغ سوخته سه درهم توتیای هندی
دو درهم و نیم مشک دو حبه عدد ادویه ده است صفت ذروری مجرب پوست تخم
مرغ محلس یکدرهم شکر طبرزد یکدرهم هر دو را نرم سوده استعمال نمایند صفت معلی
که درین باب بکار آید سرگین خطاف عاقرقرحا انزروت نمک کف ابگینه قلمیای سیم
کوفته چون غبار بیبزند و بعسل مصفی سرشته استعمال کنند صفة دیگر
انزروت پرورده بشیر ادمی غلت در سبب هر یک دو درهم سنا مکی یکدرهم کوفته با دوقه
عسل مصفی کف گرفته سرشته استعمال نمایند صفت ذروری که مزیل بیاض باشد قوی تا
قلمیا سرطان نهری سوخته معصفر هر یک دو درهم مشک نیم دانک صفت
شیاف مزیل بیاض کف ابگینه کف دریا سرگین سوسمار شکر عجاری مساوی
کوفته بیخته وج دو درهم ماميران چینی ده درهم هر دو نیم کوفته در بعضی ابجوش تا بشند
که ربع عابد پس صاف کنند و ادویه در قدری از ان تر سرشند و حیاند و در سایه
خشک کنند در سایه و مرتبه دیگر با قدری از ان آب حیاند و در سایه
خشک کنند و هم چنین بدین دستور بان حیاند و خشک کنند تا ابها اخر شود
پس شیاف سازند و استعمال نمایند صفت داروئی که بیاض را رنگ کند تا سفید
ننماید مازو اقاقیا هر یک یکدرهم قلقند نیم درهم باب شقایق النعمان سرشته شیاف
سازند و در سایه خشک کنند حیاند و مرتبه دیگر باب شقایق النعمان سرشته خشک
کنند هم چنین تا پنج مرتبه اعمل کنند صفت سرمه که چشم را سیاه کند و اثر
سفیدی قرحه را بپوشد سرمه اصفهانی سه درهم مروارید یکدرهم مشک کافور
هر یک دانگی و دو چراغ زنب دو درهم زعفران یکدرهم عدد ادویه شش است صفت دوائی

که سرطان

سرطان طبقه قرنیه

که سرطان طبقه قرنیه که علامت ان وجع بسیار با سوزش باشد و رگهای چشم سرخ و ممتد باشد
و وجع بصدغها رسد و هر گاه صاحب علت حرکت کند که صداع بهیجان اند و مادهٔ رقیق حاد
بچشم ریزد و اشتها ساقط گردد و علاج ان دشوار است اگرچه امید زوال ان نیست توتیای مغسول
شسته شادنج مغسول نشاسته هر یک یکدرهم شیاف مامیثا طین مختوم هر یک نیم درهم مروارید
دو دانگ عدد ادویه شش است باید که هر شب سفیده تخم مرغ با زرده و روغن گل بجنبانند
بر چشم حما کنند و شیر دختران با اب کشنیز تازه بجکانند صفت شیاف مکهاسا
که در مکنه که عبارت از بازماندن ریم است در طبقات ملتحمه بعد از تنقیه بدن و دماغ
بچکانند لعاب حلبه و کثیرا شیاف ابیض انزروت و کندر سوده از انزروت
اشق هر یک پنج درهم کندر ده درهم زعفران دو درهم بلعاب حلبه سرشته شیاف سازند صفت
شیاف احمر لین که در علاج مکنه بکار اید مذکور شد صفت داروئی مغسل که در
مکنه بکار آید زعفران صبر هر یک وقیه شراب سه وقیه زعفران در شراب حل کنند
پس صبر سوده بان بیامیزند پس با عسل بسرشند و در ظرف ابگینه نگاه دارند
و صبح و شام بکشند صفت شیاف الورد که درین باب بکار آید و وجع بنشانند
و ناخنه و سبل مزمن و قروح مزمن و قرحه وسخ و ریم را نفع دهد و بادها از چشم باز دارد
برگ گل تازه هفتاد و دو مثقال قلمیای نقره محرق مغسول بیست و چهار مثقال زعفران
شش مثقال سنبل هندی دو مثقال مرهاف چهار مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال افیون
سه مثقال مرمه دو مثقال زنگار و مثقال عدد ادویه ده است کوفته باب باران سرشته
شیاف سازند صفت بعضی ادویه دیگر که در مکنه بکار اید بعد از استعمال شیاف
و بعد در طرفه مذکور شد صفت شیاف فلفل که در علت انتشار که در صداع بازیاد تی
رطوبت بیخته باشد بعد از زوال صداع بکار اید زعفران خلاه برخ ... هر یک ده مثقال
زعفران یکدرهم فلفل یکصد و هفتاد و حب ... پنج مثقال و چهار دانگ اشق
دو مثقال کوفته باب رازیانه سوده بعسل بسرشند و در بعضی نسخ مذکور است که انزروت

مکنه

انتشار

[illegible]

در ظلمت وسیلی باید کرد و بدل زهرهٔ خاذه زهرهٔ ضبع را عما آورده اند صفت شیاف مرارات
بنسخه دیگر زهرهٔ کرکس یکمثقال زهرهٔ کلنگ دو مثقال سرکین سوسمار یکمثقال و نیم نطرون نیم مثقال
فلفل دو مثقال زعفران یکمثقال اشق نیم مثقال حرتوق سفید یکمثقال با آب رازیانه سوده
بعسل سرشند صفة نسخه دیگر زهرهٔ کرکس یکدرهم سرکین عناج العیون که آن
سقنقور است یکدرهم و نصف نطرون نصف درهم با آب باران بسایند و شیاف سازند
صفت نسخه دیگر زهرهٔ رخمه دو درهم زعفران نیم درهم حرتوق سفید نیم درهم جمیع را
با آب ترب سوده خشک نمایند و باز بسایند و بکار برند صفت شیاف زعفران که در علاج
ضیق حدقه که بسبب غلبه رطوبه باشد و تدابیر مقدم و حفظ مقله بر آن کرده
دهد بعدا استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب قوقایا و داشتن سر بر بخار [illegible]
ابداشق یکدرهم زنگار یکدرهم اخلاط زعفران چهار درهم و در بعض نسخ حاویر یکدرهم
اضافه کرده شده است صفت اخلاط زعفران زعفران شیاف مامیثا کل سبج
صبر نشاسته صمغ عربی مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند صفة دارویی
معسل که در ضیق حدقه بکار آید اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرکین سوسمار
سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ یکمثقال کوفته بعسل سرشند صفت معسل
دیگر فلفل اشق روغن بلسان زعفران هر یک یکجزو اشق را در آب رازیانه حل کرده
و روغن داخل نموده بعسل سرشند صفت دروری که در علاج مطلق موسرج
سبج بکار آید سفیداب قلعی سه درهم و چهار دانگ قلیمیای نقره دو درهم و دو دانگ
صمغ عربی یکدرهم و دانگی انزروت نیم درهم مس سوخته دو دانگ و دو حبه شادنج
مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ کوفته استعمال نمایند عدد ادویه هفت است صفت
اکسیرین که در علت بکار آید سفیداب قلعی هشت درهم قلیمیای نقره صمغ عربی هر یک
چهار درهم مس سوخته نشاسته افیون هر یک دو درهم کوفته بلعاب نیکو سرشته
خشک کرده بسایند و استعمال نمایند عدد ادویه شش است اما باید که پیش از آنکه

ضیق حدقه

موسرج

لبهای

لبهای [illegible] غلیظ کرده چشم را بپوسته بر غار دها فتیه دارند و سخت باید بست
و شیاف [illegible] باید کشید و شادنج مغسول [illegible] کرده و اگر شادنج را با آب [illegible] باسر عصاء
عصاء الراعی حل کنند و استعمال نمایند بهتر خواهد بود و هر گاه لبهای از غلیظ بر غارهای نرم
ببینند و بر پشت [illegible] سبب [illegible] چشم که وزن آن از پنج درهم تا ده درهم باشد بیندند
و لخته کهنه شده باشد علاج پذیر نیست صفت مطبوخ تنقیه بدن که در علاج
نزول آب با ایارج فیقرا [illegible] هفته [illegible] تنقیه بدن دقیق سه درهم ترید سفید
نیم کوفته سه درهم [illegible] نیم کوفته [illegible] درهم [illegible] اروانه بیست درهم در صد و
پنجاه مثقال آب [illegible] با ایارج فیقرا اسطوخودوس یکمثقال و نیم [illegible]
و از عقبان [illegible] مذکور و اگر با ایارج [illegible] حل کنند شاید صفت حب الذهب
که در علت بکار آید صبر بیست درهم هلیله زرد ده درهم مصطکی کثیرا [illegible] زعفران
هر یک سه درهم کل [illegible] پنج درهم شرفی سه درهم صفت حب الذهب بنسخه دیگر
صبر بیست درهم هلیله زرد مصطکی هر یک دو درهم کوفته حب سازند شربتی سه درهم
صفت نسخه دیگر صبر سقوطری [illegible] هلیله زرد قم کاشغی هر یک دو مثقال ترید سفید
هفت مثقال شربت دو درهم و نیم صفت دوایی که در ابتدای نزول الماء مفید است قیح
حلتیت رخبیل تخم بادیان مساوی یکدیگر کوفته بیخته در عسل سرشته هر صبح یکمثقال
بخورند صفت شیاف که در ابتدای نزول بکار آید حرتوق سفید [illegible] فلفل سفید نیم
وقیه اشق یکدرهم مجموع را [illegible] سرشته شیاف سازند و با آب بیان سوده [illegible] بکشند و اگر
با عسل [illegible] بکشند مفید خواهد بود صفت شیاف مجرب زهره گاو [illegible] درهم حلتیت
یکدرهم در خرقه بسته در زهره مذکور [illegible] تمام حل شود پس یکدرهم روغن بلسان
اضافه کرده خشک کنند و شیاف سازند صفت شیاف مرارات که در ابتدای نزول بکار آید
زهره کلنگ زهره کرکس زهره شبوط زهره عقاب زهره کبک زهره باز مساوی در ده درهم
از زهرها دو درهم فرفیون و یکدرهم تخم حنظل و یکدرهم سکبینج اضافه نمایند و با آب رازیانه

نزول ماء

صاحب اختیارات گفته
که حلتیت را اگر رجما بکوبند
و [illegible] انگشت
کنند چون با عسل بچشم کشند
روشنی بیفزاید و در ابتدای
نزول الماء باشد از نزول
آب بچشم

و ضرر شند و شیاف سازند **صفت دارو** که نزول آب و ضعف بصر را سود دهد حب الغار
مقشر ده درم صمغ عربی یکدرم هر دو را بجهة نزول آب بول کودکان نارسیده بسایند **صفت**
داروی مغسل بجهت نزول آب سکبینج دو درمی حلتیت خربق سفید هر یک شش
درمی عسل بقدر حاجت **صفت داروی دیگر** فلفل هشت درمی قلمیا چهار درمی
مس سوخته شانزده درمی مرصافی نحو ده درمی زعفران یکدرمی روغن بلسان یکدرمی
ادویه را باب رازیانه بسایند و با زعفران و روغن بلسان نیم برشته حب ساز[ند]
بیامیزند و ده درم صمغ عربی سوده اضافه کنند و بعضی اوقات بعسل و بعضی وقت
باب رازیانه استعمال نمایند **صفت شیاف** که ضعف بصر را نفع دهد سکبینج جاوشیر
ملح اندرانی فلفل سفید روغن بلسان دهن کاویرز فلفل زنجبیل مساوی روغن
بلسان با آب رازیانه حل نموده و ادویه را کوفته در آن تبرشند **صفت برود رمانی**
که ضعف بصر را نفع دهد آب انار ترش شیرین را صاف کنند و بجوشانند تا نصف عاید
و نصف آن عسل اضافه کنند و بیست روز در افتاب نهند و استعمال نمایند **صفت**
عنبری مقوی بصر قلمیا توتیا مس سوخته شادنج مغسول هر یک
یکدرم فلفل دار فلفل نوشادر زعفران هر یک نیم درم برنج فلنجمشک سرطان نهری
هر یک یکدرم مشک یکدانگ و نیم **صفت عنبری دیگر** مقوی بصر و مزیل جرب
و بیاض قلمیا سرمه شادنج مغسول ساذج صبر توتیا مس سوخته هر یک یکدرم فلفل دار
فلفل نوشادر هر یک نیم درم ملح اندرانی برنج فلنجمشک کفه دریا هر یک دو دانگ سرطان یکدرم و
چهار دانگ مشک نیم دانگ کوفته با آب رازیانه تبرشته خشک و بازسایند و استعمال نمایند

باب هفدهم در ذکر ادویه که در امراض گوش استعمال می شود **صفت روغن**
یاسمین که معلوم است و روغن سوسن که در فالج و روغن قسط که در سکته مذکور
شد و در علاج سوء المزاج بارد ساذج گوش که علامت آن وجع است در عمق گوش
و عدم ضربان و ثقل و اشتداد آن در هوای سرد و کمی در هوای گرم و انتفاع بمسخنات
و مضرت

وجع اذن بارد ساذج

و مضرت از مبردات احتیاج بذکر نیست **صفت روغن شبث** که در این باب بکار آید تخم
شبث تخم غاسوله هر یک بکوفته در شیشه کنند و بکنند روغن کهنه بر سر آن بریزند و چهل روز
در افتاب گذارند **صفت قطوری** که در علاج سوء المزاج حار ساذج گوش که علامتش
ضد علامات سوء المزاج بارد ساذج است استعمال میشود بگیرند انار ترش و شیرین برداشتند
و دانه آن بفشارند و آبش بگیرند و هم وزن آن آب خالص کنند و قدری روغن گل و
سرکه اضافه کنند و اندکی کندر سوده اضافه نمایند و با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام
آید پس بچکانند **صفت روغن گل** که در وجع اذن که بسبب صعود ریاح حاده از معده
که علامتش حرقت فم معده و عطش صریح و استراحت بشرب آب سرد و تدمیع عین است
با وجع ناحیه پیشانی و احمرار وجه و امثال است بکار آید بعد از فصد باسلیق و اسهال
عطبوخ هلیله و تبرید معده روغن گل سرخ سرکه کهنه با هم چندان بجوشانند که روغن
عاند و نیم گرم بگوش بچکانند و اگر درد بسیار باشد قدری افیون با شیر زنان بچکانند **صفت**
اضماد و اطلیه که در صداع حار سابق مذکور شد در وجع اذن که بسبب مس
افتاب و در وزیدن ریاح سموم که علامتش احساس لهیب در گوش و وجه و چشم و خشکی
منخرین و کرب و عطش است که از عطش از مضمضه با آب سرد ساکن شود بعد از تقطیر دهن
ورد با خل بکار آید احتیاج بذکر نیست **صفت روغن بنفشه** **بادام** و روغن نیلوفر و روغن
مغز تخم کدو که در وجع اذن که بسبب انصباب آب گرم و حمامات باشد که علامت
آن نفخت سر و کمی بسیار گوش و صداع مؤخر سر است بعد از فصد اگر علامت زیادتی
خون باشد و شدن ساقین و دلک قدمین بکار آید احتیاج بذکر نیست **صفت روغن**
حب الغار و روغن سداب و روغن بید انجیر که با آب پیاز یا آب سداب با هندبا سنبل
با افزعون علی حسب الاحتیاج بعد از استفراغ بدن و معده از بلغم در وجع اذنی که
از صعود ریاح بارده معده است و علامتش غثیان و رطوبت فم معده و صداع
بیرو استرخا از انصباب آب گرم بهر است احتیاج بذکر نیست **صفت ادهان**

سوء المزاج بارد ساذج اذن

وجع اذن که بسبب ان صعود ریاح حاده باشد

وجع اذن که بسبب تابیدن افتاب و وزیدن بادهای گرم شده باشد

که بسبب انصباب اب گرم بهر سیله باشد

وجع اذن که بسبب ریاح بارده معده باشد

که در وجع اذن که بسبب تحلیل ریاح بارده از نفس دماغ است و بعد از تنقیه دماغ با ایارج
بکار آید و علامت آن احساس و ثقل و دوی و طنین در گوش و ثقل راس و صداع و
امتلاء نیست بکار آید صفت جوزی که در علاج سوء المزاج یابس ساذج که علامتش
سبق محللات از کم خوردن و کم خواب و استعمال مسهلات است بکار آید بیخ بنفشه
گل نیلوفر تخم کدو از هر یک مساوی بکوبند بجوشانند بشیر گاو و قدری روغن بنفشه
بادام داخل نمایند و اندر جوف دیگ بنهند و سر بخار را بر آن دارند صفت اطریفل
کشنیزی که در ثقل اذن صفراوی که علامت آن علامات غلبه صفرا است
جهت منع صعود بخار بکار آید بعد از تنقیه بدن از اخلاط صفراوی و تبدیل
مزاج هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم
کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب کرده بعسل بسرشته شربتی یکمثقال
و در بعضی نسخ کشنیز خشک مثل جمیع اجزا میکند صفت قطوری که در ثقل سمع
صفراوی بعد از تنقیه استعمال می شود در سوء المزاج حار ساذج مذکور شد
صفت قطوری مجرب که در ثقل سمع که بسبب بلغم و اخلاط غلیظه باشد و
علامت آن انتفاع از اشیاء حاره و تقدم تدابیر بلغمی و ثقل در سر خصوصا
در صبح است بعد از استفراغ بحب قوقایا و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل
و افیون و غاریقون استعمال شود جند بیدستر سه درم نطرون یکدرم و نیم
خربق سفید یکدرم و نیم و در بعضی نسخ خربق چهار دانگ و نیم و نطرون
دو دانگ میکند کوفته باب سداب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت
سوده بچکانند صفت قطوری دیگر در ثقل اذن که بسبب خلط غلیظ است استعمال
میشود کندش زعفران جند بیدستر فرفیون شحم حنظل مساوی کوفته بزهره
گاو سرشته قرص سازند و با شراب سوده بچکانند صفت قطوری دیگر مستعمل در اخلاط
غلیظ صبر جند بیدستر فرفیون کوفته بزهره گاو سرشته قرص سازند و باب سداب

سوده

سوده بچکانند صفت حب مجرب که ثقل گوش که از سده و از خلط غلیظ و باد بوده باشد زایل
کند تربد سفید تراشیده کوفته بیخته بیست درم شحم حنظل ده درم انزروت ده درم و نیم
کثیرا هفت درم هلیله زرد ده درم کوفته بیخته حب سازند و یکدرم بآب بیل بشیار بکار
برند صفت قطوری که در ثقل سمع که بسبب اخلاط غلیظ و ریاح باشد بکار آید علک
البطم یک وقیه روغن جوزی دو وقیه روغن بادام تلخ نیم وقیه همه را بجوشانند و سه قطره
صبح و سه قطره شام بچکانند صفت طبیخ که در ثقل سمع مذکور بسبیل تکمید بکار آید
بابونه شبت برنجاسف اگر باشد پوست حب الغار از هر یک مشت پودنه دشتی عاقرقرحا
نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف کنند و در مثانه گوسفند کرده بعقب گوش نهند
و اگر اسفنجی یا پنبه بدان ترکنند و بنهند نیز خوبست صفت قطوری موافق که در ثقل
سمع بکار آید برنجاسف بابونه اکلیل الملک شبت بیخ سوسن سداب برنجاسف پودنه
دشتی صعتر زوفا خشک جند بیدستر پنج مرزنجوش در آب بجوشانند بکار برند
و با قمع در گوش نهند و قمع را بر سر آفتابه تعبیه کنند چنانکه بخار آن بگوش رسد
و از نهایت قوی بگوش او رسانیدن نیز نفع دارد صفت دوائی که ثقل گوش کودکان را نافع
دهد صمغ مادر صعتر و عسل با هم بجوشانند و آب دهان بیک قطره در گوش او بچکانند صفت
قرص خربق که جهت ثقل سمع که بسبب از جمع شدن چرک گوش باشد و از عصب
عصب حساسه را نیز از خلط غلیظ پاک کند خربق سفید دو مثقال نطرون سابرزره
مثقال زعفران سه مثقال کوفته بسرکه سرشته قرص سازند و بوقت حاجت در
سرکه حل کرده بگوش بچکانند صفت ادویه که ثقل سمع را که بسبب تولد دود در گوش
یا دخول حیوانی بگوش باشد مفید است بچکانند قطران حیوان داخل شده را بکشد
عصاره ترب و عصاره پیاز و عصاره پودنه و عصاره برگ شفتالو کل واحد یا اندکی
سقمونیا بچکانند کرم و حیوان داخل شده را بکشد و جمیع زهرهای حیوانات بچکانیدن
حیوان داخل شده را بکشد صبر با آب نیم گرم حل نموده بازهم مفید است و از جمله تدابیرات

لاخراج الدود من الاذن

مجرب لجهة اخراج دود است که دو درم شراب و سه درم عسل و یکدرم روغن گل و سفیداج
تخم مرغ درهم آمیخته نیم گرم کرده پنبه را بدان ترکنند و بگوش در افکنند و بان گوش تکیه کنند و در خواب
نشود یکساعت بعد آن پنبه را از گوش بیرون کشند بیکبار کرم بسیار بیرون آورد بیکبار
صفت ضمادی که ورم حار گوش و بناگوش را که علامت دموی از جرب و ثقل و ضیق و حرارت
و علامت صفراوی وجع لذاع با لهیب و ثقل است بعد از فصد اگر ضرور باشد مفید است
برگ بنفشه گل خطمی آب حلبه ماء العسل علی الرسم ضماد کنند صفت ضمادی که ورم گوش که ما
آن بسیار گرم باشد و اندک وجع داشته باشد و شروع در رسیدن کرده
باشد تا مفتح گشاید کوفته خطمی سفید بابونه کوفته با ماء العسل یا آب حلبه ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر که اورام گوش ببرد با قلا با پیه بپزند تا بقوام
آید و اندک روغن گل اضافه کنند و بر موضع نهند صفت ادویه که از آن مرهمها
سازند جهت ختنی اورام گوش هرگاه مزمن شده باشد زفت رومی مقل ازرق
شوم مکی انگبین صمغ مغز قلم کاو کرم علک البطم با زردیه گوسفند پیه
اهلی پیه بزکوهی قرحا سو برنج قنهانا فلفل پیه معان مغز قلم کبک مغز قلم مرغ خانگی
صفت داروئی که اورام باطن گوش ببرد پیه روباه گداخته نیم گرم مع باسلیقون روغن
گل پیه بط پیه مرغ خانگی درهم آمیخته بکار دارند و گل بنفشه پخته بر نهند است صفت
مرهمی که اورام باطن گوش ببرد مرداسنگ اسفیداج هریک وقیه کنه کرد اسیا
تنگار هریک سه وقیه روغن زیت نیم من پیه تازه بکوبند روغن کتان چندانکه کافی باشد
پیه را با روغن بگدازند و دارو بهار را در آن ببرشند و وقت حاجت بشیرزنان حل کرده
بچکانند و اگر در آب حلبه نیم گرم حل کرده بچکانند انفع است صفت ضمادی که ورم
پنجعی گوش را سود دهد آرد جو باقلا بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک روغن بنفشه
با آرد و آب گرم سرشته ضماد کنند صفت ذروری که با شیدن از ریش بیرون و اند بدون
گوش را سود دهد بعد از تنقیه از جرک گوش و خلط غلیظ بدن صبا از رود کندر دم
الاخوین

قروح اذن

داروئی

الاخوین خبث الحدید زنگار هر مساوی کوفته در سرکه حل کنند و لته بعسل آلوده کنند بچین
ادویه بکوبند و نیم گرم کرده بگوش فرو نهند صفت داروئی که در قرحه گوش
تازه نفع دهد شب عانی در پنجه آهن کرده بر آتش نهند تا خشک شود بعد از آن بکوبند
و یکدرم از آن با یکدرم مر کوفته در عسل بسرشند و بچکانند صفت ادویه که ریم قرحه
را بنشیند برنج مر کل سرخ در آب پخته عسل بدان حل عروق اسفنج بالته باز کرده
موضع قرحه را بدان بشویند صفت قطوری که بچکانند از قرحه گوش را خشک کند
شیاف ما میثا آب عروق عسل صموغ درهم آمیخته نیم گرم بچکانند صفت مرهم سفیداب
که جراحت گوش را خشک کند مرداسنگ کوفته بیخته بکم روغن زیت بکمی درهم
آمیخته برآتش نهند و پیه مرکه اندک اندک داخل کنند و جوش دهند تا بقوام آید صفت
مرهم باسلیقون بزرگ که تمام ریشها و جراحتها را که کرم نباشد سود دهد موم
زفت هشت وقیه مر اییچو هریک چهار وقیه روغن بقدر حاجت صفت ذروری
که ریشهای تازه گوش بزاید و پاک کند و مثل کرد اندر دم الاخوین کندر یا انزروت
ربع آن اربی کنند شیاف ما میثا مساوی کوفته بیخته فتیله بر میل بچسبد به عسل
فرو برند و ادویه خشک بدان پاشد و بگوش نهند صفت قطوری که هرگاه بگوش
بچکانند وجع قرحه را ساکن کند کندر صبر زعفران بروغن بادام مخلوط سازند
و اگر ریم بسیار باشد اندک افیون اضافه کرده بچکانند صفت ادویه که در قروح
مزمنه که متعفن شده باشد و بعضی اوقات استخوان برهنه شده باشد نفع دهد
قطران بعسل آمیخته و زنجار کاو بازهره کلاغ با شیرزنان آمیخته و زهره سنگ پشت
با شیرزنان و فتیله که از قرطمانا و نطرون و عسل الجبر سازند باید که فتیلهای الجبر
پاک کنند و بعد از آنکه ریم برفت استعمال نمایند و قیام با مرهم زنجار و عسل و سرکه بپزند و داروئی
قوت و خبث الحدید نرم سوده مکوتر بریان کنند و در سرکه اعتقاد بجوشانند که
بقوام عسل آید بعد از آن استعمال نمایند که مجرب است خشک کنند و پاک کننده است صفت

صفت مرهم زنگار جهة ناصور گوش زنگار [illegible] یک چهار درهم عسل [illegible] کنند تا بکوبند و
در هم سرشته استعمال نمایند صفت داروی که جالینوس جهة درد گوش که با ورم
باشد ذکر کرده بود کوکنار [illegible] در پوست انار گرم کنند و بچکانند صفت داروی
که هر گاه ورم [illegible] آید استعمال نمایند فتیله به موم [illegible] تر کنند و بگوش نهند صفت
مرهم مصری که بجهت [illegible] جراحت گوش [illegible] زنگار [illegible] کنند سرکه عسل مساوی
هم پخته فتیله بدان تر کنند و بگوش نهند صفت مرهم مصری نسخه دیگر هشت درهم
عسل هفت درهم سرکه کهنه زنگار [illegible] یک درهم عسل با سرکه پخته کف بگیرند و زنگار و کندر
سوده داخل کنند صفت ادویه که در جراحت گوش زمانی که فصل تابستان باشد
و ریم متعفن باشد و کرم متولد شده باشد و علامت آن خارش و [illegible] کرم بود آب
[illegible] برگ شفتالو [illegible] سوده هم مخلوط کرده بچکانند صفت
ادویه که خون آمدن از گوش باز دارد زمانی که افراط شود و حبس لازم باشد مازو
[illegible] که بپزند و عصاره آن بچکانند و شیاف مامیثا و حضض نیز مفید است
و عصاره عصی الراعی [illegible] پخته [illegible] است و عصاره بادروج [illegible] رعاف [illegible]
خون باز دارد [illegible] باز دارد و آب [illegible]
با اقاقیا سوده [illegible] باز دارد صفت [illegible] که خون [illegible] در گوش [illegible] کند
لعاب کنند با سرکه نیم گرم بچکانند صفت قطوری که در دوی و طنین که بسبب ذکاء
حس باشد و علامتش آنست که در خلا [illegible] اشتداد دارد و بکار آید زمانی که
مزاج حار باشد روغن گل سرکه با هم بجوشانند تا روغن بماند [illegible] افیون داخل کرده
نیم گرم بچکانند صفت قطوری که در تقسیم زمانی که مزاج بارد باشد بکار آید حب
الصنوبر جندبیدستر [illegible] که سوده اند که افیون داخل کرده نیم گرم بچکانند صفت قرص
مجرب که در علت [illegible] استعمال شود [illegible] سفید سه درهم زعفران
یک درهم [illegible] ده درهم [illegible] قرص سازند و بوقت حاجت سوده استعمال نمایند صفة داروی

که در تقسیم

دوی و طنین بسبب ذکاء حس

که در این قسم بکار آید سرکه کهنه روغن سوسن با هم بجوشانند نیم گرم بچکانند و عصاره افسنتین و روغن
[illegible] در تقسیم مفید است صفت قطوری که در علت [illegible] که سبب آن خلط لزج باشد
و علامت آن آنست که ثقل [illegible] در گوش احساس شود و دوام طنین و تقدم اسباب مواد
آن [illegible] استفراغ و تنقیه [illegible] نیم درهم [illegible] با سداب و آب
[illegible] حل کرده بچکانند صفت قطوری که در تقسیم بکار آید برگ صنوبر [illegible]
[illegible] صاف کرده بچکانند صفت بخوری که در این قسم بعد از تنقیه بکار آید [illegible]
[illegible] بجوشانند سر بخار آن [illegible] صفت ادویه
که در علت هر گاه سبب آن [illegible] و صدید باشد و علامت آن تب و [illegible]
[illegible] گوش [illegible] صفت دوائی که در گرفته شدن گوش
از [illegible] استعمال شود [illegible] سرکه و سفیده تخم مرغ
سرشته [illegible] صفت تدبیری که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت تدبیر دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
بیرون کنند صفت ضمادی که در ورم گوش که از [illegible] باشد
استعمال شود [illegible]
سرشته ضماد کنند صفت زیاق الاذن که اطبای قدیم جهة جمیع اعلال اذن [illegible]
[illegible]
ساخته اند [illegible]
[illegible]

بسبب خلط غلیظ

گرفتگی گوش بسبب زخم یا صدمه

تدبیر آب بگوش رفته

ورم گوش

کرده بکذارند بصل الفار عشرة دراهم سنبل الطیب ثلاثة دراهم اسقوردیون خمسة دراهم فلفل ابیض
سبعة دراهم لب البصل عشرة دراهم یغلی بالشراب حتی یتهری ثم البط ثم الثعلب مکد عشرین درهما
یغلیا جمیعا معا و یعزلا وفلونیا الرومیة ثلثین درهما صندل سرخ خمسة دراهم یجی بعقید العنب
مع سبعة دراهم افیون مصری حتی کان حتی یجمع ابن العرس المجفف عشرین درهما بورق ابیض
خمسة دراهم بورق ارمنی عشرة دراهم کندس زراوند مدحرج وطین مکد خمسة دراهم عرق
اسود دارصینی سلیخه مکد خمسة دراهم رماد العقارب خمسة دراهم کبابه عشرة دراهم عود
خمسة دراهم قثاء الحمار جعله مکد سبعة دراهم شیاف مامیثا عشرین درهما خبث الحدید
الفولاذی الذی یسحق وخلط بالخل وجعل فی الشمس ایاما کثیرة عشرة دراهم کندر عشرة دراهم
نطرون خمسة دراهم زعفران [illegible] خمسة دراهم [illegible] عشرة دراهم مرارة الثور عشرین
درهما عصارة الکراث مجففة عشرین درهما حصرم عشرین درهما قنة خمسة عشر درهما
ملح درانی خمسة دراهم عفاص محرق الرماد الذی یؤخذ من البیوت الذی یسبک فیها النحاس
وقشور الرمان [illegible] والحامض [illegible] فیجعل فی قدر ویطرح معه قطعة من النحاس
ویغلی حتی یتهری النحم والقشر وینعقد عشرین درهما عفص اخضر یغلی بالشراب حتی یتهری
وزنه عشرة دراهم اقاقیا المصری و[illegible] عشرة دراهم خمسة دراهم ورق العلیق
وورق الازاد درخت مجففین مکد خمسة دراهم ورق العلیق وورق الازاد درخت
مجففین مکد خمسة دراهم شب یمانی محرق و[illegible] محرق و[illegible] احمر مکد ثلثة دراهم
شحم الحنظل ثلثة دراهم رماد السمکة التی یعرف بالسلاقی فان لم یوجد فرماد المری و[illegible]
ان وجد رماد الحلزون عشرة دراهم زرنیخ [illegible] فارسی بزر الرازیانج مکد ثلثة
دراهم زنجار النحاس المحرق بالشراب وهو ان یرش علی صفائح النحاس الشراب ویترک فی
موضع کنین فاذا ترکب علیه منه ثلثة دراهم وعشرة دراهم فلقند وعصارة الحصرم مجففة
عشرة دراهم عصارة سیاه دارو وعصارة قثاء الحمار مکد ثلثة دراهم ورق المحلب
و[illegible] مکد خمسة [illegible] الخطاطیف منقوعة فی الخل والملح مجففة عشرة دراهم الدواب الذی
یکون

یکون فی اصول الحیطان صفت الحلزون والخیار اذا کانت ندیة وهی بعض کثیر الارجل مستدیرة اذا
لیقها شیئ استدارت ومنه نوع اخر مستدیرة قلیلا اذا ضربها شیئ استدار ولا یصلح
ذلک فیجی مع الاول مجففة عشرة دراهم افسنتین رومی یغلی بماء الجرجیر حتی یتهری عشرة
دراهم [illegible] الحیه واجود صالح الافاعی ویسل الحلزون [illegible] ومجففة خمسة دراهم بول
الجمل الاعرابی وبول الخنزیر وبول الثور مجففة مکد خمسة دراهم ورق الاس المغلی بدهن
الغار وبعده الدق عشرة دراهم رماد العنبین الاسود عشرة دراهم بزر الفجل قشور اصل
الکبر وان وجدت عصارته مکد خمسة دراهم شحم الحنظل مصری اسود و[illegible]
المنقی المقلی بالخل ثم یغلی بلبن النساء مکد عشرة دراهم رماد الزاج الشامی محرق بالقطران
حتی یصیر هباء والقطران رماد اعشرة دراهم یجمع ذلک کله ویعجن ماء مثله والمدبرات
یجمع معها ویخلط وکذلک الشحوم ثم یعقد بعسل ابیض منزوع الرغوة عقدا لینا نقلت من
المعالجات البقراطیه **باب هشتم** در ذکر ادویه که در امراض انف استعمال
می‌شود **صفت نطول** که در نقصان وبطلان شامه که سبب آن برودت ساده باشد
وعلامتش قلت مخاط وعدم نفع انفست بکار آید بابونه اکلیل الملک صعتر تمام از هر یک
[illegible] جوشانیده سر بخار آن بدارند **صفت نطول دیگر** که در نقیم بکار آید
صعتر سداب بابونه [illegible] که جوشانیده سر بخار آن دارند **صفت نطول** که در این علت
هرگاه سبب حرارت ساده باشد وعلامتش تقدم تدابیر حاره والتهاب مقدم
وجبهه ودفع رطوبات نفع یافته است بکار آید بنفشه بابونه گل سرخ برگ نیلوفر
صفت برگ بید تخم کدو جوشانیده سر بخار آن دارند و از آب آن نیم گرم بر سر ریزند
بخوری که در نقیم استعمال شود سنگ گرم کنند و سرکه بر آن چکانند و بینی بخار
آن بدارند **صفت دوائی** که در علت هرگاه سبب سده باشد وعلامتش
انسداد منخرین وعدم سیلان فضول وغنه در کلام است بکار آید بول شتر اعرابی
در آفتاب خشک کنند و بوقت حاجت در آب مرزنجوش یا آب برگ چغندر حل کرده

بطلان الشامه
بارد ساذج

حار ساذج

سببه سده باشد

بچکانند صفت داروی دیگر از نخ سرخ بوته دشتی نرم بسایند و ببول شتر اعرابی تر کنند
و با آفتاب خشک کنند و هر روز مرتبه چنین باشند و بگذارند که ضایع شود و اگر بول ده مرتبه بآن بار
کنند قوی تر شود پس بوقت حاجت یکدرم از آن ببول شتر سرشته بر آتش افکنند و قمع بر سر
آن نهند و سوراخ بینی بر نای قمع نهند تا دود به بینی رود صفت داروی دیگر ضریق سیاه
و نیم درم شونیز سوده بزعفران کاه آمیخته به بینی بچکانند صفت داروی دیگر زهره کلنگ
شونیز تخم حنظل خربق سفید مساوی کوفته بیخته بقدر حمصی شیاف سازند و بوقت ضرورت
بروغن زنبق حل سوده بینی بچکانند صفت داروی که سده ضعیفه را زایل کند شونیز را
سه شبانروز در سرکه خیسانند بعد از آن بریان کرده بکوبند و در صره بسته بوی کنند
و هم چنین بوییدن عام و مرزنجوش سده ضعیفه را بگشاید صفت داروی که در ضعف
و نقصان شامه که بسبب خلط غلیظ لزج در مصفات باشند و علامات آن ثقل مقدم راس است
استعمال شود و بعد از استفراغ و تنقیه دماغ فلفل سفید جند بیدستر سفید نرم کوفته بروغن
بادام تلخ گرم کرده به بینی بچکانند صفت عوطی که در وقتیکه استعمال شود صعتر سداب بورنه
سرکه پخته به بینی بخار دارند صفت در سده زکامی نافع است در حدت زکام مشکوک
می شود بباید دانست که هرگاه خواهند که چیزی در بینی بچکانند صاحب مرض را باید
که دهن پر از آب کند و به پشت باز خفتند و سر پیش افکند و حرفها باب کوم تر کرده
بر سر او نهند و دارو در بچکانند و هرگاه که بعد از چکانیدن سوزش بهم رسد قطره روغن
گل بچکانند تا سوزش را بنشاند صفت ادویه که مفرد و مرکب آن در نتن انف
که بسبب نقص رطوبت عفنه در مصفات باشد و علامات آن رطوبة مدفوعه است
بعد از تنقیه دماغ بکار آید سعد سنبل گل ارمنی قصب الذریره حماما قرنفل برگ مورد
برگ گل سرخ صبر اقاقیا مازو مشک کافور ... صفت سعوط که در نتن انف که بسبب آن
معده و ریه نبوده باشد زایل کند قصب الذریره گل ارمنی هر یک یکدرم سعد سنبل هر یک
چهار دانگ مورد نیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند صفت سعوط دیگر جهة نتن انف مجرب

برحاما

سدهٔ ضعیف

سدهٔ زکامی

نتن انف

اگر بسبب معده و ریه نباشد

برحاما اقاقیا مساوی کوفته بعسل سرشته فتیله سازند تر کرده در بینی نهند صفت داروی دیگر
که در نتن انف بکار آید بوره قصب الذریره گل ارمنی قرنفل هر یک یکدرم مورد هر یک
نیم درم مشک چهار حبه کافور چهار حبه قلمیا ملح اندرانی هر یک چهار حبه کوفته بعسل فتیله
تر کرده ادویه بآن پاشیده استعمال نمایند صفت داروی مفرد که در علت
مجرب بول خر چکانیدن است صفت داروی دیگر اقراص اندروخون شراب
سوده بچکانند صفت داروی دیگر دارشیشعان شراب پخته صاف کرده بچکانند
صفت غرغره که در علت زکام که بسبب آن ماده متعفن در مصفات
باشد بکار آید خردل کوفته بسکنجبین بزوری سرشته غرغره کنند صفت
غرغره دیگر که بعد از آن بکار آید سنبل سعد قرنفل مثلث شراب پخته غرغره کنند
صفت موم روغن که در جراحت خشکریشه در بینی بکار آید بعد از فصد و استفراغ
اگر طبع باشد موم سفید صاف مغز ساق گاو روغن نیلوفر یا روغن بنفشه بادام
یا روغن گل علی الرسم مرتب سازند و اگر روغن گل را از زیت انفاق سازند بهتر است
و زیت انفاق از زیتون نارس میگیرند صفت طلای که در خشکریشه بینی که بسیار
خشک باشد بکار آید کتیرا در لعاب بیهدانه حل کرده لعاب خطمی روغن بنفشه بادام در هم
آمیخته طلا کنند صفت موم روغن دیگر زوفای رطب پیه بط پیه مرغ خانگی
مغز ساق گاو موم زرد قدری علی الرسم مرتب دارند صفت داروی که بر جوشیدن
بینی طلا کنند مازو و حلیله زرد بروغن گل یا روغن بنفشه بادام سوده طلا نمایند
صفت موم روغنی که بر بثرهای بینی مالند روغن مورد روغن گل موم سفید
مرداسنگ کلاه بر که علی الرسم مرتب سازند صفت طلای که بثرهای بینی خشک کند
سرب سوخته شراب کهنه روغن مورد بهم آمیخته بر آتش ملایم چندان بجوشانند
که سطر کرده و در ظرف قلعی بکار دارند و اگر رطوبه در بثرها بسیار باشد سفیداب
و مرداسنگ اضافه کنند صفت داروی که از بثره بینی مزمن شده که تر باشد بکار آید

بسبب ماده متعفن در مصفات

خشکریشه بینی

جوشیدن بینی

بثره مزمن

مرداسنگ چهار درم شب یمانی چهار درم سداب تر ده درم بروغن مورد سوده مرهم سازند
صفت داروی که در جراحت ترچرك انف بینی بکار آید آب انار ترش در دهان سیر بینی نشانند
زخم بینی
تا ضعف نماند پس پنبه بان آلوده کرده در بینی گذارند صفت مرهمی که ریش بینی پاك کند
کند زنگار سیاه قلقطار هر یك هفت درم قلقدیس شش درم شب یمانی زراوند
مدحرج مازو توبال مس هر یك چهار درم کندر یك درم کوفته بیخته در ده استار سرکه
بپزند تا بقوام عسل آید پس پنبه بان آلوده کرده در بینی گذارند صفت داروی دیگر
که ریش بینی پاك کند عفونت باز دارد شب یمانی زرنیخ هر یك چهار درم زراوند
مدحرج دو درم قلمیای نقره ده درم مازو یك درم روی سوخته یك درم و نیم کرم دانج
کلنار هر یك سه درم تربد یك درم و نیم زاج سیاه قلقطار قلقدیس هر یك ده درم سرب
سوخته سه درم کندر سه درم کوفته بیخته در سرکه پخته تا بقوام عسل آید پس بینی را
بواسیر انف
بآب برلن چغندر بشویند و لته در آن ترکنند و در بینی نهند صفت دوای
که در بواسیر انف بکار آید و بتدریج زایل کند انار ترش با پوست بکوبند و با نفل
نیم پخته کنند و بکوبند در طاس مسی نهند و روز دیگر نفل جدا کنند و نیم بکوبند
و شیاف سازند و آب آن ضبط کنند و هر روز شیاف در آن آب حل نموده بچکانند
و اگر در حین پختن قدری نوشادر داخل کنند قوی تر شود و بعضی قدری قلقطار
و زنگار داخل میکنند و اگر انار تازه حاضر نباشد پوست انار در آب انار دانه
بپزند صفت داروی دیگر که نفع عام کند اشنان بخور و مرصاف بخور و نیم سوده فتیله
کتان در سرکه انگوری ترکرده ادویه بان باشیده در بینی نهند صفت داروی
دیگر جوز السرو بخور مساوی کوفته فتیله کرده در بینی گذارند صفت دوای
دیگر فتیله مرکب بوده با شراب با سرکه ترکنند و بوره قدری حل سوده بر آن پاشیده
در بینی نهند صفت دوای قوی تر شب یمانی مثبر سوخته توبال مس قلقند قلقطار
بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون اجزا مساوی کوفته بیخته سعوط نمایند و اگر فتیله

باب

بآب انار ترش یا سرکه انگوری یا آب مورد ترکنند و این ادویه بان پاشیده در بینی گذارند
مفید باشد صفت داروی قوی تر قلقدیس قلقطار زنجار زنگار زاج
سیاه شب یمانی مساوی یکدیگر کوفته بیخته اول بواسیر را زنند پس این دارو را بکار برند
صفت دوای دیگر شب یمانی مرصافی مو بخور قلقطار مازو هر یك نیم جزو کوفته
بیخته سعوط کنند و هر گاه از تندی دارو بینی ورم کند چند روز مهلت دهند و تحمیم روغن
رعاف
که از تخم و روغن گل و عسل ساخته باشند چرب کنند صفت ادویه رعافیه
که قابض باشند عصاره لحیة التیس اقاقیا کهربا گل سرخ عدس مازو عصاره برگ مورد
عصاره برگ به عصاره عصی الراعی و مانند آن صفت ادویه رعافیه که بسبب تبرید حبس
خون کنند افیون کافور بزر البنج تخم کاهو عصاره برگ بید شکوفه خرما عصاره برگ کاهو
و برگ لسان الحمل قاقلی صفت ادویه رعافیه مغربه که رها یا خاك کنند صمغ عربی
صفت ادویه رعافیه کاویه چون قلقطار و انواع زاجات صفت ادویه رعافیه
که بالخاصیه حبس خون کنند سرگین خر آب بادروج آب پودنه صفت ترکیبی که رعاف
باز دارد آب شکوفه خرما اقاقیا هر یك نیم وقیه کافور یك حبه در بینی بچکانند و عصاره لحیة
التیس با کافور و عصاره لسان الحمل با کافور و گل مختوم و عصاره عصی الراعی با گل مختوم و کافور
و عصاره سرگین خر مجرب است و زنگار سرکه سوده از جمله کاویات است صفت فتیله
کاوی فتیله محرقه کنند و زاج سوده بان بپاشند و در بینی نهند صفت فتیله دیگر
قلقطار اقاقیا موم و زردی تخم خاك کنند سرگین خر مجوع با آب کندنا سرشته فتیله ساخته
در بینی گذارند صفت فتیله دیگر کرد یا سیا خاك کنند صبر سرکه و سفیده تخم مرغ سرشته
فتیله کنند صفت فتیله دیگر قلقطار زاج حتری [illegible] ابکار خانه عنکبوت فتیله کنند
و کرد سفال سفید پاره کرد یا سیا خاك کنند قرطاس سوخته زاج مساوی سوده سعوط
کنند صفت طلائی که خون باز دارد آب برگ بید آب اطراف [illegible] آب مورد آب
[illegible] آب برگ عصی الراعی آب برگ مورد در سفال پخته کلاب داخل کرده صوف کتان ترکرده

برپیشانی ضماد کنند **صفت طلای دیگر** آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس کلنار صندل اندک کافور وافیون تمام که سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و اگر کشنیز تر که حل کرده بر سر و پیشانی طلا کنند علاجی مجربست و سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران ریخته سر بخار آن بدارند

صفت شیاف که اطبای قدیم جهت خون آمدن از بینی ساخته اند کندر شیح عروق زرنیخ قرطون کوفته بزرده کاو سرشته شیاف سازند و بوقت حاجت در بینی گذارند که خون آورد **صفت طلای** که در شکستن بینی بعد از راست کردن و سوراخ بینی به پنبه یا آلت دیگر که پر کنند آن درست کنند نافعست صبر ماش مرزعفران دم اخوین سنک گل ارمنی خطمی کل سرخ کوفته با آب کرم سرشته طلا کنند

الزکام والنزله

صفت غرغره که مادهٔ نزله را از ریختن بحلق باز دارد اولاً سعتر با آب عدس و آب انار غرغره کنند اگر نفع نکند تخم خشخاش پوست خشخاش در آب عدس پخته غرغره کنند **صفت غرغره دیگر** که همین نفع دهد حب الآس نیم کوفته گلنار سرخ کلنار پوست خشخاش اندک کشنیز خشک در گلاب پخته سرد نموده غرغره کنند **صفت شربت خشخاش** که در اول نزله و زکام حار جهت تعدیل قوام خلط رقیق و منع انصباب بحلق استعمال میشود بعد از فصد اگر قوت تقاضا کند و علامت آن خارش و سوزش بینی و عرق عینین است تخم خشخاش نیم من در چهار من آب یکشبانه روز بخیسانند پس او را نیم کوفته کنند و در آن بجوشانند تا نصف آید صاف کرده یکمن شکر داخل کنند و بقوام آورند و بعضی اوقات که ماده بسیار گرم باشد کم باشد قدری پوست خشخاش داخل تخم میکنند **صفت دوا قودا** که در نزله و زکام بسیار حار که ماده تیز و رقیق باشد استعمال میشود خشخاش نیم من سفید با پوست و تخم نیم کوفته کنند و در هفت من آب باران یکشبانه روز بخیسانند روز دیگر بقدر از بجوشانند که نصف بماند پس فرو گرفته بدست بمالند و صاف کنند و یکمن شکر و یکمن سفید صحیح داخل کرده بقوام آورند شربتی هر صبح با لعاب کتیرا بخورند و بعضی اطبا اقاقیا و زعفران و گل کلنار و عصاره لحیة التیس هر یک یکدرم سوده داخل میکنند **صفت ادویه** که جهت

ادویه سرعفه

اذا انفجرت ایه النخعة کانت و نطخ بها الحدین والمنخرین عند خروج الدم بازعاف خطعه من ساعته ابن سینا میگوید کرین تیشم ماهی را بسوزانند و با گوزن آن کافور سایند و فتیله آن ملوث کرده داخل بینی کنند که در ساعت حبس کند

تعدیل خلط رقیق

کرفتگی بینی

که جهت کرفتگی بینی سود دارد با قلا را نیم کوفته تر کرده بر آتش افکنند و سر بخار آن بدارند و صندل سفید سنبل سوختن نیز مفید است سنک آسیا گرم کرده بران باشد سر بخار آن بدارند و سپستان که جوشانیده سر بخار آن داشتن سود دارد گل سرخ شکر طبرزد بریان سوختن مویز دو ریحان کشیدن نافع است **صفت نطول** که گرفتن بینی را در زکام و نزله بکشاید بابونه بنفشه جو مقشر تخم خشخاش نیم کوفته در آب بجوشانند و سر بخار آن بدارند و سر بران آب بشویند **صفت حب** که صاحب علت زکام را در خواب رفتن کشاید صبر مغسول تربد رب السوس مساوی یکدیگر کوفته حب سازند شربتی دو درم وقت خواب بخورند **صفت حب** که در نزله و زکام بارد جهت نرم داشتن طبع مفید است بعد از آنکه ارزن کرم کرده بر سر او نهاده باشند و تقلیل غذا و نرم کرده باشند و صبر تشنگی نیز کرده باشند صبر یکدرم مصطکی نیم درم رب السوس دو دانک تخم رازیانه دو دانک مقل ازرق یکدانک کوفته با آب که تخم کرفس در آن جوشانیده باشند حب کنند **صفت شربت زوفا** که در نزله و زکام بارد مفید است و علامتش کلال حواس و کسل و استرخاء از رطوبات و غلظت آب و حدوث بعد از امتلا قلت صرودات حار و تجیف است از خشک شدن زرد با حلاج عود صد و سیزده زوفا رفته بیت عدس صلیبه تخم کرفس تخم رازیانه سر بنفشه بریان زوفای یابس هر یک پنج درم پنج مهل ده درم جوشانیده صاف کرده جهار درم زیزان یا دو مثقال معجون زوفا بدهند و بعضی اطبا در ین شراب سه درم زرنا ونید مد حرج و نیم درم فراسیون می فزایند **صفت معجون زوفا** رب السوس زوفای یابس بسباوستان هر یک ده درم قرنفلا نانخواه فلفل هر یک سه درم مغز بادام تلخ زرنا وند مد حرج تخم بقلغم هر یک پنج درم کوفته بیخته بعسل سرشته معجون سازند **صفت دوای** که سر بدان شستن مسلم بکشاید در زکام را پخته گرداند و تحلیل کند ظروف سرخ و صوفیه نک و قیه هر دو بسایند و در خرقه بندند بر بگنجانیده و بکار گیرند و بیک شب بر روغن در آکش نهند و از آتش برون آورده بسایند و با شراب انگوری در حمام سر بدان بشویند **صفت** بعضی معالجان که

صفت ورشفا نجعه البکات

که در نزله و زکام بارد نافع است

بزرالبنج سفید فلفل سفید

افیون زعفران عاقرقرحا

جند بیدستر سنبل الطیب عود هندی

سلیخه زرنباد بهمن سفید

بهمن سرخ فربیون تخم خشخاش

عود بلسان کوفته بروغن

بلسان چرب نموده اکر نباشد

بروغن زیت چرب کرده

بعسل سرشند

نرکام ونزله مزمن

که در زکام ونزله بارد بکار آید سنك انیا کرم کرده شراب انکوری تلخ نان باشیده سر بغلاف آن
بدارند وبابونه واکلیل الملك ومرزنجوش در آب جوشانیده بر سر او ریزند وشونیز بریان کرده
در خرقه بسته بوی کند وبوی عود وقسط وکندر واشق کی سود دارد صفت روغن بابونه
وروغن مرزنجوش وروغن سداب وروغن بان وروغن حب الغار وروغن سوسن که چرب
کردن اطراف وناف ومقعد ومذاکیر صاحب زکام ونزله بارد را سود دهد در باب فتیح الکتی
معلوم شد صفت بعضی ادویه در نزله وزکام مزمن جهة تفریح سر ومنع رطوبت
احتیاج می شود خود انبر تنها بوده وشق باب نوزدهم در ذکر ادویه که

شقاق شفه

در علاج لب ودندان وزبان ودهان استعمال می شود صفت موم روغن مجرب که در
علاج شقاق لب بکار آید بعد از آنکه هر شب ناف ومقعد را بروغن بنفشه وروغن
نیلوفر چرب کنند واز تیزیها وتلخیها وچیزهای خشک احتراز کنند پیه مرغابی وروغن
کل ومازو واسفیداج تلخ نشاسته کتیرا مساوی کل را بپیه وروغن علی الرسم مرتب سازند
وطلا کنند صفت طلاء جهة شقاق لب نفع تمام دهد مصطکی علك البطم
زوفاء رطب کوفته بعسل سرشته طلا کنند صفت طلاء دیگر عنبر در روغن بلسان یا در روغن
بان بگدازند وطلا کنند صفت طلاء دیگر که در شقاق لب وجوز وکان نفع دهد سرشته
شادنج عدسی زرد چوبه وتخم هر یک نیم درم سم سوخته زعفران هر یک دو دانک کافور

بواسیر لب

یکدانک موم یکدرم روغن کل ده درم ونیم مرهم سازند هر طلائی که استعمال میکنند بعد
پوست انار وتخم مرغ بروی آن نهند صفت ادویه که در بواسیر لب بکار آید
از فصد قیفال وحجامت بشرط اسهال بمطبوخ افتیمون وان غلطست که در لب پای نخود
مقدار انکوری کوچك تیره رنك که منقلب میکردانند لب را طرف بیرون ودر میان
ان تشقق است ووجع ندارد وبعضی اوقات درد ولهیب میرسد چون دلك بروغن
واقراص فلفل یقوت وسایر ادویه که در بواسیر مقعد مذکور خواهد شد واگر صاحب علت
طاقت تیزی دارو نداشته باشد روغن گاو کهنه شده بان ادویه ضم کند که حدت نگاه دارد

شود

اکله لب ولثه

شود صفت حب صبر که در اکله لب ولثه بکار آید بعد از قیفال وحجامت عقب کردن
وفصد چهار رک دهن وزیر زبان واستفراغ بمطبوخ هلیله وقرص بنفشه واگر قرحه
ساعیه که در اندك زمان مواضع بسیار بگیرد ومتعفن باشد صبر ده درم هلیله یکدرم کل سرخ
مصطکی هر یك دو دانک سقمونیا یکدانک ونیم کتیرا دو دانک بآب کرفس حب سازند صفت
داروئی که اکله لب ولثه را بعد از پرهیز از شیرینها وکرمها ومیوه ودوغ واقتصار بر غذا
ملطفه غوره وسماق وزرشك وانار دانه استعمال شود سبب علت آبی کچه آهنین بر سر آتش
کذارند تا سرخ شود بیرون سرکه افکنند وحل کنند وحبابند ودو مثقال زاغ طعام تا غل
کنند وبر موضع علت بریزند صفت داروئی که دیگر مالی سرخ علت سوده بانرم
تا سرخ شود وبسوزد وبپالایند ودو مثقال ان کل سرخ کوفته اضافه کرده بکار برند صفت

نقصان لحم لثه

مضمضه که درین باب بکار آید قرظ طراثیث مازو پوست انار کنار جفت زرد و بلوط
با سماق پخته صاف کرده مضمضه کنند واگر بعض ادویه کوفته بپاشند نفع دهد صفت طلائی
که در کم شدن لحم لثه مفید است کندر زراوند مدحرج دم الاخوین اجزا مساوی
کوفته بعسل وسرکه عنصل سرشته طلا کنند صفت قرص نوشادر که در اکله لب ولثه که مستحکم

اکله لب

شده باشد بکار آید نوشادر مقطار فلفل جوز غات سوخته هر یك یکدرم قرطاس سوخته
هر یك یکدرم قرطاس سوخته ده درم زاج سوده بسرکه سرشته قرص سازند وقت حاجت یک حل کنند
در مرهم بکوبند سرکه سوده بان مضمضه کنند تا خون بیاید بعد از آب غوره یا آب سماق یا گلاب
دهان بشویند واگر طاقت سوزانیدن ندارد پس مضمضه از روغن گل گرم کنند ویکساعت
در دهان نگاه دارند چند مرتبه باین قرص مضمضه کنند تا خون بسیار بیاید وقت آن
است که خون که بعد از آن می آید تند رنگ وخوشبوی باشد پس بدین دارو مضمضه
کنند تا گوشت محکم شود واحتیاج بروید صفت آن برنجاس پوست نارنج
عاقرقرحا مازو صبر پوست انار ترش نیم کوفته بسرکه بپزند وبدان سرکه مضمضه کنند صفت

نلد فیون

اقراص فلد فیون که در اکله لثه ودهان بعد از آنکه تقریر نوشادر علاج شده باشد

استعمال می‌شود هلیله ناکفته سه درم شب یمانی دو درم و نیم اقاقیا زرنیخ سرخ زرنیخ زرد
هر یک دو درم و نیم مویزج سه درم نوشادر چهار دانک سائیده با سرکه سرشته بر موضع طلا کنند تا بخشکد
شود پس هر صبح قدری در سرکه حل نموده بر موضع علت طلا کنند تا خون فاسد از آن بیرون
رود پس دهان را بشویند و به روغن گل طلا کنند تا سوزش آن فرو نشاند بعد از آن مضمضه
بچیزهای قابض کنند **صفت آن** عدس کلنار گزمازج گل سرخ جوشانیده صاف کرده
با آن مضمضه کنند **صفت دارو** که بعد از مضمضه دو قابض بپاشند کلنار خشک تجرید
سائیده بپاشند و به سرکه عنصل مضمضه کنند **صفت سورنجان** که همین فعل کند پوست انار ترش
پوست انار شیرین هر یک ده درم مازو کلنار شب یمانی قرطاس مصری سوخته هر یک ده درم
سماق بلوط ده درم هلیله هندی نوشادر هر یک پنج درم کوفته با سرکه چند روز حب کنند و در آن
خیسانیده باشند سرشته قرص سازند و هر وقت حاجت در سرکه حل نموده بر موضع علت مانند
صفت ذروری خنک کند در اخلاط و کیفیات بکار آید توتیا باب برنج پرورده دو درم و نیم
زرنیخ مرهم یک درم و نیم کندر کلنار سفید اب قلعی هر یک یک درم سائیده بپاشند
و قوی کند کها زین دارو صاحبی خلق قرص زر **صفت مرهم** اسفیداج که بعد از
پاک شدن لثه از جراحت و قروح بجهت رویانیدن گوشت استعمال کنند در مرهم که
مذکور شد **صفت ذروری** که گوشت بن دندان محکم کند بعد از آنکه غذا عالی لثه
تا خون و رطوبت فاسد از آن دفع کرده و با آب قابض مضمضه کرده باشند گل سرخ
با اقماع جفت بلوط کلنار حب الاس هر یک چهار درم عود بسباسه سماق سنبل قاقله هر یک
پنج درم کوفته بپاشند و بعضی گویند اگر بعوض قاقله عاقرقرحا کنند بهتر باشد **صفت ذرور نفس**
که لثه را محکم کند و قطع خون کند و تقویت دندان کند و بوی دهان را زایل کند و دندان را
از افتادن و تاکل و کند شدن نگاه دارد و منع انصباب از عروق اسنان بکند عاقرقرحا
مرج گزمازج سعد کوف از هر یک شش درم قشور رمان مازو سنبل قنا رکند کلنار
گل سرخ از هر یک سه درم زرد الجوهر طرزد شب یمانی صدف سوخته از هر یک یک درم و نیم قاقله

سورنجان

استرخاء لثه

سفید

سفیده مصطکی عود بسباسه از هر یک یک درم مروارید نسد چینی سفیدان از هر یک سه درم شیلکرین سوخته
پنج درم اگر خواهند سود نبد از اصل السوس چهار درم بکند شلغم کوزن دندان فیل استخوان طباشیر
سفید تخم خرفه مقشر نشاسته کثیرا کتیرا خشک سوخته آرد عدس از هر یک هفت درم کوفته بیخته
کافور نیم مثقال داخل کنند و بر دندان ودند ما مالند و بعضی اوقات با زیت و روغن قسط سرشته
بر دندان کنند بجهت منع حرکت ماده و نم کوفتن بجهت ها یت است بکنند **صفت ذرور**
اسود بجهت گوشت پای دندان که کم شده باشد گوشت می‌رویاند و گوشت فاسد قلع
میکند و خون رفتن ساکن میکند فوفل کلنار از هر یک دو مثقال شلغم بزرکی سوخته
سه مثقال کاغذ خطائی سوخته یکمثقال نمک ارگه بعسل سرشته و سوخته باشد سماق سعد
کوفی از هر یک دو مثقال ماهی سوخته کف دریا دارچینی پنج فن درمنه ترکی سوخته طباشیر
سفید نخجه گل سرخ از هر یک یک مثقال عفص ابرهائی عاقرقرحا شب یمانی از هر یک نیم مثقال
گزمازج استخوان هلیله زرد الخبار عود قاری سوخته صندل سفید سک ابلی ابو
ترنج قرنفل برنج تخم مورد شلغم کوزن سوخته از هر یک یک مثقال دم الاخوین کندر اذخر مکی
از هر یک نیم مثقال علی الرسم سنون سازند **صفت ذروری** که در قلاع کودکان که از دم
باشد و علامت آن سرخی بثرهاست بعد از فصد و مضمضه و اصلاح شیر و معده بعد از آن
نزف و بثره پیدا شد و طفل باشد کلنار گل سرخ طباشیر آرد عدس سماق منق سوده بپاشند
صفت ذروری که در قلاع صفراوی کودکان بکار آید بعد از تنقیه بدن و مضمضه با آب
سیبها با مطبوخ هلیله زرد و علامتش گرمی و خشکی دهان و زردی بثره و سوزش است
طباشیر گل سرخ صندل سفید آرد عدس اندکی کافور نرم سوده بپاشند **صفت ذروری**
که در قلاع بلغمی کودکان که علامتش تری دهان و سپیدی بثرها و کمی سوزش است بعد از
تقلیل رطوبت و مضمضه و تغذیه به نقلا با مطبوخ ادب با صعتر و زیره و کرویا مدتی کلقند
و انکه اسطوخودوس استعمال می‌شود ما میران چینی سعد مصطکی شب یمانی نرم سوده بپاشند **صفت**
ذروری که در قلاع سوداوی اطفال استعمال می‌شود بعد از آنکه استفراغ سودا از مضمضه و اصلاح

در قلاع دموی کودکان

در قلاع صفراوی کودکان

در قلاع بلغمی کودکان

در قلاع سوداوی کودکان

از اغذیه مولد سودا احتراز باشد پوست انار و پرسیاوشان سعد حنا نرم سوده بپاشند صفت
داروئی که قلاع بلغمی تازه را نفع دهد بعد از استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب
قوقایا ماهیران برگ زیتون گزمازج سعد قاقله شب یمانی هلیله زرد مساوی کوفته بپاشند
صفت داروی دیگر که قلاع سفید کهنه و سوداوی تازه را نفع دهد برگ زیتون اقاقیا
هریک ده درم شب یمانی فلفل هریک دو درم و نیم ابرسا سعد هریک دو درم زعفران کافور
هریک چهار دانگ نرم سوده بپاشند صفت دوای دیگر که قلاع بلغمی سفید را مفید است
عاقرقرحا کبابه سعد فلفل مساوی کوفته بیخته بپاشند صفت دوای دیگر
نمک سائیده بعسل سرشته طلا کنند صفة مضمضه قلاع بلغمی را بکامه سکنجبین هم
اصحیه مضمضه کنند صفت داروئی که قلاع سوداوی مزمن را سود دهد زرنیخ سرخ
عاقرقرحا مرسیا ابرسا نوشادر مساوی سوده بقطران سرشته در خرقه بندند
و در گل گیرند و با تش نهند تا خوب نیم سوز نرم سوده بپاشند صفت دوای دیگر
زرنیخ سرخ زرنیخ زرد نوره شب یمانی زاج [illegible] فلفل هریک سه درم
کف دریا یک درم و نیم مازو پوست انار هریک چهار درم اقاقیا دو درم بقطران سرشته
[illegible] سازند و بعد از آن شیر که در آن حب الآس و گزمازج پخته
باشند مضمضه کنند صفت مضمضه که قلاع صفراوی را سود دهد برگ زیتون برگ
حماض ساق خرفه ساق [illegible] در آب [illegible] بآن مضمضه کنند صفت دوای دیگری
صفت که قلاع دموی را سود دهد گزمازج حنا [illegible] طباشیر سماق سوده بپاشند
ذروری که قلاع صفراوی را نفع دهد صندل کشنیز [illegible] نشاسته کافور تخم خرفه کوفته
اضافه زرد [illegible] کنند صفت تدبیر بوی دهان که بسبب حرارت باشد که از سطح
دهان و لثه باشد علامت آنکه از سطح دهان است آنست که رطوبات دهان تلخ باشد و
هر گاه مسواک کند و شیر که و گلاب و غرغره کند بوی آن زایل گردد اگر ماده گرم است [illegible]
دندان بکرمی کاید و اگر سرباست بکبودی باشد اول فصد قیفال و حجامت [illegible]

ریش زبان

قلاع بلغمی تازه

دوای
که در قلاع سفید اطفال بکار آید
بنفشه خالص زرورد زعفران
۲ دانگ ۲ دانگ ۲ دانگ
کوفته بیخته موم زرد نیم مثقال
روغن گل سرخ یک مثقال و نیم موم
روغن ساخته طلا نمایند دوای
دیگر سر بنفشه خالص تخم کاهو
۲ دانگ ۲ دانگ
زرورد مازو سر زعفران
۲ دانگ یک دانگ
نرم سوده بپاشند نافع است

ریش زبان معالجت باید کرد و پیوسته دهان شیر که و گلاب باید شستن و شیر که مضمضه باید
کرد و مسواک کرد و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله باید کرد و هر ساعة عاقرقرحا و گزمازج
و فوفل خایید صفت قرص زعفران که در بخر بلغمی که از سطح دهان و لثه باشد بعد از
تنقیه بدن از بلغم خایند پوست ترنج و قرنفل و سداب و سنبل هندی و مصطکی
و عود خام و کبابه و جوزبوا و بسباسه و قاقله و [illegible] زنجبیل و کندر و اگر ماده غلیظ
باشد خایید مویزج و مانند آن [illegible] استعمال میشود زاج سوخته
بگیرند سوسن زعفران هریک [illegible] کوفته بعسل سرشته قرص سازند و شیر که یا آبی
که در آن [illegible] پخته باشد حل کنند و بدان مضمضه کنند صفت قرص زرنیخ
که درین باب بکار آید قرطاس سوخته سه درم زرنیخ دو درم و نیم [illegible]
زنجبیل فلفل سوخته ملح [illegible] هریک دو درم کوفته بیخته قرص سازند صفة تدبیر
بخر معدی که علامتش آنست که بعد از تناول طعام کم شود و اکثر اوقات دندان
از آن بخار سیاه میشود هر صبح یک پیاله آب [illegible] بخورند با [illegible] بالوی سیاه
باهندبا نه صفت حب ایارج که در بخر بلغمی که بسبب آن معده باشد بعد از
قی و خوردن ایارج فیقرا با اطریفل بکار آید و علامتش آنست که بخوردن و شستن
دهن کم میشود ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید دو دانگ [illegible] هندی قرنفل
انیسون زنجبیل [illegible] مقل هریک دو دانگ کوفته باب کرفس سرشته حب سازند
صفت شربت افتیمون [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] استعمال شود
[illegible] صفت سنون که جهت [illegible] دندان
[illegible] دهان خوش کند و دندانها را سفید گرداند سفال چینی کف دریا
[illegible] هریک سه درم جو سوخته [illegible] سنبل گزمازج

مع الاترشیعان سوخته دیرکه انداخته یک درم عاقرقرحا پنج درم واگر علاج دهان
گرم باشد صندل و تخم خرفه هر یک دو درم کافور یک دانگ اضافه کند واگر معتدل باشد
اینها را اضافه نکند **صفت حبی** که در دهان داشتن از بوی دهان خوش کند حبی
بوا قاقله قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان هر یک یک درم مشک دو دانگ تخم ترب
سیب با روبه سرشته حب سازند **صفت حبی دیگر** پوست ترنج برنج قلنجان
قرنفل جوزبوا نارمشک سنبل زنجبیل کبابه جبابسه سعد هر یک دو درم مشک دو
دانگ مجموع را بکوبند گلاب فرو سرشته حب کند و پیوسته یک حب در دهان داشته
باشد **صفت حبی دیگر** یک عدد ابی را سیاه تهی کند و قرنفل کوفته بجای آن کند
و در میان آب اندازند و در خرقه تر پیچند و در گل گیرند و بر آتش کنند
تا پخته گردد پس بیرون آورند و بکوبند و بگل بینا بوری که معرف طین الاکل گویند سرشته
و از جهت محرور یک دانگ کافور و یک درم صندل و سه درم زرباوی حشاش گلاب
سوده با وی سرشته و حب سازند و از جهت مرطوب یک درم زنجبیل و نیم درم جوزبوا
دو دانگ مشک اضافه کنند **صفت حب بنفشه** که در علاج طعم ناخوش بافتی که
بمشارکت معده باشد و دماغ باشد بجهت استفراغ ماده مفید است بنفشه دو درم
سرخ دو دانگ بوره مثال معدا سقمونیا یک دانگ و نیم افیون یک دانگ کثیرا یک دانگ
کوفته حب سازند **صفت حب دیگر** که در بین باب بکار آید صبر مغسول دو درم مصطکی
گلسرخ هر یک دو دانگ سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل یک دانگ کثیرا یک دانگ با آب کاسنی سرشته
حب سازند و بعد از استفراغ جینه روزها اطریفل صغیر بخورند **صفت ایارج فیقرا**
و ایارجات بزرگ که در بین باب هر گاه که ماده بارد و غلیظ باشد بکار آید در اصل
دماغی مذکور شد **صفت مضمضات** که در بین باب هر گاه سبب [illegible] زبان باشد استعمال
شود هر گاه مزاج گرم و ماده رقیق باشد سرکه و گلاب با شراب خرنوب و آب کشنیز
تازه مضمضه و غرغره کنند و هر گاه ماده غلیظ باشد سرکه عنصل و اگر ماده بسیار غلیظ باشد

بعضی

استرخای زبان

بعضی غرغرها که در استرخای زبان مذکور می شود استعمال نمایند **صفت غرغره** که در استرخا
زبان که بشرکت دماغ باشد و علامتش ثقل راس و کدورت حواس و رطوبت منخرین است
بعد از تنقیه دماغ بکار آید اگر رطوبه رقیق باشد دارشیشعان گل سرخ قفاح اذخر گلاب
جوشانیده صاف کرده طباشیر سفید سوده داخل کرده غرغره کنند **صفت غرغره**
که در بقیه هر گاه ماده غلیظ باشد بعد از تنقیه بحبوب و ایارجات کبار استعمال شود
سعتر حاشا خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر کندر مرزنجوش جوشانیده صاف کرده با آب
غرغره کنند و بعضی اوقات سرکه عنصل اضافه کنند و بعضی خردل را خشک کرده با [illegible]
و بعضی اوقات سائیده با کامه مخلوط ساخته غرغره کنند و بعضی اوقات کوفته با رب عنب
کرده ضماد کنند و بعضی اوقات با قدری عنبر و لادن و [illegible] سرشته حب سازند
و پیوسته در زیر زبان نگاه دارند و آب دهان را بیندازند و اگر استرخا مانع سخن گفتن
شود فرفیون و کندش نرم بکوبند و پیوسته در زیر زبان مالند تا دفع رطوبه کند
صفت حبی که در زیر زبان نگاه دارند حب الملک البطم دو درم حلتیت یک درم کوفته بهم
سرشته حب سازند **صفت غرغره** که در علت بکار آید نوشادر فلفل عاقرقرحا خردل
بوره ارمنی زنجبیل مویزج سعتر شونیز مرزنجوش خشک ملح نفطی مساوی جوشانیده بدان غرغره
کنند **صفت معجون** که اهل هند ساخته اند زیره کرمانی دو مثقال قرفه ملح نفطی هر یک
یک درم دارفلفل یک صد عدد فلفل و بیست دانه شکر هشت استار کوفته بعسل سرشته
شربتی چهار درم **صفت شیشا** که در صرع و [illegible] که در بیان [illegible] نسخها که در
صداع ذکر شده و مانند آنها در بین باب نافع است احتیاج بذکر نیست **صفت**
داروئی که در استرخای زبان اطفال نافع است عاقرقرحا کوفته بعسل سرشته در بین زبان مالند
صفت [illegible] که در استرخای زبان و سکته و [illegible] نافع و فالج و ضیق النفس
و یرقان سدی نافع است بزر الجرجیر [illegible] نیم [illegible] مصطکی حب بلسان زعفران اکلیل الملک
سنبل الطیب دارفلفل هر یک ده درم زراوند طویل [illegible] هر یک بیست درم [illegible] دو درم

حرقت زبان

شقاق زبان

تشنج زبان

مربا بجا آرند چهارم افیون بر خشخاش قسط تلخ هر یک سه استار سعد ده استار کبر بیست و چهارم
قرنفل شش درم حب آبهل گل سرخ شونیز هر یک شش استار کوفته بیخته بعسل سرشته صفت
حبی که حرقت لسان که از خوردن چیزهای تیز و شیرین و چرب [illegible] مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو نشاسته کثیرا ترنجبین کوفته حب سازند صفت بعضی
معالجات که در شقاق زبان بکار آید لعاب بهدانه در دهان داشتن و سپستان در دهان داشتن و کف
بادرنگ که بریده تخم مالیده باشد مفید است صفت مقوی و مسهل که اخلاط فاسد
معده که از انجرار متصاعد شده سبب شقاق لسان می شود و علامات آن عفونت دهان
واندفاع رطوبات فاسد حالی است بر طبیب ظاهر است صفت ضماد که اگر در تشنج امتلائی
زبان بعد از استفراغ بر عقب گردن بنهند نفع دهد و علامات آن عظم لسان و عسر
حرکت بابونه اکلیل الملک شبت حلبه در روغن زیت جوشانیده ضماد کنند صفت غرغره
که در این علت بکار آید حلبه انجیر بابونه سعتر در آب جوشانیده غرغره کنند صفت
روغن شبت که در تشنج بکار آید یکی روغن [illegible] در شیشه کنند و تخم شبت و تخم خطمی هر یک
وقیه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند صفت روغن مرزنجوش که در این علت بکار آید
بدستور روغن بابونه است صفت حلواء که صاحب این علت را نفع بخشد اگر چه
تخم رازیانه عسل روغن کرکان با روغن حبة الخضراء با روغن مغز بادام [illegible] با روغن
[illegible] صفت غرغره و مضمضه که
تشنج زبان که از یبوست حادث شده باشد نفع دهد شیر خر روغن بنفشه بادام روغن
[illegible] روغن مغز تخم کدو شیرین روغن بادام شیرین آب عنب الثعلب [illegible]
تازه و اگر روغنها حاضر نباشد با آب [illegible] مضمضه کنند صفت مضمضه که در اورام حار لسان
دموی بکار آید بعد از فصد و استفراغ مطبوخ هلیله در دموی و استفراغ [illegible] صفراوی
و علامت دموی حمرت لسان و ثقلت و سیلان رطوبت و وجع [illegible] است و علامت صفراوی صفرت
و شدت وجع و لهیب [illegible] لسان است آب کشنیز تازه آب برگ کاهو آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب
گلاب

ورم حار زبان
دموی
صفراوی

گلاب صفت مضمضه دیگر که در این وقت بکار آید بعد از ما ذکر عدس مقشر گل سرخ [illegible]
[illegible] مقشر جوشانیده صاف کرده مضمضه کنند صفت مضمضه که در اورام حار لسان بعد از تحلل [illegible] عسل
تازه دو شیره [illegible] مضمضه کنند صفت بعضی مضمضها که در آخر اورام حار و اول اورام
بارد بکار آید آبی که در آن بیخ سوس یا انجیر و حلبه با روغنی که در آن تخم رازیانه پخته باشند
مضمضه کنند صفت مضمضه که بعد از انفجار اورام حار استعمال شود گلاب عسل در آن
حل کرده مضمضه کنند صفت مضمضه که بعد از نضج ماده بکار آید مویز سماق عدس
برگ زیتون در شراب انگوری قابض پخته صاف کرده مضمضه کنند صفت مضمضه
که در اورام بارده زبان بعد از استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا و ماء الاصول بکار آید
هر گاه که ماده بلغمی باشد بعد از استفراغ مطبوخ افتیمون هر گاه ماده سوداوی باشد و علامت
بلغمی بیاض لسان و کثرت سیلان لعاب دهان است و علامت سوداوی سواد لسان و [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] جوشانیده صاف کرده بدان مضمضه کنند و اگر
تخم کرفس [illegible] اضافه کنند قوی تر شود صفت غرغره
که در اورام لهاة که آن [illegible] باشد نفع دهد بعد از استفراغ [illegible]
وتبرید و تغذیه بمزورات و اجتناب از لحوم هر گاه صفراوی باشد و علامت آن [illegible]
شدید و شدت عطش و وجع [illegible] بعد از فصد و استفراغ هر گاه ماده دم باشد و علامت
آن [illegible] با قلت وجع [illegible] و گلاب با آب عنب الثعلب
با آب [illegible] با آب کشنیز تازه که در آن سماق خیسانیده باشد صفت غرغره که در اورام
حار ملازه که [illegible] باشد بکار آید رب توت [illegible] گل سرخ سماق [illegible]
[illegible] پخته غرغره کنند صفت دارو که در ابتدای ورم حار لهات [illegible]
گل سرخ [illegible] سفید سماق شیاف مامیثا [illegible]
[illegible] مساوی کوفته بیخته در [illegible] کرده [illegible] بدهند صفت دوائی که ملازه حار را
[illegible] زعفران دو درم کافور [illegible] هر یک یک درم

ورم ملازه

اورام حار ملازه

استعمال

کوفته کنجه میل برکرده ملازه را بدان بردارند **صفت غرغره** که بعد از برداشتن ملازه کنند حب الاس بلوط کزمازج سماق در کلاب پخته غرغره کنند **صفت غرغره** که بعد از استعمال قوابض اگر یبوستی در ملازه هم رسد بنفشه وعدس اب برکت ماء ابریشم خرفه شربت توت در پخته غرغره کنند **صفت دوائی** که در ورم ملازه که بسبب بلغم باشد بعد از استفراغ با ایارج فیقرا وحب قوقایا دمانند ان غرغره بالکامه وسکنجبین نافعست وعلامات ان رخاوت وترهل وبیاضی لون وقلت وجع است شیاف مامیثا کل سرخ سماق رب السوس زعفران نوشادر معصفر عاقرقرحا فلفل دارفلفل کزمازج کندر زرچوبه هلیله زرد شب یمانی مازو حضض حنا اقاقیا قصب الذریره زرنیخ سرخ قسط سرکین سگ که سه شبانروز نشسته باشد ومواره باشند خطاطیف سوخته اجزا مساوی کوفته پخته در انبونه کرده بدهند واگر هند شراب خوب سرشته طلا کنند مازوی سبز دو جزو زاج سرخ سماق هر یک سه جزو

صفت دارویی که درین قسم بکار آید شب یمانی یکجزو نوشادر یکجزو نیم مازوی سبز دو جزو زاج سرخ سه جزو وچون بوقت انحطاط رسد زعفران سعد مامیثا فقاح اذخر عود بلسان اشنه اضافه کنند وعفروند واگر خواهند بزنند وبا ب ان غرغره کنند **صفت طلا نوعی** که درین قسم بعد از استعمال مذکورات بکار می آید عصاره قثاء الحمار طرون سرخ قطوریون کوفته پخته بعسل سرشته طلا کنند **صفت طلائی** که در ورم سکب ملازه بکار آید علامات سواد لون وصلابت است حلتیت بعسل سرشته طلا کنند **صفت طلا دوتوی** که درین قسم بکار آید شب یمانی انگزد نوشادر مساوی سوده بکجفه میل برکرده وبرملازه بمالند وملازه را بدان نخهند واگر بعض ادویها با تخمی عنصلی پخته غرغره کنند صواب باشد **صفت دوائی** که بعد از استعمال ادویه مذکوره اگر یبوستی در ملازه هم رسیده باشد بکار آید بنفشه در آب پخته اضافه عوده در دهان نگاه دارند **صفت داروئی** که در ملازه مسترخی که با حرارت وسرخی باشد بعد از فصد وغرغره بقوابض نافع است صندل سرخ کلنار سرخ کافور هر یک جزو بشراب سرشته ملازه

بان بردارند

استرخای لهاة

بان بردارند **صفت داروئی** که ملازه مسترخیه را که با حرارت نباشد سود دهد نوشادر مازو کوفته ملازه را بان بردارند وبعد از ان بالکامه وخردل غرغره کنند **صفت دوائی** که ملازه اطفال را بان بردارند مازو جیر که سوده علی الرسم بکار برند واگر همین را با فلفل کوکنار مانند ملازه بردارند **صفت ادویه** دیگر که ملازه اطفال فیه را بکار برند داربرد کشنیز خشک در سرکه جوشانیده صاف نمایند بر ملازه مالند جوش را ثابت نمایند بر حضاض واقاقیا وکل بکار برند **صفت ادویه** سوسن کفنکران کوفته بیخ قطن با دامل کرده بر ملازه طلا کنند

امراض الاسنان

که در علاج دندان بکار آید لیخه سرد خشک است صندل کل سرخ کافور کزمازج کلنار دم الاخوین مازو مروارید فوفل زرچوبه کل پوست درخت توت پوست بیخ جامن ولیخه گرم وخشک است نمک سوخته سعد دارچینی زروفا یا ابریشم مفتاح اذخر شاخ گوزن سوخته پوریه سوخته وناسوخته اهلیله زراوند مدحرج تخم حنظل عاقرقرحا سادج پوست بیخ کبر عود مثل جوزهای سوخته سرطان کوهی سوخته بر سیاوشان سوخته وناسوخته خاکستر نی خاکستر چوب رز خاکستر پوره مصطکی آبگینه سوخته مازوی سوخته در سرکه کرده **صفت معجون** که دندان را محکم گرداند وصدمه ابتناند که سبب حرارت بوده باشد علامت استراحت از آب وهوای خنک باشد بیخ تخم افیون میعه با شیرین هر یک دو درم فلفل انگزد شامی هر یک یکدرم بدوشاب انگوری سرشته بر دندان نهند **صفت** تدبیری دیگر مسکی آب با بیخ فرفیخ سرکشند ومکرر بر دهان نگاه دارند تا نیم گرم شود بعد از ان بریزند واگر دفعه اول ودوم سود نکند در سه بار کرده غرغره کنند که سرما کم کرده وتدبیر از بن هفته بنیست **صفت دوائی** که رفع ماده کند وسرکه ماده بارد باشد وعلامات مذعلامت حرارت شب یمانی بریان کرده در اندازند وپوست زنان علک هندی اضافه کرده بسایند ودر دندان نهند وبعد از ان بروغن کل وسرکه با شراب انگوری مضمضه کنند **صفت** ادویه که ماده بارد وریح را تحلیل برد وعلامت ریح تمدد وعدم ثقل وحرکه وجع از جائی بجائی دیگر باشد سکبینج هر یک

اسفند تخم تره نانخواه تخم حنظل عاقرقرحا انگزد حرمل زرنباد [illegible] قثاء الحمار کندر مویز [illegible] جمع
کل واحد سایده بر دندان مالند و از زیت با غلیظ ترکیب کرده از بیرون لاد کنند صفت
ضمادی که از بیرون جهت تحلیل نهند بابونه حنظل شبت حلبه تخم کتان کوفته با آب یا شراب
پخته ضماد کنند صفت دوای محلل روغن شبت روغن بابونه نیم گرم در دهان نگاه دارند
صفت دوائی دیگر محلل انگزد حرمل در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند اگر ماده
بسیار رطب باشد در شراب انگوری پزند صفت داروی دیگر محلل عاقرقرحا تخم حنظل کلنار
مساوی در شراب انگور پخته بدان مضمضه کنند صفت مضمضه محلل خربق
سفید عاقرقرحا شیطرج نیم کوفته در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند صفت داروئی
که محمد زکریا در حاوی ذکر کرده و مجربست جهت تحلیل [illegible] کندر پنج مثقال [illegible]
مویز [illegible] کوفته در سرکه پخته [illegible] بر هم زنند و در دهان گیرند و بعد از آن
[illegible] و روغن بلسان بر بن دندان نهند صفت داروئی دیگر محلل پوست بیخ
کبر زراوند مدحرج عاقرقرحا نیم کوفته در سرکه و شراب چنانکه شراب یک سرکه
باشد بجوشانند تا نصف آید [illegible] در دهان گیرند صفت داروئی دیگر محلل تخم
حنظل دو مثقال [illegible] اسفند چهار مثقال در سرکه یا شراب پخته در دهان گیرند صفت
داروئی دیگر محلل عاقرقرحا مویزج [illegible] در سرکه پزند صفت مطلی که [illegible] از ماده
تحلیل برد [illegible] فلفل سفید عاقرقرحا کوفته با مویز [illegible] سرشته
قرص سازند [illegible] و لعاب [illegible] صفت سنون که ماده غلیظ را تحلیل برد و علامت
غلظت گرانی [illegible] باشد فلفل مویزج عاقرقرحا زنجبیل هر یک دو درم جوز سه درم
کوفته بر دندان [illegible] صفت تریاق فاروق که مصرح و تریاق اربعه که در [illegible]
و تجربها که در صداع مذکور شد درین باب نیز جهت تحلیل ماده کار آید احتیاج
بذکر نیست صفت ادویه که [illegible] دندان [illegible] کنند و وجع ساکن سازد اول
[illegible] ادویه محلله در روغن زیت پخته [illegible] گرم کنند و با پنبه بر بندند [illegible]

سوزن که بجهت [illegible]
وماميه و [illegible]
مرجان سفید محرق [illegible]
مرجان سرخ محرق [illegible] سوخته
[illegible] چوب [illegible]
سماق محرق [illegible]
کافور [illegible]
پوست درخت [illegible] محرق عاقرقرحا
کلنار [illegible]
[illegible]
[illegible]
که این ادویه [illegible] جوشیده
باشد [illegible]
سماق کلنار عنب الثعلب
[illegible]
[illegible] پوست درخت
[illegible]
گلاب و دو مثقال سرکه [illegible]
چندان بجوشانند که نصف آید [illegible] مضمضه نمایند

بر دندان

[illegible] بر دندان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشند

بر دندان نهند [illegible] عجب کار کند و اگر از روغن [illegible] کرم در [illegible] بچکانند چندانکه
دندان گرم شود سود دهد صفت که بدان دود کنند وجع ساکن کند و تحلیل ماده کند
تخم حنظل بیخ حنظل تخم پیاز [illegible] که کرم خورده باشد سپندان [illegible] حرمل
عاقرقرحا [illegible] باید که دارو بر آتش افکنند و قمع [illegible] بر دندان نهند تا دود بدان رسد
صفت که جهت کرم خورده دود کنند تخم کتان [illegible] مساوی کوفته با موم بمالند و بر آتش
افکنند و در بعضی نسخ تخم پیاز اضافه میکنند و عوض موم پیه بز میکنند و هر دفعه
یک درم بسوزانند صفت که چون [illegible] بچکانند درد دندان ساکن کند و ماده را تحلیل
برد آب قثاء الحمار عصاره اصل [illegible] با روغن [illegible] و اگر [illegible] ادویه بکوبند جانب دندان
دردناک بچکانند [illegible] کند صفت که در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند
مجربست تریاق [illegible] بریان کرده [illegible] سوده فلفل عاقرقرحا کوفته با [illegible] سرشته
[illegible] سوده [illegible] قطران سرشته و [illegible] برابر کوفته با [illegible] سرشته باید
که دارو [illegible] سوراخ [illegible] که [illegible] صفت که [illegible] سوراخ
دندان نهند درد ساکن سازد و حفظ کند که [illegible] قطران با عسل گرم کرده [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] دندان نهند صفت دیگر [illegible] مصطکی مساوی [illegible] باید
و سوراخ دندان [illegible] بر آن نهند تا مصطکی [illegible] و [illegible] صفت
داروئی دیگر عاقرقرحا افیون زعفران بعسل و قطران سرشند صفت داروئی دیگر زنجبیل
نیم کوفته [illegible] سوراخ دندان نهند صفت [illegible] که [illegible]
از درد ساکن شود و [illegible] از خواب [illegible] فلفل سفید [illegible] هر یک بیست درم
افیون [illegible] هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل [illegible] عاقرقرحا هر یک [illegible] درم
صندل [illegible] یکدرم [illegible] مروارید ناسفته هر یک نیم درم کافور یک دانگ
و نیم کوفته بعسل سرشته [illegible] استعمال نمایند شربتی تا [illegible] یکدرم [illegible]
که هرگاه [illegible] دندان خورده باشد [illegible] ادویه علاج میشود و اگر ماده بسیار باشد [illegible]

دندانها از ریح در عروق درون کرده باشد اول بدن و دماغ پاک کند بعد از آن دندانها را علاج کند صفت
داروئی که سوراخ دندان نفخ کند حفظ کند از شکستن و ریختن خربق سیاه کوفته بیخته بعسل
سوراخ نهند صفت داروئی که منع زیادتی شدت سوراخ کند کافور در بن دندان مالند
و بر سوراخ نهند صفت داروئی که منع شکستن و ریختن کند عصبه بر بیخ مهمله در آب
پخته بر دندانها نگاه دارند صفت دوائی که ریح که از پوست باشد زایل کند و علامت
پوست باریک و لاغر شدن و حرکت دندان باشد پیه مرغ مسکه بمالند صفت داروئی
که دردی که سبب آن ورم حار نه باشد ساکن کند بعد از فصد بزر قطونا بسرکه خیسانیده
در دهان نگاه دارند و اگر ماده ورم و رطوبت باشد بعد از تنقیه بایارج ملطفی سوده
با عود نفخ نهند و ادویه محلله که مذکور شد نیز مفید است صفت سنونی که جرم دندان
محکم کند و از ریزش نگاه دارد سعد سه درم هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده درم چینی
پانزده درم شب یمانی دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر یک درم دارفلفل یک درم
سنبل یک درم زعفران دو درم عفص پنج درم سماق دو درم کزمازج سه درم قاقله چهار درم
زرنباد پانزده درم گلنار چهار درم کوفته بر دندانها مالند صفت سنونی دیگر که جرم
دندان محکم کند جو نیم کوفته بمقدار یک نمک عسل و قطران آلوده کند و در کاغذ پیچند
و در خمیر پخته در تنور آتش کرده نهند تا سیاه شود پس آن را بر دارند از وی یک جزو عود خام
گلنار سعد نار پوست عاقرقرحا یک جزو کوفته بکار برند صفت دوائی که دندان متحرک
که سبب آن زیادتی رطوبت باشد قایم کند بعد از استفراغ ماده و علامت آن سستی
لثه و کثرت ریق و ثقل سر و کدورت حواس باشد شب یمانی نصف آن عاقرقرحا در شراب
مویزی پخته بدان مضمضه کنند صفت مضمضه دیگر جهت همین قسم سکنجبین
سرد و در شراب مویزی پخته مضمضه کنند صفت مضمضه دیگر شب یمانی دو درم
عفص یک درم سایپده بر بن دندان مالند صفت دوائی دیگر گلنار پوست انار شب
هر یک شش درم زرنیخ سرخ شب یمانی هر یک سه درم کلنگ سماق هر یک هشت درم سنبل

اذخر

اسپغول
اذخر هر یک دو درم کوفته بر بن دندان کنند صفت دوائی دیگر سماق پوست انار ترش
هلیله زرد گل سرخ سک گلنار مازو کزمازج شب یمانی مساوی کوفته در بن دندان مالند
دوائی دیگر عفص سوده بعسل سرشته در خرقه کتان پیچیده در گل گیرند و بر آتش کنند
تا سرخ شود پس آن عفص جدا کنند و یکی بیخ از آن ده درم برگیرند و خاکستر چوب کرم ده درم
زعفران سنبل مصطکی هر یک دو درم سداب خشک سماق گلنار هر یک سه درم کوفته در بن دندانها
دندانها کنند صفت تدبیری که بعد از استعمال سنونات مذکور بکار آید اولا داغ
کنند شوخی که مذکور شد اگر نفع نکند دندان متحرک را سیمی باریک بر دندان قایم ببندند
و این ادویه استعمال کنند صفت سنونی که جلای دندان دهد و تعفن و تغیر لون از آن زایل کند
هر سبب زیادتی رطوبت باشد بعد از استفراغ بکار برند که قند یا نمک یا عسل سوخته
بیخ اذخر صدف سوخته زراوند مدحرج خاکستر بیخ خرنوب سوخته سفال چینی نیم
دندانها بدان بمالند صفت سنون دیگر که همین نفع دهد آبگینه کوفته محقق بیا
بسایند سوده بمالند صفت سنون دیگر که زردی و دیگر رنگها را قوی شده را
از دندان زایل سازد نگاه دار عسل بسرشند و بدندانها بمالند و اگر محقق بیا و آبگینه
نرم کوفته بآن بیامیزند قوی تر باشد صفت سنونی که سیاهی دندان زایل
کند اندقیل ده درم فلفل چهار درم ماس سه درم مازوی سوخته دو درم و در بعضی
نسخ بدل مازو هشت درم عفص سوخته میگیرند صفت سنونی که ماده جب
تغیر لون را تحلیل کند سعد پنج درم سنبل یک درم فلفل شش درم قسط زراوند مدحرج
انگژد هر یک سه درم کف دریا محقق بیا نمک سیاره هر یک دو درم سایپده بمالند صفت
ادویه که در گندی دندان که از عفونت ریح باشد بکار آید اگر صاحب علت حار المزاج
باشد بر لثه وما قرنفل و بادرنج بخاید و اگر حاضر نباشد تخم خرفه کوفته بخاید و شیرخشت
بازیت اتفاق مضمضه کند و اگر بارد المزاج باشد مغز کرده یا زنجبیل و فندق و بادام
تلخ و در دهان روغن زیت کهنه ظروف چینی یا اقسی با آفتاب بخار دهد باشد و سطر بشد

خایند و خاییدن علک البطم با موم زرد نیز سود دهد صفت ادویه که در کندی دندان
که بسبب اجتماع بلغم ترش باشد در معالجه سبل از تنقیه معده بقی و بایارج فیقرا و حب
معجون سنداسیقون استعمال شود و علامات آن اروغ ترش و بسیاری آب دهان و ترشی
فم باشد حب الغار [illegible] و زراوند طویل [illegible] حلتیت [illegible] طعام [illegible] شراب
خایند و روغن بان بر دندان مالند صفت ادویه که ضعف دندان را سود دهد
و ضعف دندان حالتی باشد که هرگاه چیزی گرم یا سرد یا ترش بدو رسد درد گیرد اگر صاحب
علت بارد المزاج باشد [illegible] تخم صعتر بریان کرده بدندان گیرند و حب الغار
و زراوند طویل و شب یمانی [illegible] مالند و بایارج فیقرا مسواک کنند
و روغن خردل در دهان نگاه دارند و تریاق [illegible] با روغن بان مالند و اگر صاحب
علت حار المزاج باشد روغن گل در دهان نگاه دارند و صندل و طباشیر و کافور
مالند و برگ [illegible] و تخم آن بخایند صفت تدبیری که جهت آسان بر آمدن دندان اطفال
[illegible] دندان اول به پیه مرغ [illegible] و مسکه و [illegible] عالند شیخ
در قانون نقل میکند که اگر [illegible] دندان مالند بالخاصه دندان
بیرون آورد [illegible] با روغن گل [illegible] پخته
و نیم گرم باهستگی مالند و در زمانی که شروع در بیرون آمدن میکنند بنا گوش
او را چرب کنند صفت دوائی که دندان را بیفکند و احتیاج بقلع نباشد
باید اول گوشت بیخ آنرا به نیشتر جراحت کنند بعد از آن ادویه مذکوره استعمال
پوست درخت توت عاقرقرحا نیم کوفته در آفتاب سرکه نمایند تا بقوام عسل
رسد هر روز [illegible] بر بن دندان طلا کنند و دندانهای دیگر محفوظ شد
صفت دوائی دیگر که همین عمل کند عاقرقرحا با بیخ قثاء الحمار کوفته بخته در سرکه سرشته
چهل روز در آفتاب گذارند و هر روز بهم زنند و هرگاه خشک شود سرکه تازه کنند
و بقوام عسل نگاه دارند [illegible] شده باشد بکنند و [illegible] مرتبه [illegible] و بیخ [illegible]
سرکه

سرکه [illegible] کنند صفت دوائی دیگر تخم [illegible] مساوی کوفته بخته [illegible]
[illegible] کوفته قدری داخل کرده طلا کنند صفت دوائی که بآن قلع دندان
میشود پوست درخت توت [illegible] عاقرقرحا [illegible] شبرم [illegible] قثاء الحمار
مساوی کوفته بخته در سرکه سرشته سه روز بگذارند بعد طلا کنند صفت دوائی دیگر
که همین عمل کند بیخ [illegible] اسفنج کوفته بخته در سرکه طلا نمایند صفت
باب بیستم در ذکر ادویه که در علاج امراض [illegible] و حلق و ذبحه و خناق بکار آید صفت
دوائی که در گرفتگی آواز که بسبب یبوست آلت باشد و آواز را صاف کند مانند
بعد از خوردن لعاب [illegible] با شکر و شیره [illegible] و مغز [illegible] و طبیخ اسفناج و خبازی و [illegible]
تخم مرغ [illegible] معتدل الطبع است [illegible]
هرگاه پخته گردد سر آنرا بر دارند و شربت [illegible] با روغن بنفشه بادام [illegible]
بریزند و نیم گرم بخورند صفت لعوق که در گرفتگی آواز که سبب آن رطوبت
باشد و آواز را [illegible] بعد از تنقیه [illegible]
و کندر استعمال میشود و علامت آن سبق استعمال اطعمه و اشربه مرطبه و [illegible]
خشونت [illegible] و ثقل [illegible] است [illegible]
[illegible] با عسل یا میبختج بقوام آورند [illegible] صفت
لعوق [illegible] که [illegible] بکار آید [illegible]
تازه کنند تا نرم [illegible] شود [illegible] فلفل [illegible] سوده
با بیست [illegible] درم زعفران [illegible] پنج درم [illegible] با شکر [illegible]
بقوام آورند [illegible] صفت لعوق [illegible] که در [illegible] بکار آید [illegible]
ده درم زعفران بیست درم [illegible] درم سرشته [illegible] تا [illegible] شود
[illegible] حاجت [illegible] نگاه دارند صفت لعوق [illegible] که در [illegible]
بکار آید [illegible] صاف کنند و [illegible] سوده داخل کنند

در امراض حلق
ضیق الصوت

صفت تعوقی پخته که در این قسم بکار آید سرو دو درم و بیاشوس کنند هر یک یکدرم زعفران سه درم
و بعد از آن گرفته با میختنه بر نهند صفت دوائی دیگر که در بحة الصوت که بسبب سوء مزاج
بارد باشد استعمال نمایند و علامات آن در زمان بارد و صعوبت رایج سرمائی و عدم نفث باشد
خردل بروانه سه درم فلفل یکدرم مرشی درم کند با برنج هر یک چهار درم کوفته حب ساخته
در زیر زبان نگاه دارند صفت حب دیگر که در این قسم بکار آید مغز بادام تخم کتان بریان
حلغوزه هر یک دو درم انیسون صمغ عربی رب السوس تخم ترنبانه هر یک یکدرم قاتند ده درم حب
سازند صفت دواء الحلتیت که در این قسم بکار آید فلفل حلتیت خردل زعفران بالسویه کوفته بعسل
سرشند و بعد از تنقیه استعمال کنند صفت ادویه که در بحة الصوت که بسبب یبوست
و تشنج کشیدن و مانند آن باشد استعمال شود گرمابه و آسایش و تنقیه حقنی و شیر تازه و زرده تخم
مرغ نیم برشت و شوربای اسفاناخ با مرغ فربه مطحون و همچنین آش گاورس با قال و لزرد تخم کتان
و شکر خوردن و حب مستعمل اکثر او نشاسته و صمغ و رب السوس و مغز تخم کدو و مغز بادام
شیرین و مغز تخم خیار در دهان داشتن صفت حب که صاحب خناق صفراوی و دموی را
در ابتدای علت در زیر زبان نگاه دارند و علامت دموی حمرت وجه و لهیب در حلق
و امتلای عروق سر و غلای حلق و زبان و حلاوت فم و احساس بطعم شراب باشد
و علامت صفراوی قلت اختناق و شدت عطش و التهاب و وجع اعضاء و مرارت
فم باشد تخم گل تخم خرفه نشاسته طباشیر سماق کثیرا هر یک یکدرم کافور یک دانگ کوفته
بلعاب بنکو سرشته حب سازند صفت غرغره که در روز دوم خناق و ذبحه
استعمال شود آب کشنیز تازه با آب عنب الثعلب گرفته گل سرخ خشک و نیم در آن پخته
صاف کنند و مغز خیار شنبر در آن حل کرده غرغره کنند صفت ضمادی که در خناق
و ذبحه دموی بعد از فصد و تنقیه و حقنه معتدل بکار آید کاشنی عدس
مقشر خطمی بابونه بنفشه کوفته بروغن گل چرب کرده بگلاب حل نموده بر حلق و گردن
ضماد کنند صفت غرغره که در روز سیوم و چهارم خناق بکار آید آب عنب الثعلب
با سلازبانه

با سیرزبانه بیامیزند و مغز خیار شنبر در آن حل کرده غرغره کنند صفت غرغره که در علاج ذبحه
و خناق استعمال می‌شود بعد از فصد و حقنه و تنقیه بدن پوست گردکان تر بکوبند و بفشارند
و صاف کنند و بوزن آن شکر اضافه نموده کف بگیرند و بقوام آورند و غرغره کنند صفت
غرغره دیگر که در خناق و ذبحه بعد از فصد و حقنه سودمند است انار ترش علی حده
انار شیرین عدد یک با پوست پاره کنند و افشره جوشانند که مقدار گردد پس بدست بمالند
و بفشارند و صاف کنند و بجوشانند تا بقوام آید و یک شب بجا نهند و مازو و گلنار هر یک
درم کوفته بخیسانند در آن و وقت حاجت بسرکه حل کرده بدان غرغره کنند صفت
غرغره دیگر مغز گل سرخ خشک گلنار سماق در آب جوشانیده صاف کرده بدان غرغره کنند
صفت غرغره دیگر گل سرخ صندل سرخ و سفید فوفل نیم کوفته در آب عنب الثعلب تا
کشنیز تازه پخته صاف کنند و شربت خرنوب در آن حل نموده غرغره کنند صفت
دواء خرء الکلب که بعد از غرغره مذکوره بکار آید سگی را بگیرند به بندند و نان و چند
و شته نگاه دارند آب غلت بان دهند تا شکم از یان شود پس سه روز استخوان
پاچه بان دهند و سرگین او بگیرند بخشکانند و مازو و صمغ هر یک بجزو بان بیامیزند
و بکوبند و سرمه نسخه دیگر سرگین زعفران و گل سرخ مساوی
میکنند صفت غرغره دیگر مرو زعفران بجز و با شربت خرنوب آمیخته غرغره کنند تا نفع
دهد صفت غرغره چند که در تخت شدن ورم بکار آید جهت نفع شیر تازه مغز خیار
شنبر در آن حل کرده غرغره کنند یا انجیر پخته با مغز خیار شنبر غرغره کنند با مسکه
و روغن گاو و گداخته اضافه نموده غرغره کنند یا لعاب تخم کتان تخم خرفه کوفته
باشیره غرغره کنند با بیخ خطمی شراب مثلث چند جوشانند که ثلث عاید
پس بیامیزند داخل نموده غرغره کنند صفت غرغره چند که جهت انفجار بکار
آید در خناق دموی مر فلفل چند
یک واحد کوفته در شراب بجوشند

سکنجبین حلموزه بدان غرغره کنند و اگر سرگین سگ که مذکور شد در شیر خر یا شیر بز یا آب خیار تر بیامیزند
خمیر یا آب کشک یا ماء الشعیر بخیزد حل کنند و غرغره کنند ورم منفجر گرداند صفت حقنه که انفجار ورم کند
رب السوس چهار درم انگور مویز ده درم عصاره برنگیم با سحقته سرشته حب سازند صفت
بعضی ادویه قابضه که سبب انفجار میشود و بعد از منفجر شدن ورم بکار می آید مازو
کزمازج کلنار پوست انار و شب یمانی کوفته بیزند که سبب بر هم کشیدن انفجار می شود
صفت غرغره که بعد از انفجار ورم پاک کردن موضع از ریم بکار آید روغن گاو
با آب پخته غرغره کنند یا روغن بنفشه با آب گرم صفت غرغره که بعد از پاک
شدن از ریم بکار آید کزمازج پنج مهک هر یک بگیرند و در سه آثار آب بجوشانند تا پخته
غرغره کنند صفت غرغره در همین وقت زرده تخم مرغ روغن بادام کشیده
در آب گرم هم آمیزند و غرغره کنند صفت غرغره چند که صاحب خناق صفراوی

در خناق صفراوی

در اول کوفت استعمال کنند بعد از فصد و تلیین سرکه و گلاب با سکنجبین یا شراب
خرنوب مرف با [illegible] پخته یا آب غوره و آب سماق و کشنیز سبز و آب کدو و شربت خشخاش
با آب غوره غرغره کنند و شربت کرنگان که مذکور شد نفع دهد صفت غرغره
که در ابتدای خناق مذکور بکار آید آب کشنیز تازه بگیرند و برگ مورد و بلوط
در آن جوشانند صاف کرده غرغره کنند صفت غرغره که در انتهای خناق مذکور
بکار آید سبوس گندم در آب جوشانند و صاف کنند و مغز خیار چنبر در آن حلموزه
غرغره کنند صفت دوائی که لعوق صاحب خناق صفراوی دهند گل سرخ کلنار
کزمازج مازو صندل سفید سماق شیاف مامیثا عدس مقشر تخم خرفه
رب السوس مساوی کوفته بیخته بیزند صفت طلائی که در تفسیم بکار آید گل ارمنی
صندل سفید فوفل شیاف مامیثا عدس مقشر تخم خرفه رب السوس مساوی کوفته
بیخته بیزند صفت طلائی که در تفسیم بکار آید گل ارمنی صندل سفید فوفل شیاف
مامیثا مساوی کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و گلاب و قدری سرکه سرشته

از بیرون

از بیرون طلا کنند صفت ضمادی که در تفسیم بعد از طلاء مذکور بکار آید از جو لسان الحمل عنب الثعلب
کشنیز تازه گلاب روغن گل سرخ ده درم کوفته ضماد کنند صفت دواء الخطاطیف که در

در خناق بلغمی

علاج خناق بلغمی بعد از استفراغ بحبوب و ایارجات و حقنه حاره و غرغره شربت
کرنگان که با عسل ساخته باشند و سکنجبین عسلی که ترش و در آن پخته باشند استعمال کنند
و علامات آن هیج وجه و ضیق و بیاض لون و کثرت لعاب و قلت وجع و شدت ضیق سلح
و ملوحیه یا بوعقیه ثم باشد تخم کرفس انیسون نانخواه فقاح اذخر اصل السوس دارچینی

علامت خناق بلغمی

حماما زراوند طویل سنبل [illegible] اسفند سوخته زعفران هر یک دو وقیه اذخر [illegible]
معاقر گل سرخ خشک هر یک دو وقیه قسط رماد الخطاطیف هر یک سه وقیه سنبل [illegible] ماروی
هر یک نیم وقیه ماروی بیرنهشت عدد کوفته بیخته بعسل سرشته وقت حاجت بقدر
درهم با العسل یا کشکاب یا آبی که در آن گل سرخ و پنج مهک پخته باشند حلموزه در [illegible]
چهار نوبت غرغره نمایند و از بیرون طلا کنند این نسخه از نسخها اختیار است و در نسخه
شابور [illegible] صفت معجون افرقوهما زعفران دارچینی هر یک دو درم گل سرخ [illegible]
خشک حماما قسط هر یک یک درم [illegible] بیخ مهک ساذج هندی هر یک دو درم و نیم
شراب انگوری سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند صفت غرغره دواء الخطاطیف
[illegible] تخم کرفس انیسون نانخواه هر یک اسفند دارچینی زراوند طویل هر یک یک وقیه گل [illegible]
خشک دو وقیه قسط رماد الخطاطیف هر یک سه وقیه زعفران یک وقیه [illegible] سه
سنبل هر یک نیم وقیه ماروی [illegible] کوفته بیخته در سحیقه حل کرده غرغره کنند صفت
غرغره که در زمانی که خناق مذکور صعب باشد بکار آید دواء الخطاطیف یک مثقال
قثاء الحمار سوده نیم مثقال سرگین آدم [illegible] حل کرده غرغره کنند صفت
کرفس سرگین آدم [illegible] مصطکی [illegible]
نان ارزن [illegible] نان [illegible] بیخ [illegible]
خشک [illegible] شود صفت طلائی که صاحب خناق بلغمی را سود دهد سرگین سگ [illegible]

سابیده با عسل سرشته از بیرون و اندرون طلا کنند صفت طلائی که در صعوبت انقسام بکار
آید زعفران گاوزبان عصاره عنب الثعلب عصاره قثاء الحمار فلفل پودنه دقیق جو و الخطاطیف در سرکه سرشته
از بیرون طلا کنند و اگر کار بصعوبت رسد سنبل الطیب طلا کنند تا حلق نرم شود صفت
که در صعوبت و ازمان العلت بجهت گشادن ماده احتیاج می شود نوشادر و عاقرقرحا و خردل
انگژد و نطرون و فلفل پودنه کوفته بیخته در حلق دمند یا در ماء العسل حل نموده غرغره کنند

تدبیر ماده بلغمی هرگاه که صلب شود

صفت غرغره که در صلابت ماده این خناق بکار آید شیر تازه با روغن بیخته غرغره
کنند صفت ضماد دیگر که در صلابت آن بکار آید بابونه توت (?) شبت اکلیل الملک
زعفران کوفته بروغن نرگس یا روغن ناردین آمیخته ضماد کنند صفت ضمادی که
در خناق سوداوی بکار آید بعد از فصد باسلیق اگر قوت تقاضا کند و استفراغ با مطبوخ

خناق سوداوی

و مطبوخ افتیمون و حقنه حاده و غرغره با آبی که در آن اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه
و حلبه جوشانیده باشند استعمال شود و علامت آن صلابت ورم و کدورت لون و ضیق
و ضعف نفخ (?) و شدت عسر (?) در موضع ورم باشد تخم کتان حلبه شبت یا بونه بزر کلم (?)
کوفته بیخته بروغن نرگس و پیه بط که اخته سرشته از بیرون ضماد نمایند صفت
دواء الحرمل که در خناق (?) بکار آید با ماء العسل غرغره میکنند [illegible] تخم ترب انگژد
مرو (?) نوشادر از هر یک اجزاء مساوی کوفته در ماء العسل حل کنند غرغره نمایند و [illegible]
حلق دمند و غرغره بزرق الخطاطیف نیز درین باب نافع است صفت تدبیری

خناق که بسبب زوال فقره عنق از جای بوده باشد

که در خناق که بسبب زوال فقره عنق است بکار آید در بزرگان بعد از [illegible]
و در کودکان [illegible] تا استعمال می شود و علامت آن عدم قدرت بر دفع سر و التفات
بجهات و فتح فم باشد پوست [illegible] در آفتاب افکنند تا نرم شود [illegible] که اخته
بر آن مالند و بر عقب گردن چسپانند تا خشک شود [illegible] فقره [illegible] و بر پشتی
فقره بزرگان بکشد صفت غرغره که علق متشبث بحلق را بکشد و بیندازد [illegible]

در اخراج علق متشبث بحلق

[illegible] و کرب و نفخ هم [illegible] باشد سرکه و [illegible] یا سرکه و [illegible] غرغره کنند صفت

غرغره

غرغره دیگر افسنتین [illegible] شونیز [illegible] کوفته سرکه غرغره کنند صفت غرغره دیگر

در اخراج علق عمداً فرو رفته

سیر تخم ترمس [illegible] کوفته غرغره کنند صفت غرغره دیگر بوره سه درم سیر [illegible]
کوفته با [illegible] سرکه غرغره کنند صفت دوائی که در زمانی که علق عمداً رفته باشد
شحم [illegible] افسنتین شونیز ترمس قسط [illegible] کابلی [illegible] هر یک ده درم [illegible]

در علق که از کام به بینی رفته باشد

[illegible] صاف کنند و بخورند صفت دوائی که در زمانی که علق از کام
جانب بینی بر آمده باشد بکار آید شونیز عصاره قثاء الحمار [illegible] در سرکه بخته
در بینی چکانند یا بان استنشاق کنند و سایر ادویه که در غرغره مذکور شد در تنقیه
بینی بکار آید صفت حیلتی که علق را بیرون آورد سیر سرکه [illegible] مقداری
بخورد و طعام گرم نخورد و [illegible] بنشیند و [illegible] کند و هر ساعت آب سرد کرده [illegible]
در دهان کرده [illegible] اینکار کند تا [illegible] حیله از [illegible] آب سرد [illegible]

در بیرون آوردن علق

موضع را بگذارد و بالا آید صفت حیله دیگر که علق را ببالا آورد و هم چنان
سر [illegible] و در آفتاب نشیند و دهان باز کنند و کوزه آب سرد [illegible] دارند
تا از [illegible] آب آید و اگر [illegible] دهان [illegible] تا [illegible] بر آید
صواب باشد باب بیست و یکم در ذکر ادویه که در ربو و ضیق النفس و سعال

ضیق النفس

و نفث الدم و ذات الریه و سل و ذات الجنب بکار آید صفت قرصی که بجهت ربو و انشقاق
و اعانت بر دفع ماده موجب ربو و ضیق النفس که ماده در عضلات [illegible] با عروق باشد
یا در خلل گوشت باشد بکار آید و علامت آن [illegible] خرخر در صدر و سعال با نفث
و ضیق نفس و بیرون آوردن لسان در حین حرکت باشد [illegible] یک مثقال [illegible] نیم مثقال
عصاره قثاء الحمار نیم مثقال اگر حاضر نباشد بدل آن تخم حنظل بکنند و [illegible]
قرص کنند شربتی یک قرص با ماء العسل [illegible] بخورند صفت ادویه مفرده که در ابتداء
این علت بعد از تنقیه و فصد اگر احتیاج شود بکار آید [illegible] زوفا
[illegible] کوفته با [illegible] و آب گرم بخورند و بعد از آن [illegible] تا یک مثقال [illegible]

سداب حل کرده بخورند بعد از آن اسقیل مشوی سوده بعسل سرشته قنطوریون غلیظ در بعضی
با عسل بون نفع دهد اگر اول علت باشد واگر مزمن باشد بدل آن قنطوریون دقیق بکنند
واگر هر روز یک وقیه با عسل سرشته لعوق کنند نفع دهد و سکنجبین عنصلی نیز سود دهد صفت
حب غاریقون که بعد از استعمال ادویه مفرده در این قسم بکار آید غاریقون سه درم رب السوس
یک درم فراسیون یک درم تربد پنج درم ایارج فیقرا چهار درم تخم حنظل انزروت مقل
هر یک یک درم کوفته با مسحنه سرشته حب کنند شربتی دو درم تا سه درم و در بعضی
نسخ بدل [illegible] صفت حب غاریقون نسخه دیگر غاریقون چهار دانگ و نیم تخم
حنظل یک دانگ و نیم رب السوس یک درم جمله یک شربت باشد صفت حب غاریقون
نسخه دیگر غاریقون نیم درم تخم حنظل دو دانگ رب السوس تخم الجرجیر ابریشم هر یک
نیم درم جمله یک شربت است حب غاریقون نسخه دیگر جهة کسی که با حرارت و التهاب باشد
بنفشه رب السوس هر یک یک درم غاریقون یک دانگ و نیم کثیرا نیم دانگ جمله یک شربت بود
صفت حب جاوشیر که در ضیق النفس و ربو مذکور بکار آید جاوشیر نیم درم در آب گرم
حل کرده نیم درم تخم حنظل سوده اضافه کرده با ماء العسل بدهند و همین نفع جاوشیر در علت
بسیار است و اعصاب را مضرت دارد می باید که در زمان استعمال آن اعصاب را بروغن
گرم خوشبوی بمالند صفت حبی دیگر اشق یک درم در آب [illegible] حل کنند و نیم درم حنظل
بید دستر بدان سرشته با ماء العسل بدهند صفت حبی دیگر تخم حنظل دو دانگ
تخم الجرجیر افتیمون نیم درم بعسل سرشته بخورند و بعد از سه ساعت سه وقیه
ماء العسل بدهند صفت مقیئ که بعد از پاک شدن سینه و مجاری نفس نفع
دهد خربق سفید در میان ترب کنند و یک شبانروز بگذارند پس آن ترب جدا کنند
بخورند بعد از آن قی کنند صفت مقیئ دیگر که در علت بعد از خوردن حبوب
بکار آید خردل یک درم ملح طعام یک درم بوره ارمنی نیم درم نطرون یک دانگ کوفته
در یک وقیه عسل سرشته در پنج سیر آب حل کرده نیم گرم بدفعات بخورند و قی کنند صفت

مقیئ

مقیئ قوی تر بوره چهار درم در پنج وقیه ماء العسل بدهند صفت حبی که سینه و مجاری نفس را پاک
کند عاقرقرحا ملح النفط کوفته با قدری بارزد سرشته حب سازند و بوسته در دهان گیرند
صفت لعوقی که سینه و مجاری نفس را پاک گرداند تخم سپندان کرفس تخم کنجد مقشر هر یک نیم درم
زوفای یابس هفت درم کوفته بعسل سرشته هر صبح یک کفچه بخورند صفت حبی که در بعضی کتب
آمده شش روباه خشک کرده پنج درم بوره کوهی چهار درم تخم کرفس سازج هندی هر یک [illegible] درم
صفت حاما فلفل هر یک چهار درم بزر البنج دو درم کوفته بشیر [illegible] سرشته حب سازند
لعوق اسقیل که سینه را پاک کند اسقیل تر بعسل مصفی مساوی در پاتیل سنگی یا قلعی
نرم چندان بجوشانند که اسقیل مهرا شود هر صبح یک کفچه بخورند صفت دوائی
دیگر که سینه و مجاری نفس را پاک کند بوره کوهی حاشا ایرسا افسنتین اجزا مساوی
فلفل نیم وزن یکجا و با عسل سرشته هر صبح و شام بقدر فندقی بخورند فلفل بحسب حاجت
زیاده و کم میتوان نمود صفت دوائی دیگر جعده تخم ارمنی کما فیطوس حب بید ستر کندر
زوفاء یابس هر یک یک مثقال کوفته بعسل سرشته جمله ده شربت باشد صفت
ادویه دیگر منقی سینه صندل سپید [illegible] راوند مدحرج دارچینی هر یک یک مثقال فلفل سفید
عصاره قثاء الحمار هر یک نیم مثقال شربتی نیم درم در ماء العسل [illegible] بدهند صفت
دوائی دیگر که در علت سود دهد حوضی بوره هر یک دو درم بورنه [illegible] عصاره
قثاء الحمار هر یک یک درم کوفته [illegible] سرشته شربتی بقدر نخودی [illegible]
با ماء العسل بدهند و اگر حرارتی در مزاج باشد با سکنجبین صفت [illegible]
که بعضی اوقات در تقسیم بکار آید [illegible] کوفته [illegible] سرشته بقدر فلفلی حب
کنند و بوقت حاجت با ماء العسل یا زرده تخم مرغ بدهند صفت [illegible] که در زمان
که نفس گرفته باشد بکار آید بوره چهار درم تخم سپندان در پنج وقیه ماء العسل
بدهند در حال بگشاید صفت دوائی که در علت بلغم دود کنند و گرد زرنیخ کوفته
با پیه گرده سرشته قرصها سازند بر آتش انداخته دود کنند و دهان را بر آن دارند

صفت ذروری دیگر صمغ سایله پانزده درم صبر درم سرشته بیاید دور کند صفت ذروری
دیگر صمغ سایله پانزده صبر درم سرشته بیاید دور کند صفت ذروری دیگر قسط سلیخه زعفران
زراوند مدحرج سوخته و برکتانه دور کنند صفت ذروری دیگر زرنیخ زراوند طویل سوده با سه
کاو کوفته ده روز متصل هر روز ده بار دور کنند صفت طلائی که در ضیق النفس و ربوی
که بسبب بخار دخانی که در ریه پیدا باشد بکار آید علامتان تنگی و نفخ از هوای سرد
و نفس متواتر و عدم ثقل سینه و عظم نبض و نفس است بعد از فصد باسلیق و خوردن
شربتها و مفرحهای بارد و بعضی اوقات استفراغ بماء الجبن و ایارج فیقرا آب سیب
آب به آب امرود گلاب صندل سرخ و سفید سائیده [illegible] سرشته کافور ساییده
طلا کنند صفت روغن سوسن و نرجس و طبیخ حلبه با عسل و ضماد [illegible] شونیز
با عسل و روغن شبت و سایر تدابیر که در فالج ذکر شد و در علت هرگاه سبب استرخای
عضلات صدر و ضعف حرارت غریزی باشد و علامتش انقطاع نفس در وسط
و انتصاب آن و لین نبض باشد احتیاج بذکر نیست صفت رطوبات ریه مثل
ماء الشعیر و لعوق حلب و لعوق بنات و العبه و عصارات و لعوقات رطبه و اطلیه
و ضمادهای رطبه صدر که در این علت سبب حرارت و یبوست ریه باشد و علامتش
از عطش و دقت صوت و عدم نفث و سکون بعد از تناول رطبات و هزال است بطیب
ظاهر است صفت سنجبینا که در ضیق النفس و ربوی که سببش ریح غلیظ باشد
و علامتان عدم ثقل سینه و خوردن چیزهای نفاخ است در صداع مذکور شد
صفت امروسا که در تقسیم بکار آید و در صداع است [illegible] و حصاة بول و سنگ
کرده و ابتدای استسقا نیز سود دهد [illegible] زنجبیل کرمانی عود بلسان سلیخه قرنفل
فقاح اذخر تخم کرفس هر یک یک درم دارفلفل قسط فلفل سفید هر یک نیم درم مرمکی
حب الغار ده عدد [illegible] زعفران هر یک دو درم علی الرسم بعسل سرشته شربتی یک مثقال
با آب گرم بخورند صفت صبوب که در اول مذکور شد و در تقسیم نیز بکار آید احتیاج بذکر نیست

رطوبات ریه

صفت روغن

ربو و ضیق النفس
که سردی هوا باشد

سعال حار یابس ساذج

صفت روغن صب الفار و سایر روغنهای گرم که بجهت تحلیل ریح نفخ دهد اکثر در امراض دماغی
مذکور شد صفت ضمادی که در تقسیم بکار آید بابونه مرزنجوش اکلیل الملک حسک تخم شبت کوفته
پخته بروغن بابونه نیم گرم ضماد کنند صفت طبیخ حلبه که در ربو و ضیق النفس که از سردی
هوا بهم رسیده باشد بکار آید حلبه شسته مویز منقی هر یک پنج [illegible] سیراب باران یک کوزه جوشانند
صاف کرده هر صبح [illegible] چهل درم گرم کرده بخورند صفت طبیخ حلبه نسخه دیگر که در تقسیم بکار آید
ایضا حلبه [illegible] جوشانیده صاف کرده قدری عسل داخل کرده هر صبح نیم گرم بخورند صفت
لعوق که سعال حار یابس ساذج که علامتش تشنگی دایم و خشکی حنجره و حلقوم و سعال
یابس و عدم ثقل و تضرر از هوای حار و انتفاع از هوای بارد است بکار آید لعاب بهدانه
لعاب تخم خطمی آب انار مزین آب خیار آب خیار بادرنگ آب کدو آب برگ خرفه اسپغول
هر یک بیست درم صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین مقشر شکر عسکری هر یک [illegible] تخم خشخاش
ده درم شکر طبرزد نیم من [illegible] بکوبند و در بین لعابها و آبها [illegible] تا معقود شود
هر ساعت اندک اندک بخورند صفت لعوق که [illegible] مغز تخم خیار [illegible] درم
مغز بادام شیرین شش درم کتیرا [illegible] رب السوس مغز بهدانه هر یک سه درم تخم خطمی تخم [illegible]
هر یک شش درم سپستان سی عدد مویز منقی عناب بیست عدد اصل السوس پنج درم [illegible]
شش درم سپستان و عناب و اصل السوس را در [illegible] آب بجوشانند تا نصف آب [illegible] صاف کنند
و ده استیر شکر طبرزد داخل کنند تا بقوام آید و ادویه باقی را کوفته در آن سرشته و صبح
در حین بخفتن پانزده درم [illegible] درم [illegible] خشک و بیست عدد [illegible]
و هفت درم خشخاش سفید با تخم کوفته داخل میکنند و در وقت سرشتن ده درم [illegible]
اقل و بیست درم روغن بادام اضافه میکنند صفت لعوق کتیرا که در این سعال
بکار آید کتیرا نیم کوفته بکوبند و مغز بادام مقشر دو جزو کتیرا در جلاب حل کنند و مغز بادام
کوفته داخل کنند و بقوام آورند صفت حب السعال که در این سعال بکار آید کتیرا
صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین مغز تخم خیار مساوی یکدیگر [illegible] منقی وزن کل لعاب

هدانه با لعاب اسبغول سرشته حب سازند صفت لعوقی که در بیشتر سعالها بکار آید زمانی
که او از یبس باشد و حرارت زیاده باشد و طول کشیده باشد صمغ بادام با صمغ عربی
جلاب پنجاه درم لعاب اسبغول پنجاه درم بجوشانند بقوام آورند پس پنجاه درم روغن بادام با آن
ضم کنند و پیوسته لعوق کنند صفت لعوقی که در سعال یابس نافع که علامات آن
[illegible] علامات سعال حار رطب است [illegible] ترتیب [illegible] مسکن [illegible] بکار آید لعاب حب الرشاد
لعاب تخم کتان هر یک پنجاه درم عسل صد درم همه بجوشانند بقوام آورند صفت لعوقی
که در تقویم بکار آید سکنجبین یک درم روغن بنفشه یک درم تخم [illegible] حب سازند صفت
شربت زوفا یابس سه درم [illegible] ده درم بجوشانند صاف کرده با [illegible] پنجاه
بپزند صفت روغن سوسن و روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین
[illegible] که مانند [illegible] بکار آید معلوم است صفت شربتی که در تقویم بکار آید
شراب انگوری کهنه دویست درم فطراسالیون ده درم [illegible] زوفا یابس هر یک
سه درم پرسیاوشان پنج درم [illegible] یک درم مویز منقی هفت درم [illegible]
و صاف کرده [illegible] پنج درم [illegible] روغن مصطکی بخورند صفت
شربت [illegible] که در سعال مادی حار که علامت آن خشکی [illegible]
سینه [illegible] و عقب نوبه است در زمانی که ماده رقیق
باشد بکار آید [illegible] صفت لعوق کبیر که در تقویم [illegible]
در سعالها [illegible] گذشت صفت حب السعال که در هر سعال بکار آید نشاسته
کثیرا رب السوس هر یک پنج درم افیون نیم درم و در بعضی نسخ بدل افیون عصاره [illegible]
[illegible] با عصاره [illegible] خشخاش [illegible] صفت لعوق ابن ماسویه که در تقویم بکار
آید تخم خشخاش سفید بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی کثیرا صمغ عربی
مغز تخم خیار مغز [illegible] هر یک پنج درم [illegible] مقشر بیست درم [illegible] پنج درم
همه را سوای [illegible] کوفته [illegible] خشخاش [illegible] روغن [illegible]
بادام

صفت لعوق کرنب که سینه را [illegible]
غلیظ پاک کند [illegible] کرنب پخته
[illegible]
[illegible] بقوام آورده [illegible]
مغز [illegible] هر یک [illegible]
تخم کتان [illegible] هر یک پنج درم
مغز [illegible] ده درم [illegible]
ده درم کوفته [illegible]
شیرخشت پنج درم با شیر [illegible]

[illegible]

باران یکشبانروز بخیسانند و بکوبند و خطمی را لعاب بگیرند و [illegible] و کثیرا و صمغ عربی [illegible] علیحده
در [illegible] هر یک را علیحده بخیسانند [illegible] بجوشانند تا نصف باقی بماند [illegible]
کنند و لعابها و کثیرا و صمغ حل کرده داخل کنند و نیم من شکر اضافه کنند و بقوام آورند صفت
حب السعال که در بیشتر انواع بکار آید بنفشه کثیرا رب السوس هر یک یک درم مغز تخم خیار مغز تخم
کدو مغز بادام شیرین مغز تخم خشخاش هر یک دو درم آرد باقلا پوست خشخاش هر یک
یک درم نشاسته یک درم شکر هفت درم کوفته در لعاب بهدانه سرشته حب سازند صفت
شربت زوفا که در بیشتر سعالها [illegible] ماده غلیظ باشد بکار آید عناب بیست دانه
سپستان پنجاه دانه مویز منقی ده درم انجیر زرد ده دانه اصل السوس ده درم [illegible]
تخم خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی کثیرا بهدانه هر یک پنج درم [illegible] بجوشانند تا نصف
پس صاف کنند و [illegible] چهل درم [illegible] پنجاه درم [illegible] بنفشه اصل بپزند
و اگر سه درم روغن بنفشه اضافه نمایند بهتر خواهد بود صفت شربتی که سینه
و طبع صاحب [illegible] سعال را [illegible] عناب بیست دانه سپستان سی دانه مویز منقی
انجیر ده درم بنفشه [illegible] چهار درم اصل السوس [illegible] پنج درم انجیر زرد ده دانه
[illegible] نیم من آب بجوشانند تا نصف بماند پس صاف کرده [illegible] شربت باشد [illegible]
هفت درم [illegible] خیارشنبر ده درم ترنجبین داخل کنند صفت شربت بنفشه
که صاحب [illegible] زمانی که با تب [illegible] طبیعت باشد بکار آید [illegible] بنفشه تازه
در آب گرم [illegible] یک شبانروز بخیسانند بجوشانند تا نصف آید پس صاف کرده مقدار
هفتاد درم از این مطبوخ با ده درم [illegible] خیارشنبر و بیست درم ترنجبین [illegible]
لسان الثور [illegible] بخورند [illegible] نسخه ابن ماسویه است صفت موم روغنی
که در تقویم بکار آید زمانی که سینه [illegible] استعمال نمایند
موم زرد روغن گل [illegible] خرقه
کتان بآن ترکنند و بر سینه گذارند صفت [illegible] که در تقویم [illegible]

[illegible]

صفت لعوق النبط که سعال [illegible]
ببرد [illegible] نکند [illegible]
و سینه را [illegible] پاک کند [illegible]
[illegible] تخم کتان [illegible] مویز منقی
انجیر ده دانه [illegible] مغز [illegible]
مغز بادام شیرین [illegible] هر یک [illegible]
و در بعضی نسخ [illegible] قند [illegible]
علک البطم اصل السوس صمغ عربی
هر یک سه وقیه فلفل سفید
[illegible]
نشاسته [illegible]

حب نشاط

کثیرا سفید ۵/ افیون ۵/ صمغ عربی ۵/

رب السوس ۵/ نشاسته ۱ حب محلب ۱

مرواریدِ ناسفته ۱ کهرباسی ۱

با خرفت با لعاب بهدانه حب سازند ۱

بجمله تفریح ودفع رطوبه بسیر مانند قدری نفسا ما الحیح نبه سرشته بسیر حالاکنند صفت
شربتی که در سعال بارده مادی بکار آید انجیر ده دانه مویز منقی ده درم حلبه شسته تخم زیرنیانه
تخم کرفس پرسیاوشان پنج مثقال زوفا بابونه زوفا اسپون عو پنج درم در سه من آب جوشانند تا بثلث
که ثلث بماند مصیح سی مثقال کرم کرده ماء دوشقال از معجون که ذکر میشود بخورند صفت
معجون رب السوس زوفای یابس پرسیاوشان هریک ده درم فرنجمشک فلفل هریک سه درم
مغز بادام تلخ زیراوند مدحرج تخم خرفه هریک پنج درم در بعضی نسخ ایرسا و حرف هریک
پنج درم اضافه میکنند کوفته بیخته بعسل سرشند صفت معجونی که در بلغم لزج ماده
غلیظ پاک کردن سینه بکار آید زوفا و یابس پودنه پنج مثقال جندل فرفیون
فلفل تخم انیسون مساوی کوفته بعسل سرشته در شیر بپخته صفت حب تریاقی
والتی حبوب که در ضیق النفس مذکور شد و در این قسم سعال بکار آید اما احتیاج
بتکرار نیست صفت حبی که ماده غلیظ را پاک کند رب السوس پنج درم فلفل فرفیون
مغز بادام تلخ هریک دو درم انکژد بکدیر هم عاقرالعسل سرشته حب ساخته در دهان
نگاه دارند صفت حبی دیگر رب السوس کثیرا بارزد مغز بادام شربت مقدر مساوی
کوفته بلعاب حلبه سرشته حب سازند صفت حبی که در بلغم که ماده حریفه در سینه
باشد بکار آید رسیمه کنند هریک دو مثقال افیون یک دانگ نیم صفت لعوقی
که در بلغم بکار آید تخم کتان بریان دو جزو فلفل یک جزو کوفته بعسل مصفی سرشته
واگر بجای فلفل پودنه کوهی یا تخم ترب کنند رواست صفت لعوقی که نفع
دهد جاورسه جزو مغز بادام تلخ کوفته بعسل سرشند صفت حوینده
بیخته عسی جای حب که در بلغم بکار آید مویز منقی صد درم در جلاب بپخته
جوشانند پس یکبار نیز بکوبند و ده درم کوفته بیخته برآن سرشته صبح
سه درم بخورند صفت لعوقی که در بلغم بکار آید مویز منقی صد درم در جلاب
پخته جوشانند پس از یکبار نیز بکوبند و ده درم کوفته بیخته بدان سرشند

وصبح

وصبح سه درم بخورند صفت لعوقی که در بلغم بکار آید مغز بادام تلخ شش درم بارزد صمغ
سائله هریک چهار درم زعفران نشا و شیر هریک ده درم بعسل سرشند صفت لعوقی دیگر
سپستان چهار درم فلفل ده دانه مغز جلغوزه دو وقیه روغن نارجیل یک درم عسل
روغن گاو بقدر احتیاج صفت لعوقی دیگر بارزد حلبه هریک سه درم زعفران
مکید هم جاورشیر مغز بادام تلخ هریک چهار درم عسل سرشند صفت لعوقی
کرده بهمن در نیم من روغن گاو بجوشانند تا مقوا شود یک عسل اضافه نموده بقوام
آورند صفت معالجات سعالی که بسبب ورم و قرحه ریه است در علاج ذات
الریه وذات الجنب وشوصه مذکور خواهد شد صفت داروئی که در امراض
خون از کاو زهدانی که ماده منزل بوده باشد و خون از بینی و سینه بیاید
وعلامت آن نفع خون است مجحح با قلت مدفوع هرگاه در قصبه ریه باشد
ودفع با سعال مطبوع کاه از ریه و مواضع بعیده با شد از سینه بعد از فصد
و تعدیل امتزاج عضوی که از آن خون می آید و امالهٔ ماده با سافل با دکنی ساقها
وحقنهای نفشاند و خوردن ملینات و تغذیه با شیر جو وکدو تا نخ که سرطان خوری
در آن پخته باشند طباشیر گل سرخ هریک پنج درم صبدکهربا مروارید هریک سه درم
گل ارمنی گل مختوم شادنج عدسی هریک پنج درم افیون دو درم تخم خشخاش سفید
سه درم تخم خرفه مقشر پنج درم رب السوس سه درم اقاقیا عصاره لحیة التیس
هریک سه درم کوفته بیخته بیست درم بنه قطونا داخل کنند شربتی دو درم
با آب اطراف زرشک آبا تا نخ ته بخورند و اگر حرارت قوی نباشد سه درم کندر
اضافه کنند تا ادویه نشره رساند و خون باز دارد و قرحه خشک کند و گوشت
برویاند صفت داروئی دیگر که در نفث الدم نفع دهد کندر گل مختوم هریک
پنج درم صمغ عربی هفت درم نشاسته کهربا هریک سه درم گلنار دو درم کوفته بیخته
شربتی دو درم با آب برگ بارتنگ بخورند صفت ادویه که در نفث الدم که بسبب

در سعالی که بسبب ورم وقرحه ریه باشد

نفث الدم

زید باشد از زیادتی خون بکار آید و علامت آن عظم نبض و سرخی بشره و سایر علامات زیادتی
خون و حصول نفث باشد بعد از فصد و تلیین طبع بطبوخ هلیله و شربت بها قرص کافور و ...
گل ارمنی گل مختوم طین شاموسی کهربا شب یمانی دم الاخوین عصاره لحیة التیس گلنار مازو
سماق بزر انجره گل سرخ اقاقیا حب الآس بلوط شاخ گوزن محرق شادنج تخم لسان الحمل ... با ...
... اگر تب و ورم ریه نباشد با شراب انگوری حامض دهند تا زود بموضع رساند
والا با شراب انگوری حامض دهند تا زود بموضع رساند والا با شراب به یا شراب
مورد یا آب اطراف مورد دهند صفت حبی که در نفث الدم مذکور که ثابت باشد
بکار آید گل مختوم صمغ عربی انزروت کافور حب سازند صفت ضمادی که در نفث الدم
که بسبب طرقیدن عروق یا جراحت سینه و شش باشد استعمال شود پوست انار
خام کندر مازو عدس ... اسباب ... اطراف ... اقاقیا
پخته روغن گل با روغن مورد اضافه کرده بر سینه ضماد کنند صفت
دوائی که در نفث الدم که بسبب تیزی خون باشد و علامت آن سوء ... استعمال
مسهلات ... فصد و تبرید و تغذیه ... کدو
تازه و سرطان و استفراغ خلط موجب بکار آید طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم صمغ
هر یکی دو درم ... کهربا مروارید هر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا هر یک شش درم
تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم خیار شاخ گوزن سوخته بزر لسان الحمل هر یک ...
درم اقاقیا عصاره لحیة التیس هر یک پنج درم رب السوس سه درم کتیرا نشاسته
پنج درم کوفته بیخته هر صبح سه درم با آب بارزبانه دهند صفت اقراص کوکب
که در بیمارستان استعمال می‌شود در امراض معده مذکور خواهد شد صفت ادویه
که در نفث الدم که بسبب طرقیدن سرهای رگهای سینه و ریه باشد از سرمای
با افراط بعد از فصد و شد اطراف و مقام در هوای معتدل بکار آید سنبل دارچینی
سعد سلیخه قسط کندر زعفران مصطکی مروارید گل هر یک مساوی با ادویه ... بقیه

مثل گل

ببب گشودن افواه عروق یا جراحت بوده باشد

ببب حدت دم

ببب طرقیدن سرهای رگ سینه یا ریه بوده

مثل گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و کهربا و بسد و شب یمانی و گل سرخ و گلنار
و طباشیر و شاخ گوزن سوخته است و اگر ادویه حاره مذکوره در آب بهی جوشانند و دو درم
از ادویه قابضه داخل نموده بدهند نفع دهد صفت دوائی که در بیمارستان بکار آید گلنار عصاره
لحیة التیس حب الآس بلوط کندر سلیخه نبد کوفته بیخته شربتی سه درم با آب باران بدهند
صفت دوائی دیگر که در بیمارستان بکار آید ... شاخ تخم کتان پنج درم سنبل سه درم
بسد گل سرخ هر یک پنج درم کهربا سه درم و نیم صندل سفید یک درم و نیم اقاقیا سه درم
شربتی یک درم و نیم ... با آب گل تازه خورند صفت ضمادی که در نفث الدم بکار
آید در نفث الدم که بسبب طرقیدن رگ ریه بود مذکور شد صفت موم روغنی
که در بیمارستان نفع دهد دانه انگور پخته در شراب قابض بریزند و موم مصفی با روغن سوسن یکجا گدازند
و آن موم روغنی را بیامیزند و بر سینه طلا کنند صفت داروئی دیگر که در نفث الدم
هر گاه بسبب طرقیدن حرکت عنیف و صدمتی و یا بلند زدن یا بر سینه افتادن و مانند اینها
باشد بکار آید بعد از فصد و سایر تدابیر مذکوره گل مختوم کهربا هر یک سه درم گل قیمولیا
دو درم شب یمانی زعفران هر یک دو درم و نیم شربتی دو درم و نیم صبح و شام خورند
صفت شربتی که طبع صاحب ذات الریه را نرم نماید بعد از فصد و سکون و سایر تدابیر عمده
و علامت آن تب صعب دایم و سرفه و تنگی نفس و وجع و ثقل مقدم سینه و
وجه خصوصا وجنتین و سرخی چشم و ورم اجفان و عطش و خشکی زبان و خوشی
در استنشاق هوای سرد و صعوبت نفس هر گاه ماده حار باشد و شدت ضیق نفس
و کثرت ریق و بزاق و کمی حرارت و سرفه و عطش هر گاه ماده بلغم باشد عناب
خیار شنبر مویز منقی ... هر یک سه استار در ... سکر ... بپزند تا نصف
آید پس صاف کنند و یک سکره ... اضافه کنند جمله یک شربت باشد
با ... شربت بنفشه قوت صفت طلائی که ماده ذات الریه را نفع دهد
در اول مرض روغن بنفشه با دوام ... مرغ و لعاب بهدانه ... اضافه نموده

ذات الریه ببب سوداء ... باشد

ببب بلغم

وبتدریج با بونه وخطمی وتخم مخملک وبنفشه وخبازی بستانی زیاده نموده بزنند صفت
ضمادی که در علت ذات الریه زمانی که ماده خام باشد بکار آید بنفشه گل برگ زرد رازیانه کوفته بیخته
ضماد کنند صفت لعوق کرنب که مغز بسته دانه در آن بزنند ودرین باب بکار آید کرنب
ختمه ونشاسته یکمن ونیم انگبین با آب مجموع بقوام آورند پس حب الصنوبر کوبیده مقشر
مغز بسته دانه هر یکی یکوقیه تخم کتان بریان نصف اوقیه هر یک پنج درم مغز فستق [illegible]
درم آرد باقلا ده درم کوفته بانگبین شده سرشته پنج درم باشد چون لعوق بخورند صفت
لعوق کرنب که در ربو وضیق النفس مذکور شد ودرین باب بکار آید احتیاج ذکر
نیست اما بعضی اوقات بدل تخم یا پوست خشخاش قدری باید ولعوق کرنب
جهة تخدیر وکم شدن سرفه مخلوط میسازند صفت ضمادی که درین باب زمانی
که ورم نضج یافته باشد ونزدیک انفجار باشد بکار آید وعلامتش اشتداد تب
وتنگی نفس وگرانی سینه است ودرینحال انفجار نفس قریب است وباید که بعد از [illegible]
تدابیر وتضمید بدل کرنب [illegible] رازیانه [illegible] استعمال نمایند اگرچه علامة البطء [illegible]
در این [illegible] سفید بجوشانند تا [illegible] شود پس ضماد نمایند واگر خواهد که قوی تر
شود سرگین کبوتر و[illegible] هر چه حاجت اضافه کنند صفت قرصی که ماده را نضج
دهد تخم خطمی تخم خیار وتخم [illegible] خربزه تخم کدو [illegible] السوس فقاح اذخر اکلیل الملک
بنفشه کثیرا مساوی کوفته بلعاب تخم کتان سرشته قرص سازند وباشراب [illegible] بخورند
صفت [illegible] زمانی که انفجار نزدیک باشد
جهت انعاش حرارت غریزی واستیلا بر دفع ماده میدهند درباب
صرع مذکور شد صفت لعوق حب الصنوبر که جهة نضج ماده میدهند
مقشر ده درم کثیرا تخم خیار صمغ عربی مغز بادام تلخ مقشر نشاسته رب السوس تخم
خطمی مقشر هر یک سه درم حلبه شسته تخم کتان بریان [illegible] مغز بادام
شیرین مقشر مغز بسته دانه هر یک پنج درم تخم رازیانه دو درم خرما بیست عدد

عسل

فی السل

عسل پنج من روغن گاو پنج استار همه را در روغن وعسل بزنند تا ممتزج گردد وادویه کوفته
در آن سرشته شد ودر بعضی نسخ بیست درم [illegible] زیاده میکنند صفت قرص کهربا
که [illegible] بدانکه خون بعد از فصد باسلیق وسکون [illegible] خشک
دانند که خون در شش فروده است قرص [illegible] که در آب [illegible] ساخته سه مرتبه [illegible]
ساعت داده باشند استعمال میشود کهربا [illegible] مروارید ودع محرق شاخ گوزن
محرق شادنج مغسول هر یک سه درم گل [illegible] تخم خرفه کثیرا [illegible] حماض [illegible] نشاسته بریان
صمغ عربی بریان گلنار هر یک پنج درم طباشیر اقاقیا عصاره لحیة التیس هر یک دو درم
بیخته [illegible] گلنار سرشته قرص سازند واگر سرفه صعب باشد بلعاب [illegible]
[illegible] شوند صفت قرص [illegible] که درین علت جهة ضیق [illegible] مذکور شد
بکار آید [illegible] ده درم کندر اقاقیا هر یک چهار درم صمغ عربی سه درم کثیرا گل مختوم
هر یک سه درم دارچینی یک درم قرص سازند شربتی دو درم صفت مطبوخ
خیار شنبر که در علت [illegible] زمانی که در [illegible] خلطی غالب باشد بکار آید مغز خیار
شنبر بیست درم سر بنفشه [illegible] هفت درم مویز منقی بیست دانه عناب ده دانه
سپستان پنجاه دانه در دو من آب [illegible] بزنند که ثلث [illegible] صاف کنند ده درم
ترنجبین در آن حل کنند بجوشانند وصاف کنند مرتبه دیگر پس بجوشانند تا بقوام
آید صفت مسهل دیگر مغز خیار شنبر پنجاه درم سر بنفشه خشک ده درم عناب
پنجاه دانه سپستان صد دانه مویز منقی سی درم در دو من ونیم آب بجوشانند تا نیم
من بماند پس صاف کرده نیم من فانید وچهل درم روغن اضافه نموده بجوشانند
تا بقوام آید پس چهل درم بنفشه کوفته بیخته بدان سرشته [illegible] قوت
قدری بدهند صفت دوائی که مسلول را بعد از تنقیه وفصد بدهند
[illegible] مقشر آرد باقلا نشاسته کثیرا [illegible] سرطان ماده پاک کرده بزنند وصاف
کنند وروغن مغز دانه کدوی شیرین وقدری شکر داخل نموده بخورند صفت

حب السعال که در علت زمانی که رطوبت در سینه بسیار باشد بکار آید مذکور شد
در سعال الحار مادی صفت تدبیری که مسلول زمانی که یبوست در سینه باشد و از او
گرفته شود استعمال نماید هر صبح یک وقیه آب لعاب اسبغول با دو مثقال روغن بنفشه یا
با روغن مغز تخم کدو بدهند و بعد از سه ساعت کشکاب سرطانی بپخته که در قرا
مذکور شد با جمیع بنفشه اصل و روغن بادام بدهند و بوقت خواب لعاب سنگی
و صمغ عربی و گل ارمنی بدهند صفت لعوقی که خشکی سر و سینه را نرم کند آرد باقلای
مقشر با جلد دو درم نشاسته کثیرا صمغ عربی هر یک پنج درم رب السوس ده درم تخم خطمی
با جلد دو درم خشخاش سفید ده درم مغز بادام شیرین مقشر بیست درم هندوانه مقشر
ده درم تخم خیار مقشر تخم خرفه مقشر تخم کدوی مقشر هر یک پنج درم مویز منقی از دانه
بیست درم جمع سازند مغزها را بکوبند و ادویه خشک نیز کوفته بیخته و مغزها را با مویز
بکوبند و در صمغ تر شده تا یکی شود و در آن بیخته اضافه کنند و پیوسته در دهان
نگاه دارند صفت لعوقی که در علت هر گاه دماغ گرم باشد و ماده نزله بر ریه
ریزد نفع دهد تخم خشخاش سفید بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم بیخ مهک
مقشر سی درم مغز هندوانه تخم خطمی هر یک بالجلد دو درم کثیرا ده درم صمغ عربی پنج درم
یکشبانروز در آب باران و با کثیرا ملایم بجوشانند تا نصفه بماند پس صاف نماید
و یکمن بیخته و نیم من فانید و ده استار لعاب سنگی اضافه نموده بقوام آورند بود در
بعضی نسخه بیخته نیم من و عسل نیم من میکنند هر صبح ده درم با کشکاب و شام
پنج درم بی کشکاب بدهند صفت حبی که مسلول در شب بزبان نگاه دارد
مغز هندوانه پنج درم کثیرا صمغ عربی هر یک سه درم تخم خیار تخم کدوی مقشر هر یک
هفت درم رب السوس پنج درم گرفته بلعاب هندوانه سرشته حب سازند صفت
شربت زوفا که مسلول زمانی که ماده در سینه و ریه او دشوار نفع شود استعمال
کنند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان پنج درم بیخ مهک نیم کوفته ده درم
مویز

مویز منقی بیست درم انجیر پنج دانه در دو من آب بجوشانند تا ربع بماند پس صاف کنند
و سه روز با جمیع بنفشه اصل بدهند صفت حبی که رطوبت سینه و بدن مسلول کم
کند و جراحت خشک کند صبر سقوطری با آب باران شسته تربد سفید تراشیده بروغن
بادام چرب کرده کوفته بیخته هر یک چهار دانگ رب السوس سه درم کثیرا یکدانگ حب سازند
هر صبح یک و نصف دو بخورد و کم میتوان کرد صفت قرصی که در علت زمانی
که ریه را خون رفع شود بکار آید گل مختوم سه درم گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک چهار
درم کهربا حب الآس هر یک پنج درم تخم خرفه سرطان نهری بریان هر یک پنج درم صندل کثیرا
طباشیر شادنج مغسول هر یک پنج درم صمغ عربی هفت درم رب السوس پنج درم کوفته بیخته
با آب بنفشه سرشته قرص سازند هر یک یکدرم هر صبح دو قرص با آب باران یا اسفیاد
بدهند صفت حوض نشستن که در علت دق زمانی که پوست در بدن ها هم رسد
نفع دهد قانون گفته که بیمار را بجمیع شرطها بجای باید آورد تا از خطا ایمن باشد
و شرطها آنست که بیمار را تب نباشد و اگر شیر خر و صاحب خر جوان باید که از وقت
زادن از چهار ماه تا پنج ماه گذشته باشد و قدحی که در آن شیر دوشند
مکرر شسته باشند و اگر قدح از نقره یا از مهره سفید یا آبگینه باشد بهتر است
و در حین دوشیدن خر را بنزدیک بیمار بدارند و قدح را در حین دوشیدن در
میان آب گرم نهند و در روز اول باخته درم بدهند و در روز دوم ده مثقال و ملاحظه
کنند که در روز اول اگر طبع اجابت نکرده باشد در روز دوم شیر با شکر بدهند و در روز
سیم چهل و پنج درم بدهند همین طریق اضافه کنند اگر طبع نرم نشود ده دانگ
نمک هندی و نیم درم نشاسته تا یکدرم در شیر حل کنند و اگر اجابت شود پنج درم
روغن بادام شیرین داخل کنند از جمله طبع را چنان نگاه دارند که در روزی یکدفعه یا دو مجلس
زیاد و دو مجلس کم نشود و بهترین شیرها شیر زنان است بعد از آن شیر خر بعد از آن
شیر بز و می باید که علف حیوان برگ بارتنگ و بلاب و اطراف رز و بیخ

ورد سیب و امرود باشد تا قوت قبض دو و باشد زیرش تمام تر باشد و اگر مقصود
پاک کردن قرحه باشد از چرک علف زماشا و صندل فوق و کاشنی ... دهند و هرگاه
تب زیاده شد دیگر ندهند و تا نیم من میتوان داد اگر نفع ظاهر شد تا سه هفته بدهند
و اگر طبع زیاده نرم شود شیر با طباشیر بدهند و اگر معده ضعیف باشد با زیره
و گوا بدهند صفت خوردن دوغ زمانی که با تب گرم باشد دوغ را صاف کنند
تا مسکه از آن جدا شود و یک شب در جای معتدل نهند و صبح بجنبانند هیچ نان
سفید ده درم خورد کنند و سی درم دوغ اضافه تا به درم آمیخته یکساعت بگذارند
و بدهند روز دوم یکدرم از نان و ده درم دوغ اضافه کنند هم چنین هر روز
یکدرم نان کم کنند و ده درم دوغ اضافه کنند تا دوغ ماند و هم چنین بر عکس
تا دوغ و نان به عدد اول برسد صفت لعوق که مسلول زمانی که از ادویه باز رده مستفیع
نشود از ادویه حاره نزد اینها ترسد استعمال کند شش روباه خشک کرده از زبانه مجمل
برسیاوشان کوفته بیخته از شکر جلاب سازند بقوام عسل و ادویه بدان در سینه
و هر صبح ... بخورند صفت نقلی که شیخ در قانون ذکر کرده میگوید از چیزها
که من به بسیار کس از ... و سود داده کلقند تا نخ است هر روز چنانکه تا ... قند
بخورند خوب است و میگوید ... دیدم که مدقوق بود که مسلول بود و مردن را ساخته
بود کلقند او را نفع داد و گوشت تازه و فربه شد و میگوید ... گفت که چه
مقدار کلقند دادم ترسم که قبول نکنند و غذا در این ایام تذرو و تیهو و کبک
و گنجشک و فرخ بریان و باچه و ماهی بریان باید داد و بعوض آب ماء العسل و اگر
در هیبات ... کتاب سرطان بدهند صفت سفوف الطین که مسلول را زمانی
که طبع زیاده نرم باشد میدهند صمغ عربی طباشیر گل ارمنی حب الآس هر یک ده درم
کندر برسیاوشان هر یک پنج درم شرقی سه درم صفت قرص کافور که در علت
زمانی که تب زیاده باشد کار باید مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ

مغز

مغز تخم هندوانه هر یک پنج درم کلاسرخ سه درم صمغ بادام صندل سفید کثیرا نشاسته ربّ السوس
طباشیر هر یک سه درم تخم کاشنی یکدرم کافور نیم درم بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند
صفت شربتی که هر صبح بدهند بنفشه تازه نیم من هندوانه ده درم کثیرا هندبا تخم
خطمی بالخاصه درم اسبغول ده درم در چهار من آب بجوشانند یکشبانروز و باقی علاج چندان
بجوشانند که بنصف آید پس صاف کنند و یکمن شکر داخل کنند و بقوام آورند صفت
شربتی دیگر آب انار شیرین یکمن آب نیشکر با هم بپزند تا بنصف آید پس نیم من شکر اضافه
کنند و بقوام آورند صفت شربتی که ذات الجنب را نفع دهد بعد از فصد و علامت

ذات الجنب

آن تب دایم و وجع ناخس در تحت اضلاع و ضیق نفس و سعال و نبض منشاری
غیر اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش عطش و حمرت وجه و عظم نبض و شدت
ضیق النفس و حمرت نفث است و اگر ورم صفراوی باشد شدت نخس وجع و حدت
تب و حرقت و سرعت نبض و صفرت نفث است و اگر ورم سوداوی باشد شدت
عسرالنفس و خفت تب و خشونت زبان و سواد آن و تأخر نفث و عسر و سواد آن
اکنت و اگر ورم بلغمی باشد وجع و ثقل و خفت تب و قلت نخس و بیاض نفث با حمرت ظاهر است
تیره است و علاج کل فصد است لکن در قسم اول بیشتر اما ماء الشعیر با بیخ برطبیب
بنفشه خشک سی درم عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه مویز منقی سی عدد تخم خطمی
اسبغول هندوانه کثیرا هر یک ده درم فلوس خیار شنبر بیست درم شکر نیم من علی الرسم بقوام
آورده با روغن بادام بدهند صفت مطبوخی مسهل که در ذات الجنب بعد از
ظهور نفث اگر احتیاج شود میدهند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه بنفشه ده
درم فلوس خیار شنبر ماحلاه درم ترنجبین سی درم جوشانیده صاف کرده بدهند
و اگر خواهند قوی تر کرده سه درم با بخ ... سان الثور اضافه کنند و اگر صفرا غالب
باشد ده درم پنج ... مغشر و اگر خواهند قوی تر کرده تربد ترا شیده ... کوفته
اضافه کنند صفت ضمادی که ماده ذات الجنب را ببرد و درد ساکن کند بنفشه خطمی

هريك يكجزو نيم مهك دو جزو آرد جو آنكه با قال هريك يكجزو نيم كوفته با موم روغن سرشته ضماد كنند واكر بتحليل احتياج زياده شود تخم كتان زياده كنند واكر حرارت قوي باشد بدل تخم كتان برك كل خشك وكل بنفشه بكنند **صفت** ضمادي ديكر مسكن وجع ازهر جو اكليل الملك پوست خشخاش كوفته بيخته ضماد كنند **باب بيست و دوم** در ذكر ادويه كه در معالجات قلب احتياج مى شود **صفت** ضماد صندل كه در ضعف قلب حار كه علامتش خفقان وعظم نفس ونبض وسرعت وتواتر وشدت حرارت صدر وغم بى سبب وسوزش وتشنكى ومضرت يافتن از هواى كرم وانتفاع از هواى سرد است نعما بخشد با تعليق بكار آيد صندل سفيد بكلاب سوده قدرى سركه خوشبوى داخل كنند وكافور سوده وآب سيب ترش وآب به وقدرى آب اهنكران اضافه كنند وپارچه كتانى در آن تر كرده بهواى سرد خشك كرده ضماد كنند **صفت** شربت صندل كه در تبها بكار آيد صندل سفيد سوده سى درم كشنيز خشك كوفته پنج درم در آب عوره با خلوه درم سركه قدرى آب خالص بكيرند صندل وكشنيز را يك شبانروز در آنها خيسانند وروز ديكر با تشى نرم ملايم جوشانند تا ثلث بماند پس بدست بمالند وبخرقه كتان صاف كنند وبكيرند نبات در آن حل كنند ونيم درم زعفران در خرقه بسته در آن افكنند وجوشانند وكف بكيرند وبقوام آورند وخرقه زعفران در آن مالند بيرون آورند نيم درم طباشير ونيم مثقال كافور وده درم صندل سفيد سوده در وقتى كه نيم كرم باشد داخل كنند شربتى پنج درم باشيره تخم خرفه بدهند **صفت** قرص كافور كه در تبها بكار آيد طباشير كل سرخ نيلوفر هريك چهار درم مغز تخم خرفه مغز تخم خيار بادرنك مغز تخم كدو هريك سه درم تخم كاهو تخم كاسنى هريك دو درم ونيم صندل سفيد سوده سرطان نهرى بريان رب السوس هريك يكدرم زعفران كافور هريك دو دانك ترنجبين ده درم كثيرا يكدرم ونيم خشك يكدرم ونيم كوفته بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند **صفت** شربتى كه تسكين حرارت قلب بنشاند آب انار ترش آب امرود ترش
آب هندبانه

صفت انوش داروى لولوئى
معنبر مرواريد سعد كوفى
اذخر مكى هريك چهار مثقال عود
خام هفت مثقال طباشير سفيد
سادج هندى سنبل الطيب
كل ارمنى ابريشم مقرض هريك
شش مثقال عنبر اشهب زعفران

آب هندبانه آب نرنج آب غوره مساوى شكر بوزن آنها على الرسم بقوام آورند **صفت** شربت ابريشم كه در ضعف قلب بكار آيد واستفراغ قوت دهد وسده بكشايد وقوت ودر جميع امراض بارده را نفع دهد وباه زياده كند ابريشم خام پنجاه درم در آب اهنكران خيسانند سه شبانروز ودر ديك سنكى بجوشانند تا نصف بماند پس صاف كنند وبعد بجوشانند ودو درم ومصطكى هريك سه درم زعفران يكدرم صلابه كرده اضافه كنند وبا يكمن قند بقوام آورند شربتى چهار درم وبعضى اوقات بجهة زيادتى تقويت عنبر با مشك بجهة مقتضى مزاج اضافه ميتوان كرد **صفت** شربت ابريشم ديكر كه حكيم عماد الدين محمود شيرازى در رساله افيون بجهة تقويت بدن وتسمين وتقويت باه وتفريح ذكر كرده ابريشم خام باريك شكافته بجهة مهره سفيد وجهة مرو دسنج نيم من عود سوده يكمثقال صندل سوده دو مثقال آب پوست ترنج يكمثقال سنبل مصطكى هيل سادج هريك يكمثقال نيم كوفته در كيسه كتان كنند ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشك خالص هريك يكمثقال عرق كاوزبان كلاب عرق بيدمشك آب سيب شيرين مصفا آب به مصفا آب امرود مصفا آب انار شيرين مصفا هريك يكچهار يك نبات سفيد هريك نيم من عسل شهد مصفا يكچهاريك **صفت** ابريشم را با كلاب وآب ميوها وعرقها وآب انار در ديك بجوشانند انقدر كه آب ميوها بماند پس ابريشم را بيرون آورند وبفشارند ودر آن نبات وقند كوفته بكدازند ودر عرقها در ظرف علحده عسل حل كنند ومثل شربت باقوام بعد از آنكه شربت قريب بقوام رسيده باشد باقى را مع عرقها داخل كنند ودر ظرف طلا يا چينى يا نقره كه در آن اندكى عنبر بمالند وعود وكشنيز اعلا دود كنند تا معطر شود بكنند وهر روزه يكمثقال با كلاب وعرق بيدمشك وعرق كاوزبان بخورند **صفت** سفوفى كه در تبها بكار آيد كل سرخ طباشير هريك درمى كشنيز خشك دو درم كافور نيم دانك شربتى با آب سيب يكمثقال **صفت** سفوف ديكر مرواريد كهربا بسد لسان الثور سبب بادى كل مختوم هريك يكمثقال ونيم شكر طبرزد هفت مثقال شربتى

صفت انوش داروى لولوئى
معنبر نسخه ديكر كه در تعليقها
آيد با قوت رمانى نيم مثقال
ابريشم مقرض سنبل الطيب
مرواريد سوده كهربا زعفران
طباشير كل سرخ هريك سه مثقال
سادج هندى سعد كوفى
اسارون عود هندى دانه
هيل پوست بيرون ترنج
دارچينى قرنفل مسك صينيه
مصطكى درونج عقربى بهمن
چينى عنبر اشهب مشك خالص
مرجان بسد ورق طلا
ورق نقره تخم بالنكو اذخر مكى
آمله مقشر شير برده هريك
دو مثقال قند سفيد عسل
مثقال عسل وعوض اردوه
على الرسم معجون سازند

بالرب سیب یکمثقال صفت سفوف دیگر مروارید کهربا ابریشم لسان الثور بسد یمانی گل هر یک
و نیم شکر طبرزد هفت مثقال شربتی دو مثقال با شراب سیب صفت ماء الجبن که در بعضی
بکار آید معلوم شد صفت مفرحی که در ضعف قلب و خفقان بارد که علامتش زردی
لون و کسل و کمی تشنگی و انتفاع از هوای گرم و صفرة بغض و ضعف و ضیق نفس و تفزع
در حین است بکار آید قسط سنبل سعد دارچینی سک کوفته با بصره تر و شراب
ریحانی سرشته ضماد کنند صفت میبه که در بعضی بکار آید به از پوست و دانه پاک کرده
بکوبند و آب آن بکشند و یکشب بگذارند تا صاف شود دیگر روز بپالایند و قفل
در شراب کهنه یکشب خیسانند روز دیگر بجوشانند و بدست بمالند و صاف کنند
یکمن ازین شراب و یکمن از آب به مصفی بیامیزند و نیم من عسل داخل کنند و سنبل
و دارچینی و قرنفل و مصطکی و قاقله و کبابه هر یک یکدرم عود هندی نیم درم زعفران
چهار دانگ و نیم کوفته در خرقه بسته و درین شراب افکنند و بجوشانند و هر ساعت
بدست بمالند تا بقوام آید پس جدا کنند و یکدانگ مشک سوده داخل کنند صفت
تریاق فاروق و مثرودیطوس که در بعضی بکار آید در صرع مذکور شد صفت جوارش
عنبر که در بعضی بکار آید در علاج معده ذکر می‌شود صفت سفوفی که درین باب
احتیاج می‌شود کهربا جند بیدستر هر یک یکدرم پوست ترنج تخم فلنجمشک هر یک نیم درم
کوفته بعسل سرشند صفت سفوف دیگر بغایت کهربا هر یک پنج درم بسد خام مروارید
سه درم قرنفل دو درم شربتی دو درم با شراب سیب یا شراب انگوری یا میبه
بدهند صفت دواء المسک که در ضعف قلب بارد و رطب که علامتش آنست که
که صاحب علت بنماید که دل او در میان آب فتاده است و خفقان بسیار
آن بود که بنماید که گوشت پاره در آب افتد و طپیدن بعد از استفراغ سوداوی باید
باشد جند بیدستر افتیمون بخته که در باب صرع مذکور شد مرکب با ایارج فیقرا یکمثقال
ایارج فیقرا یکمثقال ایارج و یکدرم افتیمون سوده استعمال شود در باب صداع
مذکور

مذکور شد صفت دواء المسک شیرین حار که در بعضی بکار آید در صداع مذکور شد که
مفرح حار که در بعضی ضعف قلب بکار آید کهربا بهمن طباشیر ابریشم مقرض خام بالنگو
هر یک دو درم لسان الثور گل سرخ هر یکی چهار درم مروارید هشت درم سادج هندی
یکدرم و نیم بذر بالنگو دو درم و نیم تخم سرخ و سفید هر یکی چهار دانگ و نیم قرنفل
یکدرم مشک عنبر هر یک دو دانگ و نیم یاقوت دو درم بحار یمنی مغسول زر دو درم زعفران
یکدرم و نیم سه درم کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی دو مثقال صفت
انوشدارو که در ضعف قلب بارد و رطب بکار آید گل سرخ شش درم سعد پنج درم
قرنفل مصطکی سنبل اسارون هر یک سه درم قرفه زرنباد زعفران دارچینی قاقله
عسل جوز بوا هر یک دو درم کوفته بیخته آمله منقی نیم من در پنج من آب بجوشانند
تا ثلث بماند پس بدست بمالند و صاف کنند و یکمن عسل داخل کرده بقوام آورده ادویه
بان سرشند شربتی یکمثقال قبل از طعام و بعد از آن منع از آن خورند دل را قوت دهد
و دهان را خوشبو کند و رنگ روی تازه کند و بهار افروخته و صاف گرداند و بوی عرق
خوش کند صفت سفوفی که در بعضی بکار آید بغایت کهربا بسد بیان شقاقل
بهمن سعد هر یک سه درم زراوند مدحرج درونج هر یک نیم درم مشک یکدانگ
سنبل مروارید هر یک یکدرم شکر بیست درم شربتی سه درم با شربت افسنتین
بدهند صفت شربت افسنتین افسنتین رومی پنج درم گل سرخ با حدود درم سنبل
ده درم تربد سفید نیم کوفته دو درم در ده من آب بجوشانند تا نصف بماند پس صاف
کنند و صد و پنج بیست درم کرده با سفوف بدهند صفت ضعف قلب و خفقان حار
یا ابریشم مثل ... دق است با تدبیر سوء المزاج حار قلب و صفت علاج ضعف قلب
و خفقان بارد یا ابریشم مثل علاج دق مذکور است صفت حبی که در سوء المزاج سوداوی
موجب ضعف قلب و خفقان نافع است زمانی که سوداوی مذکور متولد از بلغم باشد
تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی هر یک یکجزو ایارج فیقرا یکجزو و نیم عود هندی

نیم جزو کوفته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم **صفت** حبی دیگر که در تفتیح بکار آید
تربد افتیمون هر یک یکدرم تخم حنظل غاریقون صبر مغسول هر یک یکدانگ و نیم (بسفایج بنا)
یکدانگ ملح نفطی یکدانگ خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ مقل ازرق یکدانگ
حب سازند **صفت** حبی که در خفقان سوداوی که از صفرای محترق شده باشد بکار آید افتیمون
سنای مکی شاهتره هر یک یک جزو هلیله زرد یک جزو و دو دانگ صبر دو جزو بسفایج مغسول ثلثان
یک جزو مصطکی یک جزو و دو دانگ ملح نفطی ثلثان یک جزو کوفته حب سازند شربتی چهار درم
با آب سیب شیرین بدهند **صفت** حب شبیار که سبب خفقان سوداوی محض باشد بکار آید
هلیله کابلی افتیمون هر یک یک جزو ایارج فیقرا یک جزو و نیم اسطوخودوس ثلثان یک جزو خربق
سیاه از یک جزو یکدانگ مصطکی عود خام بسفایج هر یک نیم جزو صبر مغسول از یک جزو
دو دانگ تخم حنظل یک جزو کوفته با آب سرشته حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال وقت
خواب بدهند و بامداد غرغره کنند به سکنجبین که از سرکه انگور ساخته باشد **صفت**
مسهلی که ماده سوداوی دفع کند هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک یکدرم افتیمون
قرنفل هر یک نیم درم و ملح نفطی سه درم درهم سرشته سه روز بگذارند تا خمیر شود
پس انرا به شراب ریحانی حل کرده بدهند و در بعضی نسخ بدل قرنفل یکدرم و نیم صبر
افریقی مغسول میکنند **صفت** حبی که در تفتیح بکار آید ایارج فیقرا افتیمون
اسطوخودوس هر یک نیم درم صبر افریقی مغسول یکدانگ و نیم عود هندی مصطکی
نعنع هر یک یکدانگ و نیم خربق سیاه طوسی سقمونیا نیم دانگ علف یک شربت باشد **صفت**
سفوفی که در تفتیح بکار آید خفقانرا استعمال شود هلیله کابلی هلیله سیاه املج تخم
فلنجمشک تخم بادرنگبویه اسطوخودوس لسان الثور افتیمون گل زنبق عود هندی سعد قرنفل
کبر [illegible] هر یک سه درم کهربا [illegible] ابریشم مقرض صبر افریقی مغسول هر یک
یکدرم و نیم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو هر یک چهار درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با
با آب مخبوبه [illegible] سبب بخورند **صفت** شربتی که در زبان که در تفتیح مفید است
الثور

لسان الثور [illegible] درم بادرنجبویه پنج درم سنبل ساذج هندی هر یک ده درم شیر آمله (هلیله)
ده درم در سه من آب بجوشانند تا ثلث بماند پس با یکمن شکر بقوام آورند شربتی بیست درم
با گلاب بخورند **صفت** دواء المسک که در این قسم خفقانها دارید مصطکی دارچینی قرنفل
سنبل سلیخه کبابه [illegible] قاقله صغار قاقله کبار [illegible] پوست ترنج عود خام زعفران
دارفلفل تخم بادروج فلنجمشک تخم مرزنجوش زنجبیل کهربا ابریشم مقرض ساذج درونج
زرنباد هر یک پنج درم مشک دو مثقال کوفته بیخته پوست هلیله کابلی ده استار
در یکمن آب یکشبانروز بخیسانند و بجوشانند انقدر که ثلث بماند پس صاف کنند
و یکمن و نیم عسل صاف اضافه کرده بقوام آورند و ادویه در آن [illegible] شربتی یک مثقال با (جلاب)
(**فی علل الثدی**) درم شربت سیب [illegible] بخورند **باب بیست و سیم** در ذکر ادویه که در امراض ثدی
بکار آید **صفت** شربت و ضمادی معتدل که شیر زیاده کند بعد از ازاله سوء مزاج
بدن که سبب است و علامت آن بر طبیب ظاهر است با سوء مزاج ثدی که علامت آن
از خوردن [illegible] ظاهر می‌شود بعد از استفراغ [illegible] که علامت صفرا صفرت لون
و رقت و حدت طعم و علامت بلغم شدت بیاض و مائیه [illegible] و طعم
و علامت سودا غلظت و قلت [illegible] است از [illegible] در شراب انگوری حل کنند
و صاف کنند [illegible] **صفت** طعامی که شیر زیاده کند گندم مقشر
نیم کوفته [illegible] درم [illegible] بیست درم اسپست تازه بیست درم [illegible]
باشد تخم [illegible] ده درم [illegible] ده درم [illegible] بیست درم از مجموع [illegible]
[illegible] تا [illegible] درم [illegible] صد درم شیر
داخل کرده بپزند پنج درم روغن بادام و بیست درم شکر اضافه نموده بدهند **صفت**
شربتی دیگر [illegible] بجوشانند و صاف کنند و قدری شکر داخل نموده بنوشند
صفت شربتی دیگر تخم [illegible] تخم [illegible] تخم ترب [illegible] مساوی یکدیگر
[illegible] کوفته بیخته [illegible] پنج درم [illegible] بخورند **صفت** شربتی

دیگر که شیر زیاده کند ده درم روغن گاو که گداخته باشد با یک قدح شراب انگوری آمیخته چند
صفت طعامی که شیر زیاده کند تخم کندنا تخم شبت حلبه تخم اسپست نخودی هر یک سه درم
برشته رازیانه تازه سه درم در آب پخته صاف کنند و صبح سی درم عسل و ده درم روغن
گاو اضافه کنند و ناشتا کنند و بخورند و اگر مزاج گرم باشد بجای عسل شکر کنند صفت
ضمادی که شیر زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج کوفته پنج درم حلزون با آب
بادروج سرشته بر پستانها ضماد کنند صفت ضمادی که شیر غلیظ را باصلاح آورد تخم
بنفشه خطمی جو مقشر کوفته بجوشانند و بر پستانها طلا کنند صفت دارویی چند که
در پستان را نرم کند زمانی که سبب زیادتی حرارت باشد روغن بنفشه و بادام
مالیدن و آب نیم گرم بر سینه و پستانها ریختن و موم و روغن بنفشه با دانه و ارزن
تازه و برنج حرفه ضماد کردن صفت ضمادی که شیر در پستان ببندد که سبب آن سردی و خشکی
باشد نرم کند بابونه حسک کوفته بجوشانند تا مهرا شود و روغن سوسن و روغن قسط
اضافه نموده ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که در این قسم بکار آید حلبه کوفته پخته با شیر
و روغن حلبه سرشته و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر برگ کرنب کوفته زعفران
و مرجوش اندکی اضافه نموده ضماد کنند صفت ضمادی دیگر نان میده آرد جو [illegible]
حلبه خطمی تخم کتان کوفته پخته ضماد نمایند صفت ضمادی دیگر چغندر کوفته
قدری شونیز با [illegible] بپزند و ضماد کنند صفت طلایی که در این قسم بکار
آید [illegible] سوده طلا کنند صفت نطولی که در این باب سود دهد [illegible] بابونه اکلیل
نخود [illegible] تخم کرفس [illegible] پخته بر سینه و پستانها بچکانند صفت
دوایی که خوردن آن نفع دهد شیر تخم رازیانه آب رازیانه تر [illegible] شد صفت
ادویه که در تقلیل شیر بکار آید [illegible] مرداسنگ با روغن گل طلا کنند و همچنین
زیره کوفته با سرکه ضماد کنند بعد از استعمال مخففات و [illegible] و حمام [illegible]
و استعمال ریاضت و قی و فصد چون کثرت شیر موجب مضرتست از آنجهت علاج آن نوشته
شد

اورام ثدیی — شد اول آنکه از خوردن طفل زیاد میماند بسبب حرارت مجتمع شده فاسد میگردد
دوم آنکه بجهت کثرت مقدار حرارت منتشر میشود و فاسد میگردد سیم آنکه طفل زیاد
از غذایی که هضم تواند نمود میخورد چهارم آنکه ثدی متألم میشود و باعث سوء المزاج
اورام ثدی — آن میگردد صفت ادویه که در ورم پستان که بسبب شیر بسته باشد بکار آید سرکه
ابریشم گرم کرده خرقه با آن تر کنند و بر پستان افکنند و بابونه با شراب انگوری و سرکه
پخته ضماد کنند [illegible] سوده با روغن گل و سفیده تخم مرغ طلا کنند صفت نطولی
جمود شیر در پستان — که در این قسم بکار آید بابونه شبت [illegible] حلبه [illegible] در آب پخته بر سینه
و پستانها بچکانند صفت ضمادی که در زمانی که شیر بسته شده متعفن شده باشد
بکار آید [illegible] تا مهرا گردد [illegible] و روغن
داخل نموده ضماد کنند صفت ضمادی دیگر تخم کتان حلبه خطمی تخم خطمی بابونه [illegible]
کوفتگی پستان — کوفته پخته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر [illegible] روغن گاو [illegible] باقلا
سرشته ضماد کنند صفت ضمادی که در کوفتگی پستان بکار آید ماش [illegible]
ابتدای ورم حار پستان — کوفته با [illegible] سرشته ضماد نمایند صفت ادویه که در ابتدای ورم حار پستان بکار
آید سرکه با آب گرم [illegible] گوسفند کرده [illegible] سکنجبین روغن گل و [illegible]
باقلا درم سرشته ضماد نمایند برگ عنب الثعلب کوفته با روغن گل چرب کرده ضماد کنند
و بعد از سه روز باضمده و اطلیه که مذکور شد علاج ورمی که بسبب شیر بود
ورم بارد پستان — احتیاج میشود صفت اضمده که در ورم بارد پستان بکار آید بابونه کوفته در آب
دبیله پستان — رازیانه یا آب کرفس سرشته ضماد کنند و ضماد کرفس کوفته نیز نافع است صفت
ضمادی که دبیله پستان را ببرد و بگشاید تخم کتان [illegible] سوسن [illegible] سرگین
[illegible] روغن [illegible] و [illegible]
مانع بزرگ شدن پستان — سرشته ضماد نمایند صفت طلایی که پستان [illegible] که بزرگ نشود اسفیداج
قیمولیا [illegible] درم [illegible] سرشته و قدری روغن مصطکی

رانصیوده سه روز طلا کنند وپیوسته خرقه کتان باب مازو تر کرده بر پستان پوشند و حجامت
نکنند صفت طلا کی دیگر گل پاکیزه که آنرا طین الحر گویند بیست درم شوکران دو درم
بسرکه سرشند وسه روز طلا کنند صفت طلا کی دیگر کندر و دقیق ارزن بسرکه سرشته
طلا کنند صفت طلا کی دیگر طین الحر با مازو کوفته با عسل سرشته طلا نمایند صفت
طلا کی دیگر شب یمانی سوده با روغن زیت در هاون سرب بسایند تا قدری سرب مخلوط

امراض المعدة والمری

شود پیوسته طلا کنند باب بیست و چهارم در ذکر ادویه که در علاج مری و معده بکار آید
صفت ضمادی نافع که در ورم حار مری در ابتدا بکار آید موم روغن اب به اب سیب

ورم حار مری

گلاب اب برگ خرفه اب حی العالم مساوی با موم روغن ارموم و روغن گل در هاون بمالند
تا آمیخته گردد صندل سفید سوده با خلط نمایند و بر میان ستا ضماد کنند صفت
ضمادی که در هضم نفع دهد آرد جو خطمی بابونه اکلیل الملک صندل کوفته با عنب الثعلب
واب کرنب واب کاهو سرشته ضماد کنند واگر خواهند که قوی تر شود اشق مقل و ملک البطم
زیاده کنند واگر ثافسیا و سرگین کبوتر والجزوبه بط و پیه مرغ اضافه کنند قوی تر شود صفت

در عسر البلع

تدابیر که در عسر البلع بکار آید اگر سبب آن سوء مزاج حار مری باشد علامت آن حرارت
عطش و انتفاع از شراب سرد است تدبیر آن شرب آب تمر هندی با شیره خرفه
با لعاب بکو و غرغره باب برگ کاسنی واب کشنیز تازه واب برگ کاهو و تضمید ما بین
الکتفین بصندل و کافور واب برگ کاهو و کشنیز و تدهین بروغن بنفشه و موم است
واگر سبب سوء المزاج بارد مری باشد علامت آن ضد علامات مذکوره است
وتدبیر آن آشامیدن شربت دینار و شربت بادرنجبویه بالمسیخ انیسون و مصطکی و چند
بیدستر و تضمیخ بروغن خیری و قسط باشد واگر سبب رطوبت مری باشد علامت آن
رطوبت فم و کثرت بزاق است و تدبیر آن خوردن شربت سیب و به و حب الآس
و غرغره بطبیخ حبیبه و گل سرخ و اهلیلج والجندان و تمریخ بروغن ناردین و زنبق با عسل
واگر سبب یبوست مری باشد علامت آن ضد علامت رطوبت است و تدبیر آن

شرب

ان شرب شراب بنفشه و نیلوفر با لعاب بهدانه و لعاب اسبغول و غرغره بشیر تازه دوشیده و [illegible] چون
بروغن تخم کدو و روغن بادام و تضمید بر خطمی و بنفشه با لعاب تخم مرو و روغن بادام باشد
صفت قرص کافور که در سوء المزاج حار سازج معده که علامت آن تشنگی [illegible] است
با تلخی دهان و تشنگی و لذت یافتن از هوای سرد بکار آید طباشیر صندل سفید مغز تخم
کدو مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم خرفه هر یک پنج درم گل سرخ هفت درم کافور یکدرم زرشک
[illegible] درم گل ارمنی چهار درم با ابریشم خرفه با آب کدو [illegible] سرشته قرص سازند
شربتی یک مثقال با شیره تخم خرفه یا [illegible] کاهو صفت سکنجبین سفرجلی که در این
قسم هر گاه معده باشد نافع ست به [illegible] از پوست و دانه با شکر کوبند و [illegible]
و یک شب بگذارند و روز دیگر صاف کنند و [illegible] آب [illegible] شکر
داخل کنند و بقوام آورند صفت شربت انار که در این قسم بکار آید آب انار [illegible] شکر نیم
بپزند و کف بردارند واگر سبب ضعف اخلاط شود دو سرشاخ پودنه تازه در آن
بجوشند و بیرون آورند صفت سفوفی که در این قسم بکار آید گل سرخ ده درم طباشیر سه درم
سماق منقی سه درم کشنیز خشک دو درم [illegible] دو درم [illegible] کرده بدهند
صفت ضمادی که در این علت بکار آید [illegible] برگ سماق خرفه برگ [illegible] کوفته
صندل سفید سوده اضافه کرده ضماد کنند واگر با سوء المزاج حار علت خشکی باشد
شیر جو مقشر با روغن بادام و شیر تخم باید داد صفت شربت مقیئ که صفرا دفع کند
عادت بقی کرده باشد و علامت زیادتی صفرا مرارت فم و غثیان و [illegible] آن تا فتی
[illegible] و منتن معده [illegible] بیست درم [illegible]
که [illegible] باشد ده درم سکنجبین ده درم [illegible] طعام نیم درم
نیم آمیخته بدهند صفت مطبوخ افتیمون که صفرای معده را دفع کند افتیمون
[illegible] پنج درم گل سرخ بیست درم تمر هندی بیست درم [illegible] صد درم [illegible]
تا نیم ماند [illegible] صاف کنند و مقدار [illegible] درم [illegible] مطبوخ [illegible] کرده

صاف کنند و یک درم صبر مغسول داخل کنند و بخورند صفت مطبوخی دیگر که همین فعل کند
تمر هندی بیست درم آلوی سیاه بیست عدد گل سرخ دو درم تخم کاسنی پنج درم بنفشه ده شاخ
در یک من آب بپزند و سی درم ترنجبین در آن حل کنند و صاف کرده و دو دانگ ریوند چینی سوده
اضافه کنند صفت شربت افسنتین بنسخه دیگر که منسوب بجالینوس است با ایارج
پاک کردن معده از صفرا صیب هند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم در یک من
آب بجوشانند تا ربع بماند پس صاف کنند و قدری شکر در آن حل کنند صفت حب ایارج
که با شربت افسنتین بدهند ایارج فیقرا یک درم هلیله زرد دو درم کثیرا نیم دانگ
با آب کاسنی سرشته حب کنند صفت حب ایارج بنسخه دیگر ایارج فیقرا یک درم هلیله زرد
گل سرخ هریک نیم درم با آب کاسنی سرشته حب سازند صفت ماء الجبن که در زمانی
که صفرا در معده متولد شود و یکبد وجع بدن ... دفع کند شیر بز که کاسنی و کاهو
و کشنیز تازه و برگ بید داده باشد صبح بگیرند بجوشانند و سکنجبین ساده شکر
مقدار ده اسپره بسر آن کنند و از آتش بردارند و بپوشند تا سرد شود پس صاف کنند
سقمونیا و یک دانگ ... هندی و نیم مثقال پوست هلیله زرد ساییده و مقدار بیست
ترنجبین در آن حل کرده و شیر ... اضافه کرده بخورند صفت طبیخ شاهترج افسنتین
که در این باب نافع بود صیب افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهترج ده درم آلوی
سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم تمر هندی بیست درم در سه من آب
بجوشانند تا بمقدار دویست درم آید پس صاف کرده هر صبح چهل درم با ده درم شکر
و یک درم صبر بدهند صفت نوعی ایارج فیقرا که معده را از صفرا پاک کند فقاح اذخر
عود بلسان اسارون دارچینی هریک جزوی صبر ... جزو ... معده
بپزند از استفراغ باشد ادویه هریک یک جزو و نیم کنند صبر ... وزن صفت شربت انار
مسهل که معده از صفرا پاک کند آب انار ترش آب انار شیرین هریک یکمن بپزند صفت
... دو وقیه بر آتش نرم بپزند و کف بگیرند تا بنصف آید پس صاف کنند و یکمن شکر اضافه
کنند

کنند
و بقوام آورند و پنج درم سقمونیا و یک درم زعفران در خرقه کتان در وی مالند شربتی دو
و نیم صفت کامخ مسهل بتجربه محمد زکریا صفرا و رطوبت از معده پاک کند شربتی یک درم
سقمونیا یک دانگ گل سرخ نیم درم عود خام نیم درم کافور بچینه طباشیر یک دانگ عصاره
افسنتین نیم درم انگبین که هلیله در آن پرورده باشد بوزن کل ادویه که حرارت غالب
باشد بجلابی که تمر هندی و شکر با وی پخته باشد بدهند صفت حوارش طباشیر
که معده را قوت دهد گل سرخ سه درم سماق منقی سه درم با آب بدهند صفت
حوارش طباشیر که معده را قوت دهد گل سرخ سه درم سماق منقی سه درم کلنار
یک درم قاقله کبار یک درم مصطکی عود خام هریک نیم درم شربتی سه درم با آب بدهند
صفت حوارش طباشیر بنسخه دیگر گل سرخ ده درم طباشیر پنج درم کبابه یک درم و نیم زرشک بعضی
تخم ... دو درم و نیم کافور یک درم مصطکی ... هریک یک درم شکر بوزن کل شربتی سه درم
صفت حوارش طباشیر که معده را قوت دهد و اگر طبیعت نرم باشد باز دارد طباشیر
گل سرخ هریک ده درم عود ... هریک پنج درم کوفته ... به سرشته شربتی سه درم
صفت ... که معده را قوت دهد گل سرخ صندل سفید قدری کافور با آب به ...
امرود تازه گلاب آب سیب ده درم ... خرقه بدان تر کرده بر معده بپوشند صفت
حبی که در زمانی که صفرا با رطوبت آمیخته باشد و علامتش کمی اشتها و آب بسیار از دهان
آمدن است بکار آید ... غاریقون هریک یک درم بجلاب سرشته بخورند بیش از
دو ساعت معجون ... بدهند صفت حبی دیگر که در تقسیم بکار آید هلیله زرد
یک درم و نیم سقمونیا دو دانگ و نیم صبر دو دانگ غاریقون نیم درم در آب عنب الثعلب
سرشته بدهند صفت حب اصطمخیقون صغیر که در تقسیم بکار آید صبر سقمونیا انیسون
نمک هندی هریک پنج درم تربد تراشیده کوفته بیخته بیست درم شربتی دو درم و بعد
از استفراغ تقویت کنند معده را بکلفل و طباشیر و گل سرخ ... کوفته صفت
تدبیر سوء المزاج حار یابس و ماده معده که علامت آن شدت عطش و خشکی زبان.

سوء مزاج حار یابس
ساذج معده

وزنجبيل وبسباسه خوب است تر طيب مزاج معده وترياق ان مجربست شربا كه وماء الشعير
ولعابها وماء الشعير تازه ومخيخه طيور خفيفه وباقوره معمول از دقيق شعير وروغن بادام
وشكر است صفت معجون نفع دارد ديقون كه در سوء المزاج بارد سانج معده كه علامتش
قلت هضم وزيادتي اشتها و نفخ و قراقر ولين طبع وهضم نايافته است بكار ايد زنجبيل
فلفل سنبل هريك شش درم مصطكي با غار ده هريكي ده درم تخم كرفس جوبه دشتي سير هريك
پنج درم زيره كرماني سليخه حب بلسان عاقرقرحا هريك دو درم سادج هندي يك درم كوفته
بعسل سرشته صفت دواء لك نافع وخبزيها كه در باب صداع وغلافلي كه در عجين مربع
وترياق كبير ومثرو ديطوس كه در باب سبات ومسيه كه در امراض قلب مذكور شد
ودر عملت باجلاب كه در ان انيسون ومصطكي وعود وسنبل پخته اند مسب هند
احتياج بذكر نيست صفت جوارش كمون كه در عملت با جلاب مذكور رسيد هند
كند مشت درم فلفل دار فلفل هريك ده درم زنجبيل خولنجان هريك دوازده درم
جوز بوا قرفه قرنفل هريك پنج درم مشك نيم درم شكر شصت درم بانگبين سرشته شند
شربتي سه درم صفت معجون تدابير كه در اين ضعف معده بكار ايد از چيزهاي كم
و خشك احتراز كند و چيزهاي كم و قرص مثل شراب ريحاني مزاجي قليل وبيشتر عسل
بدهند وروغنهاي خوشبوي برهم معده مالند چون روغن سوسن وروغن مصطكي
وروغن قسط با روغن بلسان پخته قد [illegible] ونكردن [illegible] قرنه در كتاب ذكر رفته واكر
سوء المزاج مفرط باشد ريعت كرم مجار كرد [illegible] بسود دهد صفت اطريفل صغير كه
كه در ضعف هاضمه واقراص [illegible] كه در عجين [illegible] مذكور شد و در سوء المزاج رطب
سانج معده كه علامتش قلت عطش وتنفر از اغذيه رطبه وتاذي ازان وكثرت
ريق وسرعت نزول طعام است بكار ميايد احتياج بذكر نيست صفت معجون كه در
سوء المزاج بارد رطب معده كه علامت ان ترى دهان وارغ ترش وقلت عطش
وميل باغذيه حريفه ومعنى وقلت عطش باغلبيه كاذب وانتفاخ بطن وكشف [illegible]

استعمال

[illegible]
ضعف هاضمه
[illegible]
سوء مزاج بارد رطب
سانج معده

استعمال مي شود بعد از خوردن ماء الشعير وترب تخم ترب تخم كرفس تخم شبت مساوي كوفته
پنج درم از ان بسكنجبين جوشند ودر طبيخ لوبيا وشبت حل نموده نيم كرم بدهند صفت معجون
ديگر تخم ترب تخم سداب سفيد تخم جرجير هريك يك درم بوره نان غلك طعام هريك نيم درم
كوفته بسكنجبين عنصلي عسلي سرشته در طبيخ ترب وشبت حل نمايند وبدهند وعقب آن قي
فرمايند صفت حب افطيمون يكبيره كه در سبات وايارج فيقرا كه در باب سكته
وماء الاصول كه در باب فالج مذكور شد ودر عملت بعد از قي جهة تنقيه بلغم
مي دهند احتياج بذكر نيست صفت جوارش عود مسهل كه در اين قسم استعمال مي شود
تخم ترب سفيد ده درم قرنفل جوزبوا زعفران عود خام هريك يك دانك ونيم سقمونيا
نيم دانك كوفته بعسل سرشته شربتي دو درم در آب كرم حل نموده بدهند صفت ايارج
كه معده را از اخلاط غليظه پاك كند تخم كرفس شش درم افسنتين رومي انيسون
از هريك سه درم فلفل سفيد اسارون هريك يك درم صبر هشت درم [illegible]
بمثقال الجوز رسد صفت حب الافاويه مسهل كه در اين قسم بكار ايد هركاه [illegible]
كاه باشد بدهند حب بلسان عود بلسان سليخه دارچيني مصطكي سنبل اسارون
زعفران بسباسه قرنفل جوزبوا هريك يك درم ونيم غاريقون ده مثقال تربد ده
درم سقمونيا ده مثقال زنجبيل دو درم با آب كرفس حب سازند ده درم ونيم صفت
كمون كبير كه در عملت بعد از استفراغ بكار آيد زيره كرماني مدبر [illegible] درم زنجبيل
سداب فلفل بوره نان هريك ده درم كوفته بعسل سرشته صفت كموني [illegible]
جالينوس كه در [illegible] بر [illegible] رياح [illegible] هضم كند [illegible] نيم [illegible] كرماني
مدبر فلفل سفيد دار فلفل فلفل سياه هريك [illegible] وقال [illegible] وهذا الكموني يعمل
[illegible] من اجزاء متساويه في جميع [illegible] اعني الكموني والفلفل والسداب
والبورق وهذا [illegible] الطبيعة [illegible] من الاصناف الباقية كمية متساوية
ومن البورق نصف هذه الكمية ويجاد من الكموني [illegible] ثم نغلي ويكون

الفلفل ابيض وذلك انه يقوى المعدة اكثر من الدار فلفل والفلفل الاسود وهذه التي ليست
صغارا ولا متشنجة فلا يكون قشرها غليظا من الثقيلة الوزن الكبار الصحاح والبورق فيكون
اذا اتخذت الدواء لمن كانت طبيعته حسنة البورق المدقوق نطرون وهو الاحمر واذا عملته
لمن كانت تعمل الطبيعة استعملت البورق الاخر ويكون ما يطرح منه النصف من كميه كل واحد
من الادوية وورق السداب ايضا فيكون يابسا بعلكه وذلك انه يجفف شديدا كما
مرارة اسخانه فوق الفلفل وان لم ينشف هذا بقيت فيه رطوبة ما فضلية لم يبلغ
حقيقة الهضم من اجل ذلك لا ينبغي ان يطبخ بالقوة وهذه الاربعة الاصناف ربما خلطت
بعسل منزوع الرغوة وربما لم يخلط بشي وحفظت على حدتها بغير عسل فاذا احتجت اليها
طرحت في ماء الشعير او في غذاء اخر موافق وهذا دواء يحفظ مفردا قبل الغذاء وبعد
الغذاء والذي يخلط بالعسل فاوفق في هذا الحال وذلك انه يذهب بالتنفخ اصلا وينبغي
ايضا ان يكون العسل حينئذ اذا احتيج ان يكون قريبا في حال الذابح ويستفرغ بقوة ويحب
ان يعلم ايضا انك اذا اردت ان يكون استفراغه اكثر فيجب ان يكون دق الادوية
جريشا او الادوار صفت معجون فلاسفه كه در تقسيم كار ايد فلفل دار فلفل زنجبيل
دارچینی پوست هلیله املة مقشر شیطرج هندی زرا وند مدحرج پنج بادیه
خصیة الثعلب ... نارجیل هر یک ده درم با بونه پنج درم مویز طایفی ده درم
کوفته بخته سه چند انگبین سرشته چهل شبانروز در جو نهند شربتی یک مثقال
صفت معجون فلافلی که در تقسیم کار اید در معجون پنج مذکور می شود صفت قرصی
که بجهت تقویت معده و دفع بلغم با کل ابکینی مید هند گل سرخ سه درم
عود سنبل مصطکی سلیخه اذخر دارچینی افسنتین هر یک یک درم کوفته بشراب کهنه
سرشته قرص سازند هر یک دو درم هر صبح یک قرص با همین درم گلنگبین عسلی که
انیسون در ان بخته باشند بخورند هند صفت سبعی که معده را قوی کند و بادها
بشکند و اسهال مزمن باز دارد بگیرند آب به شربت و نعنا تر یکبار و زیر آب
کهنه

کهنه بجوشانند و بدست مالیده صافکنند انگاه شراب سه من و از آب به چهار من عسل
مصفی چهار من در دیگ بخته بقوام آورند و از آتش بگیرند و عود هندی و سنبل و چینی
و قرنفل و زعفران و دار فلفل و قاقله هر یک دو درم کوفته داخل کنند شربتی
پنج درم تا ده درم صفت شربت سنبل که در معده بلغمی و تبهای مزمن نافع بود
ده درم سنبل خوشبوی بیست درم در چهار من آب بجوشانند تا بنصف باز آید صاف کنند
و دو من عسل اضافه کرده بقوام آورند شربتی ده درم صفت شربت مشک
نافع است معده و امعا را قوت دهد دو من عسل با دو من آب بجوشانند و کف
گرفته بقوام آورند چون از آتش بگیرند و یک درم مشک و یک درم زعفران سوده
در وی مالند شربتی از دو درم تا پنج درم صفت شربت عنبر که تقویت معده
و بدن کند بدستور شربت مشک است اما عنبر و زعفران هر یک یکمثقال
بکنند صفت شربت عود عود هندی اسارون هر یک پنج درم نیم کوفته کنند و سنبل
و قرنفل و مصطکی و جوز بوا هر یک دو درم و نیم کوفته در خرقه بسته در دو من
گلاب بجوشانند تا بنصف باید و هر ساعت خرقه را بدست بمالند و بیرون آورند
و یک من شکر طبرزد داخل کرده بقوام آورند و یک دانگ مشک سوده داخل کرده
شربتی پنج درم صفت شربت مرکب که انفع معده را اسود و هلیله پوست زرد
ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل ساذج هندی قاقله قرنفل دار فلفل
زعفران دو مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب جوز بوا هر یک دو درم و نیم کوفته
هر یک جدا در خرقه کشاده بندند و در سه من گلاب بریزند تا به نیمه اید و خرقها
بمالند بدست و بفشارند و جدا کنند و دو من عسل و یک من نبات داخل کرده
بقوام آورند و از آتش بگیرند و مشک و عنبر و زعفران هر یک یکمثقال سائیده
داخل کنند شربتی سه درم تا پنج درم صفت جوارش عود که معده را قوت دهد
عود قرنفل زنجبیل قاقله ساذج قلنجان دار فلفل هر یک دو مثقال زعفران

[illegible]

یکدرم کوفته با عسل مصفی سرشته شربتی سه درم صفت سفوف عود که رطوبت
معده را کم کند قرنفل کبابه هر یک پنج درم مصطکی سنبل هر یک سه درم عود خام بیست درم
بجودت معده ... با کل شربتی یک مثقال تا پنج درم ... صفت جوارش عنبر کرمانی که قوی ...
وضعف بدن را سود دهد پوست ترنج عود هندی ۷ کبابه قرنفل قاقله جوز
بوا هر یکی پنج درم تا مشک انیسون ۷ تخم کرفس ... افیون ... هر یک سه درم
روغن بلسان دو درم ... تخم ... زعفران هر یک سه درم عنبر یک مثقال ...
در روغن بلسان ... بعسل حل کند و ادویه بدان سرشته شربتی از
یکدرم تا دو درم صفت جوارش ... سعد کندر سنبل هر یک پنج درم کوفته بیخته
بعسل سرشته صفت حب صبر بنسخه اسحق بن حنین که معده را پاک کند
دارچینی قصب الذریره سلیخه عود بلسان نقاح اذخر ... هر یک سه وقیه در ... من
آب بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا ... زعفران ... مصطکی هر کدام
یک وقیه کوفته بیخته با این صبر بیخته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم صفت
سکنجبین بنسخه اسحق بن حنین معده سرد ... فایده دهد و رطوبت ...
دفع کند پوست بیخ رازیانه ده استار در سرکه ناب نیم من اگر سرکه ... باشد ...
باشد و آب خالص نیم من بخیسانند ... بجوشانند که نصف بماند
پس صاف کرده نیم من عسل داخل نموده بقوام آورند شربتی دو وقیه با ...
و اگر سه وقیه صبر سقوطری معمول در آن کنند پاک کننده باشد صفت دارویی
که اروغ ترش را سود دهد غاریقون یک مثقال کوفته بعسل سرشته بعد از
طعام او کرده ... صفت شربت خبث الحدید که مقوی معده و منشف رطوبات
بود تخم کرفس تخم رازیانه انیسون زیره کرمانی نانخواه صعتر انگدان کاشم کرویا
کشنیز خشک فلفل دارچینی دارفلفل کندر سنبل قرنفل جوز بوا زنجبیل سعد ...
یک مثقال خبث الحدید ده مثقال مجموع را در روغن شراب انگوری بجوشانند تا نصف آید
پس صاف

پس صاف کنند و هر صبح سی درم بدهند تا به هفته و از میوهای تر و ترش پرهیز کنند صفت
ضمادی که معده را گرم کند سعد نقاح اذخر سنبل عود ... مصطکی هر یک
... کوفته ... سرشته ضماد کنند و اگر افسنتین رومی و قصب الذریره بان زیاد کنند
و شراب کهنه سرشته نافع بود صفت روغن مصطکی که معده را قوت دهد و گرم کند روغن
زیت پنجاه درم مصطکی ... درم هر دو را در شیشه کنند و در دیگی پر آب بیاویزند آن
ریح معده
آب را بجوشانند تا مصطکی در روغن شود صفت حب سکبینج که در ریاح معده ...
بعد از حقنه و اجتناب از اطعمه رطبه و تدهین فم معده بروغن سداب ... روغن
حب الغار و روغن سداب و تکمید بنخالة مصبوص گندم و بابونه و مرزنجوش
و خوردن معجون فلافلی و کوارش کمون و ... استعمال شود و علامت
ان ... وجع بعد از استمرا غذا در جانب ... فوق ...
و قراقر ... مقل ... افتیمون مساوی ... حب سازند
شربتی از دو درم تا سه درم با آب گرم بدهند صفت معجون حب الغار که در نفخ معده
... بعد از حقنه مید هند حب الغار هشت درم ... سداب خشک پنج درم
نانخواه زیره صعتر شونیز کاشم کرویا فطراسالیون مغز بادام تلخ فلفل دارفلفل هر یک
پودنه دشتی هر یک سه درم جند بیدستر جاوشیر سکبینج هر یک دو درم بعسل سرشته
شربتی سه درم صفت معجون ابهل که در ... بکار اید ابهل نانخواه کندر دارچینی
وج مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال تا دو درم صفت جوارشها
کنند که درین باب بکار اید در سوء المزاج بارد معده ذکر شد صفت جوارش
انجدان که ... دارفلفل هر یک پنج درم ابهل ... زنجبیل هر یک شش درم
انیسون مصطکی رازیانه هر یک دو درم انکدان ... درم نانخواه تخم کرفس
هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی دو درم صفت سفوف که درین باب
نیز نفع دهد در سوء المزاج بارد ذکر شد صفت ضمادی که در ریاح سوداوی

که علامتش غلظت بیخ و بسیاری اروغ و یافتن وجع بعد از هضم در حوالی ستره است تخم کرفس سداب
مرزنجوش دو قوحب الغار بشت با بونه معده در سرکه پخته ضماد کنند صفت مقوی جهة
کسانی که هرگاه طعام خورند تمام روز و ساعت درد معده بهم رسانند و تا قی نکنند و چیزی
ترش برنیابد آرام نیابد حزق سفید درمیان ترب کنند و یک شبانه روز بنهند پس آن ترب را
پاره کنند و در سکنجبین عسلی بنهند یک شبانه روز دیگر و این سکنجبین را با آب که شبت و بادیان
و سداب در آن پخته باشند بدهند و از عقب آن قدری از آن آب بخورند و قی کنند
صفت حب اصطمخیقون که بعد از قی کردن صاحب این علت میدهند در رسالت مذکور
شد صفت معجون خاص که مداومت آن بعد از استفراغ در این علت بکار آید در محلش
مذکور شد صفت قرصی که در این علت نافعست بعد از قی و استفراغ افتیمون
تخم کرفس هر یک پنج درم افسنتین رومی ده درم سلیخه بیست درم فلفل جند بیدستر
افیون هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بوزن درمی قرص سازند صفت نعضی ادویه
که در ضعف شهوت که بسبب ماه میان اطفال و معده است و علامتش آنست که آنچه
خورده باشند زود هضم شود و از خوردن ترشی اشتها بهم رسد بکار آید چیزهای ترش
و تریت چون فلفل و کبر و سیر و سرکه و انواع انجامها و شلغم که در خردل پرورده باشند بخورند
و حلتیت در این باب نافعست و پیاز و کبر و سیر و سرکه و غذای او در این باب وا نار با عوزه
با سماق باشد و ایارج فیقرا با قدری افیتمون ستده بکار آید صفت سماوی که
در این علت که بسبب افتادن عصب دماغی که بفم معده می آید بعد از
نفقه دماغ استعمال می شود و علامتش آنست که معده حس نمی کند طعامهای نرم بکند
حب الغار قسط حلو و مرقشیا کندر هر یک ده درم صمغ خشک باخره درم صبر زنجبیل
تخم نبیرج شب یمانی تخم نروج مرچ هر یک هشت درم زعفران جند بیدستر هر یک چهار درم
قرنفل ناشق درم حضض زرآوند سنبل کلقا اقاقیا هر یک پنج درم مصطکی شوبنی هر یک
هفت درم کوفته بموم و روغن قسط یا روغن ناردین گداخته سرشته ضماد کنند صفت

سکنجبین

ضعف شهوت

سکنجبین سفرجلی که در سوء المزاج حار معده و صفراویه که در سوء المزاج بارد معده مذکور
شد در ضعف شهوت که بعد از تبها و ضعف قوی بهم رسیده باشد احتیاج بدکر ندیت
صفت شربت بونه که در این ضعف شهوت بکار آید انار ترش را با پوست بکوبند و نیفتد
و بوته ترا بکوبند و آب بگیرند نصف آب انار و چند وزن هر دو شکر داخل کنند و بقوام
آورند شربتی از پنجه صفت سفوفی که در این قسم ضعف شهوت بکار آید کل سرخ دو درم
سماق دو درم قاقله یک درم کوفته شربتی دو درم صفت شربت افسنتین نسخه پنج
الرئیس که در ضعف شهوت بکار آید افسنتین رومی صد درم در سه من آب بپزند تا آبی
است آید بدست بمانند و صاف کنند و بهر زر حریر بگیرند و بعد از آن صد درم بر آن کنند
و حمیرا ازوی دور کنند و بعضی آنند از آن افشره ده استکان آب افسنتین بیامیزند و دو استار
عسل یا جلاب استاشر با مقدارش داخل کنند و با آتش نرم بقوام آورند صفت بعضی
که در جوع الکلب که بسبب انصباب سودا از سپرز باشد استعمال می شود و علامت آن
بسیاری ثقل و حصول نافع مدعوع و لاغری بدن و سوزش فم معده و زوال آن بخوردن
غذا باشد مقصد باسلیق یا سلیم باید کرد و استفراغ بطبیخ افیتمون و شاهترج بسیار
و تقویت معده با طریفل و جوارشها و غیرها که طبع نرم باشد و ناشتا آب گرم دادن
و اطعمه چرب و نرم و شراب انگوری خوردن صفت غذایی که در این قسم بکار آید
گوشت بره و بزغاله فربه بگیرند و با لخود و سبت و اندکی سیر بپزند تا مهرا گردد و گوشت
از آن بردارند و ضبان گوسفند فربه و روغن سمین بپزند تا مهرا شود و اندکی نخود
و دارچینی و عود صندلی کوفته بیخته در آن بپزند و بخورند صفت جوارشی که در
این علت هرگاه سبب برد معده باشد علامت آن انصباب سودا است سوای سوزش
بعد از قی کردن و استفراغ با ایارج فیقرا استعمال شود آنانی که طبع نرم باشد در سوء
مزاج بارد معده مذکور شد صفت معجون کندر نسخه دیگر که در این باب نافع و فلفل
دارفلفل انیسون بوفته کاشم سنبل هر یک پنج درم کندر ده درم کندر بجوهر کوفته

[illegible]

اضافه کنند و بعضی اوقات
بسبب کثرت بلغم و غلظ آن
هلیله سیاه هلیله کابلی
عاقرقرحا میویزج از هر یک
یک درم و ثلث درم اضافه کنند
و بعسل على الرسم معجون سازند
و قبل از طعام بقدر مستوان
خوردن و هرگاه طبع قبض

جوع الکلب که بسبب
انصباب سودا باشد

باشد و نرم نباشد در
هر شربت که از یک مثقال
تا دو مثقال باشد اندکی
محموده داخل کنند نافع

وجع الکبد بسبب تحلیل بسیار باشد

نعل برشند شربتی سه درم صفت بعضی تدابیر که در وجع الکبد که سبب تحلیل بسیار
و تحلیل بدن و سوء مزاج حادث و معده بکار آید ماالبزر موم روغنها و حلوی سرآب و غیر آن
زنجبیل و شربت لیمو و ریباس و گوشت گوساله و سکون در هوای خنک باریده است صفت

وجع البقر

مطفیه که صاحب وجع البقر را نفع دهد و آن جمیع اعضا است باسری معده و اگر او را از خوردن
غذا کفایت کند توتیه بالخوف دست بند و قدری زیره و عود خام نیم کوفته و دارچینی
و خولنجان در وی بزند تا تمام پخته کرده و آب آن با نمک آید پس مقداری الکامه
و آب به ترش و آب سیب ترش داخل کنند و یک جوش دیگر بدهند و از آتش
بردارند و سداب خورد کرده داخل سازند و بگذارند تا سرد گردد صفت معجونی که
علت بکار آید لادن سنبل سعد سنبل عود مصطکی عنبر سائیده روغن مصطکی و قدری
شراب سرشته گرم کرده ضماد کنند صفت دوایی که ماده سبب شهوات فاسده
دفع کند مانند آنکه معده او فاسد باشد و بدن ... زردی باشد و قریب باستسقا
باشد حب بلوط شصت درم سقوطری شانزده درم مثبتی غافث شش درم
اذخر چهار درم ... نیم کوفته در یکمن آب بپزند تا بنصف آید پس صاف کنند این جمله
یک شربت باشد سه روز بخورند صفت دوایی که در علت کار آید قاقلهٔ صغار
و کبابه مساوی نبات بوزن کل شربتی سه درم صفت دوایی که در علت بکار
آید حب بلوط دو درم انیسون سه درم مویز هفت درم هلیله سیاه بلیله امله
هر یک پنج درم خبث الحدید مدبر ده بیست وقیه شراب قابض و مثل آن بپزند
تا بنصف آید پس صاف کنند و در هفت روز بخورند صفت نیم آهن مدبر ساختن
نیم آهن کوفته بوبا نکرده در سرکه بخیسانند و خشک کنند و مرتبه دیگر بیان کرده
در سرکه اندازند و خشک کنند چند مرتبه باین دستور و بکار دارند صفت دوایی
دیگر با سه حبقراشتی درم هلیله بلیله آمله هر یک سه درم کوز کندم پنج درم کوفته
بیخته بعسل سرشند شربتی سه درم با آبی که از آن مصطکی و انیسون و نعناع جوشانیده
باشد

عطش که بسبب حرارت و یبس باشد

باشد بخورند صفت بعضی تدابیر که در علت بکار آید در زنانِ حامله و غیر آن استخوان کوفته
نیم بریان و استخوان دراج و تذرو و مرغ خانگی بریان بخایند و آب آن بلع کنند و اگر
این استخوان انفاد در آب نمک که فلفل سائیده در آن کرده باشند کنند بهتر باشد صفت ادویه
که بعوض گل اگر بخورند از روی گل بنشیند نشاسته بریان طباشیر حبه شوربریان کوفته
گندم ستاصیلی مویز منقی بخمس صفت دوایی که رفع عطش که بسبب حرارت و یبوست معا
دایم باشد بکند و علامت آن سوزش و خلیدن حوالی ناف بود اول فصد باسلیق
و مطبوخ هلیله با ماء الجبن با سه درم هلیله زرد و دو دانگ صندل دیگر آنک
سقمونیا و ده درم شکر استفراغ و از عقب آن هشت روز دوغ بدهند و لعاب اسبغول
بخورند و غذا آش جو با ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و روغن بادام بدهند صفت قرص
طباشیر کافوری که در عطش قلبی مفید هست معلوم شد در جوع و علامت آن آنست
که از استنشاق هوای سرد ساکن میشود صفت حب مسکن عطش تخم کاهو تخم خیار تخم خیار
بادرنگ تخم کدوی شیرین مقشر هر یک پنج درم تخم خرفه مقشر ده درم کثیرا هفت درم کوفته
بلعاب اسبغول سرشند و حب سازند صفت آبی که تسکین عطش کند مغز هندوانه
مغز خیار بادرنگ را با سنبوری که گلاب میگیرند معطر سازند و گلاب اضافه کنند
و قدری در آن بخایند و بوزن آن انگور بآب زرشک ترش اضافه کنند و قدری
طباشیر سفید سوده داخل کنند و بعوض آب میدهند صفت شرابی که تسکین
آن و غیر آن ساکن کند مویز پاک کرده با شکر و آب کنند و بگذارند که بجوش آید
و زعفران کرده بوده پس صاف کنند و اگر ترش خواهند آب انار ترش با وی بیامیزند و اگر
ترش نخواهند آب انار با انار دانه اکتفا کنند که چاشنی بگیرد و اگر خواهند مربی
بی شکر کنند و اگر مرطوب باشد بعوض شکر عسل کنند و هرگاه تند تر خواهند
اندازند لیمو و سداب و پودنه و اندکی غلک و سنبل جوش کنند و هرگاه شیرین تر خواهند
دارچینی و عود و زنجبیل و اندکی قلقل جوش کنند و بوی مشک خوشبوی سازند

فواق

صفت سفوفی که فواق بلغمی را بعد از قی کردن بماء شور و شرب سکنجبین و آب شبت
و آب بادیان سرخ و تخم کرفس سود دهد و علامت آن کثرت ریق و ثقل معده و حموضت
طعام در معده و بر دوات هضم است صندل سفید نیم درم قسط تلخ نیم درم فطراسالیون یک درم
کوفته بیخته بطبیخ پودنه و انیسون و مصطکی در بیره بدهند صفت کمونی که در باب
مثرودیطوس که در مزاج بارد معده و تریاق فاروق که در باب سبات و سنجرنیا که در صداع
و تریاق اربعه که در باب صرع مذکور شد و در بیمه فواق و در قسم ریحی که علامتش
حدوث بعد از تخمه و نقص هضم و حصول اغذیه نفخ و ثقلیات است بکار آید احتیاج
بذکر نیست صفت سکنجبین ساذج که با آب گرم بجهت قی کردن در فواق که سبب آن
لذع فم معده است از اخلاط حاده و علامت آن حرقت فم معده و حدوث بعد از
اکل اغذیه و ادویه حریفه و بعد از قی مره سودا یا خضراء یا صفرا و است قبل از سقی بزر
قطونا با روغن بادام و امثال آن احتیاج است معلوم است صفت ادویه که در علت ورم کبد که
سبب ورم باشد و علامت آن تب حاده و غشی مفرط و سایر علامات ورم کبد معد کور است
صفت ادویه که در فواق یبسی که بعد از استفراغات و حمیات حاده تب بسه مثل لعابهای
بارده با روغن بنفشه و شیرخشت و شربات و غیره در [illegible] بیمه مذکور شد صفت حب اقاقیا که
که در سوء مزاج بارد معده و حبّی که در بسابات مذکور شد و در علاج اسهال
نرمی بعد از نفخ بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت حب مصطکی که در [illegible] نفخ
بعد از نفخ بکار آید مصطکی دو مثقال زنجبیل یک مثقال قاقله کبار بزر کرمانی مدبر هم
هر یکی دو مثقال تربد سفید یک مثقال غاریقون نیم مثقال شربتی دو مثقال صفت معجون فلا
فلافلی که در حمی ربع و معجون کندری که در داء الکلب و کمونی که در سوء المزاج بارد معده
مذکور شد و در علاج اسهال بلغمی و سوداوی بعد از قی بکار آید احتیاج بذکر نباشد
صفت بعضی ادویه که از [illegible] حرکت اعضاء [illegible] که بسبب بسته شدن [illegible]
باشد [illegible] کروبا انیسون کندر مصطکی [illegible] اسید و معجون
الاصل

فواق بسبب ورم

فواق بسبب یبس

حب اقاقیا

قیوع و غثیان

اصل دهوارش کندر و جوارش جالینوس و معجون حب الغار که در ریح معده مذکور شد
و غیرها نافع است صفت ضمادی که قیوع و غثیان که سبب آن صفرا باشد
و علامت آن التهاب و عطش و مرارت فم و ما بعد الجریح باقی است بعد از قی استفراغ با
شیر و قلیله و تغذیه بحموضات ساکن کند صندل سرخ و سفید گل سرخ [illegible] سبب
آب امرود گلاب ضماد کنند صفت [illegible] که در سوء مزاج بارد معده و شربت پودنه و شبت
افسنتین که در ضعف شهوت مذکور شد و غثیان و قی بلغمی را نفع بعد از قی سکنجبین
عسلی و طبیخ شبت و ماء شور و اسهال با یارج فیقرا با عسل سرشته سود دهد احتیاج
بذکر نیست صفت حبی که قی صفراوی را باز دارد و علامت آن عدم التهاب و عطش و تلخی
نفخ و قیء با حموضت یا ملوحه با اطلاق ما بعد الجریح باقی است باز دارد بزر البنج بکجز و
بزر الورد سماق قسط هر یک چهار جزو کوفته حب به شربت سرشته شربتی نیم مثقال تا
یک مثقال بدهند و اگر سبب قی صفرا باشد از عضوی یا از تمام بدن عطبوخ هلیله
و طبیخ صبر و فصد با سلیق تنقیه کند و علامت آن آنست که اعراض قی و الم باشد بلکه
بعد از قی ساکن شود الحاح بود کند صفت ضمادی که در این قی که ماده از بدن برون
بعد از تنقیه بکار برند آب به بریان آب سیب بریان صندل سفید گل سرخ مورد [illegible]
برون بود کافور مسن بر معده ضماد کنند صفت شربتی که قی مذکور باز دارد و در
جگر ساکن کند آب انار و آب سیب هندوانه هر یک سه وقیه نان مغسول یک درم زعفران
ده دانگ با زعفران ساید و در این آب ها اندک جمله یکی شربت باشد صفت شربتی
که قی و اسهال صفرا باز دارد آب به ترش آب سیب ترش هر یک سه من سماق حب الآس
عنب الثعلب تخم حماض هر یک نیم من در آب به کنند و جا اندک صاف کنند شربتی دو وقیه با یک درم
طباشیر سوده بدهند صفت شربتی دیگر که قی صفرا و اسهال باز دارد به ترش سیب ترش
امرود صینی انار ترش هر یک کوفته آب آن بگیرند سماق و غیره را در کتان [illegible] و جبّ الآس
و زرشک نیم کوفته در آب ها بجوشانند دو شبانه روز پس صاف کنند و با آتش ملایم بقوام آورند
مثل سوده داخل کنند نافع باد

صفت سیبی که معده را قوت دهد
و قی و فواق بلغمی را سود دهد
آب به ترش سی رطل شراب کهنه
خوشبوی بیست و پنج رطل نیم پخته
با آتش ملایم اندک بجوشانند
که صفا باید بس بگیرند و کف
عسل مصفی داخل کنند و بقوام آورند
و زنجبیل مصطکی هر یکی دو درم
قاقله کبار و صفا دارچینی هر یک
چهار درم قرنفل سه درم زعفران
چهار درم تمام نیم کوفته در کیسه
فراخ ببندند و با نجوشانند
و در ساعت بدست مانند
و بعد از قوام به پودنه آورند
و یک درم سک و دو دانگ

وبعضی اوقات مقداری پوست بیرون پسته در آن بجوشانند صفت سفوفی که قی صفرا باز
دارد عود طباشیر هریک سه درم گل سرخ بو داده زرشک هریک پنج درم سماق چهار درم انار
دانه ده درم کوفته با شراب به یا شراب ریباس یا آب هندبا بدهند صفت سفوفی
دیگر گل سرخ سماق هریک پنج درم طباشیر ده درم گل نیشابوری سه درم کوفته کافور نیم دانگ
با وی بیامیزند شربتی سه درم با آب انار ترش یا آب سیب یا آب به میدهند صفت
سفوفی دیگر جهت قی صفراوی طباشیر سفید پنج درم گل سرخ چهار درم تخم خرفه
هریک پنج درم سماق ده درم اقاقیا سک هریک یک مثقال گل نیشابوری ده درم صمغ
عربی سه درم عود خام سه درم شربتی دو مثقال با شراب تفاحی ترنج صفت
مقیئی که در علاج قی بلغمی زمانی که ماده در معده باشد بکار آید تخم شبت شبانه
صافکرده سکنجبین عسلی و بعد از آن سابیده در آن حل نموده نیم گرم بخورند و قی کنند
دواء المسک تلخ که در علاج وجع جوارش عود که در سوء مزاج بارد معده و سن بیت
بوده که در ضعف شهوت مذکور شد و در یتیم بکار آید قی بعد از قی کردن
نفع دهد احتیاج بذکر نیست صفت حب صبر که در باب سبات و صرع و حب مصطکی
که در باب وجع ترش و ایارج فیقرا که در سکته و حب الافاویه که در ریح معده
مذکور شد و در قی که ماده در قعر معده باشد مذکور شد که جهت اسهال بکار
می‌آید احتیاج بذکر نیست صفت مقیئی که ماده بلغمی مشرب در حمل معده را دفع کند ماهی
شور بخورند بعد از آن تخم شبت جوشانیده آب ترب که خردل در آن پرورده باشند
با سکنجبین عسلی نیم گرم بخورند و قی کنند صفت حبی که حمل معده را از بلغم پاک کند
بسبب قا ایارج فیقرا شش درم هلیله سیاه هلیله کابلی هریک ده درم ترمس گل نمک
هندی هریک سه درم بو داده خشک قاقله صغار انیسون نانخواه کرویا جوز بوا قرنفل
هریک دو درم و نیم مصطکی دو درم تربد هفت درم کوفته با آب بو داده سرشته حب سازند
شربتی یک درم تا یک مثقال با شراب افسنتین یا میبه بدهند صفت شربتی که بعد از قی بلغم
معده

معده را قوت دهد انار دانه ترش پنج درم مصطکی پنج درم کندر هفت درم بو داده سنبل از هریک
یک درم نیم در یک من و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف کنند و یک درم عود هندی و یک درم مصطکی
مشک سوده داخل کنند صفت سفوفی که بعد از قی بلغم معده را قوت دهد بو داده خشک
عود قرنفل هریک دو درم کوفته بیخته یک درم تا ده درم با گلقند بدهند صفت سفوفی دیگر
که در یتیم بکار آید عود مصطکی هریک یک جزو سنبل نیم جزو ریوند چینی بو داده خشک نانخواه
در سرکه دو شبانه روز خیسانیده خشک کرده هریک دو جزو شربتی یک مثقال با آب به بدهند
و اگر علت قوی‌تر باشد با آنچه رب یا آب اطراف بدهند صفت عماری که بعد از قی بلغمی
قی بلغم بکار آید سک قصب الذریره مصطکی سنبل عود قرنفل جوز بوا قاقله صغار از
زعفران کوفته با سوق سرشته حب کنند صفت قرص کافور که در علاج قی الدم که بسبب
ان طرقیدن یا گشوده شدن سر رگی بوده باشد بعد از فصد در جنس قوت و امکان
دم رگی و بعد فصد زمانی که ضعف باشد بکار آید صمغ عربی با جلاب درم کهربا بسد گشنیز
گل سرخ طباشیر سفید سماق کلنار عصاره لحیة التیس نشاسته هریک ده درم شاخ گوزن
سوخته شسته هفت درم اقاقیا هفت درم شب یمانی سه درم افیون یک درم تا دو درم شربتی
سه درم با آب بادران یا آب لسان الحمل بدهند صفت قرص کهربا که در علت هر گاه سبب خون جراحت
ریه و معده و علامتش وجع سینه هر گاه قرحه در معده باشد با وجع و قی
هر گاه قرحه در قعر معده باشد در جانب الکتف است هر گاه قرحه در مری باشد و او جاع
مذکور شد بعد از خوردن حوامض و حریف اشتداد می‌یابد و کثرت ... ان فی نفس
لسان الغنا از جمله علامات است بکار آید کندر دم الاخوین هریک سه درم کهربا پنج درم شاخ
مغسول گل مختوم هریک ده درم شب یمانی دو درم و نیم کلنار سه درم افیون دو درم
دو درم جمله ده قرص سازند شربتی یک قرص در آب لسان الحمل و آب عصی الراعی یا آب
بادروج یا آب برگ خرفه بدهند صفت قرص کل که در قی الدم که بسبب طرقیدن عرق
رئه است بکار آید سرب سوخته اصفهانی شادنج مغسول دم الاخوین هریک سه درم کلنار ماز هریک

دو درم شاخ گوزن محرق مغسول اقاقیا هریک یک درم کندر زعفران هریک نیم درم دم الاخوین یکدرم
ونیم کوفته بیخته باب بارتنگ یا آب بارزان یا آب بهی سرشته قرص سازند هریک دو درم شربتی یکقرص
صفت قلونیای فارسی که درجمیع اسنان ودمها که در استرخای لثه وسحجها که در باب صداع
مذکور شد ودرقیء الدم که سبب آن استرخا ورمی سر رگها باشد بکار آید احتیاج بذکر
نیست **صفت** تدبیری که درجمود دم در معده که علامتش غشی وعرق سرد وانقطاع نبض است
بکار آید تخم شبت خوب نیم رطل در آب بجوشانند وصاف کنند وبا سکنجبین بدهند جهت قی وجوع
جمیع انواع خصوصا انفحهٔ خرگوش ازین باب ودرجمیع این دم در معده نفع عظیم دهد
صفت ضمادی که در هیضه حاره که **صفت** علامتش کرب وعطش شدید وقی صفرا
ووجع معده وامعا وقلق شدید است بعد از نفع اغذیه فاسده از معده جهت تسکین
قی بر معده ضماد صندل وسیب به وسیب وریان برنج مورد کوفته بگلاب وکافور قدری
ضمادی دیگر اگر جو آب مورد ترسرشته ضماد کنند **صفت** ضمادی دیگر به وسیب
تبر بیخته بکوبند وکل سرخ گلنار افسنتین عفص مصطکی روغن مورد درهم آمیخته
ضماد کنند **صفت** ضمادی دیگر به درسرکه بیخته شکوفه رب لحیة التیس حماض اقاقیا
گلنار پوست انار اگر جو آب مورد حنیا بینه بسرشتم مانند **صفت** ضمادی دیگر خاکستر
خاکستر کنز خاکستر شاخ بز بسرکه بنعناع ضماد بسرشتم مانند **صفت** شربتی که قی باز دارد
امرود قدید سیب قدید حب الاس برنگ انار ترش کوفته در آب انار ترش بکشانید
حنیا بینه بعد از آن بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف کنند ودیگر باره بجوشانند تا بقوام آید
صفت قرص طین که قی باز دارد خصوصا که صاحب هیضه بارد المزاج باشد وعلامت آن بغمی
قی وقلت عطش ووجود نفخ وحمور اغذیه بارده است گل مختوم نیم من نیم بکوبند قاقله
پنج درم نعناع خشک سه درم سنبل ده درم بگلاب سرشته قرص سازند شربتی یکمثقال با رُبّ قوقه
شربت مورد بدهند **صفت** قرص مذکور بنسخهٔ دیگر گل مختوم کندر هریک ده درم کبابه
قاقله هریک یکدرم ونیم کافور یکدانگ ونیم مشک یکدانگ قرنفل یکدانگ بلعاب
بهدانه

بهدانه سرشته قرص سازند شربتی یکمثقال با یکوقیه شربت بهی دهند **صفت** قرص مورد
که قی باز دارد پوست انار ترش بلنج درم حب الاس سماق گلنار کل سرخ مصطکی بلوط
نشاسته ریباس مقل مکی هریک ده درم با آب بهی ترسرشته قرص سازند شربتی یکمثقال
اسهال نیز باز دارد **صفت** قرص راسن که در علاج هیضه جهت باز داشتن قی وقوت
خواب احتیاج می شود قرنفل ده درم سک یکدرم قرفه دو درم راسن خشک یکدرم ونیم
مصطکی افیون هریک یکدرم ونیم کوفته ده قرص سازند شربتی یکقرص **صفت**
قرص عود که صاحب هیضه مرطوب المزاج را بعد از قی بسیار دهند قرنفل کبابه
هریک یکدرم سنبل مصطکی هریک نیم درم عود خام چهار درم شکر طبرزد کل شربتی یکمثقال
تدابیری که در علاج هیضه بود آن که صاحب این مرض را در عرق غمر کنند واطراف سرد
وخوانق بر پیچاند استعمال شود اطراف او را در آب گرم کنند وبمالند وکلاب بر روی بریزد
وآب بهی وصلوی بر پای او طلا کنند وخرقه بر بالای او بپوشند وهر ساعت خرقه تر
بدل کنند واگر ضعیف وبیهوش شود عضلهای او را بمالند وسر وگوش وبینی او را
بمالند وموی صدغ او را بکشند وماء اللحم وشراب مثلث بدهند که در علاج سوء المزاج
بارد معده مذکور شد در حلق او بچکانند واگر تشنج کنند عضوها بروغن گرم چرب کنند
وبر عضلها اتضد وموم روغن ازکل خطمی سفید وبنفشه وموم زرد ورو غن بنفشه
بادام بیامیزند وبرعقب کردن او بمالند واگر اسهال افراط کند تخم خشخاش کوفته
بیخته نشاسته ریباس در آب ملعوقه حقنه کنند **صفت** ضمادی که در علاج ضعف
جاذبه معده که علامت آن بطوء انحدار غذا وثقل وبعضی اوقات قراقر
وخفقان ودوار وسدر باشد وبعضی اوقات فاسد شده قی کند بعد از تلطیف
غذا وخوردن جوارشات مقوی بکار آید گلنار مصطکی سنبل قرنفل افسنتین گل سرخ
بیخته کوفته باب برگ مورد تر بر معده ضماد کنند **صفت** جوارش خوزی
که در ضعف ماسکه معده که سبب آن زیادتی رطوبت لغزاننده است باشد وعلامت

ضعف جاذبه

ضعف ماسکه

ان کثرت بزاق وغثیان وقلة الهضم وعدم هضم مدفوع واختلاطات با بلغم وفتح است بعد از
تنقیه معده بقی یا اسهال با ایارج فیقرا بکار آید هلیله سیاه یا هلیله کابلی کوفته بروغن گاو
بادام چرب کرده ده درهم حب الرشاد بریان پنج درهم نانخواه صعتر هریک سه درهم خبث الحدید مدبر
ده درهم ادویه سوای حب الرشاد کوفته بعسل سرشند صفت معجون دیگر که در تقویت ضعف
معده مفید بود نیم درهم حب الاس تخم بادکرده ده استه هریک پنج کلنار کندر کمون نانخواه
هریک دو درهم نانخواه دو درهم کوفته بعسل سرشند شربتی سه درهم تا پنج درهم صفت
شربت مورد که در تقلیل فتح معده مذکور میشود ومیبه واطریفل کشنیزی همه کوفته سرشند
و در تقویت فتح مورد حد احتیاج بکار هست صفت ضمادی که در تقویت بکار آید سنبل عود
کلنار گل سرخ قرنفل قاقله کوفته بگلاب وآب مورد تر ضماد کنند صفت دوای که ضعف
ماسکه که بسبب حرارت باشد نفع دهد وعلامتش معروف بعد از تنقیه حاره باعو[illegible]
واغذیه حاره با خوردن شراب صرف والتهاب وعطش است دفع کا واقرص تاب
پنج استه طباشیر گل سرخ کلنار قرنفل طراثیث کهربا مساوی پنج درهم سایده داخل نموده قرص سازند
صفت ضمادی که ضعف ماسکه مذکور را سود دهد صندل سرخ وسفید طباشیر
کلنار گل سرخ برگ مورد برابر سیب یا انار علی الترتیب مرتب سازند می باید که هر کاسوء المزاج
حار مذکور با ماده باشد وعلامت آن مرارت فم وغثیان وخروج صفرا باقی با
بعد از استفراغ استعمال دفع کا و ضماد کنند صفت اطریفل کبیر که در علاج ضعف
هاضمه خصوصا که بسبب ضعف آن بر وقت باشد وعلامت آن علامات سوء المزاج
بارد است خواه مادی خواه ساده ومذکور شد استعمال شود هلیله کابلی هلیله بلیله آمله
و زنجبیل بسباسه شیطرج هندی شقاقل هریک یکجزو تودری سرخ تودری زرد دانا
دانه العصافیر بهمن سرخ وسفید هریک نیم جزو کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل
سرشند صفت اطریفل کبیر نسخه دیگر که در معیشت بکار آید هلیله بلیله آمله تخم کرفس
کمون شیطرج هندی نانخواه صعتر فارسی هریک یکوقیه سنبل الطیب قاقله صغار قرنفل

سه درهم

سه درهم دارچینی چهار درهم فلفل سیاه وسفید دار فلفل [illegible] هریک نیم وقیه خبث الحدید
مدبر سه وقیه مرزنجوش یکوقیه ونیم نوشادر نیم درهم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده معجون
سازند صفت اطریفل صغیر که در تقویت ضعف هضم بکار آید هلیله کابلی بلیله آمله هریک نیم من
مصطکی دو وقیه ونیم مقل ده استیره زعفران دو وقیه زوفا یابس دو وقیه مقل صاب کرم
حل کرده بعسل بیامیزند وادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده معجون سازند
صفت جوارش عود که در علاج ضعیف صفت بکار آید سنبل تخم کرفس انیسون
مصطکی هریک یکمثقال عود خام سه مثقال جوز بوا قرنفل هلیله کابلی هریک دو مثقال ونیم
زنجبیل پنج مثقال مرماخوز سه مثقال گل سرخ قصب الذریره هریک دو مثقال کوفته
بعسل سرشند صفت جوارش عود نسخه دیگر که در تقویت بکار آید گل سرخ طباشیر
هریک پنج درهم عود چهار درهم مصطکی تخم کرفس مرماخوز سنبل هریک دو درهم مثلث بکار
کوفته بعسل وشربت سیب یا انار صفته سرشند صفت ضمادی که قوت هاضمه بدهد
زربیره با سعی در ریره [illegible] عود هندی مصطکی پوست ترنج قشور کندر قرنفل
سک جوز بوا بسباسه زنجبیل قاقله صغار وکبار زعفران بادرنجبویه قصب الذریره سنبل
زربیره گل سرخ اجزا مساوی مثلث قدری که نوبت بدهد آید کوفته باب [illegible] مرزنجوش
وآب برگ مورد سرشند وقدری روغن مصطکی داخل نموده ضماد کنند جالینوس [illegible]
که در هر کاه یکوقیه زنجبیل سایده در کلن سکنجبین سفرجلی داخل کنند ودر وقت حاجت
جمیع ملتهای معده را سود دهد در زمانی که تب یا کرم نباشد صفت بعضی ادویه که در
منضج جرم معده وتقلیل فتح او که علامتش نکواریدن طعام واحساس ثقل هرچه خورده
باشد از کم وبسیار ولطیف وغلیظ با عدم علامت سوء مزاج واورام وملاحظه [illegible] مصطکی
ووقت خوردن اطریفل کبیر وصغیر وجوارش عود که سابقا مذکور شد وما [illegible] روغن
وتغذی با غذیه لطیفه واز خوردن هر جیش مانع است صفت دوای که در معیت بکار آید
پوست اندرون سنگدان مرغ خانگی خشک کرده نیم مثقال با اطریفل یا شربت مورد یا [illegible]

بدهند بسیار سودمند است و اگر نیم درم حجر جب سایده با معجونی سرشته بدهند نفع کند
صفت سوختن حجر جب حجر جب را در آتش اندازند و در آب سرد کنند مکرر تا طرفه
وسست شود بعد از آن بسایند صفت شربت مورد که در این علت بکار آید مورد دانه سیاه
تر یکمن در سه من آب بجوشانند تا مهرا گردد پس بدست بمالند و صاف کنند و یک
باره با نیم من شکر طبرزد جوشانیده بقوام آورند صفت موم روغنی که در ابتدای
ورم دموی معده که علامت آن بطلان اشتها و تب گرم و درشتی و سرخی زبان و
غثیان است بعد از فصد باسلیق بکار آید برگ مورد تازه به آب سیب گلاب
صندل روغن گل موم صاف در هاون کنند و بمالند تا آمیخته گردد بر خرقه ای نرم کرده
بر معده نهند صفت ضمادی که در ابتدای ورم بکار آید به بریان سیب بریان تراشه
کدو عنب الثعلب و ساق خرفه کوفته ضماد کنند صفت شربتی که بعد از چهارم یوم
بدهند آب برگ [illegible] آب کاسنی آب عنب الثعلب هر یک یک اوقیه مغز خیار شنبر
چهار درم زعفران یک دانگ صفت ضمادی که از چهارم تا هفتم ورم حار بکار آید از
صندل سفید تراشه کدو آب عنب الثعلب قدری زعفران صفت شربتی که از
هفتم تا چهاردهم میدهند زمانی که تب و حرارت کم شده باشد آب عنب الثعلب
آب کاسنی هر یک ده درم آب رازیانه آب کرفس تازه هر یک [illegible] و شربت [illegible] درم
با چهار درم مغز خیار شنبر و [illegible] زعفران بدهند صفت قرص کهربا که در ورم
حار دموی معده زمانی که طبع نرم باشد [illegible] باشد [illegible] بدهند
طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم تخم خرفه بریان هفت درم صمغ عربی بریان گل ارمنی گل مختوم
بلوط [illegible] پنج درم [illegible] منقی هفت درم حب الآس چهار درم نشاسته بریان سه درم
علی الرسم مرتب سازند صفت قرص گل که در زمان انحطاط ورم حار معده استعمال شود
گل سرخ [illegible] بیخ مهک سنبل هر یک چهار درم و در بعضی نسخ نشاسته بریان کرده ده درم
[illegible] نیم درم [illegible] صفت قرص گل که در زمان سکون حرارت میدهند گل سرخ [illegible]
بیخ مهک

بیخ مهک سنبل هر یک چهار درم اکلیل الملک بابونه فقاح اذخر هر یک سه درم مصطکی کهربا
هر یک دو درم کوفته شراب سرشته قرص سازند و باقی که در آن عنب الثعلب جوشانیده
باشد بدهند صفت ضمادی که در انتها استعمال کرده شود بیخ خطمی یک اوقیه بابونه سه [illegible]
یک اوقیه و نیم آرد جو برنج خطمی هر یک دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه بیخ مهک یک اوقیه و نیم موم
بیخ [illegible] روغن بنفشه روغن گل [illegible] اشق زعفران نیم اوقیه علی الرسم مرتب سازند
و بر خرقه کتان سطح نمایند بر معده نهند صفت ضمادی دیگر که در این وقت استعمال کرده
شود بابونه دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه افسنتین رومی یک اوقیه و نیم سنبل بیخ [illegible] بیخ مهک
یک اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه پیه بط گداخته موم زرد چهار اوقیه روغن گل روغن
حنا روغن سوسن هر یک پنج اوقیه و در بعضی نسخ بجای اکلیل الملک شبت کرده اند
صفت ضمادی که در انتهای ورم حار معده بکار آید صبر مصطکی هر یک [illegible] مثقال
موم هشت مثقال روغن ناردین اوقیه زفت [illegible] موم و روغن در اناء مضاعف
بگدازند تا [illegible] صبر و مصطکی داخل کنند و بمالند تا [illegible] شود و بعضی
اوقات آب [illegible] جهت آنکه طعام و شراب در معده قرار نگیرد اضافه
کنند و بعضی اوقات عصاره افسنتین زیاده میکنند اگر طبع [illegible] باشد و بعضی
زیاده کرده اند ادویه موم نیز زیاده کنند صفت روغنی که در این علت بکار آید
و روغن بان [illegible] سنبل نیم اوقیه مصطکی قسط سعد اذخر قصب الذریره
هر یک سه درم کوفته با روغن آمیخته [illegible] در آفتاب گذارند و بدست بمالند
و ثقل از روغن جدا کنند و این ثقل نیز ضماد [illegible] نیکو صفت [illegible]
که [illegible] ورم دموی بجهت تحلیل [illegible] مواد احتیاج [illegible] ورم بلغمی [illegible]
خواهد شد صفت شربتی که هرگاه ماده ورم [illegible] شده باشد بجهت [illegible] و انضاج
استعمال شود و علامت آن زیادتی وجع و تب است شراب [illegible] دو اوقیه لعاب
تخم کتان لعاب تخم حلبه هر یکی ده درم کم کرده زعفران دو دانگ [illegible] حک کرده

بدهند صفت داروئی دیگر منضج ورم تخم مرو تخم کتان تخم خطمی مساوی کوفته بریح وشام
سه درم با شراب نخ با شیرین بدهند صفت داروئی جهت رو یا سیدن جراحت بعد از
انفجار و خوردن ماء العسل جهت غسل ماده استعمال می شود و علامت انفجار آنست که بیمار
ملین برد و ورم کم شود و اگر چیزی ترش بخورد معده بسوزد و در بهار ورم و خون بدید آید
کند درم الاخوین هر یک پنج درم گل سرخ کلنار کهربا یکی نیم گل ارمنی سه درم کوفته
بیخته برب سیب و رب به بدهند صفت داروئی دیگر رویاننده صمغ عربی و درم
صمغ عربی کتیرا هر یک یکدرم گل سرخ کلنار حب الآس عصاره لحیة التیس اقاقیا زعفران
کهربا هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب سماق سرشته قرص سازند و در سایه خشک
کنند شربتی یک مثقال با آب سرد با لعاب بدهند صفت مطبوخ اکلیل الملک
که در ورم بلغمی که علامتش سقوط اشتها و بسیاری آب دهان و ملامست تب
و نرمی ورم است بعد از گذشتن هفت روز که همه روزه آب رازیانه تا نخو آب
کرفس تازه هر یک دو وقیه با دو درم روغن بادام شیرین خورده باشد استعمال کنند
اکلیل الملک پنج رازیانه هر یک ده درم در چهار رطل بغدادی آب بجوشانند تا ربع بماند
هر صبح چهار وقیه با دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند
صفت مطبوخی دیگر پنج رازیانه ده درم انیسون سه درم فقاح اذخر مصطکی تخم کرفس
هر یک دو درم پرسیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ اول بپزند هر صبح چهار درم با سه درم روغن
بادام شیرین و دو درم روغن بید انجیر بدهند صفت ضمادی مجرب معده اکلیل الملک
حاما بابونه شبت هر یک ده درم افسنتین سنبل رومی هر یک هفت درم صبر هشت درم
مصطکی ده درم کندر اشق ده درم تخم خطمی بابخه درم اشق جاوشیر مقل میعه سایله
هر یک ده درم پیه بط پیه مرغ خانگی هر یک دو وقیه موم زرد نیم رطل روغن سوسن روغن
ناردین هر یک نیم رطل مقل جاوشیر اشق هر یک یک وقیه و نیم زعفران سوده قدری بهار
در روغن بگدازند و صمغها در شراب حل کنند داروها کوفته در آن سرشته و در بعضی
نسخ

ورم بارد معده

نخ کتیرا بیست درم اضافه کنند صفت ضمادی دیگر خاکستر چوب کرم بعد اذخر سنبل کوفته
شرکه سرشته با روغن ناردین و روغن سنبل بر معده ضماد نمایند صفت عرق سنبل که در ورم
صلب معده که علامتش آن است که تب و صلابت و ثقل معده و لاغری بدن و دق حادث
باشد بعد از خوردن شیر شتر با ماء الاصول با روغن بید انجیر که مغز خیار شنبر در آن حل
نموده باشند با ماء الاصول با روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و روغن سوسن بکار آید
فقاح اذخر سلیخه گل سرخ ریوند قصب الذریره سنبل هر یک سه درم زعفران انیسون
قسط فلفل هر یک یک درم قرص سازند هر یک مثقالی شربتی یک مثقال با مطبوخ صفت
ضمادی که در صلابت و دبیله بکار آید اکلیل الملک حلبه بابونه حب الغار خطمی افسنتین
هر یک یک جزو اشق مقل هر یک نیم جزو بخور مریم بیست جزو انجیر در شراب بپزند و بکوبند
و مقل داخل کنند و صمغها در آن حل کنند و ادویه کوفته در هم آمیخته ضماد کنند صفت
ضمادی دیگر تخم گل مغز بادام تلخ اشق مقل میعه سایله سنبل مصطکی سعد اذخر مساوی
صمغها در شراب حل کنند و ادویه در آن سرشته صفت ضمادی دیگر تخم کتان حلبه تخم
کلم هر یک یک جزو سنبل سعد هر یک سه درم مقل مصطکی هر یک هفت درم اشق
سه درم صمغها در شراب حل کنند و ادویه مذکوره بدان سرشته صفت ضمادی دیگر
مقل ده درم اشق پنج درم حب البان ده درم تخم کلم ده درم سنبل مصطکی هر یک پنج درم
موم سه درم روغن ناردین با خدم درم صمغها در شراب حل کنند و ادویه بدان سرشته بکار برند
صفت ضمادی دیگر بنفشه خشک ده درم گل سرخ پنج درم سنبل سه درم قصب الذریره
سعد اذخر هر یک دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه بیست درم کل بابونه خطمی بهمه
آرد جو هر یک ده درم کوفته بلعاب تخم کتان سرشته معده را بروغن ناردین چرب کنند
و ضماد نمایند می باید که هر گاه طعام خورند ضماد بیش از چهار ساعت بر دارند و بعد از چهار
ساعت که طعام خورده باشد باز ضماد کنند صفت روغن ناردین که در صلابت و در
بیماریها که از سردی بود بهترین روغنها است و اگر در حقنه و گوش بچکانند در دردها بکار آید

اعضا را سبکی دهد چون بخورند و ملالت کند و قولنج و سپیدی اعضا را نفع دهد و ورم کم کند
و در تحلیل یکی است و استسقای مثانه را سود دهد قصب الذریره سعد برای شفا معمول
بلسان سلیخه هندی از هر یک نیم درم افتیمون هر یک دو وقیه و نیم رقیقه
کنند و در شراب عنب نیم شب بجوشانند چنانکه شراب و آب مرسل دو وقیه دوا نگشت
باشد پس من روغن کهنه داخل کنند و با آتش نرم چندان بجوشانند که آب و شراب
برود و صاف کنند پس بگیرند کل سلیخه پوست مصری نانخواه هر یک اسپرداری
حماما هر یک سه استیر و نیم کوفته کنند و شراب ممزوج بجوشانند و از روغن صاف
کرده با وی بیامیزند و با آتش بپزند تا شراب و آب تحلیل رود و در نسخه دیگر کل سلیخه
سلیخه سرخ پوست مصری هر یک دو وقیه است و دار چینی و حماما است پس بگیرند
سنبل با ادرکین و قرنفل و میعه سایله هر یک پنج استیر جوز بوا دو وقیه روغن
بلسان دو استیر و در نسخه دیگر میعه سایله و سنبل و قرنفل هر یک سه وقیه است جوز بوا
پنج وقیه روغن بلسان سنبل استیرا دو وقیه نیم کوفته بدستور با شراب ممزوج بپزند چون
بجوش آید از روغن صاف کرده دیگر باره با وی بیامیزند تا روغن بماند پس صاف کنند و دیگر
باره در باطیه سنگ کنند و با آتش نرم نهند و روغن بلسان و میعه در وی حل کنند و
نگاه دارند صفت دوای مجرب که دبیله معده را ببرد و علامتش آنست که ورم حار
مزمن شود و درد کم شود و تشنگی در معده شود و اسهال وقت بدید آید و تب ساکن شود
و دوا آن این است اید معده صلب کرد و طحلب نخود خشک یک درم و نیم تخم ترو حلبه هر یک یکدرم
کوفته بپخته به وقیه شیر خر یا شیر بز تازه گرم کرده بدهند صفت ضمادی مجرب
طحلب خشک یک وقیه حلبه دو وقیه تخم ترو چهار وقیه کوفته بپخته بروغن کنجد
چرب کرده بشیر تازه گرم کرده سرشته ضماد کنند صفت ضماد دیگر انجیر بابونه حلبه
هر یک دو جزو افسنتین یک جزو کوفته بشیر تازه گرم کرده سرشته ضماد کنند صفت دوائی
مجرب که در جوشش معده بعد از فصد کوفت باشد بکار آید و علامت آن ناخوشی
بوی دهان

بوی دهان و آروغ است و خشکی کام و زبان و بسیاری قی و ظهور بثورهای تیره در آن دروغ ترش
که از تیرگی و سیاه گرفته باشد ده استیر طباشیر گل سرخ تخم خرفه هر یک یکدرم کوفته در هم پخته
بخورند صفت شربتی که در این باب بکار آید شکر ده استیر آب سماق ده استیر آب غوره ده استیر
در هم آمیخته سبک باب کنند آنقدر که بنهاده و با شراب انار ترش صفت ضمادی که در این باب
بکار آید طحلب تراشه کدوی تر خطمی سماق ماز و کلنار ملک گل سرخ آب برگ خرفه آب غوره آب
سیب ترش آب برگ بارتنگ آب برگ عصر بعلی الواح ضماد سازند باب بیست و پنجم
در ذکر ادویه که در تدابیر کبد بکار آید صفت سفوف هلیله که در سوء المزاج حار

امراض کبد

صفت کبد که علامت آن کمی اشتها و بسیار تشنگی و خشکی طبع و درشتی و خشکی زبان و زردی
رنگ و سرعت نبض و حمرت بول و لاغری تن و تب و قی زرد و سبز و اسهال صفرا و ثقل
طرف راست باشد بکار آید بعد از فصد باسلیق و تبرید باب کاشنی و سکنجبین و ما الشعیر
و تنقیه باب کدوی تازه و آب خیار با آلوبخ و عدس و فوفل و صندل و گل سرخ هلیله زرد ده درم
تلمغول سه درم طباشیر دو درم رازیانه یکدرم بعضی اوقات بدل رازیانه تخم کشوث
مدبه هندی شربتی سه درم دستور خوردن آنکه در روز اول حمل درم آب سیب زیاد کنند و هم
چنین هر روز بپستد درم زیاد کنند تا هفت روز صفت سفوفی که با شیر خشت در عین قسم مسهل هندی
هلیله زرد ده درم تلمغول گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم تخم
یکدرم افسنتین یکدرم شربتی سه درم و اگر خواهند که بلیغ زیاده کنند چهار درم سقمونیا
خشک داخل کنند و بدستور سفوف آب سیب خورند صفت مطبوخ هلیله زرد
سیاه و تمر هندی و شیر خشت که جهت دفع ماده این علت مفید است و طبیب معلوم
صفت قرص ریوند که در سوء المزاج حار ساذج کبد که علامت آن جمیع علامات حار
مادی است سوای تب و ثقل طرف راست و فی بعد افنا استفراغ و در سوء المزاج حار مادی
بعد از استفراغ بکار آید عصاره ریوند با زرشک منقی ده درم گل سرخ طباشیر هر یک پنج
درم تخم کاشنی مقشر تخم خیار مقشر تخم کدو تخم خرفه مقشر هر یک سه درم شربتی دو مثقال با سکنجبین

و سنبل تخم کاسنی بدهند و اگر عفونه شدید باشد یکدرم تخم رازیانه در قرص زیاد کنند صفت
قرص کافور که در سوء المزاج حار با دق مفید است گل سرخ طباشیر صندل سفید هر یک سه درم
تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیار تخم کدو تخم کاهو هر یک دو درم کتیرا یکدرم کافور دو دانگ و نیم مثقال
قرص سازند هر یک دو درم شربت یک قرص صفت قرص طباشیر که در سوء المزاج حار کبد
نماید که طبع نرم باشد و ابتدای مرض کردن باشد بکار آید تخم حماض گل سرخ طباشیر از هر یک
مثقال هر یک پنج درم رب السوس ریوند چینی هر یک یکدرم زعفران نیم درم علی الرسم قرص سازند
و اگر سرفه باشد صمغ کتیرا نشاسته هر یک یکدرم رب السوس دو درم زیاده کنند صفت
قرص دیگر گل بنفشه هر یک ده درم گل سرخ ده درم صندل سرخ لک مغسول
فوفل هر یک هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی پنج درم مصطکی طین قبرسی و نشا
هر یک سه درم کافور دو درم و نیم کوفته با آب عنب الثعلب و آب کاسنی قرص سازند شربتی
یک مثقال با آب کرفس یا آب عنب الثعلب یا آب کاسنی بدهند صفت ضمادی که در اوایل
علت بکار آید زمانی که طبع نرم باشد صندل آب برگ خرفه آب کاهو آب کدو
آب برگ مورد موم زرد روغن گل ضماد کنند و اگر طبع قبیله نرم باشد فوفل طباشیر
گل سرخ اضافه کنند صفت ضمادی دیگر گل سرخ صندل کافور بگلاب بسایند
ضماد کنند صفت ضمادی دیگر آب خیار بادرنگ آب بادرنگ خطمی خشک کوفته
در آن سرشته روغن گل اضافه کرده ضماد کنند صفت ضمادی دیگر آرد جو آرد عدس
آب خیار بادرنگ آب کدو روغن گل صفت ضمادی که در میان علت بکار آید صندل
سرخ و سفید هر یک یک اوقیه بنفشه خشک فوفل هر یک نیم اوقیه گل سرخ یک اوقیه و نیم
زعفران نیم اوقیه افسنتین چهار ... کافور قدری که بوی او ظاهر شود کوفته بیخته
موم در روغن ... حل کرده ادویه در آن سرشته ضماد نمایند صفت ضمادی
دیگر که در منفعت کامل باید گل سرخ ده درم صندل سفید پنج درم بنفشه خشک خطمی
سفید هر یک سه درم کافور زعفران هر یک دو دانگ موم روغن گل علی الرسم ضماد سازند

صفت ضمادی

سوء مزاج بارد کبد

صفت ضمادی که در این طبع بکار آید به گل سرخ خفته ضماد کنند صفت حبی که در سوء مزاج
بارد مادی کبد که علامت آن سفیدی لب و زبان و عدم تشنگی و سفیدی و رقت بول
و سیاهی و سبزی و غلظت رنگ و ضعف نبض و فقدان اشتها و سفیدی و کم بوی براز و ثقل
طرف راست است نافع است استفراغ استعمال می شود ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم
ملح معدنی مصطکی یکدانگ ریوند چینی دو دانگ انیسون یکدانگ مقل ازرق یکدانگ
با آب کرفس حب کنند و ادویه دیگر سرشته مجموع یک شربت است در اول شب خورند صفت
مطبوخ هلیله که در صبح خورند هلیله کابلی مقشر ده درم افسنتین رومی غافث
هر یک پنج درم گل سرخ دو درم ترید سفید نیم کوفته سه درم سنبل یکدرم پوست بیخ
کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم انیسون هر یک ده درم افتیمون پنج درم
سبستان نیم کوفته هفت درم مویز منقی ده دانه ... بالجمله عدد جوشانیده صاف مکرر
بیست درم ... از این مطبوخ خورند بدهند صفت ماء الاصول
که بعد از استفراغ ماده احتیاج می شود پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر یک ده
درم تخم کرفس رازیانه هر یک پنج درم بادیان انیسون هر یک چهار درم سنبل اذخر گل سرخ
هر یک سه درم در ... آب بجوشانند تا به نصف آید پس صاف کنند و از بیست درم تا چهل
با سه درم روغن بادام تلخ و شربت بالنصف بدهند صفت ماء الاصول دیگر قصب
الذریره هر یک ... درم تخم ... هر یک هفت درم قنطوریون دقیق عاقرقرحا زنجبیل
هر یک سه درم ... هر یک چهار درم شونیز تخم ... قرص
شیطرج هر یک پنج درم ... بکوبند در سه من آب بپزند تا ثلث بماند
و در بعضی نسخ سلیخه اسارون هر یک دو درم مصطکی حبه هر یک پنج درم اضافه میکنند
و در بعضی دیگر ... هر یک ده درم ... هر یک دو درم اضافه میکنند
صفت شربت افسنتین ... هفت درم ... مصطکی هر یک چهار درم گل سرخ
دو درم غاریقون ... سنبل ... هر یک دو درم زعفران یکدرم نیم کوفته دو من

که در قسم بعد از استفراغ
و در سوء المزاج بارد ساذج
بدون استفراغ بکار آید
افسنتین

دو من عسل چهار من شراب انگوری سه من آمیخته ادویه در کیسه فراخ بندند و در آن بدارند
و هفت روز در آفتاب گذارند پس کیسه را بفشارند و یکمرتبه دیگر همین ادویه تازه
کنند و هفت روز در آفتاب گذارند تا سه مرتبه شربتی سه درم تا چهار درم صفت
قرص افسنتین که در نفخ علت بعد از استفراغ بکار آید انیسون افسنتین رازیانه
مغز بادام تلخ مقشر مساوی کوفته قرص کنند شربتی یک مثقال با ماء الاصول با سکنجبین
عسلی بدهند صفت قرص ریوند که در هیضه استعمال شود بعد از استفراغ ریوند چینی
هفت درم فوه اللک مغسول هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون غافث هر یک سه درم کوفته
با سکنجبین عسلی سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال صفت قرص ریوند بنسخه محمد زکریا
سنبل مصطکی عصاره غافث عصاره افسنتین رازیانه انیسون هر یک دو درم ریوند
ده درم شربتی دو مثقال با سکنجبین عسلی بدهند صفت دواء اللک که در ضعف
کبد و اول استسقا که از برودت کبد باشد استعمال شود و سده بگشاید لک مغسول
سنبل حب الغار تودری دارچینی دار فلفل اسارون قصب الذریره فطراسالیون دوقو زراوند
مدحرج هر یک سه درم ریوند سنبل حنطیانا نانخواه هر یک سه درم ساذج بادام تلخ مقشر
قرنفل مصطکی حب بلسان هر یک یک درم و نیم فو دو درم اذخر زعفران فلفل هر یک یک درم
کوفته بعسل سرشته شربتی یک مثقال صفت دواء الکرکم کبیر که در سوء مزاج بارد
کبد استعمال شود زعفران دوازده درم مو انیسون فطراسالیون ریوند هر یک
چهار درم سنبل شش درم قسط سلیخه فقاح اذخر حب بلسان هر یک یک درم دو درم
رب السوس حماما غافث هر یک سه درم دهن بلسان حب الآس هر یک یک درم
کبر رومی سه درم بعسل سرشته شربتی یک درم با ماء العسل ستة جگر و سپرز و بادهای
غلیظ و ورم صلب را نفع دهد صفت دواء الکرکم بنسخه محمد زکریا رازیانه تخم کرفس
اصل سلیخه اذخر هر یک یک وقیه سنبل قسط بحری فوه جعده عصاره غافث
رب السوس هر یک نیم وقیه ریوند پنج وقیه مر سه وقیه زعفران یک وقیه و نیم
با عسل

با عسل پرورده شربتی یک مثقال با ماء الاصول بدهند صفت قرص لوز بنسخه ثابت ابن قره انیسون
رازیانه بادام تلخ مقشر افسنتین مساوی کوفته قرص سازند با آب کرفس شربتی یک مثقال با ماء الاصول
صفت قرص غافث غافث شش درم گل سرخ سنبل هر یک دو درم ترنجبین ده درم طباشیر دو درم
شربتی یک مثقال صفت معجون نارمشک که معتدل است سنبل رومی سه درم افسنتین دو درم
بعسل پرورده شربتی دو درم با سکنجبین بدهند صفت اثاناسیای کبیر بیماریهای بارد
کبد را سود دهد زعفران افیون جند بیدستر بزر البنج قسط مر قرحا نانخواه تخم خشخاش
سنبل حب شبوی بیخ غافث ملح کرک خشک کرده سروی و است بهرمان کرده مساوی
کوفته مر و افیون در شراب انگوری حل نموده در عسل پرورده بعد از شش ماه در شب
بخورند و در آن بخوابند صفت اثاناسیا صغیر نفع هر دو یکیست سعیه سایله زعفران
قسط سنبل افیون سلیخه هر یک چهار درم عصاره غافث هشت درم مر مهلب دوازده
درم کوفته بعسل پرورده شند و در نسخه دیگر عود بلسان و مر هر یک چهار درم میکنند صفت
حبی که بیماری سرد کبد و استسقا و بیماریهای سپرز را سود دهد افسنتین رومی فلیله
زرد مصطکی زعفران ریوند لک مغسول انیسون شاهتره خشک ایارج فیقرا مساوی
با حب الثعلب سرشته شربتی بوقت خواب یک مثقال صفت شندقوق که در این نوع بکار آید
شراب انگوری کهنه یا کهنه رطل بغدادی ایک مصطکی نیم رطل زنجبیل قاقله قرنفل دارچینی
زعفران فلفل هر یک دو درم کوفته صره قیه بسته در این شراب و عسل اندازند و با آتش
بجوشانند تا ثلث جما از شراب بیاید آتش برداروند و ادویه بفشارند و جدا کنند
و یک درم مشک سوده اضافه کنند شربتی یک وقیه صفت جوارشی نافع افسنتین مصطکی
سنبل صبر بیخ اذخر صندل سفید هر یک چهار درم حب بلسان عود خام سعیه سلیخه قسط
هر یک دو درم گل سرخ شش درم صبر یکدرم و نیم مجموع با موم و روغن سوسن سرشته شوند
و بعضی اوقات یک درم با بونه و دو درم اکلیل الملک اضافه کنند صفت جوارشی دیگر
صبر مصطکی افسنتین هر یک جزو گل سرخ سه جزو عود سک سنبل هر یک دو جزو زعفران

صفت داروی که جگر را از اخلاط فاسد بر ماند که دافعه بکر و بروغن مورد بیامیزند
آن ضعیف شده باشد پاک کند و قوت دهد آن مقبول ریوند چینی هر یک سه درم عصاره
غافث اسارون بادنجان نخم کرفس هر یک پنج درم افسنتین شش درم تخم کاشنی ده درم تخم کشوث بیست
درم تخم کرفس چهار درم شربتی دو درم صفت معجونی که جالینوس میگوید بجا رهای
جگر را منافعتر از این نیست مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج مثقال مقل الیهود دو مثقال
و نیم دارچینی یکمثقال و در بعضی نسخ سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال اذخر دو مثقال و نیم
تا چهار مثقال الصمغ البطم چهار مثقال دار شیشعان دو مثقال عسل شانزده مثقال
مقل را در شراب حل نموده ادویه با آن بر شند شربتی یکمثقال و اگر حرارت بسیار باشد افیون
در آن بیفزایند صفت سکنجبین بزوری معتدل که سده مجرب کند بکشاید و علامت
سده رقت و بیاض و قلت بول است با تفاکند و علم نب و وجع بیخ کاشنی تخم کاشنی
گرفته تخم خرفه گرفته تخم بعاس گرفته تخم خیار گرفته در سرکه و گلاب جوشانیده صاف کنند
و از آن سرکه سکنجبین سازند و کشوث نیز کرم نیست و مفتح است و عقل ان قریب بوبند است
اگر داخل کنند بهتر باشد و قوت صفت ماء الاصول که تفتیح سده مجرب کند کند و در حمیات
که حرارت بسیار باشد بکار آید بیست بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر بیخ اذخر
هر یک ده مثقال مصطکی انیسون ریوند چینی قسط فوه هر یک پنج درم حلبه بادیه
مویز منقی از دانه چهل درم انجیر با جره عدد علی الرسم بزنند شربتی چهل درم با سه درم
روغن بادام تلخ و شیرین بالنصف صفت داروی مفتح غاریقون صبر قسط هر یک یک جزو
مساوی شربتی یکمثقال با سکنجبین صفت داروی که سده مجرب کند بکشاید و علامت
آن رقت و بیاض است با ثقل قلیل در کبد لیکن در اوایل علامات مذکوره مبنی
مخصوص هر یک باشد اما بعد از مدت در کل واحد از سدد کل علامات یافت می شود
ایارج فیقرا یکدرم غاریقون اسقاقیچ هر یک دو دانگ انیسون یکدانگ حب ساخته بخورند
مجموع یکشربت باشد — داروی دیگر مفتح سده مفتح کبد ایارج فیقرا یکمثقال ریوند
چینی صفت

صفت شربت دینار که در سده کبد
و عسارۀ ریقا و لعنا بکار آید و اورا
تبدیل کند و در ورم کبد و یرقان
نیز بکار آید و قریب باعتدال باشد
تخم کاشنی نیم کوفته بیست مثقال
پوست بیخ کاشنی سی درم نیم کوفته گل
با ده درم ریوند چینی چهار مثقال
ریوند را نیم کوفته در کیسه کنند
و با آن همه را بجوشانند و صاف کنند
و در وطل شکر طبرزد داخل کرده
بقوام آورند و در حین جوشانیدن
یکمثقال دیگر ریوند چینی سوده
تفتیح سده مجرب
کند
داخل کنند و اگر چهار مثقال
ریوند که با ادویه بجوشانند
بعد از قوام آوردن سوده داخل
کنند اقوی خواهد بود شربتی
از ده درم تا ده مثقال

صفت مفتحی دیگر فقاح اذخر حنطیانا غاریقون بادام تلخ مقشر هر یک جزوی شربتی یکمثقال
با سکنجبین صفت دواء الملک و دواء الکرکم و قرص افسنتین و قرص ریوند که در علاج
سوء المزاج بارد رطب کبد مذکور شد و در سده مجرب نیز بکار آید و ما اینجا احتیاج بذکر
آن نیست صفت قرص لک که سده بکشاید و تقویت کبد کند لک مغسول انیسون تخم
کرفس اسارون افسنتین بادام تلخ مقشر قسط تلخ ریوند زراوند طویل عصاره غافث
اجزا مساوی شربتی یکمثقال با سکنجبین صفت داروی که سده مفقر کبد بکشاید
و علامت آن رقت و بیاض بول است با ثقل قلیل در کبد لیکن در اوایل علامات
مذکوره در قسمین مخصوص هر یک باشد اما بعد از مدتی در کل واحد از سدتین کل
علامات یافت می شود ایارج فیقرا یکدرم غاریقون اسقاقیچ هر یک دو دانگ انیسون
یکدانگ حب ساخته بخورند مجموع یکشربت باشد صفت داروی دیگر مفتح سده
مفقر کبد ایارج فیقرا یکمثقال ریوند چینی دو دانگ ملح نفطی یکدانگ مجموع یکشربت است

مفتح سده مقعر کبد

صفت مطبوخ حنطیانا که سده مقعر کبد بکشاید حنطیانا نیم کوفته چهار درم افسنتین
رومی ده درم اکلیل الملک پنج درم مویز منقی چهل درم انجیر بیست عدد جوشانیده
صاف کرده چهل درم با روغن بادام بخورند صفت مطبوخ ریوند که همین کار کند
ریوند چینی ده درم افسنتین رومی ده درم سنبل بیخ بسته فقاح اذخر ده درم
مویز منقی چهل درم انجیر بیست عدد حلبه ده درم علی الرسم بزنند شربتی چهار اوقیه با روغن
بادام صفت حقنه که در آن تحلیل کشاینده باشد و در علاج سده مقعر بکار آید
بر طبیب معلوم است صفت لبوب اقبون که در بها الجوانیا و حب اصطمخیقون که در سبات
و نیا در یطوس که در تشریح غس و دواء الملک و دواء الکرکم و اثاناسیا که در علاج
سوء مزاج بارد کبد و قند از یقون که در امراض بارد معده و تریاق اربعه که در صرع
و سکنجبین که در علاج وارد شد که در ربو و ضیق النفس و معجون لغازان که در سنج
معده مذکور شد در علاج سده مقعر کبد احتیاج می شود بذکر حاجت نیست صفت

معجون فوذنجی که در جمیع کبد آید پودنه دشتی فطراسالیون سیاسالیوس هر یک بیست درم
تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم بادرنجبویه ده درم فلفل سیاه چهل چهار درم و در بعضی
نسخ بیست و چهار درم بعسل سرشند صفت داروئی معتدل که سده محدب و مقعر
هر دو بگشاید سرخس سه درم تخم کاشنی دشتی دو درم ناردین سه درم کوفته بعسل
مصفی سرشند شربتی سه درم تا چهار درم بعضی اوقات افسنتین رومی دو درم اضافه
میکنند صفت ضمادی که سده مقعر بگشاید کندر اشق کاشنی انیسون مصطکی
زعفران روغن ناردین موم زرد علی الرسم ضماد کنند صفت ضمادی دیگر ارد ماش
حمص فوه انیسون تخم کرفس رازیانه روغن ناردین موم زرد صفت دوائی
که درد کبد را ساکن کند عصاره برنجاسف عصاره دو وقیه با سکنجبین بدهند صفت
داروئی دیگر که همین عمل کند طبیخ بادیان دو وقیه ریوند چینی نیم درم زعفران
دو دانگ تخم کرفس تخم رازیانه هر یک یک دانگ کوفته با طبیخ بدهند صفت
دوائی دیگر گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر یک دو درم عصاره غافث عصاره افسنتین
لک مغسول ریوند چینی زعفران فقاح اذخر فوه الصبغ اسارون تخم کرفس رازیانه
انیسون عود هر یک یک درم عود بلسان نیم درم شربتی دو درم با کاکنج اقاقیا بدهند
دوائی که درد کبد که با اسهال باشد بکار آید درد ... لک مغسول
ریوند سنبل هر یک یک مثقال خبث الحدید هفت درم با دو وقیه آب گشنیز بدهند
شربتی دو درم یا سه درم صفت قرص زرشک که در ورم حار کبد بعد از
فصد باسلیق استعمال می شود و علامت ورم حار ثقل مایل به راست و کمی بول و تنگی
نفس و درد میان کبد و ... و سعال بی نفث و تب گرم و تشنگی بی اندازه
و کمی اشتها و قی صفراء سوخته و خشکی زبان و سرخی اطراف اما اگر ورم در محدب
باشد ... و سعال یابس و نفس گرفته بسیار باشد و اگر ورم در مقعر باشد
ثقل و تشنگی زیاده باشد و ... باشد گوشت زرشک ده درم

وجع کبد

ورم حار کبد

کل سرخ

گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم ...
دو درم شربتی دو مثقال با سکنجبین و اگر ورم با سرفه باشد دو درم کثیرا و سه درم رب السوس
زیاده کنند و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ کافور زیاده کنند و با شیره تخم خرفه دهند
و بعضی اوقات لک و ریوند زیاده میکنند صفت سفوفی که در علت بکار آید که حرارت
کبد ساکن کند و ادرار کند و سده بگشاید مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک پنج درم
تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر هر یک سه درم رازیانه تخم کرفس انیسون هر یک دو درم عصاره
زرشک چهار درم ریوند یک مثقال و در بعضی نسخ رب السوس دو درم لک مغسول چهار
دانگ زعفران سنبل مصطکی افسنتین هر یک یک درم کافور دو دانگ اضافه میکنند
و اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی و کثیرا اضافه میکنند در اول با شیره تخم خرفه و سکنجبین
بدهند و در میان با سکنجبین بزوری صفت ضمادی که در ابتدا بعد از فصد بکار آید
برگ ... سرکه و آب بزنند و گل ... و صندل با وی سرشته و روغن اضافه کنند صفت
ضمادی دیگر که در ابتدا نیز بکار آید هرگاه حرارت بسیار باشد تراشه کدوی تر
آب عنب الثعلب آب کشنیز تازه آب کاسنی آب اطراف ... صندل سرخ
و سفید موم روغن گل کافور جمیع با ... موم روغن گل بکار برند صفت ضمادی دیگر
برگ ... افسنتین پخته کوفته با روغن گل ضماد کنند صفت ضمادی دیگر به کوفته
پخته با آرد جو و گلاب سرشند و هرگاه ... تحلیل احتیاج شود
در این ضمادها مصطکی و بابونه و اکلیل الملک بدفعات زیاده کنند صفت ضمادی
که در انتهاء ورم حار بکار آید صندل سرخ و سفید گل سرخ هر یک پنج درم بابونه اکلیل
الملک بنفشه آرد جو هر یک چهار درم افسنتین فوفل شیاف مامیثا هر یک سه درم
سنبل مصطکی هر یک دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانگ با موم و روغن بنفشه
بادام و روغن بابونه سرشند صفت ضمادی که در انحطاط بکار آید صندل سرخ
و سفید فوفل بنفشه نیلوفر هر یک سه درم گل سرخ بابونه تخم کتان افسنتین اکلیل الملک

بوسیاوشان هر یک پنج درم سنبل مصطکی صمغ هر یک سه درم زعفران یک درم و نیم روغن
بابونه و موم زرد درم سرشته ضماد کنند صفت ضمادی نافع اصل سوس وقیه مصطکی یک وقیه
بابونه اکلیل الملک هر یکی دو وقیه روغن سوسن مقدار حاجت صفت سفوفی که ورم
وسده کبد را تحلیل برد و طبع نرم دارد هلیله زرد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث مغز تخم خیار
و خیار بادرنگ هر یکی و قصب الذریره مغسول ریوند چینی هر یک یک درم سقمونیا نیم درم شربتی
دو درم با آب بیخ بدهند صفت سفوفی که ورم کبد و دبیله آن را پخته گرداند و هرگاه دبیله کبد
منفجر شود پاک کند و علامت دبیله اشتداد حمی و سایر علامات ورم حار است با تعفن
بثبت خفا بیض و نرم گشتن ورم و علامت انفجار آنست که ساکن گردد و از بول زیاد
ریم بیرون آید ... مثقال تا نیم ... طباشیر خشک یک درم تخم خرفه نیم درم اگر سرطان یک درم
جمله با وقیه شکر وسه وقیه شیر خشت باشد صفت داروئی که مسکن التهاب
ورم و دبیله و پاک شدن از ریم به جهة رو با شدن جراحت میدهند با ماء العسل یا با کشکاب
یا سکنجبین سادج و کشکاب مصطکی تخم کاسنی گل مختوم هر یک یک مثقال کندر تخم الاحوی
گل سرخ طباشیر هر یک دو مثقال شربتی سه درم صفت ضمادی که ورم دبیله کبد را نضج
دهد بابونه اکلیل الملک پنج ... خطمی پودنه انجیر مویز منقی تخم بابا ... روغن
... مساوی ضماد نمایند صفت ضمادی قوی تر از او ... سرگین کبوتر ... پنجم
پودنه ... کنند ... حاجت ضماد کنند صفت ضمادی که در ورم صفراوی ورم صفراوی کبد
کبد که علامت آن صفرت ... و وجه ... و تشنگی ... صغار در لسان و شدت
التهاب و قذف انواع مرار و صفرت ترجیع است ... اسهال صفرا ... ماء
مفتح و تبرید کبد با شربه بارده رطبه ... و دقیق شعیر صندل ... کاسنی و سرکه
وگلاب ضماد کنند صفت طبیخ هلیله که در ورم صلب کبد علامتش آنست که در تحت اضلاع ورم صلب کبد
تمرین ... صلب محسوس شود با وجع و تب ... فاسد باشد و با هزال ... باشد
جهت نفخ و نرم کردن استعمال می شود هلیله ده درم ... تا ثلث بماند پس
صافکنند

بیر صافکنند و سه درم روغن بید انجیر اضافه نموده بدهند صفت طبیخی که بوعنا در ورم
صلب استعمال میکرده مویز منقی ده درم انجیر خشک بیست عدد عناب بیست عدد پنج
کرفس سه درم رازیانه انیسون هر یک ده درم حلبه خشک ده درم جوشانیده صاف
کرده سه درم روغن بید انجیر دو درم روغن بادام تلخ اضافه نموده بدهند صفت
حبی که بعد از طبیخ بوعنا بدهند ایارج فیقرا یک درم غاریقون دو دانگ عصاره
غافث عصاره هندی یک دانگ انیسون یک دانگ با آب عنب الثعلب یا آب کاسنی بدهند صفت
قرص مقل که در علت نفع دهد نسخه محمد زکریا گل سرخ ده درم سنبل دو درم زعفران
یک درم هر یکی درم قسط یک درم و نیم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یک درم و نیم مقل ازرق
سه درم مقل را در شراب حل نموده ادویه با آن سرشته و قرص کنند هر قرصی سه درم
شربتی یک قرص است با آب کاسنی یا آب کرفس یا آب رازیانه بدهند صفت معجونی که در
علت بکار آید گل سرخ چهار مثقال پنج ... کوفته هفت مثقال ریوند مصطکی هر یک
یک مثقال و نیم سنبل ... زعفران هر یک سه مثقال و نیم مثقال ... زعفران ... حل نموده
ادویه کوفته با وی بیامیزند و عسل ... شربتی نیم مثقال با طبیخ زوفا بدهند صفت
طبیخ زوفا زوفای یابس سه درم برسیاوشان ... هر یک پنج درم حلبه ده درم تخم کتان
هفت درم تخم تره تخم خطمی سفید هر یک چهار درم انجیر ده عدد مویز منقی بیست درم ...
طبیخ نمایند شربتی چهل درم تا یک مثقال روغن بادام تلخ و یک مثقال روغن بید انجیر
صفت دواء الکرکم و اثاناسیا و معجون ... که در علت ... بکار آید مذکور شد صفت
سفوفی که در علت هرگاه حرارت نباشد ... مثل ... هلیله کابلی
هلیله سیاه هر یک ... و تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک ... شربتی سه درم
با هفت درم صفت ضمادی که در علت بکار آید ... در شراب قابض پخته سنبل
انیسون مغز پسته کوفته داخل نموده ضماد نمایند صفت ضمادی دیگر حلبه تخم کتان
هر یکی ده درم صمغ سائله موم زرد هر یک پنج درم پیه بط پیه مرغ خانگی هر یک هفت درم

روغن نارین بیست درم صفت ضمادی که در علت زمانی که حرارت باشد استعمال شود
بابونه اکلیل الملک هر یک یک جزو بنفشه خطمی دو جزو حلبه تخم کتان هر یک نیم جزو مصطکی
ربع جزو روغن بنفشه بادام موم بقدر ضرورت صفت دوائی که در ابتدای ورم کند
زمانی که سبب اسهال باشد که از خارج کبد را و نقصان باشد استعمال شود ریوند چینی
کلنکا دم الاخوین شب یمانی مساوی شربتی یک مثقال با آب به برهند کرمی ورم و حرارت
زایل کند و خون باز دارد صفت قرص که در هضم بکار آید و در آن قوت ربع و تفریح
تحلیل باشد گل یا ده اکلیل الملک ده درم گل سرخ چهار درم اقاقیا چهار درم سنبل صبر زرد
زعفران هر یک شش درم مصطکی غش کنند هر یک چهار درم گل ارمنی هفت درم جوز
سرو هفت درم کوفته با آب لسان الحمل سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال صفت
قرص دیگر بطافیلن ده درم لک مغسول هفت درم ریوند چهار درم زعفران سه درم ونیم ماشا
چهار درم تخم سیاه هفت درم گل ارمنی ده درم قدری موصیایی در روغن سوسن حل کنند
وادویه با آن روغن چرب کرده قرص سازند شربتی سه درم صفت دوائی که تخم از ...
و اعتقاد دارد ریوند چینی با گل ارمنی و حب الآس آمیخته بدهند صفت دارویی دیگر
که در هضم زمانی که ورم کم شده باشد بکار آید ریوند لک زنجبیل کوفته قرص کنند
صفت ضمادی که در هضم بکار آید عود زعفران حب الغار مقل قصب الذریره مصطکی موم
روغن سوسن مسیحی علی الرسم مرتب سازند صفت حبی که در علاج ورم بارد کبد
که علامت آن علامات سوء مزاج بارد مادیست بجهت استفراغ بکار آید ایارج فیقرا
یک درم غاریقون یک درم کوفته حب کنند و اول شب بخورند و صبح ابدا صفت مطبوخ هلیله
که بامدادها بخورند بعد از حب خوردن هلیله سیاه هلیله کابلی هر یک ده درم تخم کرفس
تخم رازیانه هر یک سه درم غافث چهار درم افسنتین پنج درم تخم کشوث سه درم انیسون
سه درم سنبل پنج درم نیم کوفته ریوند چینی نیم کوفته نیم مثقال مویز منقی بیست درم
علی الرسم پخته صاف کنند و بیست درم قاید و سی درم ترنجبین در آن حلوده بنوشند صفت

ورم کبد بسبب ضربه یا سقطه

ورم بارد کبد

قرصی

قرصی که در علت بکار آید انیسون تخم کرفس ناخواه افسنتین هر یک سه درم گل مغسول
هر یک ده درم ریوند مصطکی سنبل هر یک یک درم و نیم عصاره غافث زعفران هر یک یک درم
کوفته بیخته با آب کهنه سرشته قرص سازند شربتی یک درم تا یک مثقال صفت ضمادی
که در ورم بارد صلب کبد بکار آید و صفت مطبوخ افسنتین که در ورم بارد مفید واضح
در سوء مزاج بارد کبد مذکور شد باب بیست و ششم در ذکر ادویه که در علاج طحال
بکار آید صفت مطبوخ هلیله زرد که در ورم حار طحال که علامتش تب و سوزش
و تشنگی و طول ورم باشد بعد از فصد باسلیق یا حبل الذراع و اسیلم از طرف چپ استعمال
شود هلیله زرد هلیله سیاه هر یک هفت درم و نیم شاهترج کزمازج کبر هر یک سه درم
تخم کاسنی تخم کشوث هر یک یک درم و نیم اکری سیاه بقدر ضرورت جوشانیده صاف کرده ترنجبین
یک مثقال [illegible] یک درم غاریقون حب کرده بدهند و بعد مطبوخ صفت قرص بنفشه که در ورم
ورم با سکنجبین بدهند تخم کاسنی تخم خرفه تخم بنفشه گل سرخ خشک کوفته ده درم با سکنجبین
بدهند صفت ضمادی که در ابتدا بکار آید سبوس گندم با سرکه پخته و قدری ... بادام صفت
سپرز بگیرند و بدان سرکه تر کنند و کرم بر سپرز نهند و سبوس آن بر بالای هم نهند
و ببندند صفت ضمادی که اگر بیمار طاقت ضماد اول نداشته باشد بکار آید سرکه گرم
کرده عدد با نمک سپرز را آن تر کنند و بنهند و اگر حرارت قوی باشد بوزن سلاب
در آن سرکه جوشانند صفت ضمادهای دیگر که در هضم بکار آید خاکستر کلمی سرگین گوسفند
با سرکه ترکرده سود دارد بجنند سرکه پخته ضمادی معتدل بست ... خطمی و سرگین
کاو جواری خشک با سرکه پخته ضمادی نیکست و اگر کرکره زرد با آن بیامیزند قوی تر
می شود صفت قرص غاریقون که در علت هرگاه شروع در صلابت کرده باشد با
کثرت و سکنجبین بدهند و علامتش انتفاخ بطن و صلابت بسیار در سپرز
و خروج از موضع و قادی از خوردن غذا و تغییر رنگ و فساد هضم و سرعت شرب آب
کردن و هزال بدن باشد غاریقون پنج درم طباشیر زرشک منقی هر یک ده درم گل سرخ پنج درم

صلابت طحال

عصاره غافث سنبل الطیب مصطکی ریوند پوست بیخ کبر در سرکه خیسانیده خشک کرده هریک یک درم
و نیم قرص کنند هر قرص دو درم شربتی یک قرص صفت مطبوخی که صلابت طحال بعد از فصد
و تدبیرات لطیف نافع است هلیله سیاه ده درم شاهتره ده درم بیخ اذخر غافث هریک
پنج درم کزمازج سه درم اشنه انیسون تخم کرفس رازیانه هریک سه درم جوشانده صاف
نموده شربتی دو وقیه با یک درم ایارج فیقرا و یک درم غاریقون بدهند صفت حبی که
در همین کار آید ایارج فیقرا هلیله زرد بزر الکتان بلبل هریک ده درم غاریقون بزر الکرفس
هریک پنج درم اشق انیسون مقل هریک سه درم ملح هندی دو درم شربتی دو درم
صفت قرص که صلابت سپرز را نرم کند فوه ده درم پوست بیخ کبر زراوند طویل
ابرسا هریک دو درم کوفته بیخته با سکنجبین ترش سرشته شربتی یک مثقال با طبیخ افسنتین و پوست
بیخ کبر بدهند صفت قرص دیگر مجرب که در این علت استعمال شود ابرسا چهار درم فلفل
سفید سنبل اشق هریک دو درم اشق را در سرکه حل کنند و ادویه دیگر را بدان سرشته شربتی
دو درم اهرن میگوید که آن طبیب که این قرص ساخته گفت من خوک را سه روز این
قرص دادم بعد از آن بکشتم سپرز او را نیافتم صفت قرص کبر که در صلابت طحال بکار آید
حب الغار پوست بیخ کبر هریک ده درم زراوند مدحرج بزر سداب تخم سپندان
شونیز هریک سه درم اشق چهار درم اسقولوقندریون هفت درم اشق را در سرکه
حل کنند و ادویه را بدان بسرشند و دو درم با ماء الاصول با سکنجبین بدهند صفت
قرص کبر نیخته دیگر پوست بیخ کبر چهار استار مر زراوند طویل ده استار تخم خنکشت
فلفل هریک شش استار اشق چهار استار علی الرسم قرص سازند صفت سفوفی نافع
حب الرشاد پنج استار را در سرکه بجوشانند یک شبانروز و سرکه اسقیل کنند که در بریان
حب الرشاد اثر تا جذب کند دو روز دیگر بزر سداب خشک سوده باز بسرشند و قرص
کنند و بعد از آن گرم خشک کنند و نگذارند که بسوزد پس بکوبند و هر روز یک مثقال
با سکنجبین بدهند صفت سفوفی دیگر تخم سپندان چهل و چهار درم کوفته با اترج آمیخته

خمیر کنند

خمیر کنند و قرص کنند و بعد سفوف درین توده بریان کنند و بکوبند و سرکه بزنند و فتیله بزنند
و اگر ناکوفته با سرکه بخورند روا باشد صفت سکنجبین که در این علت بکار آید پوست
بیخ کبر اسقولوقندریون کزمازج پوست درخت بید فوه اسارون و هریک پنج کوفته با سرکه
بپزند و صاف کنند و از آن سرکه با عسل سکنجبین سازند صفت سکنجبین دیگر پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هریک چهار جزو بیخ اذخر پوست هریک یک جزو تخم
کرفس رازیانه انیسون فطراسالیون هریک یک جزو نیم کوفته در سرکه سه شبانروز
خیسانند پس بجوشانند و صاف کنند و با عسل سکنجبین سازند و یک درم زعفران
سوده داخل کنند صفت دارویی که در این علت بکار آید هفت عدد خفاش بگیرند
و پاک کنند و در دیگ سفالین افکنند و سرکه بر سر آن بریزند و در دیگ گل کنند و در
تنور گرم نهند تا بپزد و بگذارند که بسوزد پس سر دیگ بگشایند و در سرکه بمالند
و هر صبح دو درم بدهند شیخ میگوید که این علاج مجرب است و گاه که این ادویه
خورند صبر تشنگی باید کرد صفت ضمادها که در این علت بکار آید سداب پودنه
در سرکه بجوشانند و ضماد باندازه سپرز بزنند و بدان سرکه تر کرده بر سپرز
نهند کرم انجیر اکلیل الملک در سرکه پخته بزر سداب خشک سوده با وی بسرشند
و بر سپرز نهند و کاغذی باندازه سپرز بگیرند و عسل بر آن مالند و خردل ناکوفته
بر آن بپاشند و بر سپرز نهند بزر سداب خشک پنجاه درم اشق بیست درم بوره ده درم
با سرکه سوده ضماد کنند بزر کرفس را با سفند و تخم آن با سرکه پخته ضماد کنند صفت
ضمادی مجرب کندر سداب پوست بیخ کبر افسنتین پودنه صعتر همه را
با سرکه آب بپزند و پرفندی بگیرند و ضماد کنند و هرگاه سرد شود بردارند و دیگر گرم بر نهند
تا بیست و یک بار و در وقت ضماد مریض باید که ناشتا باشد صفت ضمادی قوی مسهل
خربق سیاه سه وقیه خربق سفید چهار وقیه اشق نطرون هریک سه وقیه مقل
دو وقیه فلفل دانه نیم قایند و مقداری نبیذ تلخ بگیرند و چندان علک البطم

دروی کنارند که ادویه دروی توان سرشت پس گرم کرده بکار دارند صفت ضمادی دیگر
قوی اشق و سرکه کوسفند هر که سرشته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر قوی اشق بادام تلخ
هر یک ده درم برگ سداب پنج درم هر که سرشته ضماد کنند صفت ناقع که مطبوخ را
نفخ و صلابت سپرز گشاید حب بیدانجیر سه درم اگر کوفته بیخته سرشته بان کنند و بان
کوبند در آن انداخته باشند بخورند صفت قرص که نفخ طحال را تحلیل برد و صلابت نفخ — نفخ طحال
طحال القند در حبیبا نیز بالصاس هم غیرصلب است و در حیوان ثمن قرا قرچه سید
تخم بیدانجیر سفید نیم درم کوفته بیخته هر که تند سرشته قرصها کوچک سازند
و در تنور یا در تابه بریان کنند چنانکه فرود بس بکوبند و در تم بنهند و حب القند
و کرمانج هر یک پنج درم اسقوقوس کوفته بیخته هفت درم شحم بیخ سه درم با سکنجبین
بدهند صفت داروی دیگر کرمانج ده درم تخم مروده درم تخم کاسنی تخم خرفه
مقشر هر یک پنج درم شحم بیخ سه درم با سکنجبین صفت ضمادی که درین باب بکار
آید روغن افسنتین روغن قسط روغن ناردین اخلاط الغا الحبه در سرکه بخته
نظرون سداب تخم سلجم اکلیل الملک بابونه کوکرد بوره را به نفخ و نفخ تا جاو شیر اشق
باب بیست و هفتم در ذکر ادویه که در یرقان زرد و سیاه بکار آید و علامت آن — یرقان
جمیع علامات سوء مزاج حار ضماری کبد است صفت سفوف هلیله که با ماء الجبن — یرقان زرد که از کثرت
بدهند در یرقان زرد که از غلبه صفرا باشد در حکم و شب باشد هلیله زرد — صفرا باشد
مقشر کوفته بیخته ده درم صبر نیم درم طباشیر یک درم سقمونیا یک دانک و نیم تخم کشوث
صفت داروی دیگر که کبد را پاک کند صبر نیم درم غاریقون یک درم سقمونیا یک دانک
با ماء الجبن بدهند صفت تدابیر یرقان سدی که علامات آن علامات سده — یرقان سدی
کبد است آب کرفس ابار با شراب نشت هر یک دو وقیه بجوشانند و صاف کنند
و سه درم روغن بادام شیرین و یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن فستق اضافه
کنند و صبح بخورند و سکنجبین ترب یک درم مغز تخم خربزه یک درم انیسون یک درم تخم کرفس
نیم درم

نیم درم با سکنجبین عسلی بدهند صفت شربتی که در تفتیح یرقان زرد بکار آید ترب یک درم ترب
دو وقیه شراب ریحانی یک وقیه درم آمیزند و صاحب علت در آن نشانند و قدری صبر
کنند و این شربت بدهند در حال زردی زایل کردد اما این شربت بعد از آن دهند که ماده
نضج یافته باشد صفت قرص انیسون که در علت بکار آید زمانی که بسبب سده باشد
انیسون سه درم غافث سه درم صبر پنج درم غاریقون دو درم افسنتین اسارون تخم
کرفس تخم شبت مصطکی سنبل مغز بادام تلخ هر یک یک درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین
قرص سازند شربتی یک درم صفت قرص افسنتین و قرص ریوند که در تفتیح بکار آید در علاج
سوء مزاج بارد کبد مذکور شد صفت ضمادی که در تفتیح بکار آید اسارون نانخواه اکلیل
الملک بخ خطمی کرنب شبت شبه افسنتین لخلخه صبر مهوده بروغن قسط یا روغن
سنبل مر بخوره بکار دهند صفت مسهلی که در تفتیح و کاه سده در میان مرارة و امعا باشد — یرقانی که بسبب سدّه میانه سپرز و امعا باشد
بکار آید و علامت آن بیرون فریخ است قبل از یرقان و اگر سده میان کبد و مراره باشد
اول یرقان ظهور بعد از آن فریخ هلیله زرد یا هلیله سیاه هفت درم سنا هندی
ده درم غافث افسنتین هر یک پنج درم مویز منقی بیست درم مصطکی انیسون هر یک سه درم اسارون — یرقانی که بسبب سدّه میانه کبد و سپرز باشد
بیخ خطمی بیخ رازیانج پنج کرم هر یک هفت درم تربد پنج درم افتیمون پنج درم ماء الحیات نیم
ده درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی با آب جوش در سه من آب بجوشانند تا ثلث
بماند و بیست و صاف کنند شربتی هفتاد درم با نیم درم غاریقون و دو دانگ نمک هندی
و یک دانک محموده مریح سحر و کتیرا به بدهند صفت سفوفی که با ماء الجبن در تفتیح سده
بعد از مسهل مذکور میدهند هلیله سیاه ده درم افتیمون یک درم نمک هندی یک دانگ
ایارج فیقرا نیم درم جمله یک شربت است اما بعضی قوت زیاده و کم میتوان کرد صفت
سفوفی که در تفتیح سده و کاه و مناسب هست کند زایل کردد و با شیر اشتر خصوصا شتری که تازه
وضع حمل کرده باشد استعمال شود هلیله زرد سه درم افتیمون یک درم انیسون نیم درم
ایارج فیقرا چهار دانک جمله یک شربت است با نخواه یا شصت درم شیر میدهند صفت حقنه

بوری بویندی صدیه که جهت سده سپرز و کبد معلوم است بکار می آید ترکیب آن بحسب قوت
وحرارت در مزاج وسن بر طبیب ماهر است صفت مسهلی که صاحب یرقان اسود که سبب آن **یرقان اسود**
از طحال باشد وعلامت آن سیاهی وتاریکی رنگ وبول سیاه نیز افتد
سبز است بعد از فصد باسلیق یا اسیلم دست چپ بکار آید هلیله زرد بالجلاه درم
هلیله کابلی هفت درم پنج کرفس پنج رازیانه هر یک هفت درم شکوفه کبر وکبر واسقولوفندریون
قندریون هر یک شش درم خربق سیاه دو درم بسفایج چهار درم مویز منقی بیست درم
آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی ده درم افتیمون پنج درم جوشانیده صاف کرده ترنجبین
هفت درم با یکدرم ایارج فیقرا ونیم غاریقون ویکدرم ترید بر بهند این مسهل چند
مرتبه باید داد صفت سفوف هلیله که در تقیم بعد از خوردن مسهل مذکور با ماء الجبن
که با سکنجبین افتیمونی ساخته باشند استعمال شود هلیله زرد سه درم هلیله کابلی دو درم
افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم تمر هندی یکدانک جمله یکشربت است وبحسب قوت
ومنفعت زیاد وکم کردن بر طبیب است صفت سکنجبین که در تقیم بکار آید پنج کرفس
پنج رازیانه پنج اذخر هر یک ده درم افتیمون افتیمون چند دانه کبر اسقولوفندریون
کزمازج تخم کرفس تخم رازیانه هر یک پنج درم در سرکه خیسانیده صاف کنند وبا عسل سکنجبین سازند
وهر صبح یکوقیه با یکوقیه آب برنجاسف یا آب برگ کبر با آب برنج بدهند صفت ضماری
که در تقیم بکار آید فقاح اذخر حشیشه افسنتین [illegible] قنطوریون پنج کبر هر یکده درم کل سرخ
ده درم مقل پنج درم اشق هشت درم مقل واشق در سرکه حل کرده ادویه کوفته در آن سرشته
وهر کاه ضماد بر دارند موضع ضماد را بسرکه که در آن شبت وسداب وبابونه جوشیده باشد
بشویند وهر کاه تب باشد یا حرارت ومزاج شربتهای خنک مثل آب عنب الثعلب **یرقان اسود که بسبب طحال**
وآب کاشنی با سکنجبین بخورند صفت مسهلی که در تقیم هر کاه سبب طحال وکبد هر دو **یا بسبب کبد یا بسبب هر دو**
باشد بکار آید وعلامت کبدی آنست که بول ورنگ از سیاهی بزردی مایل باشد **باشد**
نه بتیرکی هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم افسنتین پنج درم مویز منقی بالجلاه درم

پنج کرم

پنج کبر پنج کرفس پنج رازیانه پنج کاشنی هر یک پنج آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی بالجلاه درم افتیمون
سه درم جوشانیده صاف کرده ده درم فلوس خیار شنبر در آن حل نموده با یکدرم ایارج فیقرا
ونیم درم غاریقون ویکدانک سقمونیا وآنرا بعد از ماء الجبن صفت دوائی که در تقیم
بکار آید آب برگ ترب آب برگ کرفس هر یک یکوقیه ونیم آب عنب الثعلب سه وقیه آب کاشنی
دو وقیه آب برگ کبر یکوقیه جوشانیده صاف کنند وفلوس خیار شنبر ده درم در آن حل نموده بنوشند
صفت سکنجبین که در تقیم بکار آید پنج کرم پنج کرفس پنج انیسون پنج رازیانه پنج کاشنی
پنج کبر اجزا مساوی در سرکه بجوشانند وازآن سکنجبین سازند صفت ضمادی که در تقیم
بکار آید کزمازج اطراف ... هر یکده درم کل سرخ بیست درم صندل سفید بیست درم
خطمی بالجلاه درم بنفشه ده درم آلبوجو بیست درم زعفران پنج درم سنبل جعده حماما قسط
هر یک هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون چهار درم مقل ده درم لخه کوفته بیخته بکوبند
ودر سرکه بیخته حل کنند وقدری موم با روغن بکذارند وبا مقل وادویه درساوت
نمایند پیاز روغن ... با برگ کلم مالیده ضماد کنند وملاحظه کنند که اگر حرارت
بسیار باشد بعلاج کبد بیشتر مشغول شوند واگر سودا زیاده باشد بعلاج طحال **باب**
بیست وهشتم در ذکر ادویه که در علاج استسقای زقی که از حرارت کبد باشد **استسقای زقی**
استعمال شود بجهة رطوبت منتفخه ثابت بر قوم وعلامت آن مطلق ثقل بطن وعظم
وثقل آنست که اگر بر شکم زنند آواز مثل مشک پر آب است وهر کاه مریض از جنبی
بجنبی میل کند ... صدا شنیده شود ... پس اگر از حرارت باشد علامات
سوء مزاج حار واگر از برودت باشد علامات سوء مزاج بارد در طب کبد ظاهر باشد
بر ... غاریقون که بکوفته در سرکه خیسانیده باشند وخشک کرده باشند هلیله زرد
مقشر غاریقون سنبله هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم ... کل سرخ تخم کاسنی
مغز تخم خیار ... هر یک دو درم کوفته بیخته ترنجبین منقی وفلوس خیار شنبر ...
هر یک بالجلاه درم ... با آب کاسنی ... بقوام آورند وادویه در آن سرشته شربتی از دو درم

تا چهار درم صفت کلکلانج دیگر که در این قسم بکار آید نسخهٔ محمد زکریا ماذریون مدبر تربد
غاریقون هلیله زرد هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم گل سرخ تخم کاشنی هر یک دو درم
رب السوس دو درم با سکنجبین منقی و مغلی یا خیارشنبر حل کرده بدهند شربتی دو درم با سکنجبین
منقی و مغلی یا خیارشنبر حل کرده بدهند تا چهار درم با ماء الهندبا زرد بدهند صفت
معجون مسهل که در این قسم بکار آید بهما پاره کنند و سه روز در سرکه خیسانند پس پوست
به ماذریون تازه با وی بپزند ده اوقیه سرکه ده استار شکر داخل کنند و بقوام آورند
و این و ماذریون مطحون سابیده در آن بپزند صفت معجون دیگر مسهل تخم کاشنی
تخم کشوث هر یک دو درم عصاره غافث عصاره خشک بیست درم عصاره زرشک بالجمله
درم لک مغسول ریوند چینی هر یک پنج درم عصاره افسنتین هفت درم عشاره قثاء الحمار
تخم الحنظل هر یک پنج درم غاریقون هفت درم کوفته با گلاب بپزند شربتی از پنج درم
تا هفت درم با آب کاشنی بدهند صفت حب ریوند نسخهٔ محمد زکریا که در این قسم بکار آید
ریوند چینی عصاره غافث تخم کاشنی هر یک سه درم غاریقون پنج درم ماذریون
مدبر ده درم شربتی دو درم و نیم هفته یکبار بدهند صفت حب قوی که در علت بکار
آید ماذریون مدبر یکدرم روی معدنی سوخته نیم درم فرفیون یکدانگ و نیم شکر طبرزد
سه وزن ادویه بگذارند و ادویه را بکوبند و حب سازند جمله یک شربت باشد
و این حب القرنفل و زعفران با بادرنجبویه خوش بوی کنند صفت حب دیگر ماذریون
مقشر نیم درم مغز بادام مقشر یک درم و نیم کتیرا یکدانگ و نیم شکر بوزن ادویه جمله
یک شربت باشد اگر از این حب یا حب سابق سوزشی در معده پدید آید روغن بادام
بخورند و اگر حرارت ظاهر شود آب انار دانه و آب زرشک با الجاص بدهند
صفت حب سکبینج نسخهٔ محمد زکریا مغز تخم خیار و خیار بادرنگ مغز تخم کدو هر یک
دو درم گل سرخ ماذریون مدبر هر یک سه درم دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا نیم درم
معجون را به سرشند شربتی دو درم و دو دانگ مصطکی و نیم با سکنجبین یا آب کاشنی یا آب
عنب الثعلب

بآب عنب الثعلب بدهند صفت سکنجبین که در یرقان ادرار کند تخم خیار تخم خربزه مقشر تخم
هر یک وقیه تخم کرفس سه وقیه تخم خربزه و تخم خیار بکوبند و شیر بگیرند و تخم کرفس و تخم کاشنی
در سرکه بگذارند و بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا نصف آید پس صاف کنند و آن تخمها
با آن سرکه بیامیزند و شکر اضافه کنند و بقوام آورند و در میان پختن سه وقیه آب
خیار نیز اضافه کنند تا پخته شود صفت سفوفی که در این قسم بکار آید و ادرار کند
و حرارت زیاده نکند مغز تخم خیار بیست درم مغز تخم خربزه پنج درم تخم کرفس تخم کاشنی
رب السوس هر یک دو درم کوفته شربتی پنج درم با سکنجبین مذکور صفت سفوفی دیگر
مدبر که در این قسم بکار آید گل سرخ شش درم تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه مقشر
هر یک پنج درم عصاره غافث عصاره افسنتین هر یک یکدرم سنبل مصطکی هر یک نیم درم
لک مغسول دو درم ماذریون مدبر سه درم ریوند چینی دو درم زعفران یکدرم
ابرسا سه درم زرنباد یکدرم و نیم شربتی از سه درم تا پنج درم و اگر حرارت
قوی باشد با سکنجبین بدهند و اگر ضعیف باشد با آب بزر ترب یا بود و سفند
ادویه بکوبند که من غافث و افسنتین و سنبل بجهت حرارت صواب نمی‌بینم صفت
سکنجبین که طبع نرم کند برگ ماذریون تر یک وقیه سرکه تند ده استار آب خرمن برگ
ماذریون در این سرکه و آب بگذارند بخیسانند پس بپزند و صاف کنند و بعضی شکر طبرزد
داخل کنند و بقوام آورند شربتی یک وقیه اگر گرم مزاج باشد بدل آن گلاب کنند و اگر
دل ضعیف باشد قدری آب به ترش اضافه کنند و اگر به شکسته با ماذریون دیگر
خیسانند روا باشد صفت سفوف مسهل که در این قسم بکار آید تخم خیار تخم خرفه مقشر
تخم بنا هر یک یک درم عصاره غافث ریوند چینی هر یک پنج درم لک مغسول تخم کشوث
هر یک دو درم شربتی یک مثقال با شراب اسلیم یا ماء الجبن صفت قرص مسهل برگ ماذریون
درم انیسون گل سرخ رب السوس هر یک بیست درم قرص سازند هر یک یک مثقال شربتی
یک قرص صفت قرص مسهل که در این قسم بکار آید زمانی که مریض ضعیف باشد تخم کاشنی دو درم

مازریون غاریقون عصاره غافث هریک دو درم و چهار دانگ گل سرخ دو درم و نیم تخم خیار
مقشر دو درم و نیم جمله ده شربت باشد با سکنجبین بدهند صفت قرص زرشک که در یرقان
بکار آید و کبد را قوت دهد بعد از مسهلات استعمال کنند زرشک منقی رب السوس
گل سرخ تخم خیار تخم خربزه مقشر هریک سه درم مصطکی سنبل عصاره غافث ریوند چینی زعفران
هریک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هریک سه درم طباشیر دو درم و نیم ترنجبین منقی شش درم
گداخته ادویه بدان سرشته قرص کنند شربتی یک مثقال با سکنجبین یا آب انار بدهند صفت
قرص زرشک بنسخه دیگر زرشک منقی ده مثقال ریوند چینی گل سرخ عصاره غافث
تخم کاسنی مساوی با ترنجبین قرص سازند صفت خوردن شیر اشتر که در یرقان مفید است
شیر اشتری که علف از قاقل و کشوث و کاسنی و کرفس خورده باشد در فصل بهار گرفته
صبح فی الساعت که دوشیده باشد و گهنکرفته باشد بخورند و اندک شیر با صنق
بکشند و بعضی اوقات با قدری بول اشتر بدهند صفت آرطی که در یرقان کشته نهایت
که از خوردن آن اسهال زیاده شود خبث الحدید مدبر کوفته بیخته بیست درم
قرطاطانیث نیم کوفته هرکدام پنج درم تخم کرفس سه درم همه را در شربت سرکه کنند و دو ساعت
بگذارند پس صاف کنند و بخورند صفت خوردن شیر بنحوی که بیخ ذکر کرده است قبل
از خوردن شیر چند روز اول دو وقیه یا سه وقیه بدهند و سه روز گوشت بند
گاه باشد که بعد از سه روز اطلاق کند و الا اسهال از دو حالی نیست یا در بدن غذا
شود و علامتش آنست که اشتها بر طرف شود و ثقل و تنگی نفس پدید آید مصلحت
وقت آنست که دیگر شیر نخورند پس تدبیر بیرون کردن آن از معده خفته بخیع
مشغول شوند صفت نماذی که در یرقان بکار سرکه کاو خشک کوفته بیخته و با آرد کرسنه چهار
جزو سرکه با موم کوکان باهم بزرشته ضما کنند صفت ضماد دیگر آرد حلبه آرد
جو سرگین کبوتر هریک جزوی و ملح الانطرون سه جزو بیه کهنه شش جزو علک یا بیه بگدازند
و ادویه بدان سرشته صفت ضماد دیگر آرد جو سعد سرگین گوسفند کهن بوره کلارینی
مساوی

مساوی بهم سرشته و طلا کنند صفت حب سکنج که در علاج استسقای زقی که از برودت
کبد باشد استفراغ رطوبت بکار آید افسنتین هر پنج درم غاریقون سه درم افسنتین
سه درم سکبینج شش درم بقونیا سه درم مصطکی انیسون هریک یکدرم کوفته بیخته حب سازند
شربتی دو درم صفت حب سکبینج بنسخه دیگر سکبینج برنج ماهی زهره غاریقون هلیله
هر یک پنج درم اسارون ریوند چینی عصاره غافث سنبل انیسون هریک دو درم الحب سازند
شربتی دو درم و اگر به عسل سرشته شربتی سه درم تا چهار درم صفت قرص شیرم که در یرقان بکار
آید شیرم هلیله زرد مساوی شربتی از یک دانگ ابتدا کنند و بتدریج تا یک درم با سکنجبین
بدهند صفت حبی که جهت اسهال آب زرد بکار آید تربد الصمع مازریون انیسون مساوی
حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال صفت حبی دیگر عصاره افسنتین سنبل تربد سفید
شیرم هریک یک دانگ غاریقون گل سرخ نیم درم با آب عنب الثعلب بدهند صفت
حبی دیگر تربد الصمع کمافیطوس انیسون مساوی اندکی عسل یا آب کرفس حل نموده
ادویه بدان سرشته شربتی یکدرم تا یک مثقال صفت حب مازریون تربد الصمع دوغا
مازریون مدبر نیم درم فرفیون یکدانگ و نیم غاریقون صندل یک دانگ سرگین کبوتر یکدانگ
جمله یک شربت است صفت حب غاریقون غاریقون ده درم عصاره غافث ریوند چینی
هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم حب سازند یک درم بدهند هرگاه اسهال زیاده شود ترک
کنند صفت تریاق فاروق و مثرودیطوس که در سابق تا ثانیا و معجون الکندر امراض
کبد مذکور شد و در یرقان بعد از اسهال جمله تقویت کند بکار می آید احتیاج بذکر
نیست صفت دوائی که در یرقان جهت ادرار بکار آید مصطکی سه درم سنبل یکدرم
و نیم فلفل زنجبیل سعد هریک یکدرم شکر ضعف ادویه شربتی دو درم تا سه درم صفت
ادویه مدبر که در یرقان بکار آید برازیانه تخم کرفس نانخواه سنبل فو اسارون انگدان
بونه دو قهلیون خرنف صفت ضماذی که در یرقان جمیع اقسام استسقا بکار آید حماما سنبل
قرصها تا هریکی ده درم مقل اشق سورنجان مس سوخته سعد زعفران هر یک پنج درم صبر کندر

زرجب بلسان عود هندی لادن هر یک با یکدرم سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا میعه سایله زراوند
مدحرج اکلیل الملک ایرسا قنا [illegible] درم حنظل هر یکده درم قرنفل مصطکی هر یک هصده درم کبر سکبینج
سرکه کبوتر هر یک بیست درم صمغ عربی زعفران در سرکه شراب کهنه حل کرده ادویه کوفته
در روغن نار نعانالند و عقرقرحا موم کداخته بان [illegible] وصم بیامیزند و بر شکم طلا کنند
صفت [illegible] که در یرقان سود دارد شکم به روغن نار دین چرب کنند و نطرون ولد کوفته بپاشند
صفت معجون حب الغار که در استسقای طبلی بکار آید و باد قولنج نیز بگشاید برگ سداب خشک
پنج درم تخم خراه [illegible] شونیز کاشم صعتر فطراسالیون کمونیا مغز بادام تلخ دار فلفل فلفل بوزنه
وج حب الغار [illegible] هر یک دو درم سکبینج چهار درم جاوشیر سه درم صمغ عربی شراب
حل کنند ادویه کوفته بخته بعسل سرشند شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت معجون دیگر
که در استسقای طبلی بکار آید برگ سداب پودنه [illegible] صعتر کرویا هر یک ده درم تخم خراه
دار فلفل شونیز وج هر یک پنج درم حب بلسان سکبینج جاوشیر هر یکده درم و نیم بعسل سرشته
شربتی دو درم با طبیخ شراب کهنه بخورند صفت معجون [illegible] که در باب صداع و قند [illegible] دبیقون
در سوء مزاج بارد معده و معجون وج که در این باب بکار آید احتیاج نذکر نیست صفت
[illegible] که در یرقان بکار آید [illegible] کندم [illegible] بوره کوفته گرم کرده
در لته کرده ضماد کنند صفت قرص [illegible] و قرص [illegible] که در استسقای لحمی بکار آید در
استسقای زقی مذکور شد صفت حب سکبینج که در این قسم بکار آید و حیض نیز
بگشاید [illegible] مصطکی صبر تخم [illegible] هلیله زرد یکدرم
[illegible] سکبینج هر یک [illegible] شربتی از دو درم تا سه درم صفت حب [illegible] که در
استسقای لحمی بکار آید صبر [illegible] ده درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سلیخه
مصطکی [illegible] هر یک دو درم زعفران یکدرم و نیم غاریقون سه درم [illegible] حب
سازند شربتی از دو درم تا سه درم صفت حب [illegible] تابت [illegible] شیرم
[illegible] و مغز بادام مقشر سه جزو نمایند سه جزو کوفته بخته حب سازند شربتی از دو درم
تا سه درم

استسقای طبلی

استسقای لحمی

تا سه درم صفت قرص [illegible] بنسخه [illegible] که در یرقان استسقا بکار آید [illegible] هر یک سه درم
زراوند مدحرج حنطیانا سنبل مصطکی تخم کرفس [illegible] افسنتین [illegible] مغز بادام تلخ
افسنتین عصاره غافث هر یکدو درم فلفل زنجبیل هر یک یکدرم شربتی یکمثقال صفت
[illegible] کبیر که در یرقان استسقا بکار آید [illegible] سنبل [illegible] فطراسالیون
ریوند [illegible] هندی ایرسا غاریقون هر یک شش درم [illegible]
[illegible] مصطکی عود بلسان [illegible] حنطیانا سلیخه هر یک چهار درم عصاره غافث عصاره
افسنتین [illegible] پنج درم تخم [illegible] هر یکده درم تخم کرفس
[illegible] تخم رازیانه انیسون هر یک سه درم [illegible] پنجاه درم [illegible] چهار درم کوفته
بخته [illegible] هلیله زرد مقشر بیست درم هلیله سیاه مقشر هر یک پانزده درم
املج مقشر [illegible] هندی پنجاه درم [illegible] در [illegible] آب بپزند تا [illegible]
پس صاف کنند [illegible] در آن حل کنند و صاف نمایند و دوص [illegible] هم در آن
حل کنند و بقوام آورند [illegible] روغن [illegible] بیامیزند پس بیست درم
[illegible] بگیرند [illegible] آب و سه وقیه روغن [illegible] بپزند چندانکه آب برود
و روغن بماند و صاف کنند و ادویه کوفته را در این روغن بمالند و با فانید بقوام
آورده [illegible] شربتی از چهار درم تا پنج درم با [illegible] یا آب [illegible] صفت
دواء الکرکم که در یرقان استسقا بکار آید بنسخه [illegible] کاواشق
درم سرشته برکبد ضماد نمایند صفت ضمادی دیگر ایضا بنسخه [illegible] اشق با [illegible] درم
میعه سایله ده درم ایرسا ده درم صبر بیست درم زعفران ده درم عاقرقرحا [illegible]
هر یک ده درم مقل بیست درم حماما سه درم [illegible] پانزده درم [illegible]
[illegible] سه درم صمغ و زعفران در شراب کهنه حل کرده و موم روغن
از موم زرد و روغن ناردین وادویه در آن [illegible] سازند
[illegible] صفت

سوده اضافه کنند ۲
بخته بوزن ان نبات
بنفشه سه درم قرص کل پنج درم کوفته
دو درم دینج افسنتین دو درم
هر کدام سه درم غلاب دو درم سازیج
هلیله کابلی و اسود واصفر یکدرم میداده

[illegible]

در اسهالات

اسهال دماغی

صفت ضمادی دیگر سرکه با بول اشتر ضماد کنند **باب بیست و نهم** در ذکر ادویه که در اسهالات
بکار آید صفت غرغره که در اسهال دماغی که علامت خاصه آن آنست که هرگاه میل به
خواب به خیزد چیزی بحلق متواتر اسهال شود و علامت نزله باشد از غرغره حلق و قصبه
ریه و سعال خصوصا در غذا وقت و انتباه از نوم و هم چنین از علامات خاصه است
قلت اسهال در بیداری خصوصا در کسی که ماده منحدر از دماغ صفرا باشد علامت آن
حرارت فم و وجود لهیب و عطش و لذع و غرغره معده باشد و اگر بلغم باشد علامت
آن ملوست و حلاوت کریهه و غلظت ریق باشد و اگر سودا باشد علامت آن طعم ترشی
مدید باشد و اگر دم باشد علامت آن حلاوت مشوبه بملوحه باشد و در صورتی که
خون باشد بکار برد بعد از استفراغ حب ایارج فیقرا و مانند آن حسب اخلاط و اگر خون
باشد و قوت باشد بعد از فصد [illegible] گل سرخ پنج مثقال مساوی جوشانیده صاف نموده
با سکنجبین ساده و قدری زعفران در آن حل کرده غرغره کنند صفت غرغره که ماده
نزله باز دارد و دماغ را قوت دهد سنبل کوفته آب نشاسته [illegible] آب برگ خرفه آب عدس
گلاب مجموع آمیخته غرغره کنند دارویی که با شراب خشخاش بیخته که از علاج زکام
و نزله مذکور شد آمیخته خورند نزله باز دارد اقاقیا برگ سماق عصاره لحیة التیس
گلنار کثیرا زعفران مجموع را بسایند کوفته در یک رطل بغدادی شربت خشخاش بیشتر
از آنکه از آتش گرفته باشند داخل کنند بقدر حاجت بوقت خواب بخورند صفت
شربت خشخاش که نزله باز دارد و اسهال دماغی را سود دهد گل سرخ صمغ عربی هر یک
چهار درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه هر یک سه درم رب السوس نشاسته کثیرا
هر یک دو درم زعفران نیم درم شربتی دو درم صفت ضمادی که صاحب دماغ گرم را
در اسهال دماغی بکار آید صندل سرخ فوفل اقاقیا مامیثا طین قیمولیا طین ارمنی عدس
مقشر زعفران حضض مساوی با آب برگ بارتنگ و آب برگ خرفه سرشته ضماد کنند
صفت طلائی که صاحب دماغ سرد را بکار آید [illegible] که [illegible] عاقرقرحا [illegible] ایرسا

باب [illegible]

اسهال مراری

اسهال کبدی بسبب ضعف هاضمه کبد

باب [illegible] و نمک [illegible] صفت ریحانی که در هیضه بکار آید کندر [illegible] باقی کنند
و [illegible] بدارند صفت ضمادات و اطلیه که در این قسم بکار آید در علاج سبات
و لیثرغس مذکور شد صفت سفوف حب الرمان که در اسهال مراری که علامتش تلخی
آنست که بعد از تناول غذا و حرقه یا خوردن شراب کهنه و عسل و مثل آن تهیج سوزش
دهان و تشنگی و زردی رنگ و سوزش و تدابیر سابق نیز بیان کرده شد بعد
استفراغ صفرا بطبیخ هلیله اگر صفرا در بدن بسیار باشد بکار آید انار دانه بریان ده درم
کثیرا [illegible] پنجاه درم سماق [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] خرنوب نبطی
هر یک ده درم کوفته بیخته شربتی از دو درم تا سه درم صفت قرص طباشیر که در هیضه
بکار آید گل سرخ صمغ عربی بریان گل ارمنی [illegible] طباشیر هر یک پنج درم تخم حماض
هفت درم [illegible] چهار درم نشاسته بریان سه درم شربتی یک مثقال صفت قرص
طباشیر نسخه دیگر گل سرخ هشت درم تخم حماض بریان صمغ عربی بریان طباشیر هر یک
درم تخم خیار مقشر بریان سه درم شربتی یک مثقال صفت ضمادی که در هیضه بکار آید صندل
سرخ صندل سفید فوفل گل سرخ مازو گل ارمنی اقاقیا سک رامک کوفته گلاب
سرشته ضماد نمایند بر معده صفت ضمادها که در هیضه بکار آید در سوء المزاج حار
کبد مذکور شد صفت [illegible] که غذای صاحب اسهال کبدی بسبب [illegible]
اسهال ضعف هاضمه کبد باشد و علامت آن [illegible] اسهال است [illegible] پیمانه
[illegible] با [illegible] پیمانه آب [illegible] که سه پیمانه بماند و بخورند و اگر [illegible]
که [illegible] یک پیمانه [illegible] و [illegible] پیمانه آب [illegible]
کنند اگر هاضمه بسیار ضعیف باشد صاف کنند [illegible] صفت غذائی
که در اسهال کبدی مذکور زمانی که قوت هاضمه بسیار ضعیف نباشد بکار آید
تخم حماض بریان کوفته [illegible] باشد کباب [illegible] بدهند صفت سفوفی که در هیضه
بکار آید گل سرخ [illegible] درم [illegible] هر یک سه درم [illegible] طباشیر صندل

اسهال کبدی با سحج

سفید نشاسته صمغ عربی هر یک ده درم ریوند یک درم و نیم تخم حماض سه درم زعفران یک درم
شربتی دو درم با روغن آهن تاب بدهند **صفت** سفوف که در اسهال کبدی که با سحج
باشد بکار آید تخم خرفه مقشر تخم توله مقشر هر یک پنج درم نشاسته صمغ عربی هر یکی ده درم
همه را بریان کنند و بکوبند و ده درم گل ارمنی گرفته با وی بیامیزند شربتی سه درم با شراب
مورد بدهند **صفت** دوائی که در زمانی که با سحج طبع خشک باشد بکار آید تخم خرفه
تخم توله مقشر گرفته بزر قطونا تخم مرو تخم شاهسفرم مساوی با روغن گل چرب کنند و با آب
نیم گرم بدهند و اگر زیاده خشک باشد مغز خیار شنبر در آب حلوبره با آنچه بریزند
شربتی سه درم **صفت** معجون فلافلی که در سوء مزاج بارد معده و قولنج که در ضعف
شهوت مذکور شد و در اسهال کبدی که بسبب ضعف جاذبه کبد را قوت دهد
سلیخه سنبل زعفران هر یک سه درم قصب الذریره عود بلسان حب بلسان سعد تخم کرفس
اذخر هر یک پنج درم عود بلسان عدد فاقله فلفل افیون نشاسته کندر هر یک درم
اشنه دارچینی هر یک دو درم قرنفل تا سه درم مشک چهار درم دارشیشعان سه درم
با شراب چهار درم حب الآس بریان سی درم گرفته بپخته عسل صافی در سرشته شربتی چهار دانگ
صفت دوائی که در اسهال کبدی که بسبب ضعف ماسکه بکار آید گل سرخ گلنار عصاره قرظ
هر یک پنج درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم زعفران اذخر هر یک چهار درم شربتی
دو درم با رب به یا رب سیب بدهند **صفت** حمادی که در بغیم بکار آید مرکب کند گل سرخ
تخم گل سنبل مازو زعفران مساوی گرفته با آب مورد و گلاب و آب سیب سرشته
بکار بدهند **صفت** سفوف طین که در اسهال کبدی دموی بکار آید و علامت خروج
که آن است که در شکم و روده درد باشد و علامت ضعف کبد ظاهر باشد و هر چند
یک چند روز باز ایستد و باز آمدن گیرد و هر چند مدت زیاده شود خلطی غلیظ مانند
درد شراب بیرون آید گل ارمنی طباشیر صمغ عربی بریان حب الآس هر یکی ده درم
دم الاخوین کندر هر یک دو درم و نیم شربتی سه درم با شربت مورد **صفت** قرص طباشیر

بسبب ضعف معده

کبد با ضعف ... **صفت** داروی ...

اسهال کبدی بسبب ضعف ماسکه

اسهال کبدی دموی

که در بغیم

که در بغیم هرگاه که تب باشد بکار آید طباشیر چهار درم گل سرخ تخم حماض بریان هر یک ده درم صمغ
عربی بریان گل ارمنی گل روحی بلوط هر یک پنج درم حب الآس ده درم نشاسته بریان سه
درم شربتی یک مثقال با رب به **صفت** قرصی که در این اسهال که گاه خون مثل درد
شراب باشد و متعفن و کفناک و سیاه رنگ باشد بکار آید گل ارمنی طباشیر زرورد
جفت بلوط تخم حماض زرشک گل سرخ صمغ عربی بریان سرطان مساوی گرفته با رب
به قرص کنند شربتی سه درم **صفت** قرص کافور و قرص طباشیر و کشکاب سرطان
که در این قسم اسهال در علاج دق گذشت محمد زکریا میگوید من چیزی عجب دیدم
مجرب از مهروم همه انواع اسهال من ... را در ساعت باز دارد و بیرون آید مانند خرگوش است
انفحه نیم درم بسته ... بدهند تا قولنج بکند روز اول یک دانگ روز دوم دو دانگ
اگر کفایت نشود روز دیگر نیم درم و اگر در هیچ روز سه دانگ بدهند با نخود که پنج
یک دانگ و اکثر روز یک دانگ روا باشد **صفت** معجون خوزی بنسخه محمد زکریا
که در اسهال معدی زمانی که قوت هاضمه آن بسبب رطوبت که واسطه شود
میان معده و غذا ضعیف شده باشد و علامت آن ثقل معده و بیرون آمدن غذا ناهضم
با رطوبت لزج و کمی تشنگی و کثرت رطوبت لزج باشد بعد از قی کردن و دفع
رطوبت با سحج و بقراط استعمال نشود دانه انگور سرکه بریان نیم گرفته سی درم حب
الآس شصت درم ... کمونی ماروت هر یکی ده درم تا نخواه سعد مصطکی
سنبل هر یک پنج درم گرفته با شکر بقوام آورده ماسل که کرفته بسرشند شربتی
از سه درم تا چهار درم **صفت** معجون خوزی بنسخه دیگر از عیسی بن صهار بخت
قسط قرنفه سنبل حب بلسان سلیخه هر یکی ده درم زنجبیل دواستار بچه زنجفاه عدد
فاقله قرنفل افیون اکلیل الملک شیطرج هر یک چهار درم ریوند چینی زرآوند طویل
اشنه هر یکی دو درم بسباسه سه درم بهمن کابلی مقشر سی درم ناردین چهار
درم قصب الذریره فلفل دارفلفل هر یک پنج درم هلیله کابلی دواستار بلیله ده
درم ... هر یک سه درم ورق ... نقرس بکار ... سعتر ... بریان ... تخم ... سعد ... دانه انگور سرکه ... هر یک پنج درم ... عود خام ... دو درم با آب به ... سبب ... آب مورد با ... مجون ... ناردین ... باد

اسهال معدی

صفت
تریاق الذهب که اسهال معدی را
بکار آید مروارید مرجان کهربا عقیق یشب
عاج طباشیر طرثیث کثیرا خلت بریان
صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید
قرنفل سعد زرنباد تخم مصطکی کهربا
مازو زرین گل ارمنی شادنج عدس
صمغ عربی آکرد کثیرا تخم حب
الآس دانه عناب بریان پوست
بیرون ... استخوان ... مویز

صفت سفوف الذهب که ارسطو جهة اسکندر تالیف کرده و بخر و صغر تن دوسواس و نسیان را نیکو
سود دهد و هاضم بود و تفریح کند فرنفله سادج هیل عود هندی
اسارون مصطکی هلیلج کابلی منزوع النوی
الهلیل الملک فرنجمشک بادرنجبویه
تا رنقبص کروبرا ز حجبی
اشنه ملقل زنجبیل دار فلفل
قرنفل حب الزلم جوز بوا قاقله
کبابه هر یک دو جزو مثل همه
کافور هر یک نیم جزو شکر طبرزد
سه مثل مجموع شربتی از یک درم
تا سه درم با آب سرد بیاشامد
مجرب‌اند نقل من قانون الشیخ

حب الآس بوزن کل و در بعضی نسخ زنجبیل ده درم سعد ده استار کوفته با شکر بقوام آورده
بر سرشند صفت معجون مختصر که در تقیم بکار آید نانخواه کندر کلنار مساوی کوفته مویز سیاه
با دانه بکوبند و ادویه را در ان سرشند شربتی مقدار جوزی صفت معجونی دیگر کلنار
کزمازج خرنوب نبطی هلیلج پنج درم نانخواه کندر هر یک سه درم وج ابهل تخم کرفس
تخم راز یانه هر یک یک درم کوفته با مویز دانه بیرون ناکرده درهم سرشند صفت
سفوف حب الرمان انار دانه ترش بریان کوفته صد درم کوه یا سرکه خیسانیده
بود و کتیرا خشک مدبر هر یک هفت درم خرنوب نبطی سماق کلنار هر یک ده درم شربتی
دو درم تا سه درم صفت مجنون که در این باب بکار آید و در بواسیر و تقویت
باه و سرعت انزال نیز سود دهد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله مقشر شیطرج سنبل الطیب فلفل دار فلفل زنجبیل سعد هر یک ده درم
تخم نشت تخم کندنا هر یک چهار درم خبث الحدید سه درم عسل بوزن مجموع خبث الحدید را
چهار روز در سرکه خیسانند و خشک کرده صلایه کنند بسیار نرم چنانکه در نیم
آب بایستد پس علی الرسم معجون سازند شربتی دو درم بعضی دو درم مشک اضافه
میکنند صفت ارو سیا و بخر بیاکه در مقام بکار آید معلوم صفت کوارش کمونی
فلفل دار فلفل جوز بوا هر یک پنج درم زنجبیل خولنجان هر یک ده درم کمون بشصت درم
شکر سوده شصت درم مجموع را بعسل بر سرشند شربتی سه درم صفت سفوف خشخاش
تخم خشخاش کندر مساوی کوفته شربتی از دو درم تا سه درم با آب سرد صفت
سفوف مقلیاثا که در تقیم مفید است هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله
مجموع را بروغن زیت بریان کنند هر یک پنج درم زنجبیل کرمانی مدبر تخم کندنا بریان
حب الرشاد بریان هر یک هشت درم تخم کرفس تخم انیسون مدبر هر یک چهار درم مصطکی
سنبل قاقله قرنفل عود هندی هر یک دو درم سعد سه درم کوفته سوای حب
الرشاد شربتی سه درم صبح و سه درم شام بخورند صفت سفوف عود که در تقیم بکار
آید

ابد عود خام زرنباد مدبر قاقله دانه انکور بریان کرده مساوی شربتی سه درم
حبی که در علت بکار آید مرفقه انیسون هندبا مساوی بقدر فلفل حب سازند
شربتی تا صفت حب در بنزلکان و بعضی بدل قرفه تخم کرفس میکنند صفت حبی دیگر
انیسون سنبل کندر زعفران مساوی بقدر نخودی حب کنند شربتی دو حب صفت
معجون که در تقیم بکار آید انیسون هندبا مصطکی سائله زنیخ زعفران لسان الحمل
اسارون کندر نانخواه مساوی کوفته بعسل بر سرشند شربتی یک فندق صفت مار یکه
در این قسم بکار آید انسنتین یکه وقیه در شراب خالص خیسانند یک شبانروز و دیگر
روز مویز اضافه دانه شراب کند و هرون و راملد در ان حل کنند و خرقه بدان تر کنند
و بر معده نهند صفت قرص طباشیر که در اسهال معدی که سبب ان ضعف
هاضمه باشد و سبب ضعف هاضمه زیادتی صفرا باشد و علامت ان تشنگی و تلخی
دهان و حرارت و دفع ثقل زرد باشد استعمال شود طباشیر سماق هر یک پنج درم
تخم حماض بریان ده درم تخم خرفه مقشر بریان کلنار هر یک سه درم صمغ عربی بریان
هشت درم شربتی از یک مثقال تا دو درم صفت جوارش طباشیر که در تقیم بکار آید
طباشیر گل سرخ تخم حماض صمغ عربی بریان هر یک ده درم کلنار سماق عصاره لحیة التیس
هر یک هشت درم زعفران افیون هر یک دو مثقال حب الآس ده درم در رب
به سرشند شربتی سه درم صفت جوارش سماق سماق منقی سی درم ابهل کلنار کرم
جوارش بشت کعک بغدادی خرنوب شامی هر یک ده درم شکر طبرزد بوزن کل با شربت
سیب بسرشند شربتی پنج درم صفت دوای قابض سماق منقی دو درم مازو
یک درم پوست انار نیم درم کوفته بر رب مورد سرشته مجموع یک شربت است صفت
شرابی که اسهال صفرا باز دارد بیست جو و شش تخم خشخاش یک کف پوست خشخاش
بر ان مجموع جوشانند صاف کرده سویق حب الرمان با سویق سماق خوردن که خوش
طعم کند اگر حرارت عظیم نباشد با یک درم و نیم بزر قطونا بخورند صفت دوای دیگر

[illegible]

دوائی دیگر بیرمایه خرکوش دو دانک افیون دو دانک مازو نیم درم کندر نیم درم شربتی
نیم مثقال صفت سفوفی که در اسهال معدی که بسبب ضعف هاضمه باشد از زیادتی

اسهال معدی بسبب ضعف هاضمه از زیادتی بلغم وصفرا

بلغم وصفرا وعلامت آن خروج غذا است هلیله زرد بریان وحب الرشاد نیم جزو حب الآس
سماق کرمانی نیم سه هر یک سه جزو شربتی دو درم صفت داروئی دیگر که در تقسیم بکار آید
تخم بارتنگ دو درم افیون یکدرم پوست انار درم الاخوین هر یک نیم درم جمله بکوبند شربتی
اگر تب باشد با آب بارد بدهند صفت عکی که انقیم اسهال بازدارد بگیرند [illegible]
وشکسته وبریان کنند ودر بریان کردن سکه بروی بپاشند پس بکوبند وانار دانه
بریان وسماق منقی هر یک ثلث وزن عکی جمله بریان [illegible] منقی هر یک
ربع وزن عکی کفته [illegible] استعمال کنند صفت جوارشی خرنوب که در اسهال

اسهال معدی که بسبب ضعف ماسکه زیادتی رطوبت

معدی که بسبب ضعف ماسکه باشد از زیادتی رطوبت لغزانند وعلامت آن
علامت ضعف هاضمه است که آن نیز بسبب رطوبه [illegible] باشد
بکار آید بعد از تنقیه کردن ومسهل خوردن خرنوب شامی بلوط شاه بلوط هر یک [illegible] و دانه
انگور ترکه حب الآس هر یک دو جزو [illegible] گرفته شربت [illegible]
از سه درم تا چهار درم صفت قرص کلنار که درین باب بکار آید کلنار تخم گل تخم حماض
هر یک سه درم سماق مازو عصاره لحیة التیس اقاقیا کندر هر یک یکدرم ونیم [illegible] گرفته
باب مورد سرشته قرص سازند شربتی یکدرم با شربت مورد صفت قرص [illegible]
قرط کلنار تخم گل [illegible] درم بلوط [illegible] بریان زیره [illegible] هر یک چهار درم
خرنوب نبطی ده درم دانه انگور ترکه بریان کرده [illegible] نرم کوفته شربتی دو درم با آب
به صفت معاجین که در ضعف هاضمه که بسبب رطوبت است مذکور شد در این باب

اسهال معدی بسبب شوره معده

نیز بکار آید احتیاج بذکر نیست صفت دوائی که در تقسیم [illegible] که بسبب شوره معده باشد
وعلامتش آنست که در سطح معده شوره باشد [illegible] بداروها آید و در خوردن
ترشی [illegible] رسد و تشنگی غالب بود واکثر اوقات با تب باشد بعد از فصد

باسلیق

باسلیق [illegible] طبیخ هلیله استعمال شود [illegible] یکدرم بزرقطونا دو درم روغن گل دو درم
باب سرد بدهند صفت دوائی دیگر بزرقطونا بارتنگ تخم شاهسفرم در آب جو شانند
وروغن [illegible] صفت ضمادی بارد که در تقسیم بکار آید در سرکه بجنبانند حب الآس
[illegible] گل سرخ کلنار مازو صندل [illegible] سماق اقاقیا انار [illegible] هر یک پنج درم
کافور نیم درم باب مورد ترسرشته ضماد کنند واگر یکدرم زعفران ودو درم عود زیاده
کنند زمان که در هاضمه نیز خلل [illegible] باشد صفت غذائی که در تقسیم بکار آید

بسبب بقیه قوت داروی مسهل

دوغ ترش [illegible] تاب ده [illegible] درم کعک [illegible] بانان [illegible] بریان کرده [illegible]
صفت بعضی ادویه که در تقسیم اسهال هر گاه بسبب بقیه قوت داروی مسهل باشد بکار
آید بزرقطونا بریان با روغن گل بدهند وسفوف [illegible] که در اسهال [illegible]
کبد [illegible] بدهند [illegible] باشد سه درم حب الرشاد
بریان بروغن گل [illegible] کرده بدهند با آب سرد واگر با دوغ [illegible] بدهند صواب باشد
واگر [illegible] روغن [illegible] دم الاخوین حقنه کنند صفت سفوف حب الرمان

بسبب انصباب سودا از سپرز

که در اسهال معدی که بسبب انصباب سودا از سپرز باشد وعلامت آن سیاهی مدفوع
واشتداد [illegible] شهوت [illegible] معده [illegible] است
بعد از فصد باسلیق [illegible] اگر قوت یاری کند واستفراغ سودا بمطبوخ هلیله
جهت تقویت معده [illegible] حب الرمان ده درم [illegible] بریان دو درم [illegible]
بریان [illegible] تخم شاهسفرم بریان [illegible] بریان هر یکدرم شربتی سه درم صفت
ناخونی که در تقسیم بکار آید انار دانه ده استار مویز سیاه نیم من کوفته در سرکه
وآب [illegible] کنند [illegible] داخل کنند صفت سفوفی که در تقسیم
بکار آید [illegible] نیم درم کعک [illegible] یکدرم جمله

امراض امعا اسهال معوی

بکوبند [illegible] باشد با شراب کهنه بدهند واگر حاجت باشد [illegible] تا ماده سودا
از معده [illegible] باب سیم در ذکر ادویه که در اسهال معوی بکار آید صفت

زلق الامعاء رطوبی

صفت سفوفی که در زلق الامعای که بسبب رطوبت لزج باشد که ثقل بعده بلغزاند
بعد از تنقیه روده با ادویه و غیره بکار آید و علامتش آنست که باید مدفوع بعضی اوقات
ملازم زبد و لزج و مدفوع سفید شود و فرق میانه زلق المعده و امعا آنست که در آن غذا
هضم نایافته دفع شود سک دانک سعد مصطکی تخم کرفس زیره کرمانی پروانه [illegible]
دانه مورد گلنار هر یک پنج درم انار دانه ترش بریان ده درم کوفته بیخته شربتی سه درم
صفت ضمادی بجهت همین قسم سرکی کندر مصطکی اقاقیا شب یمانی اکاکیه صبر افیون بزر البنج
هر یک چهار درم ارکه جو سماق گل سرخ گلنار سک عصاره لحیة التیس مازو حضض [illegible]
هر یک هشت درم کوفته بیخته با سرکه و آب مورد سرشته بر شکم طلا کنند و بگذارند
که خشک شود و بریزد صفت ضمادی که بعد از آن بکار آید اسفنج [illegible] بکوبند یک شب
در عقدی در شراب قابض خیسانند و صاف کنند و آب برگ مورد تر یا آن شراب بیامیزند
و عقید سک و لادن و [illegible] سابیده در آن حل کنند و خرقه را بان تر کرده [illegible] معطر
سلخ و عنبر بخور کنند و آنرا بر شکم بپوشند صفت ضمادی دیگر سک زعفران هر
یکی نیم اشنه ده درم مصطکی هفت درم سعد پنج درم قصب الذریره ده درم دارملک
شش درم تخم کرفس پنج درم [illegible] ده درم مازو ده درم کوفته بیخته در آب سرشته
ضماد کنند و اگر صبح و شام ده درم از آن بیخته بخورند نافع خواهد بود صفت

زلق الامعا بخوری

سفوف طباشیر که در زلق الامعاء که بسبب آن برد و حرارت روده باشد و علامت
آن مثل علامات سحج معده باشد و فرق آنست که در این قسم سوزش در حوالی
ناف و ما بین آن محسوس شود بعد از تبریدات نافع است تخم حماض بزر بیان بزر قطونا
بریان صمغ عربی بریان گل ارمنی طباشیر سفید اجزا مساوی سوای بزر قطونا کوفته
بیخته یک مثقال از آن با شربت بیان و روغن گل بادام بخورند صفت ضمادی که در این قسم
بکار آید روغن گل سرخ طحلب کدو تازه آرد جو گلنار گل سرخ مازو صندل آملک
پوست انار ترش کوفته با آب سیب ترش با آب برگ مورد تر سرشته ضماد کنند صفت

موم

موم روغنی که در این قسم بکار آید روغن گل سرخ گرم کرده موم سفید در آن بگذارند و آب برگ
مارتنگ آب برگ خرفه آب [illegible] داخل نموده عمل آرند صفت سفوف طین که
در این قسم بکار آید گل ارمنی گل مختوم طباشیر کهربا گل سرخ هر یک جزوی کوفته بیخته شربتی
سه درم و اوقیه زلق الامعا که بسبب خوردن ادویه مسهله باشد مثل ادویه مذکوره
معده است صفت سفوف مقلیانا که در سحج امعا طلبا بکار آید بزر قطونا تخم مرو تخم خرفه
مقشر تخم بارتنگ تخم گل تخم حماض تخم خطمی تخم نشا صمغ هر یک ده مثقال بریان کنند طباشیر طین
قبولیا که اکثر حجر الغمام گویند و مانند مفاصل رخام بود سفید براق خوشبوی باشد
و از آن نوعی که [illegible] چون تازه بود نشاسته بریان صمغ عربی بریان هر یک چهار مثقال گل ارمنی
ده مثقال کهربا چهار مثقال [illegible] سوای بزر قطونا کوفته بیخته از سه درم تا پنج درم
با شربت مورد و سایر اشربه مناسبه بنوشند صفت دوائی که در این قسم و در اسهال
کبدی که در وقت [illegible] آن بیرون آمدن هم میرسانند بکار آید تخم خشخاش سفید کندر سعد
حب الاس هر یک نیم درم کوفته بیخته با بزر تخم ریع با شربت مورد بخورند صفت
دوائی که در [illegible] اسهال مذکور بسنده [illegible] سابیده [illegible] سوخته بلوط
مقشر کثیرا خشک بریان سماق [illegible] تخم کرفس [illegible] خشک کنند [illegible]
مساوی [illegible] با [illegible] هم جزو کوفته بیخته ساعت

اسهال خون

بخورند تا شش ساعت شربتی بیست درم صفت حبی مجرب که اسهال خون باز دارد
افیون مازو کندر [illegible] مساوی کوفته بیخته با [illegible] سرشته حب سازند شربتی
دو دانگ صفت ضمادی مجرب در سحج امعا که علت مذکور بارد باشد بکار آید [illegible]
بزر البنج هر یک جزوی [illegible] بلوط گلنار اقاقیا کندر هر یک پنج جزو با عصاره

سحج امعای سفلی

خشخاش با طبیخ آن سرشته طلا کنند صفت حقنه که در سحج روده های زیرین بکار آید
برنج مقشر سه مثقال جو مقشر هشت مثقال گل سرخ هشت مثقال سه کوزه [illegible]
بیست درم در یک من و نیم آب بپزند تا یک رطل آید پس صاف کنند و بکار برند و اگر سوزش نباشد

باشد چهار مثقال روغن گل سرخ اضافه کنند صفت حقنه اقوی جهت مغص ریان برنج مقشر شسته
هریک هشت مثقال حب الآس کلنار گل سرخ هریک پنج درم جفت بلوط سه درم برگ مورد تر بسته درم
همه را در یک من و نیم آب بپزند تا سه وقیه بماند پس صاف کنند و هشت مثقال آب برگ سکو و
همین مقدار آب برگ خرفه و همین مقدار روغن گل و یک عدد زرده تخم مرغ نیم خته درم
امیزند و طین قیمولیا اگر نباشد بدل آن طین ارمنی بکنند و سوخته اقاقیا هریک
نیم درم اضافه نموده حقنه کنند کیفیت سوختن پس به پنبه پیچند و بکوزه کنند
و گل گیرند و بتنور گرم اتش بگذارند و بکار دارند صفت حقنه دیگر آب برگ بارتنگ
آب برگ خرفه آب عصی الراعی هریک سه وقیه روغن گل یک وقیه و نیم سفیده تخم مرغ
اگر موجود باشد و الا زرده تخم مرغ عدد صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین کاغذ سوخته
گل ارمنی هریک درمی سوده در هم آمیخته حقنه کنند و از پس حقنها اگر زود بر کردد
برد مویز منقی مازو کلنار در آب بپزند و اسفنجی بان تر کنند و گرم کرده مقعد نهند صفت
قرص زرنیخ که در سحج مزمن که زهر تباه شده از آن دفع شود با ما هو کاه نافع
باشد و باید سحج اگر جاری باشد بکار برند زرنیخ سرخ و زرد هریک سه مثقال
آهک آب نارسیده شش مثقال کاغذ سوخته هریک پنج درم زرنیخ سرخ هم سه درم عصاره
لحیة التیس هر را سنگ هر یکی آب عرق سفیداب هریک مثقال آهک دو درم علی
الرسم قرص سازند و باین دستور حقنه کنند اگر سحج شسته غسل کرده با مویز بادانه
بکوبند و در آب حل کنند و بمالند و صاف نمایند و مقدار نیم درم تا یک درم از قرص سائیده
در آن حل کنند و بکار دارند و اگر با آب برگ مورد و آب برگ بارتنگ استعمال نمایند شاید
صفت داروئی که در سحجی که بسبب بلغم شور باشد بکار آید و علامت آن تقدم استفراغ — سحج بسبب بلغم شور
بلغم مذکور باشد و عدم صحیح براز و کثرت ریاح و قراقر و وجع ثقل لازم که منتقل
نشود و کمی سوزش بلکه علامات اکثر صمغ عربی بریان مصطکی هلیله کابلی بریان در روغن
گاو هریک پنج درم تخم کتان بریان تخم ترب بریان نشاسته بریان تخم گندنا بریان تخم سپندان بریان
کرده

کرده انیسون ریوند چینی هریک سه درم جمیعا سوای تخم سپندان بکوبند شربتی سه درم با شربت
مورد صفت دوائی دیگر همین قسم تخم سپندان بریان ده درم تخم کرفس بریان نانخواه بریان
حب بلسان انزروت هریک پنج درم زیره مدبر هفت درم کوبیا بریان هشت درم صمغ بادام ده درم
همه را بعد تخم سپندان بکوبند شربتی سه درم صفت قرص کهربا و قرص کلنار و قرص طین
که در اسهال خون که بسبب کشادن رگهای روده باشد در علاج فی الدم مذکور شد — اسهال خون بسبب کشوده شدن رگهای روده
صفت سفوفی که در زحیر صادق که بسبب انصباب صفرا باشد بدهند و فرق
میان زحیر صادق و کاذب آنست که هرگاه از آن خیال بدهند اگر زود بیرون آید صادق است — زحیر صادق بسبب انصباب صفرا
والا کاذب سنگی بریان ده درم صمغ عربی صمغ اسود و صمغ به صمغ سجد هریک پنج درم گل ارمنی
تخم حماض بریان تخم خطمی هریک پنج درم سند کهربا و دوع سوخته هریک چهار درم همه را سوای
سنگ بکوبند شربتی ده درم صفت حقنه نافع جهت زحیر زرده تخم مرغ با روغن گل
در هم مخلوط سازند و مردار سنگ سفید مغسول داخل کنند و پنبه بآن تر ساخته بر دارند
صفت حقنه دیگر قوی هرگاه خون بسیار دفع شود اقاقیا کلنار مازو مردار سنگ
سفیداب شب یمانی نشاسته دم الاخوین صمغ عربی گل ارمنی مساوی کوفته نیم پخته
با زرده و سفیده تخم مرغ مخلوط ساخته بخرقه نیم بردارند صفت شیاف که در زحیر [illegible] — زحیر [illegible]
بکار آید کندر زعفران عفص مکی صمغ عربی هریک جزوی افیون ربع جزو شیاف سازند
و استعمال نمایند صفت سفوف مقلیاثا که در زحیری که بسبب بلغم شور باشد بکار آید هلیله — زحیر بسبب بلغم شور
کابلی بلیله آمله هریک وقیه در آب بجوشانند و خشک کنند در سایه و بریان کنند
بروغن گاو و بکوبند و تخم کتان بریان تخم گندنا بریان حب الرشاد بریان مصطکی هریک
نیم وقیه گل ارمنی یک وقیه شربت سه درم صفت سفوف مقلیاثا نسخه دیگر هلیله کابلی
مقشر بیست درم در شراب قابض یک شبانه روز بخیسانند و در سایه خشک کنند تخم کتان
بریان تخم ترب بریان هر یک ده درم حب الرشاد بریان پنج درم کوفته با ماء العسل سرشته قرص
سازند و مرتبه دیگر بریان کنند بنحوی که نسوزد و وقت حاجت بسایند و استعمال نمایند شربتی

مقعد
زحیر بسبب ورم حار

سه درم صفت سفوفی که در [...] بکار آید مغز حب [...] سه درم ناخواه درمی کندر نیم درم
کوفته با آب نیم گرم بنوشند صفت شیافی که در زحیر بکار آید کندر و زعفران تخم شبث مساوی کوفته
شیاف سازند صفت شیافی دیگر اقاقیا زعفران صبر [...] افیون شیاف سازند

مقعد
زحیر بسبب ورم بارد

صفت ضمادی که در زحیری که بسبب ورم حار مقعد باشد بعد از فصد بکار آید بنفشه
نیلوفر برگ کاهو عنب الثعلب برگ بنگ حی شامیه روغن گل اضافه کرده ضماد نمایند
صفت ضمادی که در زحیری که بسبب ورم بارد مقعد باشد بکار آید حلبه تخم کتان
تخم ترنج خطمی کوفته برگ کلم پخته پیه گاو کوفته اضافه کرده ضماد کنند صفت شیافی که
در زحیری که از بلغم [...] خطمی سفید بوره ارمنی تخم حنظل شکر سرخ علی الرسم شیاف سازند

امراض مقعد

باب [...] در ذکر ادویه که در امراض مقعد بکار آید صفت طبیخی که جلوس در آن

خروج مقعد

و ضماد ثقل آن مقعد [...] را سود دهد گل سرخ عدس مقشر پوست انار جفت
بلوط حی شامیه [...] صاف کرده در آب آن نشینند و ثقل آن را بکوبند و با روغن گل نیم پخته
ضماد کنند صفت داروئی که جلوس در آن خروج مقعد که از برودت باشد زایل کند
داروی جفت بلوط [...] بریان کرده با روغن زیت کوفته جوشانیده
در آن نشینند صفت دیگر [...] تازه [...] گرفته در [...] بجوشانند یکبار [...]
نشینند یکساعت پس خود را خشک کنند و روغن تخم مرغ با مغز [...] با مغز [...]
چرب کنند و این دارو که ذکر می شود [...] باشند چوب [...]
صدف سوخته کاغذ سوخته خاکستر سفال سرطان نهری عصاره لحیة التیس [...] بلوط [...]
[...] کهنه مساوی کوفته با آب [...] قرص سازند و در سایه خشک کنند
و بوقت ضرورت بکار برند صفت داروی مختصر [...] چوب انار [...]
صدف سوخته عصاره لحیة التیس اقاقیا اسفیداج [...] کوفته بکار برند و

ورم حار مقعد

[...] صفت داروئی که ورم حار مقعد را سود دهد گل سرخ عدس مقشر برگ
عنب الثعلب بپزند و با روغن گل سرخ کوفته بر مقعد نهند صفت داروئی که در مقعد

ست

مجرب

ست که حرارت باشد بعد از نشستن آن [...] که قابض در آن پخته باشد نفع دهد [...]

استرخای مقعد

[...] هفت درم گل سرخ سماق هر یک [...] درم [...] کوفته پخته استعمال نمایند صفت ضمادی
که در استرخای مقعد که علامتش آنست که براز بی اختیار بیرون آید و سببش امتلا
باشد در علاج [...] مذکور شد و ضماد را باید که [...] پشت [...] صفت

شقاق مقعد بسبب ورم یا امتلای عروق

مرهم کافوری که در شقاق مقعد که بسبب ورم یا امتلای عروق باشد بعد از فصد مفید است
موم سفید ده درم و نیم روغن گل سرخ ده درم سفیداب قلعی ده درم مرداسنگ پرورده
سه درم نشاسته افیون هر یک درمی کافور نیم درم [...] سفیده تخم مرغ سوده

شقاق که بسبب [...]
قلیل [...] باشد

بکار برند صفت مرهم مقل که در شقاقی که بسیار [...] و سوزان نباشد بکار آید موم مصفی
روغن کنجد پیه بط مغز ساق گاو روغن [...] اشق مقل [...] صفت حل کنند
و طلا پخته استعمال نمایند صفت ماروغنی که در شقاق مقعد که سبب ورم باشد بکار آید

بسبب ورم
ورم صلب

برگ کلم در آب بجوشانند و با پیه گاو بکوبند و مرهم ساخته استعمال نمایند صفت
داروئی که در ورم صلب بکار آید مرداسنگ پرورده موم زرد سفیداب قلعی پیه
بط پیه مرغ خانگی هر یک [...] درم زعفران یک درم و نیم زرده تخم مرغ پخته و [...] روغن کنجد

با شقاق لحم [...] باشد

بقدر حاجت علی الرسم مرهم سازند صفت حب مقل که در زمانی که با شقاق لحم
[...] باشد بکار آید هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله [...] مقشر هر یک ده درم مقل مساوی
کل در آب گندنا حل [...] ادویه کوفته در آن سرشته و حب سازند شربتی دو درم
صفت حب مقل پخته دیگر که [...] هلیله کابلی ده درم سکبینج سه درم تخم [...]
مقل [...] در آب گندنا حل کرده با [...] علی الرسم حب سازند شربتی دو درم صفت

شقاق مزمن

مرهم باسلیقون که در شقاق مزمن بکار آید زفت [...] موم زرد هر یک بیست مثقال
چهار درم ادویه در روغن زیت حل [...] بکار برند صفت معجونی که [...] صاحب شقاق

بواسیر

و بواسیر را [...] مقل [...] مثقال [...] مثقال [...] سیاه دانه بیرون کرده
بیست مثقال [...] بکوبند [...] حاجت پنج درم با [...] صفت [...] مقل

که صاحب شقاق و بواسیر و وجع مقعد را سود دهد هلیله کابلی بلیله آمله افیون مصطکی
هر یکی ده درم نانخواه پنج درم کوفته بیخته بروغن مغز شفتالو چرب کرده بیست درم مقل
در آب حل کرده ادویه را بدان سرشته شربتی سه مثقال با آب گرم خورند صفت اطریفل صغیر
مقلی که در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار آید هلیله کابلی هلیله آمله هر یکی
ده درم مقل ازرق سی درم بعسل سرشته شربتی چهار درم صفت ضمادی که درد
و وجع مقعد بکار آید اکلیل الملک بابونه هر یک بانجده درم زعفران یکدرم افیون
دو درم تخم کتان حلبه خطمی سفید هر یک استاری کوفته بیخته مقل ازرق در بیخته
حل کرده سه درم با هم بیامیزند و زرده تخم مرغ پخته عددی داخل کنند و در هاون
کرده بدسته نیک بسایند و بر پارچه کرباسی مالیده روغن گل چرب کنند
و نیم گرم بر موضع نهند صفت مرهمی دیگر که ورم و درد ساکن کند موم سفید سفیداب
سه بطره روغن گل علی الرسم مرهم سازند صفت ضمادی که وجع کم کند و مقعد را نرم
کند کتان نانشسته را پاره پاره کنند و در پاطیله کنند و سر آنرا بگیرند و بر آتش
ملایم نهند تا بخار پخته شود بعد روغن آنرا داخل کنند و روغن کرکمان بریان
اضافه کنند و در هاون بسایند تا چون مرهم شود و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر
سکبینج مقل ازرق هر یکدو درم میعه سایله یکدرم افیون پنج درم روغن مغز ...
زردالو یک وقیه و نیم سندبید ستر نیم درم صمغ ... روغن گل ملوخیه هم پخته سازند
صفت دارویی چند که باسور مقعد را بکشاید و باید که بعد از فصد صافن
یا فصد قابض و ماء الدین روغنها و نشستن در آب گرم استعمال نمایند تخم حنظل سه درم
مغز بادام تلخ چهار درم سرخ کوفته شیاف سازند و یک عدد از آن در ... ساعت
کند که بکشاید و هم چنین آب پیاز تر بگیرند و پشم با آن تر کنند و بر دارند
کنند که کشوده شود صفت شیافی دیگر تخم حنظل کوفته مقل ازرق مساوی آن
در آب گندنا حل کنند و هم اینها بکار برند صفت روغنی کشاینده آب کنند تا یک رطل

دوا و جهت حبس کردن
خون بواسیر و غیر ان انداختن
ان عود قاری حسن لبه
مساوی سوخته نیاید
و چوب کتان را پوست
کنده نرم بکوبند و فتیله
سازند و در روغن
تر کنند و بان
ادویه بکر ما اند
و بر دارند

تخم

تخم حرمل اسپند پوست بیخ کبر هر یکی ده درم کوفته با هم مخلوط کرده چندان بجوشانند که نصف
آب بماند پس صاف کنند و نیم رطل مغز استه زردالوی تلخ و اگر نباشد بدل آن روغن کنجد
داخل کنند و بجوشانند چندانکه آب بر طرف شود و در وقت حاجت حقنه زنند یا حقنه کنند
صفت حب مقل که جهت کشادن مفید است هلیله سیاه هلیله کابلی هر یکی ده درم سکبینج
سه درم تخم گندنا سفید دو درم مقل بانجده درم مقل را در آب گندنا حل کرده
ادویه بدان سرشته حب سازند صفت حبی که امساک خون از باسور باز دارد هلیله
سیاه بلیله آمله مساوی در روغن گاو بریان کنند از هر کدام ده درم صدف سوخته
هفت درم کهربا پنج درم شب یمانی دو درم مقل بیست درم ادویه کوفته بیخته مقل را
با آب گندنا حل کنند و ادویه بدان سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب سرد صفت
حبی دیگر که خون باز دارد هلیله کابلی بروغن بریان کرده پنج درم مازو سه درم مقل
در آب گندنا حل نموده بانجده درم اجزا کوفته علی الرسم حب سازند شربتی دو درم تا سه درم
صفت سفوفی که خون باز دارد ... آهن مدبر پنج درم تخم گندنا نانخواه هر یکی دو درم
تخم کرفس ... چهار درم کوفته بیخته شربتی یکدرم با آب گندنا یا آب گرم بنوشند صفت
قرص کهربا که خون باز دارد بلوط دو درم کهربا صمغ عربی هر یکی ... گلنار ...
گل مختوم هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ قرص سازند صفت قرص
کهربا نسخه محمد زکریا کهربا صمغ عربی کرکمان گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس هر یک پنج درم کندر
دو درم افیون سه درم بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند صاحب ذخیره میگوید
اعتقاد من آنست که افیون دو درم می باید و کندر سه درم و این نسخه در نسخه
انطاکی تالیف است و اگر صمغ کرکمان نباشد بدل آن سنن روس کنند شربتی دو درم
با آب سماق خورند صفت معجون خبث الحدید که در خون رفتن بواسیر بکار آید
خبث الحدید مدبر بانجده درم هلیله سیاه بلیله آمله کرمانی ... هر یک بانجده درم
سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل کندر هر یک ده درم کوفته بیخته بعسل آمله سرشته

شربتی بقدر یک جوز بزرگ **صفت** معجون مقل نافع به باز داشتن خون و دفع ورم کند با هلیله سیاه
بلیله آمله ماز و سورنجان ناشده در سرکه خیسانیده بلوط قرنفل کلنار تا لخواه مقل
هر یک پنج درم سنبل مصطکی هر یک سه درم مقل بیست درم بعسل سرشند شربتی دو درم
تا پنج درم **صفت** ذرور که خون بواسیر ببندد صبر کندر دم الاخوین شیاف
ماميثا کلنار مساوی کوفته بیخته خانه عنکبوت با پشم خرگوش بسوزند تخم مرغ ... کنند
و با بن ذرور آغشته کرده بر آن موضع گذارند و ببندند اگر مفید نیاید قلقطار و مازو
و اقاقیا اضافه کنند اگر این نیز مفید نباشد روغن زیت بجوشند و پنبه بآن آغشته
کرده بر آن موضع داغ کنند پس این ذرور بپاشند **صفت** طبیخ که نشتن [illegible]
رفتن خون باز دارد برگ مورد کلنار مازو عفص بلوط شب یمانی پوست انار
مساوی نیم کوفته بیخته در آن نشیند **صفت** دارو که بواسیر را لاغر کند و داغ باید
کند و اسهال باز دارد هلیله زرد مقشر ده وقیه بلیله مصطکی دار فلفل ترمس شونیز
هر یک یک وقیه دارچینی اسارون هر یک نیم وقیه کوفته بیخته روغن گاو سرشته وقیه عسل
بغذا دو درم جوشانیده ادویه در آن سرشند **صفت** حب سنداروس که بواسیر خشک
کند و طعام بگوارد و حبس خون کند سنداروس پوست تخم مرغ شیطرج تخم گندنا
هر یک یک جزو نوشادر نیم جزو خبث الحدید مدبر چهار جزو مقل مقداری که ادویه
را بآن سرشت بعد نخودی حب سازند شربتی پنج حب **صفت** ذروری
که بواسیر خشک کند بعد از نشستن مقعد در آبی که قوابض در آن جوشانیده باشند
جوز السرو مغث بلوط تخم حنظل مساوی بکوبند و خاکستر آن را بپاشند **صفت** ذروری
که بواسیر بیرون آمده را سیاه کند و بیفکند فلفل بوره زرنیخ زرد مساوی
بسایند و بروغن مغز گردکان تلخ چرب کنند و طلا کنند و ببندند **صفت**
داروئی قوی تر از اول سنگ دم الاخوین زاج سا ... بسایند و موضع را بعد از آن
که ذکر شود بشویند و بآن بپاشند تا سیاه شود بعد از آن اسفیداج طلا کنند تا سفید
صفت

کلف کشتن

خشک کننده بواسیر

افکننده بواسیر

صفت شیاف مذکور که در شقاق و بواسیر و استرخاء مقعد سود دهد پوست انار ماء
جوز السرو مغث بلوط مساوی نیم کوفته در شراب عفص بپزند و موضع را بدان ... شام
بآن بشویند **صفت** مرهم اسفیداج سفید ابیض قلعی انزروت دم الاخوین مساوی کوفته
بیخته موم سفید روغن هسته زردآلو بقدر ضرورت جمله بهم سازند و شیاف رو...
بگذارند تا بیفتد بعد از آن مرهم کافور **صفت** شیاف که بواسیر بیفکند کندر کلنار
مازو صبر اقاقیا شب یمانی مساوی شیاف سازند **صفت** دارو که از ثابت
فرج که در باسور نشانند خون باز دارد و اگر متصل بکار دارند خشک کرده
و بیفکند میعه سائله کندر قسط پوست بیخ کبر حنا اسفند هر یک جزوی زرنیخ
کبریت اصفر هر یک نیم جزو کوفته هر درم از آن سی درم روغن بنفشه روغن زنبق و
روغن زیت مساوی اول کنند و کبریت در آن حل کنند پس داروهای دیگر
در شیشه کنند و بکار دارند **صفت** دارو دیگر بیخته ثابت زرنیخ زرد زرنیخ
نوشادر زاج موم الصنع مساوی کوفته با آب تنجار سوده قرص سازند ... به
خشک کنند و بوقت حاجت سائیده بپاشند **صفت** داروئی قویتر ابیض بیخته
ثابت خرنوب سیاه زرنیخ زرد زرنیخ سرخ آهک تنجار زاج موم قنا ... الحمار
نوشادر مساوی نیم کوفته بیخته با آب تنجار زاج موم قنا الحمار نوشادر مساوی
نیم کوفته بیخته با آب تنجار سرشته قرص سازند و اگر خواهند که قوی تر شود ... قطران
سرشند و اگر خواهند که نرم تر شود به پیه گاو سرشند و اگر ببول کودکان سرشند قویتر
شود **صفت** دارو که بالخاصیه ناسور را خشک کند و بیفکند سرهای مو ... بگیرند
و بنزدیک آتش خشک کنند و بکوبند و بیخته کوفته بیخته در هم ... تا
صفت شیاف مجرب معتبر آن که اسقاط بواسیر کند بگیرند حشفه و آن بنا ... که
بر درخت ... خشک کنند و در ... ... آب ... بپزند و صاف کنند ...
روز در آفتاب ... و در شب بپوشند و اگر ... ... دارند ... مقدار

یکی از ابهل و مر و تخم گندنا سفید حلتیت مقل ازرق اضافه کنند و شیاف سازند و بکار
برند و بکشند تا خشک کند و بیفتد صفت دیگر روغنی که اسقاط بواسیر کند و بیرون گوشت
زیاده که بباشد زایل کند زرنیخ زرد سوده یکی رطل و نیم نمک اندرانی زنگار یکی رطل آهک
آب ندیده نیم رطل زنگار نیم رطل سیماب ربع رطل نوشادر ربع رطل اجزا را با سرکه بسایند
چندانکه سیماب کشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر با سرکه بسایند و آن کنند مقعد
و مقعد را بشویند و بر بواسیر بیرون آمده بپاشند محمد زکریا میگوید این دارو و خوردارویی
نیز بگوید ... باید کرد اگر ببینند که مقعد ... باید بگویند اما ... کنند و دیگرباد
نگاه دارند چون کوبیده بر آن ریزند با آب و با روغن گاو مرهم ساخته بپاشند صفت
دودی که اسقاط بواسیر کند زرنیخ سرخ عسل بلادر مساوی ادویه سرشته دود کنند
صفت دود دیگر کبریت حنظل تخم اسفند بلادر ... مساوی
نیم کوفته با نفط سیاه سرشته دود کنند صفت دود دیگر کبریت کندر ...
خار ... مساوی کوفته با عسل بلادر سرشته قرص سازند و بر آتش سرکه
انداخته دود کنند صفت حقنه که درد و سوزش که از بواسیر باشد ... سیاه با
دفع کند عصاره ... کل ... بریزند و بر دست بمالند و صاف کنند و یک درم ... تخم ...
و روغن اضافه کنند و حقنه کنند و بعد از یک ساعت عصاره سداب آب برگ
بارهنگ ... کاغذ سوخته درم ... حقنه کنند صفت حبی که ریح بواسیر
سود دهد صبر شش درم تخم ... اسفند ... مقل ... عاقرقرحا ...
حب النیل ... درم سکبینج ده درم تخم حنظل سه درم با آب کنند تا حل کنند و حب سازند
شربتی از دو درم تا دو مثقال با آب گرم بخورند صفت حبی دیگر که بواسیر باطن و ریح بواسیر
نفع دهد زرنباد درونج هلیله سیاه بلیله شیطرج هندی عاقرقرحا نوشادر فلفل
دار فلفل تخم کندنا مقل مساوی کوفته بیخته با آب ... سرشته حب سازند شربتی از دو درم
تا سه درم با آب کنند ... صفت حبی که باد بواسیر و ... کرده و کسی که از روی
کل خورند

کل خورده باشد و صاحب جذام را نیز سود دهد و طعام نگوارد و رنگ روی خوب کند
... سازند ... در آب کنند تا ... باب کنند تا ...
داخل کنند بعد از آن خشک کنند و تخم سپندان سفید از هر کدام جزوی تخم ...
کرفس تخم ... تخم کرفس ... حلبه ... جزو کوفته با آب کنند با سرشته
بقدر نخودی حب کنند شربتی بیست و یک حب هر هفته یکبار با ... بخورند صفت
سفوفی که باد بواسیر را نافع است پوست بیخ کبر ... صمغ ... جزو ... بکوبند
شربتی دو درم با آب گرم یا شوربای ... بخورند صفت سفوفی که ... و باد بواسیر را
و صداع سرد و ... چشم و باه را سود دارد سنبل ... دارچینی حب بلسان فلفل
سفید دار فلفل اسارون قصب الذریره سلیخه سعد ... زنجبیل قرنفل قاقله
اجزا مساوی کوفته با عسل صاف سرشته شربتی دو درم تا دو مثقال صفت حقنه
که باد بواسیر را نفع دهد آب شبت ... درم آب ... کوفته ... درم ...
... روغن حبة الخضرا ... شکر ... بیست درم ... جوشانند
حقنه کنند صفت ... که درد ... مقعد ... کوفته با روغن
گاو بریزند ... با آن سرشته ... صفت داروی که گوشت ...
ناسور مقعد را بعد از استعمال ادویه نیز خشک کند و تنقیه ناسور را ...
... صبر مرمکی ... مساوی سوده ... کنند
باشند ... و ... سفید زیاده
... کرده باب سی و دوم در ذکر ادویه و کیفیت استعمال آن باید دانست
که ادویه ... را ... استعمال ... قبل از خوردن ادویه
... تا ... خوردن ... ساعت ... باشند صواب باشد ...
آن ساعت که دارو ... ادویه ... بیا ...
... از قبل خوردن دارو ... ریاضتی بکنند و ... کباب ...

باشد و باید که در وقت خوردن سر چیزی بگیرند تا بوی بگرما نرسد و ادویه گرم معتدل است
مثل فراسیون و قرصمانا و درمنه ترکی و ترمس و سلیخه و فودنج و عصاره غافت تلخ و نعناع
و قنطوریون و افتیمون و قنبیل و درونج و کمافیطوس و فنطوریون و مشکطرامشیع و تخم رازیانه
و صعتر و افسنتین و بادام تلخ و بیخ لبخدان و ترکه پرورده و تخم کرفس و پوسته بیخ
که بعضی غرب گویند و زیره کرمانی و بیخ کاسف و ابهل و تخم کرفس و شونیز و حرف و بیخ
رازیانه خشک و سیر و تخم ترب و هر که از اسفاناخ رومی است و سداب و شفایج و حب
النیل و بعضی سرد است مثل کشنیز خشک و فوفل و برگ شفتالو و عصاره ریحان و قیسوم
بیخ درخت توت و طبیخ پوست درخت انار ترش و طبیخ پوست درخت آن
و کرفس که پرورده و خرنوب و تخم خرفه و آب برگ بادرنجبویه و برگ حنظل آن
و آب سماق و طراثیث و کل مختوم ادویه حاره را با عسل یا الکامه خورند و ادویه
بارده را با سکنجبین یا دوغ و مر اطفال ادویه قویه کار برند صفت داروئی قاتل دیدان
و مسهل افسنتین هلیله کابلی درمنه ترکی قنطوریون بزرگ کابلی هلیله سیاه آملج هریک
سه مثقال ترمس نخود سیاه هریک مثقالی تربد سفید سه درم غاریقون سه درم مشکطرا
امشیع سه درم سرخس چهار درم کوفته بیخته بعسل سرشند شربتی نقده کرکیا
دیگر که همین کار کند ایارج فیقرا درمنه ترکی افسنتین رومی هریک یک درم و دو دانگ
تخم حنظل یک دانگ و نیم علک صنوبر یک دانگ مجموع یک شربت است صفت داروئی
که حب القرع و حیات را بکشد و بیرون آورد خولنجان دارچینی دار فلفل زنجبیل فلفل
سعد برنج کابلی مقشر هریک چهار درم تربد سفید بیست و چهار درم فانید بوزن کل شربتی
نقده کرکیا بوزن صفت داروئی که حب القرع و حیات را بکشد تربد قنبیل
برنج سرخس هریک ده درم علک صنوبر هفت درم ترمس هشت درم قنطوریون ده درم
پوست درخت توت ده درم قرصمانا هفت درم کوفته بیخته سه درم ازان با شربتی
با آب درمنه یا سرکه کهنه خورند صفت داروئی مجرب برنج کابلی مقشر جو مادانه بیرون
کرده

بیرون کرده مغز کرده کنار هریک ده درم کوفته بیخته وقت خواب بخورند صفت داروئی
قوی تر تخم حنظل بوره ارمنی هریک دو دانگ مازریون نوشادر هریک دانگی کوفته بیخته
کاو سرشته بخورند مجموع یک شربت باشد صفت حقنه که بیرون آرد دیدان کرم ریزه
و حب القرع مفید است پوست بیخ درخت توت پوست درخت انار ترش کیلو
در آب بجوشانند و شب در تنور تافته نهند و صبح صاف کنند و آب برگ شفتالو اضافه
کرده حقنه کنند صفت حقنه دیگر که مرطوب الحزاج باشد تخم حنظل سه درم قنطوریون
دقیق ده درم افسنتین رومی ده درم مجموع در آب بجوشانند باده استا عابند
پس صاف کنند و چهار درم آب که زیتون در آن پرورده باشد و سی درم الکامه
اضافه نموده حقنه کنند صفت حقنه دیگر حنظل رومی دقیق ترید سفید نیم
کوفته قنطوریون ده درم درمنه ترمس تخم کرفس هریک پنج درم تخم حنظل دو مثقال
صبر دو درم قطران در آن حل کنند و دو درم نفط سیاه اضافه نموده حقنه نمایند
صفت حقنه دیگر شونیز کوفته ترمس بابونه هریک باجزاء درم افسنتین ده درم کنند
جوشانیده صاف کرده الکامه و آب زیتون و نفط سیاه و قطران اضافه نموده حقنه
صفت ضمادهای قاتل دود ضمادی تریاق فاروق صبر طبیخ درمنه و قنطوریون و مشکطرا
امشیع ملموده بر شکم طلا کنند و اگر کلقند اضافه نمایند قوی تر باشد و هرگاه تریاق
حاضر نباشد بدل آن کلقند است صفت دیگر شونیز کوفته بطبیخ تخم حنظل بیامیزند
و بجهت حیات و بالای ترب و بجهت حب القرع بر ناف و بجهة صفا بر زیر ناف
ضماد کنند صفت ضمادی دیگر صبر افسنتین تخم حنظل قطران زهره گاو و تخم اهلیجه ضماد
کنند بدستور سابق صفت ضمادی دیگر زهره گاو و زهره قطران ترمس صعتر کوفته
با عسل یا مغز قلم گاو و پایه گاو سرشته ضماد کنند باب دوم در ذکر ادویه که در قولنج
قولنج استعمال می شود صفت حقنه که در قولنج بیبی که بسبب خوردن ادویه باشد با
بکار آید حلبه تخم کتان خطمی بابونه انجیر سپستان سبوس گندم جوشانیده صاف کرده روغن

شیر باخله درم علك صنوبری یکدرهم عسل ده درم زهره گاو نیم مثقال اضافه نموده حقنه کنند
صفت بسبب قولنج ریحی باخوردن اطعمه بادیه است مثل باقلا و جاورس و علامت آن
ظاهر است یا بسبب کم خوردن است و علامت آن نیز ظاهر است یا بسبب حرارت امعا است
و علامت آن دوام ریح تقل و شدت عطش و التهاب در مراق و لاغر [illegible] و نبض
و سودا انست یا بسبب ضعف حس امعا است و علامت آن انست که [illegible] حاره
متاذی شود و شکم نفخ گیرد و وجع بسیار نباشد یا بسبب کثرت در رو بول و علامت آن
ظاهر است یا بسبب حرارت امعا و کثرت تعب و عرق است و علامت آن نیز معلوم است
و علاج آن مطلقا خوردن ایجامه با روغن بادام با مرقه دیکچه هم و دجاج مسمنه
و احتقان بحقن لینه منقعه است اما در قسم کم خوردن بزیادتی غذا و در قسم حرارت امعا تبرید
و ترطیب بالغه و در [illegible] حس بخورند مثرودیطوس و تریاق بزرگ و شراب کهنه و در
در رو بول الطعام بحمره و زبیب و [illegible] ارتفاع و [illegible] شربت [illegible] و در کثرت
خلل سکون در هوای بارده و ترطیب بقرطیات و اطعام با غذیه دسمه است و [illegible]
اختیار طبیب است صفت حقنه که در قولنج بلغمی بکار آید و علامت آن تقدم سقوط شهوت
و اکل اطعمه غلیظه و شدت احتباس و شدت وجع و خروج بلغم با براز قبل از قولنج است
[illegible] قنطوریون زهره شبت سداب خشك حلبه تخم کرفس هر یك ده درم نیم کوفته
بجوشانند و صد درم از آن آب جدا سازند و سکبینج و مقل هر یك بیست درم در آن حل کنند
و ده درم روغن سداب و ده درم عسل اضافه نموده حقنه کنند صفت حب
الافاویه که در سرعت و کثرت [illegible] استعمال نمایند هر شبی یکمجلس یا دو مجلس اجابت کند
و هضم طعام بکند [illegible] صفت دارویی که در قولنج ریحی که از بلغم
مرسیده باشد نفع دهد و علامت آن قراقر و خوردن اطعمه منفخه است با جمیع
علامات بلغمی [illegible] دو درم [illegible] با آب گرم بخورند صفت
شیاف که در قولنج بلغمی مفید است [illegible] تخم حنظل [illegible] کوفته در شکر سرخ [illegible]

بسرشند

بسرشند و بقدر [illegible] انگشت مخروطه شیاف سازند و بعضی گفته‌اند بقدر بند انگشت بسازند
صفت شیاف دیگر بوره ده درم تخم حنظل [illegible] دو درم و نیم شکر سرخ [illegible] درم صفت
شیاف دیگر که در [illegible] قولنج بلغمی را سود دهد سکبینج مقل جاوشیر اشق [illegible]
و ده [illegible] تخم حنظل سقمونیا کوفته پخته بافانید یا شکر سرخ شیاف سازند صفت
حقنه که در قولنج بلغمی بکار آید زیره تخم کتان حلبه مغز تخم [illegible] یکوقیه بابونه
سداب شبت برنج عصفر [illegible] هر یک سه دسته سبوس گندم دو وقیه بادام تلخ
نیم وقیه برنج خطمی ده درم عناب بیست دانه سپستان [illegible] دانه [illegible] یکوقیه [illegible]
در [illegible] آب بپزند تا ثلث بماند پس صاف کنند و هفتاد درم از آن با یکمثقال
سکبینج و یکمثقال مقل و یکدرهم اشق و یکدرهم جاوشیر و نیم درم جند بیدستر و دو دانک
ملح نفطی و [illegible] ده درم فانید و هفت درم روغن بید انجیر و هفت درم ایجامه و دو
درم عسل و پنج درم روغن پیه بط و پنج درم روغن پیه مرغ اضافه نموده حقنه
نمایند صفت حقنه معتدل برنج عصفر خطمی سفید نیم وقیه سبوس گندم وقیه تخم
ده دانه در [illegible] آب بپزند تا سه ربع آید و چهل درم از آن باده درم روغن کنجد
و دو مثقال بوره ارمنی حقنه کنند صفت حقنه که درد ساکن کند و ماده بلغم
و صفرا دفع کند حلبه اکلیل الملك شبت خطمی بابونه بنفشه هر یک ده درم در یک من
و نیم آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف کرده ده درم پیه بط و ده درم پیه [illegible]
و ده درم عصاره بیخ لفاح و پنج درم روغن شبت اضافه کرده بوقت حاجت حقنه
کنند صفت حقنه که محمد زکریا بجهت تسکین وجع قولنج ترتیب داده [illegible] سفید
بابونه هر یک یکوقیه زعفران ربع وقیه جوشانیده صاف کرده روغن بابونه [illegible]
درم اضافه کنند و مرتبه دیگر جوشانند [illegible] که آب برود پس حقنه
کنند صفت حقنه حاد که بغیر از وقت ضرورت استعمال نتوان کرد [illegible]
یکوقیه نخود سیاه نیم وقیه تخم حنظل دو درم در ده من آب بپزند تا ربع بماند پس

بر صافکنند وسه وقیه از آن با دو درم نوشادر و ده درم روغن با بوره حقنه کنند
و می باید که تا غذا در معده باشد حقنه نکنند و بعضی اوقات که از حقنه اطلاق نشود
و صداع تولد کند حب و مسهل بسیار بدهند صفت حبی که قولنج ثقلی و بلغمی و ریحی را
بگشاید سقمونیا یک جزو و تخم حنظل دو جزو و مصطکی نیم جزو کوفته حب سازند شربتی از نیم درم
تا یکدرم صفت حبی دیگر که بجهت قولنج مجرب است تخم حنظل دو درم محموده سه درم و دو دانگ
سکبینج ده درم با آب سداب حل کنند شربتی یکمثقال صفت حبی دیگر سقمونیا یک جزو و حنظل
دو جزو و صبر سه جزو شربتی از یکدرم تا مثقالی که هرگاه حاجت باشد که
زود اطلاق شود حب صبر بکار برند زیرا که عمل آن بطی است صفت حبی که زود عمل
کند شبرم یک جزو سقمونیا نیم جزو تخم یک جزو حنظل سکبینج سه جزو مقل یک جزو شربتی از یکدرم
تا دو درم صفت حبی دیگر که اطلاق زود کند و بطو ناخوشی نباشد شبرم نیم یکدانگ
و نیم سقمونیا مثل آن شکر نیم درم کتیرا یکدانگ نعلیه بکبریت بود صفت حبی قوی شبرم نیم
یکدانگ و نیم سقمونیا مثل آن کتیرا تخم حنظل هر یک مثل آن همه بکبریت باشد صفت
حبی که وجع قولنج در حال بنشاند و بعد از چند ساعت اطلاق کند و بادها بشکند
صبر یکمثقال سکبینج یکمثقال حب سازند هرگاه صاحب قولنج در مغص گاه درد داشته باشد
بکار برند صفت حبی که چینی از صاحب اللؤلؤ نام کرده و قات آن از بهترین حبوب
قولنج میدانند شبرم سکبینج مساوی سکبینج را در آب گرم حل کنند و شبرم را اندکی زعفران
در آن سرشند و حب سازند شربتی از نیم درم تا یکدرم و اطفال را دو دانگ صفت
حب سکبینج که جمیع قولنج و سده و امعا و نقرس را سود دهد صبر هندی نیم درم سکبینج هر یک
سی درم تخم حنظل انزروت هر یک پانصد درم تربد صد درم و در بعضی نسخ تخم کرفس
پنج درم اضافه کرده شربتی دو درم و نیم صفت معجونی که قولنج را بگشاید
تربد پنج درم سرکین گرگ چهار درم تخم کرفس انیسون هر یک سه درم فانید بحلاوه
شربتی هفت درم صفت معجونی که جمیع انواع قولنج را بگشاید سکبینج جند بیدستر

تخم کرفس

تخم کرفس هر یک جزوی سقمونیا نیم جزو سقمونیا را بروغن بادام حل کرده بسایند و در عسل
کنند و بهم آمیزند شربتی از یکمثقال تا سه مثقال صفت معجون کتیرا شبرم تربد چهار درم
بنفشه بیست درم محموده دوازده درم غاریقون هندی رب السوس هر یک هفت درم
تخم رازیانه انیسون مصطکی هر یک پنج درم فلوس خیار شنبر فانید عسل هر یک صد درم
هر سه بجوشانند و ادویه را کوفته بیخته در آن سرشند و در اوانی بروغن [illegible]
کنند شربتی از هفت درم تا ده درم با آب گرم جوشانده مسهل بدهند صفت
معجونی که خواب آورد و وجع ساکن کند و قولنج بگشاید فلفل دار فلفل سداب خشک
تخم خشک جند بیدستر زیره کرمانی حب الغار هر یک سه درم افیون بزر البنج
بیروح الصنم هر یک درمی محموده یکدرم بعسل مصفی سرشند شربتی یکمثقال صفت
معجون مسهل فلفل دار فلفل زنجبیل زیره سداب خولنجان قرفه مساوی از جمیع
ده درم سقمونیا مثل کل عسل مصفی و مثل کل ادویه سه مرتبه سازند شربتی در حالت صحت
از نیم درم تا یکدرم و در حال بیماری از یکمثقال تا دو مثقال صفت جوارش
هندی قولنج و درد پشت و درد مفاصل را سود دهد سقمونیا ده درم قاقله کبار
زنجبیل دارچینی قرنفل [illegible] قرنفل هر یک پنج درم تربد صد درم محموده بعسل
سرشند شربتی از پنج درم تا ده درم صفت معجونی که در این باب نافع است
زنجبیل فلفل سفید هر یک بیست درم سقمونیا ده درم خرمای دانه بیرون کرده مغز
بادام پوست کنده سداب هر یک شصت درم خرماها را در سرکه [illegible] بکوبند
و با ادویه کوفته بیخته و نیم من عسل صاف معجون سازند شربتی از سه درم تا چهار درم صفت
جوارش شهریاران که در این باب بکار آید قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب سلیخه هر یک
[illegible] مصطکی قاقله حب بلسان زعفران هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد سفید
حب النیل هر یک هشت درم قند سفید بوزن کل کوفته بیخته بعسل سرشند شربتی چهار
مثقال با آب گرم بنوشند صفت سفرجلی مسهل که در این باب بکار آید به اصفهانی [illegible]

از پوست و دانه پاک کرده در هر که با شراب بجوشانند تا مهرا شود و از غربال بیرون کنند و یکمن
عسل صاف بر سر آن ریزند و بجوشانند تا بقوام آید و زنجبیل و دارفلفل و قاقله کبار و سعد و دارچینی
زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم تربد سفید سی درم سقمونیا ده درم کوفته در آن سرشند
شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم بر مصطکی صفت ضمادی که قولنج را بگشاید علک
البطم شش درم تربد سه درم مویزج یک درم و بیخ عاقرقرحا و زنجبیل و حب النیل تخم [illegible] و
ترمس و حنظل تخم حنظل هر یک دو درم سقمونیا چهار درم کوفته به روغن حب النیل [illegible] کنند
و بر شکم و بر ناف و بر زیر ناف و حقنه گاه عانه صفت ضمادی دیگر [illegible] تخم [illegible] افسنتین
از هر یک یک جزو [illegible] و [illegible] هر یک سه جزو [illegible] درم اسفنجه بر زیر ناف
و حقنه گاه طلا کنند و اگر [illegible] اضافه کنند [illegible] صفت ضمادی دیگر
مغز تخم بید انجیر سه جزو تخم حنظل یک جزو [illegible] کا و [illegible] ضرورت ضماد کنند صفت
حقنه نافع که بعد از استفراغ [illegible] قولنج بکار آید روغن بید انجیر ده مثقال
با ماء الاصول [illegible] هر روز نیم مثقال زیاده کنند تا هفت روز [illegible] روغن
بدستوری که زیاده کرده بودند کم کنند تا به دو مثقال آید و در هر وقت [illegible] شربت
[illegible] مراعات کنند [illegible] باشند بعد از آن به روغن گل [illegible]
شش ساعت یا بیشتر [illegible] شربت نگذرد غذا بخورند و اگر توانند عوض آب
ماء العسل بخورند صفت شربت [illegible] که [illegible] بسیار موافق است و طبوخ [illegible]
[illegible] یکمن در چهار من آب بپزند تا به نصف آید [illegible] بیست [illegible] و صاف کنند
و [illegible] نیم من در آن بجوشانند تا بقوام آید و در حین [illegible] یک درم دارچینی
و یک درم زنجبیل و یک درم [illegible] کوفته در [illegible] بسته در آب اندازند و هر ساعت [illegible]
و بفشارند صفت حقنه که در قولنج ریحی بکار آید علامت آن است که [illegible] قولنج
[illegible] باشد [illegible] قولنج ساکن شود و در [illegible] صاحب [illegible]
که [illegible] محصور [illegible] احوال [illegible] باشد که طبع [illegible]

و وجع

و وجع ساکن شود و هر گاه انتقال درد [illegible] باشد و بر سر آب [illegible] و بعضی اوقات وجع
از جای بجای دیگر منتقل شود [illegible] با [illegible] سداب [illegible] تخم سداب تخم
[illegible] بید انجیر [illegible] بابونه [illegible] قنطوریون [illegible] تخم کرفس تخم رازیانه [illegible]
[illegible] مساوی در عصاره سداب یا در عصاره [illegible] بجوشانند که قدری
بماند پس صاف کنند و نصف آن روغن زیت اضافه کنند و چندان بجوشانند که روغن
بماند قدری که احتیاج باشد بگیرند و [illegible] پنبه [illegible] و دو درم [illegible]
[illegible] حقنه کنند و اگر خواهند بید [illegible] داخل کنند صفت
حقنه دیگر [illegible] زیت [illegible] سداب [illegible] کنند و در این
روغن بجوشانند [illegible] و صاف نمایند و [illegible] سداب عصاره آن کنند
و چندان بجوشانند که روغن بماند اقوی است [illegible] از این روغن
بگیرند و پنج درم [illegible] در آن بجوشانند و صاف نمایند و بدان حقنه نمایند و اگر
[illegible] بید [illegible] افیون داخل کنند شاید صفت
شیافی که در قولنج مذکور نافع [illegible] سداب [illegible] تخم [illegible] مساوی
کوفته بیخته با عسل [illegible] و خرقه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] و یک ساعت بعد از آن بیرون کنند
و [illegible] این دستور عمل کنند صفت شیاف دیگر [illegible] زعفران
[illegible] افیون [illegible] ساخته استعمال نمایند صفت مطبوخی که
در این قسم بکار آید [illegible] زنجبیل [illegible] رازیانه [illegible] تخم کرفس [illegible]
پنج درم در آب بپزند و صاف نمایند و چهار وقیه از آن با [illegible] عسل [illegible]
و نیم وقیه روغن بادام تلخ بخورند و اگر تخم کرفس و تخم رازیانه [illegible] بجوشانند [illegible]
روغن بید انجیر اضافه [illegible] صفت [illegible] قولنج مذکور [illegible]
[illegible] قولنج [illegible] بید [illegible] مثقال در آب

در آب بجوشانند و در آن نشینند و اگر این آب در مثانه کاوکنند و بر زیر ناف افکنند مفید
باشد **صفت** حقنه که در قولنج و درد مثانه بعد از فصد باسلیق و اشامیدن شربتهای **قولنج و درد معا**
بارد و رطب مفید است و علامات آن تب حاده و عطش شدید و قبض و درد عرق
و ثقل عضو یابان در موضع درد و حدوث شدت تب است تخم کتان و کل خطمی و صعتر و بسته
بعد از آنکه مساوی بر ده و صاف کنند و یک وقیه ملوس خیارشنبر و یک وقیه روغن
بادام شیرین داخل نموده بکار برند **صفت** حقنه دیگر که در همین بکار آید بنفشه خشک
ده درم خطمی سفید معمور پنج درم سبوس گندم ده درم اگر حرارت بسیار باشد
بدل آن جو کنند بجوشانند و صاف کنند و نیم وقیه روغن بنفشه و نیم وقیه
روغن شیره و ده درم بوره اضافه نموده حقنه کنند و اگر یکدرم سرگین کبوتر
داخل نموده حقنه کنند قوی تر باشد **صفت** ضمادی که در همین بکار آید برگ
بنفشه تر برگ خطمی برگ عنب الثعلب برگ کاهو نرم کوفته بنفشه خشک خطمی
کوفته بیخته آرد جو قدری بابونه و اکلیل الملک با وی بیامیزند و ضماد
کنند **صفت** ضمادی که در همین قسم نافع است موم روغن بابونه روغن بنفشه
هر یک پنج جزو آرد باقلا دو جزو بزرده تخم مرغ بریان کرده دو جزو لعاب تخم
کتان بقدر حاجت بزرده تخم مرغ با لعاب تخم بنکو و آرد باقلا سرشته و موم
با روغنها بگدازند و در هم سرشته ضماد کنند **صفت** مطبوخ بنفشه که در قولنج
و درد بنفشه خشک ده درم ملوس خیارشنبر پنج درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم عناب ده دانه سپستان سی عدد بجوشانند صاف کنند و شکر طبرزد
نیم من اضافه کنند و هفت استار روغن بادام داخل کنند و چندان بپزند که بقوام
آید و هر هفت استار بنفشه خشک سائیده داخل کنند شربتی از پنج درم تا هفت درم
بخورند طبع را نرم نگاه دارد **صفت** مثرودیطوس و تریاق فاروق که در باب
نبات و شیاف دیطوس که در اینجا بهم رسد و حبها که در صداع و درد ها که در امراض مذکور
شد

باشد و در قولنجی که از ضعف دافعه قوت باشد که علامت آن دفع ثقل بنادق باسمت است
زمان که شیاف و حقنه تحریک کند بکار آید احتیاج بکثرت **صفت** لبخلخه که در همین بکار
آید سکبینج جاوشیر جیتی انشاسته هر یک بزر سنبل الطیب اشنه تخم کرفس مساوی همه را سائیده صمغ فکرده
روغن بادام تلخ اضافه نموده سرشته شد **صفت** ضمادی که جهت قولنج مذکور آن سرج مثقال
یک مثقال روغن بید انجیر روغن ناردین یا روغن سوسن هر یک پنج مثقال سائیده بهم بیخته
بر ناف طلا کنند **صفت** شربتی که در ایلاوس و درد معا بکار آید و آن وجعیست که در معای **ایلاوس و درد معا**
دقاق بهم رسد و از امراض حاد است و صاحب آن کم است و علامت آن آنست که ثقل
از معا بر طرف معده بر گردد و قی با تعفن براز نیز دفع شود و بعضی اوقات اختلاط
عقل و خفقان بسبب مشارکت دماغ با معده و تصعد بخار به جمیع هم میرسد بنفشه خشک
اکلیل الملک خطمی بیخ مهک بابونه بجوشانند صاف کنند و چهار وقیه از این مطبوخ
با دو وقیه آب خیار و دو وقیه آب کدو با آب عنب الثعلب بیامیزند و ده درم ملوس
خیارشنبر بدان داخل نموده ده درم روغن بنفشه و ده درم شکر اضافه نموده بنوشند **صفت**
معجونی که در ایلاوس بارد و در قولنج بکار آید و ایلاوسی را که بسبب انسداد ثقل در معای **ایلاوس بارد**
دقاق باشد سود دهد مصطکی قرنفل زنجبیل دار فلفل فلفل هر یک اجزا مساوی
کوفته بیخته سحق نمایند بوزن کل با شکر یا آب به بقوام آورده سرشته شربتی از یک درم
تا دو مثقال **باب سی و چهارم** در ذکر ادویه که در علاج کلیه بکار آید **صفت** **در امراض کلیه**
تدبیری که در هزال و قلت شحم کلیه که علامت آن بیاض بول و ضعف و وجع پشت **هزال و قلت شحم کلیه**
در صلب و نحافت بدن و قلت شهوت باه است و سبب آن سوء مزاج حار یا کثرت
یا استفراغ با ادویه مسهله و مدره است بکار آید تدبیر بخصب بدن و اکل حبوب
مثل بادام و نارجیل و فستق و تخم مرغ نیمبرشت و مرغ خانگی و بط و نان با مغز بخته
مذکور و استعمال حقن که از رئوس ضان و حبوب و ادهان دهن لبوب و مغز
صفت دواء الترنجبین که در این علت بکار آید شیر گاو و نیم رطل ترنجبین بیست مثقال

ضعف کلیه جماع — هم چون تا [illegible] نخورند و باقی معالجات در باب تقویه باه مذکور می شود صفت قرص طباشیر
که در ضعف کلیه جماع بعد از تقصد اگر قوت تقاضا کند و استعمال مثل رب سیب و رب به
و شربت مورد و شربت ریباس و شربت لیمو و تغذیه بعدس و سماق و کباب غوره و یا جوجه مرغ
و مزوره و کوشت کنجشک و دراج و تیهو و جوجه بکار آید و علامت آن [illegible] عاشق و کمی درد
و عدم میل جماع و کمی جماع و تشنگی باشد گل سرخ سماق منقی طباشیر صمغ عربی گل مختوم
گل ارمنی گل قبرسی صندل سفید هریک یکدرم و نیم نشاسته بریان سه درم [illegible] سه درم
تخم خاص [illegible] هر یک [illegible] درم مغز تخم خرفه بریان [illegible] هریک سه درم
اقاقیا دو درم کوفته بیخته باب سیب و به ترش سرشته قرص سازند شربتی یکدرم
صفت قرص دیگر [illegible] دم الاخوین کهربا صمغ عربی هریک یکدرم کتیرا دو درم
قرص سازند شربتی دو درم با شربت غوره یا شربت مورد بدهند صفت ضمادی که
در علت بر پشت نهند گل سرخ طباشیر برگ سماق گل ارمنی صندل سفید عصاره
لحیة التیس گل مختوم هریک دو درم کعک [illegible] سه درم [illegible] بنفشه
هریک دو درم [illegible] برگ مورد [illegible] هر یک درم [illegible] سه درم کوفته
باب مورد [illegible] آب سیب [illegible] سرشته بر خرقه مالیده بر پشت و کرده نهند
صفت [illegible] که در این باب بکار آید لحیة التیس [illegible] کزنیز [illegible] پوست انار گل سرخ
عوسج شکل است — تخم عوسج در آب پخته در آن نشیند صفت [illegible] که در وجع اسنان و [illegible]
که در [illegible] مذکور شد و [illegible] جهت تقویت کلیه [illegible]
اشتر [illegible] سفید [illegible] هریک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال تخم کرفس [illegible] سنبل الطیب [illegible] مثقال تخم کرفس [illegible] کرده کوفته بیخته
بعسل [illegible] و بعد از [illegible] استعمال نمایند شربتی از یک دانک تا نیم مثقال و با [illegible]
[illegible] سماق [illegible] دهند
صفت قرص [illegible] جهت تقویت کلیه [illegible] دهند

و در تقویت

و در تقویت معده و تسکین وجع دندان کم خورده و سرفه کهنه و قرحه امعا و دفع سموم
و قرحه مثانه نیز سود دهد صفت ان [illegible] سنبل گل مختوم پوست بیخ
لفاح هر یک چهار مثقال افیون زعفران قسط کوکب الارض که آنرا طلق گویند هر یک
پنج مثقال افیون [illegible] هر یک هشت مثقال
صمغ [illegible] در شراب ریحانی [illegible] و ادویه کوفته بیخته با آن سرشته قرص سازند هر قرصی
اورام حار کلیه — یکدرم [illegible] صفت [illegible] که در ابتدای ورم حار کلیه که
علامت آن [illegible] ملایم در اکثر اوقات و بعضی اوقات با تب باشد و بعضی اوقات
[illegible] باشد [illegible] ثقل [illegible] باشد بعد از فصد با سلیق بکار آید بنفشه
جو [illegible] سفید صندل [illegible] ماميثا [illegible] کدو [illegible] روغن گل عنب الثعلب
ورم صفراوی — علی الرسم ضماد کنند و بعضی اوقات [illegible] بادیان وجع پوست خشخاش اضافه کنند صفت
ضمادی که در ورم صفراوی کلیه که با سوزش موضع و تشنگی و سایر علامات مذکوره [illegible]
ثقل باشد بکار آید موم سفید روغن گل روغن بنفشه بادام آب کشنیز تر آب برگ
خرفه و گلاب و سرکه با هم آمیخته خرقه بدان تر کنند بر کرده نهند صفت ضمادی که بعد
ضمادهای مذکور بکار آید حلبه بابونه بر ضمادهای مذکور زیاده کرده و اگر وجع
کم کنند و بدل روغنها روغن [illegible] کنند صفت ضماد محلل بابونه خطمی [illegible]
در روغن [illegible] بپزند [illegible] موضع نهند صفت ضمادی [illegible]
محلل آرد کندم نیم پخته برگ حلبه برگ [illegible] خطمی بابونه
با عسل و روغن [illegible] پخته ضماد نمایند [illegible] مرغ [illegible] اضافه
نمایند [illegible] صفت ضمادی منضج [illegible] بپزند تا [illegible] گردد ضماد
کنند [illegible] داخل کنند [illegible] شود صفت شربتی منضج [illegible]
ورم دموی — [illegible] نشاسته نیم مثقال یکشربت است صفت شربتی که در ورم دموی
بکار آید [illegible] دانه [illegible] کرده [illegible] تخم خشخاش سفید کتیرا [illegible] صندل [illegible] صفت

وزن مجموع آب بزنند تا چهارصد درم بماند پس صاف کرده تا بپالایند و چهارصد درم
شکر اضافه کنند و بقوام آورند و هر روز بیست درم با ده درم سکنجبین بدهند و اگر با کشکاب
و شیره تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و تخم خرفه دهند روا باشد صفت مطبوخ هلیله
ورم صفراوی مخلوط بابادام
که در ورم صفراوی مخلوط با دم بعد از فصد باسلیق و مسهل صفراوی تنها بدون فصد دهند
هلیله زرد مقشر ده درم تمر هندی منقی از دانه بیست درم آلوی سیاه سی عدد عناب
سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه یک مشت دو مشت برگ کاسنی یک دسته عنب الثعلب یک دسته
ترنجبین ده درم جوشانیده صاف نموده با جلد ده درم مغز فلوس خیارشنبر در آن حل نمایند
و سه طسوج سقمونیا اضافه نموده نیم گرم بدهند و اگر حاجت باشد بعد از ده روز
سه نوبت بدهند صفت ضمادی که بعد از نضج بکار آید اگر چه خطمی اکلیل الملک حلبه
تخم کتان بنفشه شبت با طبیخ الجمیع بپزند و با روغن بنفشه یا بادام ضماد کنند صفت ضمادی
که جهت انفجار ورم بکار آید اگر کرسنه سرگین کبوتر کرده آسیا نمایند و سابق اضافه کنند
تدبیر بعد از انفجار
صفت ما بعد الانفجار که بعد از انفجار ورم و ظهور ریم در بول جهت پاک کردن مجری
سبب دهند مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار ده درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم
خرفه تخم خطمی سفید مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید گل
ارمنی تخم کرفس از جمیع هر یک دو درم و در بعضی نسخ از جمیع یک درم که اند شربتی
سه درم با شراب بنفشه بدهند و این جمله علاج قروح آلات بول نافع است
صفت سفوف که ریم پاک کند تخم خیار مقشر تخم خیار بادرنگ مقشر تخم کتان بریان
سه درم نشاسته گل ارمنی هر یک دو درم تخم خشخاش چهار درم شربتی دو درم صفت
قرصی که گرده و مثانه را پاک کند مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ و کدو هر یک پنج درم
نشاسته مغز بادام شاهدانه هر یک چهار درم رب السوس شش درم تخم خطمی تخم خیار
تخم خرفه مقشر مغز چلغوزه مغز فندق حب المحلب منقی تخم خشخاش مغز بادام تلخ صمغ
عربی صمغ بادام کتیرا هر یک سه درم مازریون دو درم زعفران یک درم تخم کرفس جبلی یک درم

ونیم کوفته

ونیم کوفته قرص سازند با آب برگ کاسنی مقرر دو درم با سکنجبین بدهند صفت شربت انجیر
ورم بارد کلیه
که در ورم بارد کلیه بعد از رقت ابتدا و حضور ثقل کلیتین عسلی بکار آید و علامت آن
ثقل ثابت و قدرد وجع و حس ورم و عسر بول کردن و بیاض بول و برازو استراحت
بعد آب گرم و مطبوخ نیم گرم مفتح باشد انجیر زرد درسته وزن آن آب بجوشانند
تا ثلث بماند پس صاف کنند و نیم وزن آن عسل اضافه کرده بقوام آرند اگر خواهند
که لطیف شود بر یکمن از آن شربت دو درم بزر الجزر اضافه کنند صفت لعوق خیارشنبر
که در ورم بارد کلیه بکار آید عسل خیارشنبر سه جزو عسل انجیر یک جزو و هم بجوش
کنند تا بقوام آید شربتی یک کفچه صفت لعوق خیارشنبر بنجه دیگر نضج
ورم دهد و تحلیل کند انجیر زرد در آب بپزند و صاف کنند و با قدری انیسون بجوشانند
و عسل خیارشنبر اضافه کنند و بکار برند صفت ابزن که در این ورم بکار آید بابونه
اکلیل الملک سبوس گندم کشک جو نیم کوفته در آن جوشانیده استعمال کنند صفت
حقنه که در این علت بکار آید بابونه اکلیل الملک تخم شبت برگ سداب برگ خطمی مرزنجوش
برگ کلم برگ چغندر هر یک دسته حنظل دو مشت برسیاوشان حلبه
تخم کتان سبوس گندم خطمی هر یک یک مشت انجیر سی عدد بنفشه یک مشت جوشانیده صاف کرده
مقدار هفتاد درم از آن باده درم روغن شیره و پنج درم روغن بید انجیر و چهار
دانگ بوره و نیم درم نمک در هاون حل کرده حقنه کنند نضج
منفجر شده باشد پاک کند صفت دوائی که بعد از انفجار جهت تنقیه اندرون بکار
آید هر شب وقت خواب یک درم ایارج فیقرا بدهند و شربتی آب گرم از عقب آن
جرعه جرعه بنوشند صفت دوائی دیگر تا بخواهد زنجبیل کرمانی مصطکی هر یک یک درم
و نیم صبر سقوطری دو وزن ادویه کوفته بیخته با آب گرم برگ ترنج یا آب برگ بادروج
بخویه سرشته حب سازند هر حبی چهار دانگ هر روز یک حب بخورند قبل از طعام یا
بعد از آن بدن را پاک کند و مرض عاوده نکند صفت ضمادی نافع سنبل

مصطکی نیم درم صبر یک درم زعفران سایید بروغن یاسمین و موم زرد مرهم روغن
سازند صفت ضمادی که ابو ماهر در ورم سوداوی کلیه که علامت آن ثقل و انحلال — ورم سوداوی کلیه
در پشت و سبزی و رقت بول و ام الحال و اعراض مالیخولیا و وجع قلیل در گرده و دوام شدن
ثبت وکلاغری و ضعف اسافل بدن و بعضی اوقات که سخت زیاده باشد علامات
ابتدای استسقا است بعد از نقی و سایر تدابیر که در ورم بارد مذکور شد و استفراغ
بمطبوخ افتیمون و ما الجبن و اقتصار در غذا بر زیرباج و اکل احتیاج شود و نفع دیدن
ظاهر شود فصد باسلیق بکار آید تراشه کدو تراشه خیار شکوفه بید برگ توت که
کوفته آب بگیرند و در هاون اسرب کنند و بسیار بسایند تا کبود شود و چیزی از اسرب
محلول با آن بیامیزند و مقداری روغن بنفشه با دام زیاده کرده باز بسایند و بر گرده
طلا کنند و خرقه کتان بر آن تر کرده بموضع گرده پوشند و هرگاه خشک شود باز تر کنند
ابن ضمادیست که در جمیع اورام صلب سوداوی بکار آید و هم ابو ساهر گوید که من در این
ضماد آب کاشنی و آب کشنیز تر اضافه کردم و در علاج فوتی نصب بکار داشتم و با آنکه
صاحب علت بی فصد و سایر تدابیر فرمان نمیبرد بحصول صحت رسید صفت — ورم صلب کلیه
حقنه که در ورم صلب کلیه که بعد از ورم حار پیدا شود بسبب نامواقف تدابیر بعمل
استعمال شود بعد از نقی و اگر تقاضا کند بعد از فصد باسلیق بکار آید خطمی یک
برنکم بابونه بنفشه هر یک دسته خطمی مصری دسته سبوس درشت دسته هر یک یک
بنجیر بوره بسپاوشان یک تخم خیار زرد تخم خیار بادرنک تخم خرپزه هر یک
یکسیر نیم کوفته جوشانیده صاف کرده نیم رطل بعد از آن باسه درم روغن تخم
موم و بلخته درم تا بیت درم روغن شیرج نیم آمیخته سه بار بار دستی حقنه کنند
صفت ضمادی که در عجم بکار آید بعد از آنکه موضع کلیه را به پیه بط و پیه مرغ
و پیه مغز ساق گاو چرب کرده باشند تخم کتان ملبستم ترکه هر یک پنج درم شبت
بابونه خطمی هر یک چهار درم مقل اشق علک البطم هر یک سه درم مقل و اشق را در آب
حل کنند

حل کنند و ادویه دیگر را سرشند و ضماد سازند صفت احلاق و اشربه که در ورم صلب کلیه
با تمام در عیلت نیز نفع دهد صفت سفوفی که بعد از انفجار هرگاه ورم باز ایستد بکار
آید جهت کشوده شدن فطراسالیون سه درم بزر اسفناخ خشک یک درم و نیم تخم هلیون درم
حرشف یک درم و نیم تخم کرفس دو درم رازیانه انیسون هر یک یک درم بکوبند شربتی
دو درم شام بدهند صفت ضمادی که ریح باز گرفته بگشاید تخم کرفس پوست
بیخ کرفس تخم رازیانه پوست بیخ رازیانه فطراسالیون صمغ البطم قصب الذریره مر
علیق بزر اسفناخ خشک مساوی با روغن خیری و موم ضماد کنند و بعد از آن جماع ترک
باید تا شنا بکار برند صفت شربتی که گرده را پاک کند رازیانه تخم کرفس انیسون
فو مو فطراسالیون حسک جبلی تخم هلیون بزر اسفناخ خشک عنصل مشوی مساوی
در سرکه بخیسانند تا مخمر گردد پس بمالند و صاف کنند و با نیم من از این سرکه یک من عسل
حل کنند و بقوام آورند شربتی بیست درم صفت حقنه که در جرب کلیه بعد از — جرب کلیه
فصد باسلیق و حجامت کمر بکار آید و علامتش آنست که خارش در گرده
و در بول صاف غلیظ چون کاهی که در آب گذارند باشد و قشور صفایحی با مده قلیله
دفع شود و سوزش در گرده باشد و بعضی اوقات وجع داشته باشد خطمی
بابونه اکلیل الملک هر یک مشتی برنکم بنفشه هر یک دسته تخم معصفر نیم کوفته
تخم کتان تخم حلبه سبوس گندم خطمی هر یک یک سپستان عناب هر یک بیست عدد
نیم کوفته دو مشت بپزند و صاف کنند و مقدار هفتاد درم با الحلاه درم روغن
بنفشه بادام و ده درم شکر سفید و نیم درم نمک سوده اضافه کرده هر روز ناشتا
استعمال نمایند صفت سفوفی که بعد از استفراغ و نقی در عیلت بکار آید مغز تخم
خیار زرد و خیار بادرنگ تخم خرپزه هر یک پنج درم نشاسته صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش
سفید بزر البنج سفید هر یک دو درم رب السوس چهار دانگ تخم خرفه مقشر ده درم
کوفته بیخته بزر قطونا ده درم اضافه کنند شربتی هر صبح سه درم با هفت درم شراب خشخاش

ونه درم آب شاهتره جوشانیده و باخلاط درم شربت بدهند صفت سفوفی دیگر طباشیر دو درم
مغز تخم خرفه سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یکی دو درم ریوند چینی یکدرم زرشک
منقی هفت درم مامیران یکدرم تخم سپید کرده بریان باخلاط درم کوکرد خوردنی ده درم
شکر طبرزد بیست درم مغز تخم خیار زرد و خیار بادرنگ هر یکی ده درم شربتی سه درم تا پنج درم
بالعاب بزرقطونا صبح بخورند و وقت شام دو درم با آب بخورند و بر قضیب و بر خصیه
طلا و حوالی آن و کرده [illegible] و هر سه روز حمام روند و در میان آب بنشیند
ابو الحسن برجی میگوید که مردی را علت بدید آمد و رنجی صعب کشید او را [illegible]
تا قدری آب کوکرد بخورد و در آن نشست بعد از ده روز خلاص شد صفت
حب که درین باب بکار آید تخم بریان دو درم شکر طبرزد باخلاط درم نشاسته
چهار درم آرد کرسنه سه درم تخم [illegible] بکوبند و اشیاف سازند علی الدوام روغن بادام
اضافه کنند و بدهند و شیر خر در بغایت نافع است صفت سفوف کالنج که در بول
الدم کلوی که علامتش آنست که خون خالص دفع شود بی وجع پس اگر از انفتاح
رگ باشد اندک اندک زیاده شود و اگر از انشقاق باشد دفعة زیاده شود و
آن بعد از ضربه باشد که موضع کلیه واقع شود یا بعقب کل الطعمه حریفه و بعضی
اوقات بسبب غذا که از زیادتی خون باشد و علامت آن عظم نبض و سایر
علامات غلبه دم است بعد از فصد باسلیق و اجتناب از اغذیه غلیظه
و اشربه مدتی استعمال شود کهربا یکدرم ریوند چینی چهار دانگ افیون مصری یکدانگ
کندر گل مختوم گل قرعی نشاسته کتیرا صمغ عربی هریک یکدرم و نیم کالنج بیست عدد
صمغ عربی هریک یکدرم و نیم کالنج بیست عدد صمغ الکهام دو درم ابن دوانست
که از یمن می آورند و زبان جمله [illegible] بکار میدارند و اکثر اخرونی گویند و درع
محرق [illegible] عقیق هریک یکدرم همه را بکوبند و نصف آن را باب لسان الحمل سرشند
و نصف دیگر [illegible] منبط کنند صبح یکدرم از آنچه سرشته اند با چند درم شربت
مورد

بول الدم کلوی وغیر آن

مورد با شربت غوره یا شربت ریباس بدهند و مغز تخم خیار زرد و خیار بادرنگ
و تخم خرفه و تخم کدوی مقشر کوفته مجموع ربع وزن آن نصف [illegible] سرشته اند با آن
ضم کنند و وقت خواب دو درم با شربت مورد یا رب به بدهند و اگر حرارت
باشد معجون سفوف باکشکاب بدهند ابو الحسن برجی میگوید که [illegible] که
گوشت مارهای [illegible] تا سیاه شود پس بکوبند و بخورانند تا گل ارمنی و گل مختوم
و [illegible] و دم الاخوین کوفته [illegible] شربتی یکدرم با [illegible] درم شربت مورد یا شربت
غوره یا شربت ریباس بدهند صفت سفوفی که جهت [illegible] داشته اطفال
الطین [illegible] اقاقیا کندر [illegible] بیکدیگر [illegible] شربتی یکدانگ و نیم
با آب [illegible] بخورند صفت قرص کهربا که درین مقام بکار آید کهربا پنج درم صمغ [illegible] درم
گلنار عصاره لحیة التیس هر یکی دو درم و نیم کندر دو درم تخم کرفس یکدرم افیون
دو درم هر قرصی [illegible] قرص سازند شربتی یک قرص با [illegible] صفت قرص
[illegible] یکدرم [illegible] درم صمغ نیم درم دم الاخوین گلنار هریک یکدرم باب برگ
خرفه سرشته قرص سازند صفت قرص [illegible] مغز تخم خیار نشاسته کتیرا
هر یکی چهار درم گلنار دو درم [illegible] یکدرم با [illegible] قرص سازند صفت ادویه
که [illegible] عصاره مورد [illegible] عصاره گل [illegible] عصاره [illegible]
الحمل با اندکی گلنار و [illegible] سوخته و عصاره لحیة التیس [illegible] صفت [illegible]
قابض [illegible] گلنار [illegible] جوشانیده دران
نشستن صفت [illegible] که درین مقام بکار آید [illegible] سبب [illegible]
حب الآس تخم خشخاش پوست خشخاش کوفته با عصاره [illegible] سرشته [illegible]
کنند و اگر اقاقیا و گلنار و سماق اضافه نمایند سود دهد صفت دوائی که [illegible]
علاج بول الدم که بسبب سوء المزاج بارد باشد بکار آید [illegible] گوشت [illegible]
چه آنقدر بجوشانند که مهرا شود پس صاف کنند و قدری روغن دنبه داخل

بول الدم که بسبب سوء مزاج بارد [illegible] باشد

حقنه کنند و روغن یاسمین و روغن سوسن بر موضع کرده باشند صفت طلائی که در بول
الدم که سبب او [illegible] باشد صبر حضض اقاقیا رشاف ماهیثا برکه و گلاب
سرشته طلا کنند صفت ادویه که در احتباس دم و مانی که در دوا بسته شود و بول بدشواری — سبب ضربه یا سقطه باشد
آید و در کرده و مجاری بول ثقل و عذر بدید آید بکار آید یکمثقال تا سه وقیه انگرمی
یا با سکنجبین بزوری یا سکنجبین ساده بدهند دم صینی یکمثقال و نیم قرص ما با انگرمی
بدهند و دو درم عود الصلیب با آب گرم بیخ سوسن دهد و اظفار الطیب دو درم با آب
گرم بدهند دم صینی دو درم حب بلسان با آب گرم بدهند دم صینی یکمثقال غاریقون
با خود آب دم صینی یکمثقال زراوند طویل با خود آب با آب گرم و اگر پشت را نیز بزنند
و یکدرم خاکستر آن با [illegible] بیامیزند و بابونه و سداب در آب جوشانند و طفلک
و در آن آب چند روز بنشینند [illegible] خون بگشاید صفت قرص کاکنج که در قرحه کلیه — قروح کلیه
بکار آید بعد از فصد باسلیق و علامت خاصه قرحه کلیه در کمر باشد که میل بجانب
پهلوها داشته باشد و منتشر نگردد و فی الجمله ضربان باشد اگر قرحه در گوشت کلیه باشد
بعضی اوقات گوشت پارهها با بول دفع شود و اگر در غشاء کرده باشد درد بسیار بود و باید
و سوزش صعب بوده و اگر در مجری باشد وجع در ناف [illegible] و بعضی [illegible] باشد و بول
اندک و بدشواری آید و اطراف سرد گردد و پوست پارههای رقیق و [illegible] با بول دفع
شود گل سرخ طباشیر تخم خرفه مقشر نشاسته صمغ عربی کثیرا گل ارمنی کاکنج هر یک دو درم
مغز تخم خیار بادرنگ هر یک سه درم کهربا یکدرم و نیم ریوند یکدرم [illegible] دو درم
کاکنج [illegible] کوفته بلعاب [illegible] سرشته قرص سازند شربتی یکدرم با جلاب [illegible] بدهند
و سه ساعت صبر کنند پس آب بدهند صفت سفوفی که آنرا مجرب گویند و در انجا
بکار آید گل سرخ طباشیر سفید [illegible] عدس کاکنج [illegible] سماق [illegible]
[illegible] تودری تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه بزر البنج پوست لفاح
هر یک یکدرم و نیم [illegible] کهربا ریوند چینی گل ارمنی [illegible] تخم کرفس

هریک

هر یک یکدرم تخم خیار و خیار بادرنگ تخم کدو تخم خرفه مغز تخم [illegible] هر یک دو درم [illegible]
[illegible] شامی هر یک سه درم کوفته شربتی هر یک سه درم با قدری شیر خر بدهند و شام [illegible]
بار دیگر این سفوف آنوقت باید داد که جراحت خوب شود بار آن بند صفت ضمادی که
در آنوقت بکار آید اقاقیا حضض هر یک یکدرم [illegible] دو دانگ [illegible]
سه درم کعک [illegible] بریان سه درم گل سرخ گلنار شیاف ماهیثا هر یک یکدرم و اگر [illegible] اعمال کنند
یکدرم کنند اضافه کنند و با آب [illegible] ضماد کنند صفت مطبوخی که در علت [illegible]
که تب نباشد بجهت پاک کردن [illegible] بکار آید بیخ کرفس بیخ رازیانه [illegible] جوشانیده
صاف کرده با ماء العسل [illegible] بدهند صفت سفوف دیگر که در آنوقت بکار آید تخم کرفس
تخم رازیانه انیسون فطراسالیون [illegible] با آب [illegible] دو درم [illegible] سه درم شربتی [illegible]
با [illegible] درم ماء العسل بدهند و اگر با خون و ریم آمدن درد [illegible] باشد بزر البنج
و قشر لفاح [illegible] بقدر حاجت زیاد کنند صفت دوائی که ریم پاک کند
[illegible] که تب و حرارت باشد [illegible] تخم خربزه [illegible] تخم خیار [illegible] با جلاب یا ماء العسل بدهند
و اگر حرارت اصلا نباشد [illegible] با ماء العسل بدهند
صفت [illegible] که در احتباس ریم بکار آید [illegible] سبوس گندم [illegible]
[illegible] و روغن یاسمین
چرب کنند صفت حقنه که تسکین کند زمانی که [illegible] باشد [illegible]
سبوس گندم [illegible] باقی [illegible] جوشانند و صاف کنند و ده درم
روغن گل تا چهل درم اضافه کرده حقنه کنند صفت سفوفی مسکن وجع بزر البنج
[illegible] انیسون [illegible] مغز تخم خیار دو درم تخم کاهو یکدرم تخم خرفه دو درم جمله در بعضی
[illegible] یکشربت و در بعضی دو شربت باشد یا چهار شربت [illegible] صفت
قرص کاکنج که این وجع کند قرحه را مندمل و گوشت رفته برویاند مغز تخم خیار
[illegible] ده درم گل ارمنی صمغ عربی کثیرا ده درم [illegible] مساوی از جمله ده درم

تخم خشخاش سفید مغز بادام شیرین رب السوس نشاسته کثیرا هر یکی دو درم تخم کرفس دو درم
افیون یک درم کاکنج خشک سی عدد شربتی سه درم با شربت بنفشه صفت قرص کاکنج
بنفشه هر یکی بزر البنج تخم کرفس هر یک شش درم تخم رازیانه دو درم زعفران تخم حماض
جلغوزه افیون کثیرا مغز بادام تلخ کرفس هر یک سه درم کاکنج بیست و پنج عدد مغز تخم
خیار بالنگ ده درم شاهدانه شش درم مجموع را بکوبند شربتی سه درم با سکنجبین و در بعضی
نسخها کاکنج پنجاه عدد و کندر دو درم میکنند و افیون در این اقراص بغایت وزن
نوشته شد کم کردن آن بر طبیب است بالنسبه هر شخصی صفت قرص خشخاش
که بجهت ذوبان بدن بکار آید بعد از سکون وجع و ایستادن ریم تخم خشخاش سیاه و سفید
هر یک دو درم بزر البنج چهار دانگ کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی گل قبرسی گل
مختوم گل سرخ گلنار سماق هر یک یک درم طباشیر کهربا هر یک یک درم و نیم کندر نیم درم
ریوند دو دانگ کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته قرص سازند شربتی
یک مثقال تا دو درم با سکنجبین سفرجلی یا آب کباب بدهند و اگر در این قرص دم الاخوین
و حب الآس و قرطاس محرق زیاده کنند قوی تر شود و اگر حب القلت و دو درم محرق
بسد مروارید در این قرص زیاده کنند در علاج قرحه مثانه نیز بکار آید
ضمادی که در نزف الدم بکار آید چون گل بغدادی آرد باقلی گل سرخ گلنار [illegible] شیاف
مامیثا برگ سماق [illegible] کوفته با آب برگ بارتنگ و آب برگ مورد سرشته بموضع کذا بنهند
صفت ضمادی دیگر برگ مورد برگ سفرجل خرنوب نبطی پوست انار جوشانیده خرقه بدان
ترکرده بموضع کرده دائم [illegible] نهند صفت معجون روباندن [illegible] مقل صمغ
البطم گل ارمنی گل مختوم مساوی با آب انار [illegible] سرشته شربتی یک مثقال و نیم صفت
سفوف روباندن گل مختوم و گل قبرسی [illegible] مغسول هر یک دو درم طباشیر صمغ عربی نشاسته
کثیرا هر یک یک درم تخم بارتنگ سه درم [illegible] شاخ گوزن سوخته هر یک یک درم شربتی
یک درم و نیم با شربت خشخاش یا رب سیب بدهند صفت سفوف دیگر تخم خیار تخم خیار بادرنگ

تخم خرفه

تخم خرفه هر یک پنج درم گل ارمنی [illegible] گل مختوم و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی تخم خرفه مقشر
طباشیر هر یک دو درم کوفته شربتی سه درم با شربت ریباس صفت قرصی که روباندن
[illegible] صمغ الاصمغ عربی کثیرا نشاسته تخم خرفه مقشر طباشیر گل مختوم تخم خیار زرد و
خیار بادرنگ مساوی با آب برگ بارتنگ قرص سازند شربتی از دو درم تا سه درم با
سکنجبین یا شراب شیرین بدهند و اگر مزاج گرم باشد با آب لسان الحمل یا لعاب [illegible] یا آب کباب
بدهند صفت قرص دیگر اسفیداج [illegible] سرشته دو درم آهک صدف با آهک
[illegible] وابکر [illegible] نیم درم قرطاس سوخته دم الاخوین [illegible] هر یک
یک درم صمغ البطم یک درم کوفته [illegible] سرشته شربتی یک درم با شربت [illegible] باش
به با شربت سیب بدهند صفت قرص [illegible] بکار آید شاخ گوزن سوخته کثیرا
شب یمانی گل ارمنی [illegible] کهربا مغز تخم خرفه مساوی کوفته با آب برگ خرفه سرشته
شربتی یک مثقال صفت قرص شب [illegible] دیگر شب یمانی دم الاخوین گلنار هر یک سه درم
کثیرا شش درم صمغ عربی دو درم با آب خرفه قرص سازند شربتی دو درم با شربت
مورد صفت قرص کهربا کثیرا نشاسته کهربا صمغ عربی مغز تخم خیار زرد هر یک سه درم
دو درم اقاقیا دو درم و نیم در بعضی نسخ کهربا یک درم میکنند کوفته با آب لسان الحمل سرشته
قرص کنند شربتی دو درم با آب سماق صفت حقنه [illegible] که در نزف [illegible] کلیه
[illegible] جانب امعا میل کرده باشد بجهت پاک کردن بکار آید [illegible] خطمی سوس
گندم [illegible] لعاب تخم کتان تخم [illegible] کوفته جوشانیده صاف کرده
روغن بنفشه بادام و قدری شکر سفید اضافه کرده حقنه کنند صفت تریاق [illegible]
[illegible] ساخته گل مختوم پنج درم گل قبرسی [illegible] ده درم گل ارمنی
مغسول ده درم و ربع [illegible] شاخ گوزن محرق [illegible] مروارید هر یک یک درم و نیم عصاره
لحیة التیس چهار درم تخم خطمی تخم [illegible] تخم خرفه هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا
هر یک هفت درم سماق [illegible] کهربا هر یک سه درم حب القلت

امراض مثانه

تخم قوبیتی مغز چلغوزه مغز بادام مقشر هر یک هفت درم ریوند سه درم تخم خیار بزرگ تخم بادرنگ
تخم کدوی شیرین مقشر هر یک پنج درم املج سه درم کاکنج بزرگ چهار عدد فطراسالیون
زوفا یابس صعتر تخم کرفس انیسون هر یک چهار درم طین سه درم افیون دو درم دم الاخوین
پنج درم کوفته بیخته بعسل سرشند ودر بعلت نحمله یاب غوزه درم شربتی یکمثقال
با سه وقیه شیره خیار … درم ماء العسل بدهند واکر مزاج کرم باشد شربتی نیم مثقال
با شربت به و رب غوره بدهند ودر میان علت سه درم با هفت درم ابی تیک
جوشانیده صاف کرده وپنج درم ماء العسل بدهند ودر اخر علت که ریم پاک شده باشد
وخون صاف اید یکمثقال ویکدانک ونیم با ده درم شربت مورد بارب غوره بدهند

باب بیست وپنجم در ذکر ادویه وتدابیر مثانه **صفت** تدبیر ورم حار مثانه که علامتش
ورم ووجع خلنده وتب سوزان وتشنکی وهذیان وسیاهی زبان ودق صفرا وسردی
اطراف وعرق عیان وتشنج وحبس بول وقبلن درحبس بزرگ ورم بود در ابتدا
فصد باسلیق واکر تعلل شده باشد با نفیه اردیه بکنند … طلا کنند درو
عنفنج روند واکر وجع بسیار باشد در ابتدا طلا اسفیجات کنند وطبخ حقنه نرم کنند
ولعاب بنکو وشیر زنان بقضیب بچکانند وبعد از آن خیار شنبر در شیر زنان حل کرده
بچکانند ولعاب بنکو وخیار شنبر وشیر زنان حقنه کنند وپیوسته مثانه را بروغن
بنفشه بادام وروغن بابونه چرب کنند وبعد از سه روز بروغن بابونه تنها اکتفا
کنند **صفت** ضمادی که بعد از ماندن روغن بابونه بکار اید مغز نان سپید تحجد
مقشر کوفته شیر زنان روغن بنفشه بادام روغن بابونه ضماد کنند **صفت** ضمادی
که بعد از نضج بکار اید بعد از سکون وجع اکر ریابتل تخم کتان بابونه تخم [illegible]
کوفته با سپخته ضماد کنند **صفت** اضمده محلله که در ورم کلیه ودر بعلت نیز بکار اید
اصلاح بذکر نیست **صفت** ابزنی که در بعلت بکار اید مصد بمجم کتان بابونه ازخر
سعد سنبل … انطاکی **صفت** … مسکن وجع افیون یکدانک

ونیم زعفران

ونیم زعفران یکدانک بروغن بنفشه بادام حل نموده طلا کنند **صفت** ضمادی که در قرحه
مثانه که علامتش حرقت بول وعسر آن وخروج مده واشیاء مشابه صفایح ومخاط است
بکار اید بعد از استعمال تدابیری که در قرحه کلیه مذکور شد سپیده سایله یکعدد پیه
بط سه درم موم سفید چهار درم روغن بنفشه بادام ده وارده درم موم روغن … حنته
مالند **صفت** ضمادی که در قرحه مثانه منع … شدن قرحه کند …
سبعان طراثیث کوفته بریزها افکنند واکر سپیده سایله … زیاده کنند اقوی باشد
صفت دارویی که بزراقه بقضیب بچکانند انزروت مدبر … اسفیداج نیم … حل
کرده بچکانند واکر کندر زیاده کنند اقوی باشد **صفت** دارویی که مثانه را از ریم
پاک سازد خاکستر درخت انجیر خاکستر درخت بلوط خاکستر … درآب کنند وهم زنند و
یکشبانه روز بگذارند تا صاف شود وآب … خاکستر بگیرند وبزراقه بچکانند … شراب
وکرده را از ریم پاک کند **صفت** دوایی که ریم وخون بسته در مثانه بکدازد وعلامت
آنست که رنگ روی … ونبض صغیر وضعیف ومتواتر کردد واطراف سرد
شود وغشی وعرق سرد بدید اید … حلتیت مساوی
حل ساخته با ماء الاصول یکمثقال بخورند وبمثانه نیز بچکانند **صفت** دوایی که همین کار کند
… حلتیت … یکمثقال
در سکنجبین سه بار تا چهار بار … بدهند **صفت** ادویه که بجهة جرب — جرب مثانه
مثانه که علامت آن خارش دایم وسوزش بول … است وبعضی اوقات
… بکار اید در علاج جرب کلیه مذکور شد **صفت** ادویه که … مثانه که علامتش — ریح مثانه
ان … وانتقال وجع … بکار اید روغن … با ماء الاصول …
وروغن یاسمین وروغن سوسن وروغن بان … وحلتیت ومشک وغالیه
مالند … سداب … بچکانند وحلتیت با روغن سوسن بچکانند
وسداب … ضماد کنند وشافه … کرفس وانیسون وتخم …

ومعتدل وفلفل وسکنج ونانخواه ساخته در مجری نهند ونیز بعضی از آنکه در علاج قولنج ریحی
مذکور شد بکار آید ولذا الحق واشربه نفاخه احتراز کنند صفت ادویه که در استرخای مثانه
بکار آید مثرودیطوس معجون ارسطا فوذیمی دواء الکرکم از مرکبات وسعد وکندر وشکوفه
اذخر او نتافو بابونه از مفردات سود دهد وتخم سداب وشکوفه آن در آب سداب پخته
صافکرده خوردن ونیز در مجری بول چکانیدن سود دارد وتخمک وتخم آن وزبیب وحاوشیرها
کردن ونیز خوردن سود دارد صفت شرابی که تقطیر بول وبول الدم را باز دارد مجرب
خشک ... سیب ترش حنا ... کلنار بلوط مساوی در شراب انگوری جوشانیده
صاف کنند ده درم بکوفیه بر عسل صفت سفوفی که تقطیر بول را نفع دهد بلوط بکتا
در سرکه بخیسانند پس بریان کنند وبکوبند وده درم هلیله کابلی بلیله آمله مقل از
هر یک هفت درم علک ساق هفت درم ... ده درم کوفته بیخته با آب آهنگران
صفت سفوفی ماسک البول مجرب کندر هریک ده درم صمغ الحلب سعد قرفه خولنجان
... خشک کهربا هریک یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم با شراب کهنه ... بیخته
بخورند صفت حبی که در تقطیرات البول بکار آید مرجند ... قسط تلخ ... عاقرقرحا
جفت بلوط مساوی کوفته بیخته با آب مورد ... سرشته حب سازند هر شب وقت خواب
یکدرم یک مثقال بخورند صفت معجون ماسک البول هلیله سیاه هلیله کابلی ... از هر یک پنج درم
مرجند ... هر یک یکدرم ... سعد هر یک دو درم ونیم کندر ... صمغ الحلب هر یک یکدرم
عسل سرشته شربتی یک مثقال صفت معجون دیگر هلیله کابلی بلیله آمله ... هر یک
هفت درم ... کندر پنج درم حب الآس ده درم مجموع را با آب آهنگران چند مرتبه
بخیسانند وخشک کنند وبا شربت ... معجون سازند صفت معجون دیگر حب الآس
... جوز ... کوفته شربتی ... مثقال بود صفت قطوری
که در بغلیت بکار آید ... در روغن ... کداخته بمجری بول بچکانند ومجری
... دارند ... داشتن بول ... صفت ماء الاصول در عسر البول که بسبب
باد

باد غلیظ باشد که در مثانه جمع شده باشد وعلامت آن صفت وزحیه وتغذی با اغذیه
غلیظه ریحیه وثقل محسوس وخروج کاه گاه ماد بول وعدم علامات حصاة وورم وعرق النسا
رازیانه انیسون تخم کرفس بوسترج کرفس بیخ رازیانه کرو بادیزج ... هر یک بستبل
... ... سه درم ... بیست درم ... سه درم
... در سه من آب ... چوشانند که نصفه عاند پس صاف کنند وصحیح چهار درم
با چهار درم روغن بید انجیر بخورند واگر با سکنجبین بصلی نفع است وروغن بابونه
با روغن ناردین یا روغن یاسمین یا روغن سداب یا صندل بیه ... قضیب بچکانند
... دوای ... که در عسر البول که بسبب بستن ریم ... باشد ... وحقنه ... بکار آید
وعلامت آن تقدم خروج مدة وانقطاع اوست ... آماروزن حماما ... قطر
اسانیون تخم کرفس ... تخم ... سنبل ... هر یک بیست درم ... ده درم ... که بهم
وسرا ... باشد ... درم ... با ... کرفس حل نموده ... در ... سرشته
حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم صفت ضمادی که ریم در مثانه ... کذا
... صفند حلبه اکلیل الملک بابونه ... حب ... بیخته
قدری سرکین کبوتر داخل نموده بروغن زیت ضماد کنند صفت ضمادی که ...
البول که بسبب بستن خون در مثانه باشد بکار آید وعلامت آن تقدم خروج خون
وانقطاع ... حب ... حماما اکلیل الملک ... بابونه
هر یک ده درم ... تخم ... کرفس بوستانی ... هر یک هفت درم کوفته ...
سرشته روغن ... با روغن سوسن داخل نموده ضماد نمایند صفت ضمادی که
در ... بکار آید ... مقل ... وصاوی ... با ... حل نموده
با ... بط وموم زرد وروغن سوسن ... ضماد کنند صفت شربت شب که
در ... سود دهد ... دو درم در سرکه ... بخیسانند وصاف کنند
وازآن سرکه سکنجبین سازند صفت حقنه که در ... که سبب رطوبت غلیظ

عسر البول بسبب ... مفرط
بستن ریم
عسر البول بسبب بستن خون

باشد کار آید اسقیل مشوی پنجاه درم در سرکه بخیسانند مدتی تا اسقیل مهرا شود پس صاف کنند
و شکر با عسل داخل کرده بقوام آورند صفت قطوری که درین قسم بمجری قضیب بچکانند سرکه
کبوتر صحرائی با سرکین موش با مومیائی که درین قسم کار آید در طبیخ شبت با بول کودکان
سایند و بچکانند صفت دوائی که درین قسم کار آید سرکین کبوتر با سرکین موش بکوفته

عسر البول بسبب سوء مزاج بارد

با طبیخ شبت بخورند و روغن عقرب مالیدن درین قسم نیز سود دهد صفت تریاق
فاروق و مثرودیطوس و سجزینا و ماء الاصول با روغن بید انجیر که در عسر البول
که بسبب سوء المزاج بارد باشد و علامت آن تقدم استعمال مبردات خارجی یا

عسر البول بسبب حرارت

داخلی است بعد از نقی کار آید مذکور شد صفت ادویه که درین علت که بسبب حرارت
باشد کار آید و علامت آن تقدم تدبیر محرق و حرقة بول و حرقت است آب گرم
بمقانه ریزند و اگر درین باب بابونه و بنفشه و خطمی بجوشانند اقوی خواهد بود

عسر البول باسترخاء مثانه

و روغن بنفشه با روغن شبت با روغن بابونه گرم کرده مالند و در طبیخ
بابونه و اصل بیخ خطمی بنشانند صفت ادویه که درین علت که بسبب استرخاء مثانه
باشد تا بالطریفل دارند و تریاق فاروق و سجزینا و امروسیا و مثرودیطوس خورند
و دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بسباسه نیم کوفته در آب بخته از آن

عسر البول اطفال

آب بخورند و از این آب را گرم کرده تکمید نمایند و بدل آب ماء العسل صفت
دوائی که در عسر البول اطفال بکار آید مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم
خربزه خشک کوفته قدری قند داخل نموده بدهند صفت بعضی ادویه
که بالخاصیه بول بگشاید عقرب ناسوده یا شلخ بمجرای قضیب گذارند و شیره بنج
نیز نفع دهد و اگر مثانه کرم سفید کشته بسوزند و بسایند و با شراب شیرین بدهند
سود دهد و دو درم سرطان نهری بریان کرده کوفته با عسل و با شکر بدهند و اگر
کبوتر بچه را بکشند و خون آن را در [illegible] چکانند و آن را بگردن سینه بگذارند

حرقت بول

و بر زهار نهند قوت مثانه را حرکت آرد و سنگ را بغلطاند و بول بیارد صفت بنادق

البزور

البزور که در حرقت بول که بسبب ماده محترقه باشد که با بول دفع شود بعد از نقی و فصد باسلیق
و بعضی اوقات بحاجت که گاه استعمال شود و علامت آن علامات حرارت مزاج و وجع
قارورة و عدم خروج ماده و قشور است مغز تخم خیار و مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم
کدو مغز تخم خرفه مغز تخم خشخاش سفید هر یک دو درم نشاسته کثیرا رب السوس
هر یک سه درم بزر البنج سفید دو درم مغز تخم خربزه پنج درم شربتی سه درم با شربت

حرقت البول بسبب قرحه مثانه

بنفشه یا شربت خشخاش یا کشکاب و روغن بادام بدهند صفت بنادق البزور
که در حرقت بول که بسبب قرحه مثانه باشد کار آید مغز تخم خرفه و خیار
و تخم کدو هر یک بیست درم کندر صمغ عربی دم الاخوین هر یک ده درم افیون سه درم
تخم کرفس یک درم شربتی دو درم صفت بنادق البزور بنسخه دیگر که در تقطیر کار
آید مغز تخم خربزه و خیار و کدو و بادام شیرین و کثیرا و رب السوس و نشاسته

بسبب تری خلط

گل ارمنی تخم خشخاش سفید مساوی بنادق سازند و بعضی اوقات پوست
خشخاش بقدر حاجت اضافه کنند صفت شربتی که در علت زمانی که بسبب
خلط باشد و معده صاحب آن درد داشته باشد استعمال شود بابونه خشک
ده درم سنبل پنج درم در آب بجوشانند و صاف کنند و بیست درم تخم خشخاش
کوفته شیره گرفته با شکر داخل کنند و بقوام آورند صفت شیافی که در علت بکار
پوست خشخاش نشاسته رب السوس مساوی شیاف سازند و بوقت سایند بچکانند

دیابیطس

صفت شیاف ابیض که بکاسند آن با شیر زنان با شیر [illegible] با اسفیداج تخم [illegible]
سود دهد در بحر مذکور شد صفت قرص طباشیر که در علاج دیابیطس که بسبب
حرارت کلیه باشد بعد از فصد اگر قوت باشد کار آید و علامت آن شدت
عطش و تب و بول دائم قرحه و بول سفید رقیق شبیه به آب است طباشیر
ده درم تخم کاهو مغز تخم خرفه هر یک پانزده درم کشنیز خشک سه [illegible]
خیار شنبر بریان کرده پنج درم گل سرخ گل ارمنی هر یک پنج درم گلنار دو درم کافور نیم درم

ضد صندل سفید صمغ عربی اقاقیا هر یکی ده درم شربتی سه درم با آب انار ترش صرف بدهند صفت
قرص کهربا که در نفث الدم بکار آید اقاقیا دو درم کل مختوم سه درم کهربا چهار درم صمغ عربی یک درم
کثیرا نیم درم شربتی دو درم با لعاب اسبغول با آب گرم و سرد کرده بدهند صفت ضمادی که در زخم
قسم بکار آید برگ بید برگ خرفه حی العالم اطراف انجبار به آرد جو سرکه که روغن گل
هم بیخته ضماد کنند صفت ضمادی مجرب آرد عدس و گلاب سرشته ضماد نمایند صفت ضمادی
دیگر قوی عصاره لحیة التیس گل سرخ ملح هر یکی دو درم اقاقیا چهار درم کندر دو درم مازو
یکی درم کوفته با آب مورد سرشته ضماد کنند صفت حقنه که مرا نجربه کلیه را ساکن کرداند آب
برگ خرفه آب برگ بارتنگ سفیده تخم مرغ حقنه کنند و اگر صمغ تر نیز صاف کرده داخل کنند
بهتر باشد صفت روغن مصطکی و معجون فلافلی که در سوء المزاج بارد معده و روغن قسط
که در سکته و روغن ناردین که در امراض معده و ما سلس البول که در تقطیر البول مذکور
شده شربت مجربست که در قولنج معلوم است و در بعضی اوقات سبب برودت کلیه باشد بکار
می آید احتیاج بکیفیت و علامت آن عدم علامات حرارت باشد سوای آنچه خورده
علی بن رزین طبری اسکویه هر که خواهد که بول او بازایستد سه جو بریان کند و با عسل
بخورد صفت ما سلس البول حار که در علاج سلس البول بارد بکار آید و علامت آن
علامات سوء المزاج بارد است با سفیدی بول و عدم حرقت بلوط حب المحلب
سعد مرخوش خار قرفه بیخ رازیانه خشک مساوی سفوف سازند شربتی سه درم
صبح و سه درم شام صفت ما سلس البول بخته دیگر بلوط پنجاه درم کندر بیست درم
کشنیز خشک مدبر کال دمی صمغ عربی هر یک ده درم شربتی سه درم صبح و سه درم
شام بدهند صفت دوائی که در بعضی اوقات بکار آید اطراف مورد پس با خشک شب
یمانی کندر کلنار بلوط مساوی در شراب شربت بخته صاف کنند و هر صبح
یکوقیه با یک درم روغن مورد بدهند صفت معجون نبوب که در بعضی اوقات بکار
آید مغز بادام شیرین مقشر ده استار حبة الخضرا کندر مقشر نیم من مطبوخ الحنطة
فاید

بسبب برودت کلیه باشد

سلس البول بارد

فاید کرفته هم برشند و نفخه در نغوره ند صفت دار روغن دیگر شوی تیمی با لخواه کند فاید
کندر مقشر مساوی تخم کرفته صبح یک کف بخورند صفت سفوف کهربا که در بعضی اوقات بکار آید گل
ارمنی هلیله سیاه مغز بلوط مدبر مقشر هر یک دو درم کشنیز خشک مدبر یک درم شربتی سه درم
در بن سفوف کمی را که برودت و رطوبت در آن غالب بوده باشد مناسبست صفت
دارو معتدل بلوط مدبر که شنبانیه بریان کرده ده درم هلیله کابلی بلیله آمله مقشر هر
در آیجو نشانند و بآبه بریان کنند و بکوبند و بیزند شربتی سه درم صبح و سه درم شام
بخورند صفت بعضی ادویه که بالخاصیه در بعضی اوقات سود دهد گوشت روباه بریان کرده
بعلت را و دبر دشت و زانو و قار بکی چشم را سود دهد کرده خرگوش کرده بخور و قاقیا
تخم کرفس هر یک نیم جزو شربتی دو درم و نیم با یکوقیه آب سرد بخورند و در آب و گرد
در بابت صفت تریاق فاروق و مثرودیطوس معجون با و انفردیا که در بعضی اوقات
با شراب کهنه صبح دهند معلوم است صفت حقنه که در بعضی اوقات بکار آید خشک کرده
بعد از آن سعد سنبل ده درم حب المحلب ده درم و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند
یک شبانه روز بجوشانند تا القدر که ثلث بماند پس صاف کنند و نیم رطل روغن بنفشه
داخل نموده بجوشانند تا آب تحلیل رود و روغن بماند و حقنه کنند صفت حقنه دیگر
اقوی حب البان مقشر حب الغار مقشر فندق حبة الخضرا حب المحلب مساوی
کوفته روغن ارک آب بکرفته فرفیون بوزن یک جزو سایله با آب ادویه که در حقنه اول
مذکور شد هم کنند و فرفیون اندک اندک سایله داخل کنند و حقنه نمایند صفت
قرص طباشیر که در سلس البول بهار که رواج یابد کند یا عضوی دیگر حار باشد احتیاج
می شود در علاج و باسلیقون مذکور شد صفت دوائی که در علاج بول در فراش
بکار آید تخم کتان بریان ده درم تخم خطمی هفت درم اقاقیا مر کندر شیاف ماميثا هر
یک دو درم رامسک ده درم هلیله کابلی بریان ده درم شیح جبلی سه درم کوفته
بخته بعسل بشرشند سرشته شربتی سه درم صفت دوائی دیگر که بر همان کنند مثالا

سلس البول حار

بول در فراش

مساوی کوفته بیخته هر صبح دو درم بخورند صفت دوائی که مجرب شده بلسان [illegible] تخم شاهسفرم
با یکدانه مازوی سبز کوفته بدهند که بغایت نافع است صفت شربتی قابض که در بول الدم
که از کثرت خون بود و کشادن رگهای عرق باشد بعد از فصد صافن و خوردن
ادویه مثله بارده بکار آید و علامت آن در بول الدم که ملوی مذکور شد [illegible]
کلنار دم الاخوین هریک یک درم کثیرا دو درم صمغ عربی نیم درم شربتی یک درم تا یک مثقال
با شربت به یا آب برگ خرفه بدهند صفت شربتی دیگر تخم خشخاش گل مختوم عصاره
لحیة التیس صمغ الکهربا مساوی بکوبند شربتی دو درم با آب [illegible] بدهند صفت
ابزنی که درین باب نافع است عدس مقشر پوست انار مازو کوفته برگ مورد
خرنوب جفت بلوط کنار مامیثا جوشانیده در آن نشیند صفت ادویه که خون بسته شده
بگدازد در تحت مثانه و کلیه و بول الدم که ملوی مذکور شد صفت بعضی سبزها که صاحب

حصاة کلیه

ریگ کلیه و مثانه را [illegible] اما علامت حصاة کلیه صفای بول است بعد از کدورت
و [illegible] و صفرت و حصاة مدفوعه و ثقل [illegible] که تصور کند که چیزی
ثقیل [illegible] است [illegible] که [illegible] باشد و احساس وجع
در موضع کلیه و بعضی اوقات احساس وجع در موضع مثانه و عارض شود قضیب و تواتر
آن بعضی اوقات و بیاض بول و رقت آن و بیاض حصاة مدفوعه و سرعت بول و [illegible]
آن در وجع مقعد و تقاضای بول بعد از فراغ و امکان بول [illegible] که به پشت خوابید
[illegible] و [illegible] کند [illegible] شبیه [illegible] باشد [illegible]
برگ ترب [illegible] صفت میوهای آن خربزه خیار بادرنک انگور سفید
[illegible] بادام تلخ [illegible] صفت ترشیهای آن که ترکه هلیون
ترکه [illegible] ترکه زیتون [illegible] صفت شربتها سکنجبین از ترکه کرفس [illegible]
[illegible] و شراب سفید لطیف صفت دوائی که در علت [illegible] مزاج
[illegible] باشد بکار آید [illegible] تخم خرفه [illegible] کوفته شربتی سه درم با سکنجبین

مثانه حصاة

در حضیه و مجاری آن میشود و علامت حصاة مثانه احساس وجع

بدل الزیاده [illegible] صمغ تخم خیار و خیار بادرنگ و کدو [illegible]

وکلاب

وکلاب بدهند صفت داروئی دیگر مغز تخم خیار و خیار بادرنک و خربزه و کدو هریک پنج درم
تخم کرفس دو درم تخم رازیانه سنگ اسفنج آبگینه سوخته سائیده هریک سه درم مجموع را
کوفته بیامیزند شربتی سه درم با سکنجبین صفت ابزنی که در علت بکار آید [illegible] بابونه
اکلیل الملک مرزنجوش کرنب کرفس شبت برگ خطمی پرسیاوشان مساوی جوشانیده
در آن نشیند صفت دوائی که بعد از استعمال ابزن بکار آید مغز تخم خیار [illegible] نیم مثقال
حجر الیهود نیم درم حجر اسفنج سائیده بدهند صفت مطبوخی که بعد از آن بکار آید
بیخ [illegible] پرسیاوشان هریک پنج درم تخم خطمی تخم [illegible] هریک سه درم تخم کرفس [illegible]
خشک هریک [illegible] درم [illegible] سپستان [illegible] جوشانیده صاف کرده [illegible]
با [illegible] سکنجبین بدهند صفت مطبوخی دیگر برگ [illegible]
و روغن [illegible] و مقداری [illegible] بدهند حصاة را [illegible]
و [illegible] صفت داروئی دیگر [illegible] خیار [illegible] رازیانه حل کنند
و با روغن بادام بدهند صفت روغن شبت و روغن [illegible] و روغن [illegible]
و روغن [illegible] مالیدن در علت بکار آید مذکور شد صفت روغن
عقرب که [illegible] بقضیب و مالیدن بمثانه و [illegible] عقد سنگ
[illegible] یک [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] کنند و چند روز با آفتاب [illegible]
[illegible] کنند [illegible] عقرب [illegible] در آن افکنند [illegible] آفتاب [illegible]
صاف کنند و بکار برند صفت دوائی که در زمانی که حرارت [illegible] باشد بکار آید
[illegible] حصاة [illegible] شراب [illegible] جوشانیده صاف کرده روغن [illegible]
و روغن [illegible] سفید [illegible] صفت [illegible] که بلغم غلیظ [illegible]
[illegible] زمانی که مزاج سرد باشد [illegible] مثقال [illegible] تخم درم
تخم حنظل یکدانه [illegible] نیم [illegible] است صفت داروئی که حصاة

کلیه را بسوزاند و هر گاه مزاج سرد مفرط تخم خربزه زیره نانخواه سعد تخم کرفس تخم ترب بادیان تخم
مساوی یکدرم با طبیخ پرسیاوشان **صفت** دارویی منفعت هر گاه منی هیچ حار نباشد که کار بر بند کند
کرنب سفلی خاکستر پوست تخم مرغ که بچه از وی برآمده باشد حجر الیهود مساوی شربتی یک ملعقه
با آب خنک یا شراب کهنه بدهند **صفت** داروی دیگر که در تفتیت سنگ بی نظیر است از تجربه بایستان
حب الآس حب القلت سنبل الطیب مغز تخم خربزه مساوی کوفته شربتی یک ملعقه با شراب بی غش فوج
صفت داروی دیگر مغز تخم خیار تخم کرفس حب البلسان سنبل دارچینی ماش هندی هر یک
یک جزو عاقرقرحا ضد بید ستر فرفیون هر یک نیم جزو شربتی یک مثقال با سکنجبین و آب
نخود سیاه بدهند **صفت** داروی دیگر دو وقیه تخم کرفس تخم خیار مقشر هر یک شش درم سلیخه
دارچینی سنبل هر یک چهار درم کوفته شربتی یک بیرون ترمس با آب سماق سی روز متوالی
بخورند سنگ بریزاند و پاک کند و این دارو را خاصیتی عجیب است و آن آنست
که هر که این دارو بکوبد انگشتری ... که از وی هیچ کفش و هر چه از آهن باشد می باید
که با او نباشد و الا فعل داروی مذکور ناقص می شود **صفت** دوایی دیگر که در تسمیم
سنگ بریزد مغز تخم خربزه ماش هندی آبگینه سوخته دو وقیه مساوی یکدرم کوفته
یکدرم با آب ترب یا آب خنک بدهند **صفت** معجونی که سنگ بریزاند آبگینه
سوخته کژدم سوخته خاکستر کرنب سفلی خاکستر جراد بی سنان سفید خون ...
کرده خاکستر آن تخم مرغ که بچه بیرون کرده باشد حجر الیهود هیچ ... ... مساوی
خطر اسالیون دو وقیه اسطوخودوس هیچ ... تخم ... فلفل هر یک یکجزو نیم عسل مرشند
شربتی از یکدرم تا یک مثقال با آب خنک یا آب نخود سیاه **صفت** معجون عقرب کژدم
سوخته سه درم و نیم جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل فلفل دارفلفل هر یک دو درم
و نیم کاکنج درم و نیم جند بیدستر چهار درم کوفته بعسل مرشند شربتی بعد از
شش ماه اطفال را نیم دانگ و بزرگان یک دانگ با آب کرفس بدهند **صفت** معجونی
حجر الیهود که در علت ... مغز تخم خیارین مغز تخم کدو حب کاکنج حجر الیهود

صلایه

صلایه کرده بعسل سرشند شربتی دو درم تا سه درم **صفت** دوایی که تفتیت حصاة مثانه
کند انیسون فلفل بطرون هر یک یک مثقال حب البلسان دو مثقال مر چهار مثقال اشترابیض ...
سرشند و بقدر نخودی حب کنند و هر صبح سه نخود بخورند در حمام یا بعد از حمام در
جهار روز مثانه را پاک کند **صفت** خشک کردن خون تیس بز چهار ساله را در ابتدای

طریقه اخذ کردن خون تیس

که انگور رسد سر بزنند بکشند و اول بگذارند تا قدری خون او برود و آخر خون
بگیرند تا سرد شود و چون میانش نهاده زنند و بر دیگ سنگی یا کاسه کنند تا سرد شود
و به سبزه بیرون آن را پاره کنند و بر غربال ماسال یا کهنه نهند و سر آن بخرقه بپوشند
و در آفتاب نهند تا خشک شود و از نم نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند
صفت سوختن عقرب بگیرند شیشه قایم و کژدم در آن کنند و در گل حکمت
بگیرند و در تنور گرم نهند شش ساعت دارند و سرد کنند و سر شیشه باز
کنند اگر بریان شده باشد چنانکه توان سود نگاه دارند و الا سر شیشه را دیگر
باره قایم کنند و دو ساعت دیگر در تنور نهند تا نیک بریان شود چنانکه
صفت
سوخته باشد که خوشت آن رفته باشد و خام نیز نباشد که بتوان سود
سوختن آبگینه آبگینه کاونکرده یا آبگینه شامی سفید یا کهنه در کفگیر آهنی
کنند و بر آتش نهند تا سرخ شود پس در آب سرد اندازند مکرر این دستور کنند
تا نطرقد و چنان شود که بتوان سود **صفت** دوایی که حرارتی که از کثرت
سنگ بهم رسد در مجری بعد از فصد بیرون آید گل ارمنی کند درم الاخوین هر
یک جزو اقاقیا مقتول سدس جزو مغز تخم خرفه بوزن کل کوفته با آب لسان الحمل
سرشته قرص سازند و هر صبح یک مثقال با آب سرد یا آب لسان الحمل بدهند و بعد از
شش ساعت که طعام خورده باشد یک مثقال دیگر بدهند **صفت** داروی دیگر که درین
باب بکار آید سفید اب قلعی گل مختوم کند درم الاخوین مساوی افیون ...
شیاف سازند و بوقت حاجت با آب لسان الحمل سائیده مجری قضیب چکانند

صفت داروئی که چون را که از کلیه ومثانه ومقعد وهرجا که آید باز دارد بکرّ ربا
کل ارمنی کلنار اقاقیا کندر بهر ساوی افیون ربع جزو شربتی یک مثقال با آب سماق باب سی و
ششم در ذکر ادویه که مردان را بآن احتیاج باشد صفت ضمادی که ورم حار خصیه ورم خصیه
خواه در پوست وخواه در اصل خصیه بعد از فصد صافن وحجامت کرده طرف ورم
وتلیین طبع واحتراز از لحوم وحلویات لخار آید ابکشیر تازه آب عنب الثعلب عصاره
کدو تازه سرکه گلاب خرقه کتان نمدرا بان تر ساخته بکار برند صفت ضمادی دیگر کاکنج آرد
جو آرد عدس مرزه تخم مرغ روغن گل ضماد کنند واگر وجع وضربان شدید باشد با قل
برنج خشخاش وعنب الثعلب کاهو اضافه ضماد کنند صفت ضمادی که بعد از ابتدا وسکون
وجع بکار آید آرد باقلا خطمی سفید بابونه لعاب تخم کتان وسپیده سرشته ضماد نمایند
صفت ضمادی دیگر برگ کلم پخته را با آرد جو ومرزه تخم مرغ وروغن گل ضماد کنند
صفت ضمادی که در آخر بکار آید مویز دانه بیرون کرده زیره کرمانی کوفته با آرد شعیر
با ماء العسل سرشته ضماد نمایند صفت ضمادی دیگر برگ کلم پخته صافی کرده خرما
خطمی سفید درهم آمیخته ضماد کنند صفت ضمادی که در ورم صلب خصیه بعد
از استفراغ بکار آید بابونه اکلیل الملک از هر یک نخود ارکه با قلا زیره کرمانی پیه گرده
موم زرد روغن گل علی الرسم موم پیه سازند صفت طلائی که در عقیم بکار آید زعفران
مصطکی در ماء العسل حل نموده طلا کنند صفت قطوری مشک در روغن بید
انجیر یا روغن زنبق حل نموده بمجری قضیب بچکانند صفت ضمادی دیگر از حلبه
آرد باقلا هر یک ده درم زیره کرمانی آرد نخود کشنیز خشک هر یک سه درم مقل
پنج درم همه را کوفته بیخته با ماء العسل سرشته بکار دارند صفت ضمادی دیگر آرد
نخود آرد باقلا هر یک ده درم تخم فنجنکشت پنج درم مویز منقی از دانه با اخذ ده درم
پیه بط پیه کرساله هر یک یک اوقیه روغن زیت روغن سوسن هر یک یک اوقیه
عصاره کرده ضماد کنند صفت ضمادی که جمیع اورام قضیب را نفع کند سبوس گندم
کوفته

کندم کوفته پخته انزروت صبر سکبینج عنصل حل کنند وبهم سرشته وگرم کنند ومتصل بکار برند
صفت طلائی که خصیه بزرگ شده را کوچک کند زمانی که بسبب [illegible] باشد
سنبل [illegible] آب کشنیز تازه بچکانند وهرشب دیگر بسرکه بسایند تا از [illegible] وجزئی سوده شود
[illegible] طلا کنند صفت طلائی دیگر سنگ کاره بزین وسنگ آسیا با آب کشنیز تازه بسایند
وطلا کنند صفت طلاء وضمادی که در فتق بکار آید مویز دانه بیرون کرده پیه مرغ
پیه گرده موم زرد هر یک ده درم زرده تخم مرغ عدد مصطکی سوده پنج درم پیه وموم
در روغن گل بگدازند وزرده تخم مرغ [illegible] باهم بزنند ودر هاون بسایند پس مصطکی
ومویز کوفته داخل کنند وپنج درم جرجیر پخته کوفته داخل کنند ومرتبه دیگر در هاون
بسایند وبکار دارند صفت بعضی ادویه که در جراحت قضیب وحوالی مقعد که تازه باشد
استعمال شود صبر توتیای مغسول مرداسنج اقلیمیای مغسول شراب مروارید کوچک نشاسته
وپوست کدوی سوخته وخاکستر شب کل واحد سوده دهند اما صبر [illegible] باب اقاقیا
صفت داروئی مرکب که در زمانی که جراحت مزمن شده ورطوبت بسیار دهد
بکار برند توتیا صبر انزروت کندر شادنج کلنار اقاقیا پوست درخت سوخته شب
یمانی پنج سوخته مازو ساوی [illegible] بکار برند ونیم [illegible] انار [illegible] با روغن
گل مرهم سازند صفت نسخهٔ دیگر خبث الحدید مرداسنگ دم الاخوین قرطاس محرق شب محرق
روغن گل مرهم سازند واگر ریش کهنه باشد کندر وصبر اضافه کنند صفت داروئی
که جراحت [illegible] را سوده دهد سر سوخته کنند شیاف مامیثا هر یک ده درم
پوست [illegible] رمان انار ترش می باشد زراوند فلفل [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته
مثلث سرشته قرص سازند ودر سایه خشک کنند ووقت حاجت سائیده بکار
برند صفت داروی دیگر توتیای مس سوخته صبر نوشادر شب یمانی نخاله سرکه
هر یک هشت درم بکوبند وسرکه بسایند ودر آفتاب قرص کنند ودر سایه خشک کنند
داروی دیگر که ریشهای [illegible] را سوده دهد قرطاس محرق [illegible]

اهلیلج کابلی زرنیخ زرد هریک یکوقیه مجموع را بسایند و بعصارهٔ برگ نیکو با سرکه سرشند
و قرص سازند صفت داروی دیگر که در همین کار آید ایکدان عدس جبلی خاکستر صوفی ادم
مساوی کوفته دود کنند صفت داروی دیگر که گوشت درون از قضیب و خصیه و زهار
و مقعد ببرد بوره سوخته خاکستر چوب رز با سرکه بسایند و طلا کنند و اگر برص زایل شود
بباید بوره و زرنیخ و زاج باشد و اگر برص زایل شود داغ کنند صفت طلائی که
خارش قضیب و خصیه را ببرد نخست فصد و استفراغ و حجامت کرده خارش را سود دهد
اقاقیا و میعه هریک نیم درهم نوشادر یکدانگ صبر یکدانگ زعفران نیم دانگ اشنان
بو ترب کل کوفته بیخته بروغن زنبق سرشته بکار دارند صفت داروی دیگر که در این
باب سود دهد سرکه روغن گل نمک بوره در حمام طلا کنند و اگر خارش بسیار باشد
اندکی صبر زرد اضافه کنند و چون از حمام بیرون آیند سفیدهٔ تخم مرغ بعسل سرشته
طلا نمایند و در بوجه […] و گرم نهند صفت ادویهٔ قابضه که در علاج فتق بعد از
آنکه روده در جای خود برگردانیده باشد ضماد کنند تا عضو را بر هم کند
و مجری تنگ کند اقاقیا صبر عصارهٔ لحیة التیس انزروت مصطکی پوست انار
اقماع انار ترشی مازو پوست سماق کندر […] عفص پوست […] صمغ عربی […]
سرشیم ماهی سریش کفشگران صفت ادویهٔ ناشفه که داخل این ادویه می شود
کندر […] صفت ادویه که نفخ کم کند هرگاه با این ادویه بیامیزند اهل
زنبیل است صفت ادویه نرم کننده و مقوی که داخل می شود زفت علک البطم
[…] مقل صفت ضماد نافع که […] صبر هریک سه درهم مقل دو درهم اقاقیا
انزروت هریک یکدرهم کوفته در سرکه تر کنند یکشب و در هاون بسایند و قدری […]
کوفته اضافه کنند و بدان جای نهند و ببندند صفت ضماد دیگر مصطکی کندر […]
دم الاخوین سرشیم ماهی مساوی سرشیم را با آب عنب الثعلب حل کنند و ادویه کوفته سرشته
ضماد کنند دیگر کندر و سعد […] اقاقیا […] صمغ مساوی صمغ را

شراب

شراب حل کرده ادویه بدان سرشته صفت ضمادی جهت کودکان مقل شراب قابض حل کنند
و بموضع نهند و روغن یاسمین با چند بیدستر بمالند صفت ضمادی دیگر جهت کودکان
[…] خشک کوفته بیخته با سرشیم ماهی گداخته سرشته بموضع بندند صفت ضمادی
دیگر کودکان را عفص زعفران هریک مثقال دو درهم جوز کهنه سوخته چهار درهم کوفته ببیخته […]
سرشته بموضع نهند طریقه […] و معا بموضع […] آید […]
ریزند تا نرم شود بیمار را در آن بنشانند و روغن بابونه گرم کرده […]
خیته بر آن جای نهند […] روده […] و ادویهٔ قابضه مدتی ببندند
صفت معجون […] و معجون حب الغار که در […] سود […]
که علامت آن […] باشد و بدست […] بود و کیسهٔ خایه چون […] بود
استعمال می شود احتیاج بذکر نیست صفت قطوریات که در […] بکار آید روغن
زنبق کوفته مشک یک مثقال عنبر بیدستر یک مثقال […] قیصوم […]
صفت قطوری دیگر روغن یاسمین عنبر بیدستر فرفیون […] صفت
[…] زعفران هریک یکدرهم
هلیله کابلی بلیله آمله مقشر هریک دو درهم سکبینج مقل هریک یکدرهم و نیم فودنج
فطراسالیون […] اذخر […] اسارون هریک نیم درهم […]
[…] صفت معجون کندر که در علاج قیلة الماء که علامت […]
حصه روشن شود […] و بدست گران بود […] شود و چون
[…] صفت ضمادی که در […] بکار آید
[…] مساوی کوفته با آب […] سرکه
سرشته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر […]
کاو […] علک البطم […]
سرشته ضماد نمایند صفت طلائی که در این باب بکار آید خاکستر […]

تقلیل المنی

بیخ کما باروغن زیت طلا کنند صفت ضماد وادویه که درین علت بکار آید در علاج استسقا
زقی مذکور شد باب سی و هفتم در ذکر ادویه که در مجامعت بکار آید صفت
داروی که منی را خشک کند واحتیاج بآن در بعضی مردم است که از جماع مضرت بینند
وشهوت ایشان بسیار باشد تخم کاهو تخم خرفه مساوی شربتی سه درم با آب عدس
پخته بخورند صفت داروی دیگر تخم سداب خشک بیست بزر البنج مساوی شربتی
یکدرم با شراب ممزوج یا آب سرد بدهند صفت داروی دیگر تخم سداب انیسون از هر
یک نیم جزو بیست بزر البنج هر یکی دو درم گل سرخ کما هر یک سه درم شربتی دو درم
با آب سرد یا دوغ ترش بدهند صفت دوائی دیگر تخم سداب سه درم و تخم کاهو
پنج درم شربتی دو درم با سکنجبین بدهند صفت ضمادی که در منی بیخ کرم و خوردنی را
خشک گرداند مجلب بزر خرفه کشنیز تازه بزر قطونا لجفیه و مقعد ضماد کنند و اگر
برگ مشوکران و برگ بید سلک اضافه کنند قوی تر شود صفت ضمادی که در منی بیخ رطب بکار
آید برگ بید کوفته در سرکه سرشته ضماد کنند صفت دوائی که در سرعت انزال و بسیاری
وزی و منی که سبب آن زیادتی منی و خون باشد بعد از فصد و تقلیل غذا
واستامیدن آب غوره و آب انار و سکنجبین بکار آید وعلامت این آنست که مفاصل
قوی باشد و در اعضای رئیسه هیچ اندامی ضعف نبوده باشد و منی بسیار باشد
و در رنگ و قوام معتدل باشد تخم کاهو تخم خرفه هر یکی ده درم بزر قطونا کشنیز خشک
هر یک سه درم کلنار [illegible] نیم درم کافور [illegible] شربتی سه درم با آب
تخم خرفه سکنجبین یک هفته متصل بدهند صفت داروی که در علت هرگاه سبب کثرت
و خامی منی بوده بعد از اقتصار غذا لحوم بریان و قلیه و مطجنه با ادویه حاره
استعمال می شود و علامت این از قوام و لون منی ظاهر میشود تخم سداب تخم کرفس
کمون مساوی شربتی سه درم با سکنجبین بدهند صفت داروی که در تقطیر بکار
آید قرنفل [illegible] دو درم کوفته با سرکه بخورند صفت ضمادی که در تقطیر بکار آید قسط [illegible]

اذخر

ففاح اذخر قصب الذریره اقاقیا لادن روغن یاسمین ادویه کوفته در روغن حل نموده
بر ذکر نهند صفت ابزنی که در علت هرگاه سبب تیزی و حرارت منی باشد بکار آید وعلامت
این از صفرت لون منی و حرقت و تیزی در حین خروج ظاهر شود غوره [illegible] کلنار گل
سرخ حب الآس ثمر الطرفا پوست انار جوشانیده ابزن سازند و ضمادهای خشک بر ذکر
نهند و صندل و گلاب و کافور بوی کنند و غذاهای ترش و ادویه بارد خورند صفت
ادویه که در علت هرگاه سبب ضعف قوت ماسکه باشد بکار آید وعلامت این
آنست که منی محفوظ بیرون آید اگر بسبب حرارت باشد بادویه که در علاج تیزی
منی مذکور شد علاج کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت باشد استفراغ قی و متوقی
واسهال بحب شبیارج و حب المنتن و حب اصطمخیقون کنند و غذا اقتصار کنند لحوم
بریان و قلیه و مسک و مطجنه و حلوای عسل صفت ابزنی که در تقطیر بکار آید مورد
مرزنجوش پوست انار سنبل الطیب حبت بلوط سعد کوفی قرنفل جوشانیده بکار برند
صفت طلائی که بعد از ابزن بکار آید قسط فرفیون سعد سنبل اقاقیا رامک کوفته در روغن
مورد و روغن نرگس آمیخته طلا کنند صفت طلائی دیگر عصاره مورد [illegible] عصاره
مرزنجوش هر یک سه وقیه اقاقیا رامک سک قسط میعه سایله عصاره لحیه
التیس فرفیون هر یکی دو درم روغن بلسان نیم درم روغن نرگس یک وقیه آمیخته
طلا کنند صفت اطریفل کبیر که با خبث الحدید ساخته باشند و در تقطیر سود
دهد در ضعف ماسکه مذکور شد صفت طعامی که قوت مجامعت زیاده کند
حلوای پخته بروغن گاو بریان کنند و زرده تخم مرغ بر آن افکنند و دارچینی قدری
بر سر آن کنند صفت طعامی دیگر جوجه مرغ فربه سه عدد کبوتر بچه یکعدد بیضه کبوتر
بچه مقداری که از سه کبوتر حاصل شود همه را پاره کنند و نخود و باقلا و پیاز
بسیار بپزند و اندکی از ادویه حاره داخل کنند و [illegible] اسقنقور با
آنکه بازنجبیل آمیخته بود بکنند صفت طعامی دیگر گوشت اشتر جوان دو جزو پیاز

سفید بگیرند و بلند بریزند و بالجامه خوش کنند و عود و دارچینی کوفته داخل کنند
صفت طعامی دیگر قلیه ماهی تازه بریان کنند چنانکه رسم است و زرده تخم مرغ بر آن افکنند
و دارفلفل و دارچینی و زنجبیل داخل کنند صفت طعامی دیگر مغز نارجیل مقشر
نان سپید در شیر تازه با این مغز نارجیل ترید کنند مرغ فربه بط فربه بریان بر آن
بیامیزند صفت طعامی دیگر مغز بادام شیرین مغز پسته مغز فستق مغز جلغوزه مغز فندق
مغز گردکان مغز نارجیل تراشیده تخم خشخاش سفید شقاقل ابهل خشک ساییده
بوزن مجموع هر صبح سه وقیه در شیر تازه بجوشند و بخورند تن فربه کند و قوت
جماع زیاده کند صفت نوعی که آب و باد زیاد کند نخود سیاه در آب سه پیر
سه مرتبه بجوشانند و در سایه خشک کنند و بوزن آن فانیذ اضافه کنند و نرم
بکوبند و بر روغن حبة الخضرا یا روغن فستق یا روغن نارجیل یا روغن
پنبه دانه بسرشند و صبح و شام بقدر گردکانی بخورند و از عقد آن سه وقیه
بخورند صفت داروی دیگر نخود در شیر تازه بجوشانند پس بروغن گاو
بریان کنند و چنان کنند که نسوزد و دو وزن آن حب الصنوبر صغار بریان
بکوبند و چنان کنند که نسوزد و دو وزن آن حب الصنوبر و با عسل صاف بسرشند
و اندکی دارچینی و مصطکی داخل کنند و صبح و شام بقدر گردکانی بخورند صفت
داروی دیگر حنظل خشک را نرم بسایند و در آب حنظل تر بخیسانند و خشک کنند
تا سه مرتبه و پنج مرتبه و هر صبح نیم وقیه از آن با دو وقیه فانید در شیر تازه
بجوشانند و اندکی زنجبیل داخل کنند صفت داروی دیگر حنظل پرورده
مذکور به جوز و عاقرقرحا شکر طبرزد هریکی چهار جزو شربتی دو درم با آب گرم بدهند
صفت دیگر شیر تازه سه رطل عسل مصفی نیم رطل مغز حبة الخضرا کوفته
نیم رطل خولنجان کوفته نیم رطل در شیر بجوشانند تا غلیظ شود و هر صبح یک وقیه
بخورند صفت دیگر باقلا نخود لوبیا در آب بخیسانند و گوشت میش فربه جوان بگیرند

ولیک

ولیک تا گوشت کنند و بلند تر بیان سفید بریده و بلند تر ازین و اندکی انگوزه و ملح
اسقنقور و توابل از فلفل و دارچینی کنند و مغز کنجد و مغز گوز بچه برو برآن کنند
و آب گرم بر آن بریزند و بخورند صفت بچه که نیم ذکر کرده مغز کنجد مغز گوز بچه
هر یکی پنجاه عدد ماء اللحم که از گوشت میش جوان گرفته باشند بقدر حاجت آب بیاز
گرفته سه وقیه آب چرچیر وقیه روغن گاو پنجاه درم عسل و توابل بقدر حاجت
علی الرسم بچه سازند و بخورند و بعد از هضم قدر شراب ریحانی بخورند صفت
داروی دیگر تخم جرجیر دو درم کوفته لسان العصافیر کوفته نیم درم که بر یکدیگر
کوفته با زرده تخم مرغ سرشته بروغن گاو نیم برشت کرده بخورند صفت بچه که
از جوز بچه ساخته اند و اگر ماست گاو گرم بیاز بریده بروغن گاو بریان کنند
و خایه کنجشک با خایه کبوتر با خایه تذرو بروی بشکنند و نیم درم خولنجان
و اندکی نمک اسقنقور بر افکنند صفت دیگر زرده تخم مرغ ده عدد روغن گاو
بیست درم شکر سوده سی درم دارچینی نیم درم مغز پسته مرغوب بخورند و اگر بارد
المزاج باشد بجای شکر عسل کنند صفت حلوای دیگر مغز جلغوزه مقشر ده جزو مغز تخم خرزه
تخم جرجیر هر یکی جزو کوفته بروغن گاو بریان کنند بنوعی که نسوزد و اندکی
دارفلفل و دارچینی ساییده بر افکنند و عسل داخل کنند و بقوام آورند و بعضی زنجبیل و
تخم گزر و شقاقل اضافه کنند و بقوام آورند صفت داروی که محرور المزاج را شاید
شیر گاو تازه جوانه ده رطل بغدادی با ترنجبین مصفی ده وقیه بجوشانند تا بقوام آید
شربتی یک وقیه ناشتا بخورند صفت داروی که بارد المزاج را شاید دارچینی سوده
ده درم در یک رطل شیر تازه کنند و یک جزو درم انجبینه کنند و ناشتا بخورند و بعد
از طعام بدلاب این شیر بخورند و طعام کباب و قلیه نرگسی بخورند و هفته تا بنج
تدبیر بگذارند و هیچ جماع نکنند قوت عظیم بدید آید لیکن اگر در بدن خلطی فاسد
یا حرارتی باشد این تدبیر نتوان کرد و اگر در بدن خون حار قوی باشد رگ زده کنند

دستنبوهای خشک بخورند صفت داروی دیگر فانید شیر تازه عصاره پیاز مساوی بپزند تا بقوام
آید هر صبح بکوفته بخورند این دوا معتدل‌تر است و قوت دهد آب بیشتر کند صفت دیگر عصاره
پیاز بگیرد و انگبین دو جزو و تخم انفقدار بپزند که عصاره پیاز تحلیل رود در وقت خواب
دو کفچه بخورند با آب گرم صفت دیگر آب پیاز بگیرد و شیر تازه دو جزو فانید یک جزو بپزند
تا بقوام آید شربتی بکوفته این معتدل‌تر است صفت داروی دیگر پیاز سفید صد عدد
پاک کند و در باطیله سنگی کنند و شیر تازه در میان کنند چنانکه چهار انگشت بر سر
آن بایستد و بجوشانند تا مهرا شود پس از آتش بردارند و بگذارند که سرد شود
و بوزن پیاز روغن گاو داخل کنند و بجوشانند و بوزن روغن عسل داخل کنند و بقوام
آورند و مثقال و خولنجان هر یک بیست درم کوفته بدان [illegible] صفت داروی دیگر
تخم شلغم تخم جرجیر مساوی بکوبند و هر صبح سه درم با شیر تازه بخورند صفت ممسکی که در این
باب بکار آید بگیرند زنجبیل و دار فلفل و قدری مشک و سفید و نعنع و شقاقل مساوی
بکوبند و با دو وزن کل عسل اسقنقور بیامیزند و اگر زنجبیل تنها با عسل ساده بیامیزند
و در طعامها بکار دارند قوت آن قوی باشد صفت شربتی که قوت مجامعت و منی زیاد
کند شلغم جرجیر انجره خشک مساوی در آب بپزند و بفشارند و صاف کنند و مقداری
مویز دانه بیرون کرده که ضرورت [illegible] در آن آب بپزند و بفشارند و صاف کنند
و مقداری فانید که طعم آن شربت کند داخل نموده بقوام آرند صفت شراب انجره تخم
خشک مساوی هر یک من حلبه سه درم اول انجره را بشویند و در آب کنند چنانکه چهار
انگشت آب بر سر آن بایستد اگر زمستان باشد سه شبانروز در جای گرم بنهند و اگر تابستان
باشد یک شبانروز و اگر پاییز و بهار باشد دو شبانروز تا آب قوت انجره بستاند پس
جوشی بدهند و صاف کنند و آن آب در دیگ سنگی کنند و نیم وزن آن عسل داخل
کنند و تخم ضلیون و قدری مشک و سفید انیسون دو درم زنجبیل سه درم دارچینی
جوز بوا بسباسه قاقله صغار هر یک یک درم در خرقه بسته در دیگ افکنند و بجوشانند
تا بقوام

تا بقوام آورند و هر ساعت از آن جرعه [illegible] شربتی سه وقیه صفت شربت که [illegible]
سروبن انداخته ده من حوض کنند و در دیگ سنگین کنند و سه درم حلبه و دو من
آب در وی کنند و در دیگ سنگین کنند و سه درم حلبه و دو من آب در وی کنند
و سر دیگ بپوشند و گل گیرند تا بخار بیرون نشود و بر آتش ملایم بنهند و بپزند
و از آتش بازگیرند و بگذارند تا سرد شود پس سر دیگ بردارند و [illegible] و صاف کنند
و بوزن آن عسل داخل نمایند و بعد از آن ادویه که مذکور در خرقه کتان بسته با آب
بجوشانند و بقوام آورند و بعض تخم جوز با آب شراب انگوری [illegible] داخل میکنند
صفت شربتی دیگر نخود سیاه شسته پنج سیر در ده من آب بجوشانند سه شبانروز
پس بجوشانند و صاف کنند و بوزن آن عسل با آن بیامیزند و [illegible] ادویه در آن
افکنند و بقوام آورند و اگر شراب انگوری داخل کنند قوی شود و اگر نخود را
در آب کنند با آب جرجیر با آب شلغم بجوشانند قوی‌تر گردد صفت شربتی دیگر
عصیر انگور بگیرند و در هر ده من سیر ده استار ادویه کوفته در خرقه بسته
در آن افکنند و بگذارند تا بجوشد و بقوام آورند ادویه اینست تخم شلغم تخم جرجیر
هر یک [illegible] و سفید تخم ضلیون لسان العصافیر حب الفلفل لعبه بربری
تخم گزر مساوی کوفته در خرقه بندند صفت مترودیطوس که در رسالات قدما
[illegible] که در صلاح [illegible] که جهت قوت مجامعت که بسبب ضعف قلب باشد
مذکور شده احتیاج بذکر نیست صفت معجونی که قوت مجامعت زیاده
کند تخم ضلیون شقاقل زنجبیل هر یک پنج درم قدری مشک و سفید [illegible]
و سفید هر یک سه درم تخم اسپست تخم شلغم تخم کرنب تخم ترب تخم جرجیر تخم انجره
هر یک دو درم اسقیل مشوی سه درم اسقنقور هر یک سه درم حب الرشاد پنج درم
لسان العصافیر پنج درم فانید چهل درم معجون سازند شربتی پنج درم صفت
معجونی دیگر شقاقل زنجبیل دارچینی هر یک [illegible] تخم انجره عاقرقرحا فلفل هر یک

نیم جوفه لبنیت نیم جو وی کاتم خرچ بیکم سپندان هر یکی یکجزو کوفته بیخته بعسل برشتند
شربتی یکجو به باآب گرم با شراب ممزوج بدهند صفت معجون قوی که درامراض بارده
کار آید عسل بلادر عسل روغن گاو مساوی هم جوشانیده بقوام آورند شربتی از یکدرم
تا دو درم با شراب ممزوج بدهند صفت دوائی دیگر جوز ماهلبه راجوشانند وصافی کنند
وجوز مادرا نخیسانند ودانه بیرون کنند و مغز آن بیرون آورند و بکوبند و بعسل
سرشند شربتی یکدرم تا دو درم با شراب ممزوج بدهند صفت دوائی قوی تخم پیاز
سفید شقاقل مغز کهنه کف جو ماکند همه مساوی کوفته بیخته خشك کرده باب
نیم گرم سرشته حب سازند بقدر نخودی و بوقت حاجت هفت حب در شراب بحل کرده
بخورند واگر زیاده از هفت حب بخورند بیطاقت شوند صفت معجون البوب مغز
بادام مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل مغز جلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الزلم
مغز حبة الخضراء مساوی کوفته نارمشك دارفلفل زنجبیل هر یکی عشر یکجزو کوفته
بیخته با فانید سرشته شربتی بقدر گردکانی بزرگ باشد صفت دوائی دیگر شقاقل
تخم جرجیر تودری سفید وسرخ زنجبیل دارفلفل هر یکی دو درم لسان العصافیر کندر
هر یکی یکدرم مغز کنجد دو درم کوفته بروغن نارجیل عاب کنند و بعسل برشتند
صفت دوائی دیگر که در من نیم سیر بکار آید جاوشیر سه درم در یک اوقیه آب پیاز
حل کنند و بدهند سه روز صفت دوائی دیگر از تخم حلتیت تخم کرز قاقله تخم جرجیر
لسان العصافیر کرم دانه هر یکی یکجزو بوزیدان فلفل هر یکی سه جزو مسک سدس
یکجزو کوفته بروغن حب الصنوبر صغار عاب کنند و بعسل برشتند صفت دوائی قوی
و معتدل خایه خروس خشك کرده عاقر قرحا اسقنقور مساوی کوفته شربتی درهم
دو درم صفت دوائی دیگر مغز پنبه دانه مغز حبة الخضراء مغز حب الصنوبر
صغار وکبار مغز پسته تخم حلیون مغز نارجیل مغز حب القلقل مغز گردکان
مساوی شقاقل زنجبیل حب الزلم لسان العصافیر هر یکی نیم جزو کوفته بعسل برشتند

شربتی

شربتی با مکر بکان واگر مغز کنجد یکجزو و نعنع ودارفلفل هر یکی نیم جزو کوبعسل بسرشتند
و اندکی زیاده کنند قوی تر گردد صفت دوائی دیگر حب الفلفل حب الزلم حب الرشاد
کنجد مقشر هر یکی هفت درم زنجبیل دارفلفل هر یکی پنج درم نعنع حصیة الثعلب تخم حلیون
تخم گزر تخم جرجیر تخم شلغم تخم تره تخم پیاز تخم کندنا لسان العصافیر عاقر اسقنقور هر یکی
درم تخم تخم ... شش درم شقاقل با خلاه درم ... سرخ و سفید هر یکی هفت درم کوفته
بروغن بادام شیرین مالیده بعسل برشتند شربتی یکمثقال وقت خواب با آب ... بخورند
صفت دارویی که معتدل المزاج را شاید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار ... بادرنگ
تخم خرفه مقشر هر یکی سه درم مغز تخم کدو پنج درم مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش
سفید هر یکی شش درم کثیرا دو درم زنجبیل خولنجان شقاقل هر یکی نیم درم تودری سرخ
و سفید تخم گزر تخم حلیون جلغوزه هر یکی یکدرم ترنجبین بکوبند ... شربتی دو درم
اینست که نفع ان عجیب است قضیب را کاو جوان خشك کنند و بکوبند و نیم مثقال از ان
با زرده تخم مرغ نیمبرشت ... کنند و مقدار ... بخورند
بد و از ده ساعت ... صفت
طلائی که در سستی قضیب که نه از فالج ... باشد نفع دهد و علامت فالج قضیب
انست که سست و لاغر وکوچک شود ...
سنبل ... سداب کوفته ... بگذارند
... بخورند ... بگذارند تا ... بخورند
پس بعسل برشتند و قضیب و حوالی آن طلا کنند صفت طلائی دیگر ...
گاو و بگذارند ... عاقر قرحا ... بکوبند ... که ...
و در ... کنند و قضیب و حوالی آن طلا کنند و طلا کردن ...
قضیب ... کنند صفت طلائی دیگر مغز پنبه دانه کوفته بروغن زنبق
با روغن قسط با روغن ... با روغن بان سرشته بر قضیب و خصیه و مقعد

ودیگر گاه وکفهای بمالند صفت طلائی دیگر فرفیون وجند بیدستر وسعد وبوره
وعاقرقرحا وحلتیت وفلفل ومغز پیه دانه هر یک نیم جزو باید ودر روغن خیری
یا روغن یاسمین یا عنبر آن امیخته طلا کنند ودیگر گاه سبب استرخای قضیب برودت باشد
ادویه که در روغن میکنند از جنس جند بیدستر وفرفیون وعاقرقرحا وجوزه
باید واگر سبب رطوبت بود از جنس زنجبیل وفلفل وسعد باید صفت حقنه که کلیه را
فربه کند وقوت مجامعت زیاد کند وعلامت هزال کلیه در باب هزال کلیه مذکور شد
سر گوسفند فربه وخایه ان وپاره دنبه ان ویک کف گندم وتخم خرچیر وتخم شلغم وتخم حلبه
هر یک پنج درم همه را سرشت کنند وانقدر آب کشند که روان گشت بر ریتها با تکه
وبرات بپوشند وکمال کرنه وبکیسب در ... بپزند تا پخته شود دو وقیه ازین
مطبوخ بگیرند ویک وقیه روغن ان ونیم وقیه روغن کرکان ... بیامیزند واول
باب چند ... وصل حقنه کنند تا روده پاک شود بعد ازان این را بین ادویه
صفت حقنه دیگر سر گوسفند وخایه ان بکوبند وبیست درم کشک گندم نیم کوفته
وبیست درم نخود وشت ... وبرنج ... هر یک ... سه کوچک شلغم با
کوره بیست درم ... معصفر نیم کوفته بیست درم تخم ... تخم حلبه
هر یک ده درم همه را بکوبند ودر چهار من آب بپزند تا ... صاف کنند
واگر ... آب ... کنند ... دو وقیه ازین مطبوخ با نیم وقیه روغن
بادام ونیم وقیه روغن سوسن ونیم دانگ مسک حقنه کنند سه شب ... و
وسه شب از آخر ماه حقنه کنند صفت حقنه دیگر سر گوسفند ... بیست
بیست درم پیه کبوتر بچه بیست درم نخود وگندم وحلبه هر یک ... کوفته
کنند وده ... وبیست درم ... بپزند وده استار آن
با یک وقیه روغن بادام حقنه کنند وروغن ... قضیب ...
روغن بادام ... کنند صفت حقنه دیگر سر گوسفند چهار ... نیم کوفته
سی درم

سی درم ... بپزند وازان آب ... چهار درم با نیم وقیه روغن حبة الخضراء ونیم درم
پیه استقنقور با پیه ... حقنه کنند صفت حقنه دیگر سر گوسفند یک عدد
کبوتر بچه فربه سه عدد نخود یک کف ... هر یک ده درم ونیم کوفته
در ... صاف کنند وچهل درم ازین با ده درم ... ونیم وقیه روغن ... و
یک درم تا دو درم پیه استقنقور با پیه ... حقنه کنند صفت حقنه که
المزاج ... تخم ... هر یک سه وقیه تخم ... یک وقیه تخم ... نیم وقیه ...
خرما هر یک بیست درم مغز تخم معصفر یک وقیه ونیم ... یک وقیه تخم ... دو وقیه
... نیم کوفته هر یک چهار وقیه مجموع در ده رطل بغدادی آب بپزند تا ثلثان برود
صاف کنند وده استار ازان با یک وقیه روغن سوسن ویک وقیه ونیم عسل بیامیزند وحقنه کنند
صفت حقنه دیگر روغن کرکان نیم من ... نیم کوفته نیم من ... نیم
زنجبیل نیم کوفته یک وقیه ... یک وقیه همه ... بپزند وصاف کنند و
وقیه ازان با نیم وقیه روغن بان ونیم وقیه روغن سوسن حقنه کنند صفت
حقنه دیگر حبة الخضراء نیم وقیه دنبه گداخته نیم وقیه آرد گندم آرد نخود هر یک
دو کف ... در آب کنند ودر دست بمالند وصاف کنند ... تا پخته شود
بر صاف کنند ... با مغز حبة الخضراء ودنبه ... تا پخته گردد ...
ودو دانگ جند بیدستر ... داخل کنند وبدان حقنه کنند صفت حقنه دیگر
سر ... وپاچه وخایه همه را ... کنند ... بکوبند ودو کف نخود ودو
حلبه ... ... شلغم ... هر کدام یک کف نیم کوفته وبا
... وجرب ... بپزند ... نیم
روغن ... بیامیزند وسه مرتبه در سه روز حقنه کنند
حقنه دیگر ... دنبه ... کنند ونیم ... بیدستر ... با
ونیم سکرجه روغن گاو ونیم سکرجه ... ونیم سکرجه ... حلبه داخل کنند

دیم گرم حقنه کنند وان غاورد بکرنا شب نگاه دارند باز وقت خواب مرتبه دیگر حقنه کنند سه شب
بدین ترتیب عمل کنند صفت حقنه که محرور المزاج شاید سرینش وکردن وپهلوی راست
آن وخیار وکدوی تر وکندم وجو نیم کوفته وهلیون تر وسپستان وپیه مرغ خانگی هر یک پانزده
که با یک جا بپزند وصاف کنند وده استار ازین مطبوخ با یک سکرجه روغن کاو و روغن بنفشه
روغن حنک ویک وقیه روغن پیه مرغ بیامیزند ونیم گرم کرده حقنه کنند سه روز
صبح وشام وهرگاه که یکی ازین حقنها بکار دارند دوازده روز جماع نکنند وهیچ کار
بار ریاضت نکنند واز آبکرم بپرهیزند صفت شیاف که قوت مجامعت زیاد کند پیه بط
مغز پنبه دانه عاقرقرحا هر سه را بکوبند وشیاف سازند وبا روغن نارجیل چرب کنند
وبنهند صفت شیاف دیگر قنطوریون دقیق زرفته وموم گداخته روغن سوسن مرتب
سازند صفت شیاف دیگر لعبت بربری را با مغز پنبه دانه سرشته شیاف سازند وسه
استقنقور با ماز و بپزند واول شب بنهند انعاظ کند قوی عجیب صفت دارویی که
جماع باطل کند ومحکم کند این دو صاحب انه واین هنا سبب تا ما آدمی که سبب غرغره
مقعد شده است موجبی که محقق ذکر کرده کم شود ... وخشک دو درم گل سرخ
پنج درم ... قطونا ده درم تخم کاهو تخم خرفه هر یک سه درم کتیرا خشک دو درم
شرخ سه درم تا نیم وقیه سرکه با آب ... بپزند وحقنه کردن ... انکور مسته
کنند ... وشیاف ... صفت ... که در علت بکار آید
وآن علتیست که درجه ... طلا ... شود کویا اقاقیا سوسن خشک حنا
وبروغن به وروغن حنا ... صفت شیاف که درجمیع جماع علاج مالیدن
کنند ... سرشته شیاف سازند صفت دارویی که قضیب را بزرگ کند
... خشک کرده ... وبر قضیب طلا کنند ... وورغبا ... کنند
تا خشک شود پس برخیزد ... وطلا کنند وصبح وشام خرقه ... تا
شود ... طلا کنند ... تا خشک شود پس ... طلا کنند تا ماده
... کند

غذ يوطه

نبيق قضيب

ایضا ... که لذت جماع ... کند بغسل ...
... وقت مجامعت باب ... رقیق سازند وبر ذکر طلا کنند تا خشک شود پس جماع کنند
... با عاقرقرحا ... وطلا کنند ... در دهان گیرند ...
... تا خشک شود ... عاقرقرحا وزنجبیل ... مساوی
بکوبند ... سرشته ... کنند ... جماع ... در دهان گیرند ... مانند
تا خشک شود باب سی وهشتم در ذکر ادویه که مخصوص زنان است صفت معجون
... که دفع ... که بسبب کثرت خون ... باشد ... وهرگاه که خون
صفراوی باشد ... استفراغ ... مطبوخ هلیله ... باشد ... استفراغ
... وحب ... واگر سودا غالب باشد ... استفراغ ... افیتمون وحب
استعمال شود وعلامت کثرت خون امتلای ... وقوت ... عروق وحمرت لون
... است وعلامت بلغم وسودا ... گرم کنند ... واگر ... آورده
خشک کنند ... سفید باشد سبب بلغم است واگر سیاه ... باشد سودا واگر
زرد باشد از غلبه صفرا ... سوده ... شاهیج ...
درم ... مساوی کوفته ... سرشته ... دو درم ...
با ... صفت قرص ...
باب ... مذکور ... احتیاج ... صفت شیاف نافع ... کلنار
... سرشته شیاف سازند صفت ادویه ... که ...
ودر ... که ... باشد ... نفع دهد
... کلنار ... بلوط ...
... صفت ادویه که ... که بسبب ...
... باشد ... باشد واگر ...
باشد ... سیاه چون ... شراب ... وبعضی ...

خون سیاه رقیق باید و باید که این ادویه بعد از آنکه بر سر حقنه ماء العسل استعمال شود صبر کند هم خون
تسکین یا از زعفران شیاف ماسک افتا سته سفیداب و عفص مرداسنگ از اج سنج انزروت
توتیا قلیمیای نقره قرطاس محرق شادنج کوکرد محرق مازو سوخته در سرکه انداخته علی عم
الطبیب بر سبیل حقنه بکار برند صفت مرهمی که جراحت مقعد را خشک کند و گوشت برویاند
مرداسنگ سفیداب قلعی انزروت مساوی کوفته با موم و روغن گل ترتیب دهند و بکار دارند
و اگر جراحت ریش باشد اندکی زنگار اضافه کنند صفت مرهمی که در اول
گوشت آوردن بکار آید توتیای معدنی در جزو قلیمیای نقره سفیداب قلعی انزروت هر یک جزو
با موم و روغن گل ترتیب دهند صفت مرهمی دیگر صبر کندر انزروت دم الاخوین مساوی ساییده
شیاف سازند و ... ضمغ ... بدارند و اگر ... دوری آید صفت که
باب ... کرده شد بکار آید و هم چنین شیافها که در ... کلیه و مثانه مذکور شد
بکار آید صفت روغنی که ... افراط ... که سبب بواسیر باشد بعد از فصد باسلیق
و ... ناب که کاه ... با آن حقنه کنند و طلا کنند و علامت بواسیر ... مثل علامت
بواسیر مقعد است از صداع و ثقل سر ... و ... باشد و خون تقطیر آید
و سیاه بود و بعضی اوقات ... و ... عصاره کنند تا ... مقداری
که خواهند ... روغن کنجد با آن بیامیزند و بر آتش ملایم چندان بجوشانند که روغن
صفت روغن مقل که در ... حقنه آن بکار آید بگیرند مقل را چند آنکه خواهند و در آب
انگور ... روغن کنجد بقدر حاجت اضافه کنند و بر آتش ملایم چندان بجوشانند
که روغن بماند صفت ... که در علاج بواسیر مقعد مذکور شد و در مقام
... آن مفید است ... صفت حقنه که در ... مفید است مقل
در عصاره ... حل نمایند و بدان حقنه کنند صفت طلائی که در سیلان
... که سبب ... باشد بعد از فصد ... و استفراغ ماده موجبه که
... شود ... است و ... ادویه مکرر ... استعمال
شود

استعمال شود اقاقیا عصاره لحیة التیس گل سرخ شیاف ماميثا بوش در سرکه و روغن سرشته بر زخم
طلا کنند صفت دوائی ... پوست انار ... در شراب ... حقنه کنند و
... کوفته شیاف سازند و ... زعفران کافور ... دوا ... حب
... روغن گل ... قطره شراب ترتیب دهند و بر دارند صفت دوائی که بازدارد
... حکه دوائی که حکه

حکه فرج

فرج ... مساوی ... صفت و صفت حقنه که در ...
... صفت حقنه که در سیلان ... که سبب ... باشد
... باشد ... پوست انار ... گل سرخ
... صفت شیافی که ...
... اقاقیا عصاره لحیة التیس ... کوفته ... سرشته
شیاف سازند صفت ... پوست انار ... سرشته
... اقاقیا عصاره لحیة التیس ... حب الآس کوفته ...
سرشته ... صفت دوائی که ... مختوم ...
... اقاقیا دم الاخوین ... شیاف سازند
... حقنه ... کنند صفت ... سبب ضعف ... باشد
... کشیدن ... رطوبت و ضعف ... باشد ... سوء
مزاج ... باشد استفراغ کنند بعد از آن ادویه قابضه یا ادویه عطره مثل
سنبل و عود بکار برند صفت دوائی که در جمیع انواع ... بکار آید گل مختوم و ...
دم الاخوین مساوی ... کافور ... سک ... قیه ... ضند
صفت ... که خون باز دارد ... قوت ... رواقی ... ضند ...
... مساوی ... شراب قابض ... کنند ... و اگر شراب
قابض نباشد ... صفت دار روغن دیگر

صفت

که جمیع انواع رعاف و قطع نزف کند کافور صمغ عربی بلوط کند ابیون مساوی حب سازند شربتی یک درم
شیاف که بجمیع اقسام بکار آید قرطاس سوخته اقاقیا گلنار اما زوعصاره لحیه التیس گل سرخ صمغ پاره کتان
سوخته مساوی با آب مورد تر سرشته شیاف سازند شیاف دیگر اقاقیا کافور پاره کتان
مساوی با بیاض بیضه بسرشند با آب برگ کاهو بسرشند شیاف دیگر بسد هفت کافور گلنار
زعفران مساوی با آب مورد تر کنند و پنبه بدان آلوده کرده بردارند شیاف دیگر بهار دوی
سرشته افیون شیاف دیتد جیمی گل سرخ حب الآس عفوص نا رسیده سماق عصاره
لحیه التیس دانه عفوص قرطاس سوخته صندل سفید کندر گل مختوم اقماع انار شادنج عدسی
سفال نو کثیرا خشک نرم بسایند و پشم سبز با آب برگ مورد تر کنند و چهار درم از این دارو
بدان پشم بگیرند و شب بردارند و تمام شب نگاه دارند شیاف دیگر کافور کندر مسوی
کاغذ سوخته شب یمانی دم الاخوین در سرکه بمیانید کل ارمنی اقاقیا با آب برنج بید تا در سرشته
بردارند حقنه که بجمیع اقسام را بکار آید مطلقا اقاقیا قشار کندر مساوی از جمیع یک
مثقال گل ارمنی صمغ عربی کهربا هر یک یک مثقال نرم بسایند و در دو وقیه آب لسان الحمل با آب مورد
یا آب برگ حماض و به حقنه کنند ادویه که در ادرار طمث بر مذاق که سبب احتباس غلیظی
خون و قرحه بدن باشد نفع کلی دهد قرص ما تلخم کرفس انیسون مرزنجوش شونیز حاشا اسپ
زراوند حلتیت پودنه کوهی اسارون دوقو جاوشیر سکبینج اشق هندیبه سرخ پوست بیخ کبر سداب
فلفل بزرالنج سعد فوه سلیخه دارچینی میعه حشیشه افسنتین افتیمون فطراسالیون اصل الکرفس
فقاح اذخر سنبل راسن مشکطرامشیع مرکب جمله یا لیه هر که خواهد باشد جمع کنند و بکوبند و بیز ند
و یک مثقال تا دو مثقال در ماء العسل با طبیخ فوه بدهند حب بکتاید طبیخ ابهل با عسل و طبیخ پودنه
کوهی با عسل و پودنه خشک سائیده با عسل و طبیخ مشکطرامشیع با عسل و طبیخ لوبیای سرخ و طبیخ
سیاه و طبیخ اشنان و طبیخ راسن و اشترغاز و طبیخ زوفا و مرزنجوش با عسل جمیع گشاینده اند
صفت
حب فربری که در علت هر گاه سبب غلظت خون و سمن باشد کار آید بعد از فصد صافن و حجامت
ساقها حب هر روز یک قاشق حامت کند و استفراغ ماده موجب غلظت نشست با پودنه

اذخر

احتباس طمث

اذخر سلیخه مرزنجوش قسط اکلیل الملک کرنب کراث سداب پودنه شونیز تخم کرفس صعتر حاشا قیصوما
جمله را بعضی بگیرند و در آفتاب به پزند و صاحب علت بر کرسی نشانند و فتیلی باکانه بر شبت قنابه
هند و با پنبه قی بو دارند تا بخار او برسد و آنقدر که تواند صبر کنند دارویی دیگر که
زعفران سه درم سداب خشک پنج درم پودنه کوهی مشکطرامشیع فوه الصبغ حلتیت سکبینج
جاوشیر هر یک دو درم قرص ما سازند شربتی دو درم با طبیخ لوبیای سرخ فرو برند دارویی دیگر
لوبیای سرخ حلبه هر یک یک کف انیسون پنج درم سداب خشک سه درم فوه پنج درم در سه من
آب بپزند تا به نیم من آید پس صاف کنند و مقدار پنجاه درم بدهند دارویی دیگر لوبیای
سرخ کاشم هر یک ده درم تخم خیار اسفند پنج درم تخم کرفس حبه هفت درم در ده من آب بپزند
تا به نیم آید پس صاف کنند و یکده درم شکر با تنجبین با در پنجاه درم از آن طبیخ فرو برند دارویی
دیگر لوبیای سرخ فوه را بپزند و بلیسکر حب از آن با نیم سکرجه آب سداب بیامیزند و پنج درم
روغن زنبق اضافه کرده فرو برند دارویی دیگر انیسون مرزنجوش عاقرقرحا فلفل دو ورق
انیسون تخم کرفس حبلی مساوی کوفته بیخته هر دو درم از آن با شراب ممزوج بدهند
دیگر پوست بیخ توت ده درم تخم کرفس تخم گزر بادیان هر یک پنج درم تخم کبر هر ده درم نانخواه سه درم
همه را بپزند و آن را با عسل بدهند دیگر لوبیای سرخ تخم سیاه نانخواه
سیاه فوه سلیخه فرنجه هر شب در آب بخیسانند و صبح آب آن فرو برند دیگر تخم سیاه
نخود سیاه هر یک یک مشت فوه سلیخه فرنجه هر یک سه درم جمله را بکر طل بغدادی حلبه سه کف پخته مثال
کنند و سه وقیه از آن با یک وقیه آب سداب پخته بدهند ادویه که دود و لخلخه
بگشاید تخم حنظل جاوشیر سکبینج قیصوما طلیت هر یک تنها دود کنند شیاف که ادرار
حیض کند بر مذاق که خون غلیظ باشد مرکی پودنه دشتی هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک
ده درم مویز منقی از دانه بیست درم کوفته بوره کاو سرشته شیاف سازند و بر دارند
شیاف دیگر اشنان جاوشیر قیصوما شونیز سداب تر مرزنجوش مساوی بسایند و با زهره سرشته
شیاف سازند دیگر جند بیدستر مشک با روغن بان سرشته پشم با آن بدان آلوده کرده بردارند

صفت دیگر حرق سازنج حنظل کند متساوی کوفته بزهره گاو سرشته بچشم بازه بسر روغن سلسانم آلوده کرده فتیله کرده بشیم
بردارند صفت شیاف دیگر جهت امراض مذکوره توتیا مغسول ازهر یکی سه درم شوبیتی یک درم مرده دو درم انجره سنگ
در شراب عنب اینده هفت درم کوفته در سرشته شیافها کنند صفت تدبیری که در علتها که سبب آن کاغذی
بدن خشکی و تنگی رحم باشد بکار آید ملاحظه کنند اگر سببش حرارت باشد سکنجبین سازنج
و کشکاب با روغن بادام فرمایند و تدبیر حمام رطب کنند و آب زرد و مانند آن روغن بنفشه و روغن مغز
تخم کدو و تغذیه مرغ فربه و بیه بط و اسفاناج و ماهی تازه و مانند آن فرمایند و از بن ران
تا قدم متصل مالند و هر چه در باب کشیدن مذکور شد بکار برند و اگر مزاج سرد باشد
با اعتدال او کوشند و بعد از آن که در رق تنحنجه مذکور شد بکار برند و شیافها که مذکور شد لخچه
لایق باشد استعمال نمایند صفت حقنه که معین بر حمل باشد در زمانی که سبب عدم حمل
کردن رحم بجائی باشد و علامتش آنست که در حین جماع درد بهم رسد و علامت ورم
و قرحه نبوده باشد و حقنه مذکوره بعد از فصد صافن و حجامت ساقین کنند زمانی
که علامت زیادتی خون ظاهر باشد و بعد از استفراغ بلغم باشد شبت بابونه مرزنجوش
حلبه تخم خطمی جوشانیده صاف کرده یک سکرجه روغن کنجد اضافه کرده حقنه کنند صفت
روغن بید انجیر مغز تخم بید انجیر یکی زیره اسپند تخم کرفس هریک یک کف کوفته علی الرسم
روغن بگیرند صفت حمولی که در این باب بکار آید فتیله به روغن بان آلوده کرده نیم گرم بردارند
صفت ضمادی که در عقم بکار آید حلبه کرنب بابونه اکلیل الملک حلبه مرزنجوش کوفته
پخته ضماد کنند صفت ابزنی که در عقم بکار آید شبت بابونه اکلیل الملک حلبه مرزنجوش
جوشانیده ابزن نمایند صفت تدبیری که رحم را گرم کند و معین بر حمل باشد زمانی که سبب برودت
رحم باشد اگر در بدن ماده باشد بعد از استفراغ و تبدیل مزاج معاجین و شیافها استعمال سعود
عود هندی در آتش افکنند و مادر بخور دود به رحم رساند بخوری که دود به رحم رسد و قد
بینی او نرسد بخوری که نافع آن ادرار باشد بسیار کرم هند و نافع تخم خشخاش بر دارد
و صبر نماید چندانکه تواند و اگر تواند با مایع بخور آید و بعد از دود کردن جماع کند صفت دوائی

که رحم را

کند رحم را گرم و منع کند عفونت بیماری سنبل الطیب کبابه سه درم نیم سازج هندی فرنجمشک
بکوفته کوفته بپخته به بیه بط و بیه مرغ خانگی و بیه بز و موم صاف هر یک دو وقیه روغن نار دین و ادویه
سه وقیه را آتش نهند تا بکنار دیگ در هاون کنند و اینها زیره تخم مرغ جوشانیده در روی مالند
بدان سرشته و بیایند تا مرهم شود بعد از نزع حیض سه روز متصل بچشم پاره صوف کرده بدان
تر ساخته بخود بردارند صفت دارو دیگر مشک زعفران سنبل مصطکی سعد سلیخه هر یک دو درم
سازج هندی فرنجمشک بکوفته بپه بط بیه مرغ بکعب به دستور سابق مرهم سازند صفت دوائی
که صاحب رحم سرد و تر استعمال نمایند شب عنبر دو درم ساق مقل زعفران عود هر یک یک درم
کوفته بعسل سرشته و بعد از پاکی حیض سه روز بکار برند صفت دارو دیگر زهره شیر با زهره خرگوش
با زهره خر با زهره گرگ هر کدام که حاضر باشد و بعد ممکن با روغن ناردین حل نمایند و پشم آن مطعون
بردارند و پیوسته فرج را با آب که تخم حنظل در آن پخته باشد بشویند صفت دارو که دود کنند
دار شیشعان نیم حرکوش سداب خشک بکوبند و در موم و روغن گل آغشته سرشته و قرصها کنند
و بعد از پاکی از حیض دود کنند و تخم بخوری که مذکور شد صفت دارو دیگر که دود کنند نیم
سرخ تخم مرو سعد سایله بازه و بزر البنج حل کنند و ادویه بدان سرشته قرص سازند صفت
حقنه که صاحب رحم سرد و تر را نافع دهد علک البطم شاخ نیم کوفته دو درم مرده درم پیه مرغ
بغدادی آب بپزند تا بیک رطل آید پس صاف کنند و سه روز از آن نیم گرم حقنه کنند و بعد
فتیله را در این باب نفع تمام است پیش از جماع اندکی بر نهند صفت حبی که در دشواری
زادن بکار آید بعد از آنکه طبخ حلبه و صنادی و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر
زهار و شکم مالند بکار برند باشند و پشت و قطنی کاه بروغن شبت و بابونه مالیده باشند
بگیرند دارچینی و ابهل بیخ دو درم سلیخه هفت درم فرفه مرزنجوش مدحرج قسط تلخ هریک
پنج درم سعد دو درم افیون یک درم مشک یک دانگ نیم کوفته حب سازند شربتی سه درم با
شراب کهنه بدهند صفت حبی که در این وقت بکار آید ابهل ده درم سداب خشک پنج درم
تخم هزار اسفند چهار درم حلتیت اشق فوتنج هریک سه درم حب سازند شربتی سه درم با طبیخ ابهل

صفت معجونی که هر گاه مردی خورد معین
بر حمل باشد زنان را انجیر سیاه
کتیرا سقنقور مارا اشق
شیر بناد دروعنج بید خوشی
مروارید فلفل سفید مرزن
سعد کوفته بعسل
معجون سازند شربتی ... گ
مثقال از یک درم تا یکمثقال

عسرالولاده

ومشکطرامشیع وتخم بادروج و نیلای سرخ یا در عصارهٔ سداب تر بدهند صفت حمولی دیگر ابهل و حنظل نیم
نیم درم اشق نیم درم فوتنج نیم درم جمله بکوبند [illegible] صفت حمولی که بچه مرده نیز بیرون آورد مقل ازرق و ابهل
مساوی حب سازند شربتی سه درم صفت معجونی که در این باب [illegible] ابهل [illegible] مرجند بیدستر
سعیه سائله هر یک یک مثقال دارچینی نیم مثقال ابهل نیم مثقال کوفته بعسل سرشته شربتی دو مثقال
با ماء العسل یا شراب کهنه بدهند صفت معجونی دیگر برای سداب خشک بیست درم فو قرنبا
مشکطرامشیع هر یک ده درم کوفته بیخته شراب انجیر [illegible] سرشته و اگر انجیر تر نباشد انجیر خشک
وصافی کنند و بقوام آورند و ادویه در آن سرشته شربتی بقدر [illegible] و شام خورند
صفت ضمادی که در این باب بکار آید تخم کتان بکوبند و در ماء العسل و روغن بجوشانند
و بر زهار و [illegible] ضماد کنند صفت طلائی که در این باب بکار آید تخم حنظل عصارهٔ سداب [illegible]
موسابیده [illegible] طلا کنند صفت حمولی که در این باب بکار آید نیم [illegible] با عصارهٔ
سداب [illegible] تخم حنظل [illegible] ساخته بردارند صفت شیافی که در این باب بکار آید خربق سیاه
جاوشیر [illegible] و مساوی شیاف سازند بچه مرده و زنده را بیرون آورد صفت بخوری که در این
باب بکار آید کبریت [illegible] جاوشیر [illegible] سرشته دود کنند و [illegible]
بان و سرگین کبوتر و پوست مار [illegible] دود کردن بانچه بیرون آورد اما [illegible] پوست
بچه را بیفکند صفت بعضی ادویه که [illegible] باب بالخاصیه بکار آید مقناطیس در دست
گرفتن [illegible] کردن و [illegible] راست [illegible] سبب [illegible] کردن
صفت [illegible] دیگر که بالخاصیه [illegible] زعفران سوده [illegible] سازند و بروی
بند [illegible] بیرون آورد صفت تدبیری که در این باب [illegible] باشد بکار آید
[illegible] و شکم و سینه [illegible] و [illegible] آنرا
[illegible] روغن [illegible] کنند و ادویه معطسه [illegible]
[illegible] بیرون آید صفت [illegible] که [illegible] زنان حامله [illegible] مصطکی
[illegible] عود [illegible] مساوی شربتی یک مثقال [illegible] بدهند صفت سفوفی
که زنان

تدبیر الحبالی

که زنان حامله در زهار که در روده [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بکوبند [illegible] شربتی از یک مثقال و نیم تا سه
مثقال باشد صفت [illegible] دیگر که در این باب بکار آید [illegible] هر یک دو درم مرو
[illegible] ابریشم خام [illegible] هر یک درم [illegible] نیم درم [illegible]
زعفران [illegible] هر یک [illegible] کوفته بیخته بعسل [illegible] سرشته شربتی یک مثقال صفت
[illegible] زنان حامله که حیض ببندد و عادت ایشان [illegible] پوست انار [illegible]
[illegible] بیخته [illegible] صفت ضمادی که در این وقت بکار آید [illegible]
پوست انار [illegible] بزنند و [illegible] ضماد کنند [illegible] باب
[illegible] صفت بعضی ادویه که [illegible] باید [illegible]
حامله بکار آید سرکه و روغن گل [illegible] صبر و صندل [illegible] التعلب
طلا کنند [illegible] بیخته [illegible] سوده [illegible] و شراب
[illegible] باشد صفت حقنه [illegible] که در کثرت اسقاط که [illegible]
رطوبت [illegible] و [illegible]
وادویه [illegible] بروغن [illegible] در روغن بادام [illegible] بکار آید [illegible]
[illegible] سداب [illegible] مساوی [illegible] بیزند [illegible]
[illegible] روغن [illegible] اضافه کرده حقنه
کنند صفت حقنه دیگر که [illegible] بکار آید [illegible] حنظل درست و [illegible]
و [illegible] بیرون کنند و روغن سوسن با روغن [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] کنند صفت [illegible] که [illegible] رحم بکار
آید [illegible] صفت حمولی که در این باب بکار آید
سنبل زعفران [illegible] مصطکی و [illegible] بیدستر مقل و [illegible] با روغن [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] کنند و [illegible]

صفت معجونی که هرگاه زنان حامله
که عادت با سقاط داشته باشند
در زهار که [illegible] ماه سه
[illegible] باشند هر روز یک مثقال
بخورند منع اسقاط کند و [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] کشنیز [illegible]
[illegible] گوزن [illegible]
ابریشم مقرض عود [illegible]
مصطکی [illegible]
کبابه [illegible] مقادیر

حاجت کوفته بیخته
[illegible] و [illegible] سرشته
معجون سازند [illegible]

بخور بردارند صفت دارویی نافع در این باب روغن بلسان دو درم و نیم تریاق فاروق یک درم و نیم مخ درخت
جاوشیر یک درم مر نیم درم هر یک یک درم ... دو درم و نیم مشک دو دانگ ...
دو درم روغن اطفال الطیب دو درم ... درم ... گاه گاه ... با ...
آلوده کنند و بخور بردارند صفت دوری که بعد از اسقاط سود دهد مقل هر (؟) اسفند
... بخور ... و درد ... کند صفت ... که
که اسقاط جنین کند ... بآب اشنان ... با ...
... باشد ... بر روغن قطران با آب طبیخ حنظل آلوده کنند
... روغن ...
در این باب ... بعصاره ... با ... کرده بردارند
بخته ... حقنه بعصاره ... حنظل ... ترکه
ترکرده باشد ... سه درم ... صفت دارویی مرکب
که ... کند ... سه درم ... و شام ...
... صفت دارو ...
... عصاره ... دو مثقال
... بخورند صفت دارویی که ... کند ...
متصل بخورند صفت دوائی که جهت ...
دوائی دیگر ... هر یکی درم ... صفت دوائی دیگر
طبیخ حلبه که ... باشد ... سه درم ... پخته
... صفت شیاف قوی که در این باب بکار آید ... ده درم اشق
سه درم شیاف سازند ... صفت شیاف دیگر
... حنظل اشق ... گرفته
اشق ... سرشته شیاف سازند صفت ضمادی که در این باب بکار آید تخم حنظل

قسط

لاسقاط الجنین

صفت معجونی که جهت سهولت و منع حمل
بغایت مفید است چند ...
...
با انگبین سرشته ... دو مثقال
ما العسل با شراب کهنه بخورند نافع
باشد

لمنع الحمل

قسط ... سه جزو ... صفت
ادویه که منع آبستنی کند ... روغن بلسان با قطران با اسفیداج آلوده کردن منع حمل کند ...
... و بعد از ...
که با قطران یا عصاره ... آلوده کرده باشد ...
کند صفت شیاف ... تخم حنظل ... گرفته
... شیاف کنند و بعد از ... صفت ...

ورم حار رحم

قبل از ... و بعد از ... صفت ادویه که در ورم حار ... بکار آید
بعد از فصد ...
آن ...
... روغن گل ...
... روغن گل ... کنند حقنه
با ... روغن گل مفید است صفت
ضمادی که ... صفت
که بعد از استعمال ... تخم ... اسفند ...
...
ضماد ... صفت ... روغن گل ...
وا ... کنند صفت ضمادی که ...
تخم ... روغن ... سرشته ضماد کنند صفت ضمادی که ...
... روغن ...
مرتب سازند صفت ضمادی که ... باشد ... دارند
اشق ...
سوسن روغن ... صفت حقنه که در ...
شون

ظاهر شده باشد بکار آید لعاب تخم کتان لعاب خطمی لعاب حلبه نیم گرم کرده رحم را بدان حقنه کنند صفت ضمادی
که در این وقت بکار آید حلبه کوفته با آرد کرسنه در شیره انجیر پخته قدری سرگین کبوتر اضافه کرده ضماد کنند
شیاف که در این وقت بکار آید علک البطم زرد قاپا زهره در روغن گاو گداخته سرشته شیاف سازند صفت ضمادی
که نفع نضج کند جرجیر سرگین کبوتر صفت دیگر حلبه آرد جو انجیر تخم کتان اکلیل الملک صفت دوائی که بعد
از گشودن دبیله و ورم بکار آید اسفیوش پنج درهم قیروطی سه درهم تخم خطمی تخم کتان هر یکی چهار درهم صمغ عربی
کتیرا نشاسته مغز تخم خربزه هر یکی سه درهم گل ارمنی ده درهم همه را سوای اسفیوش بکوبند و در رحم
امیزند شربتی سه درهم با جلاب خام یا شیر خر و روغن گل صبح و شام بدهند حقنه که ورم ساکن
کند رحم را فلیون با روغن گل آمیخته قدری عصاره لسان الحمل یا عصاره کاشنی یا عصاره عنب الثعلب
یا شیر زنان تخم کدو پخته نیم بان ساخته بردارند و گاه بعوض این عصاره ها عصاره کزبره
بکار برند صفت روغنی دیگر که ورم ببشاند بیه بط با روغن کدو بگذارند و قدری زیت انفاق
سابیده در آن حل کنند و بکار برند صفت دوائی مسکن وجع تخم خشخاش کوفته با شیر تازه زنان
و زرده تخم مرغ بکوبند تا چون مرهم شود و گل سرخ و زعفران قدری ساییده اضافه کنند و موم صاف با روغن
گل بگذارند و در صوف نمایند که یکی شود بر استعمال کنند صفت دوائی منضج گل سرخ خشک بیخ
تخم کتان نشاسته هر یک یکدرهم زعفران دو درهم کوفته بیخته به شیر دختر و روغن گل و شیر خر و لعاب
و در صوف نمایند و بعضی اوقات به پشم پاره آلوده کرده بخود بردارند صفت دوائی که در ورم
حار صلب شده اکثر بکار برند و ورم سوزش و تسکین وجع کند و خواب آورد خشخاش تازه بیخ
نیم کوفته کنند و در آب پخته صاف بکنند و از روغن بنفشه بر آن بریزند تا متقطر شود و صاف کنند و در مکی وافرون
و کندر هر یک یکدرهم پخته سه درهم کوفته بیخته مغز ساق گاو و تخم بیه مرغ آنکه نخسته هر یکی چهار درهم
روغن گل یا روغن بنفشه نیم آمیخته در صوف نمایند و به پشم پاره آلوده کنند و بردارند صفت ادویه
که در ورم رحم که علامات آن ثقل و گرمی وجع و درد زهار و مفاصل و شکم است بعد از فصد بکار برند
در ورم و مثانه مذکور شد صفت ضمادی که در ورم صلب رحم که علامات آن دشوار آمدن بول و بیرون
باشد و وجع کم باشد و صلابت بیستقا هر شود بعد از فصد باسلیق و استفراغ سودا استعمال شود

مرهم

مرهم دیاخلیون یا باسلیقون با پیه بط و مغز ساق بز و گاو و مسکه گوسفند بگذارند و مقل ازرق
حل کرده بآن بیامیزند و روغن نرگس اضافه کنند و ضماد نمایند و با پشم پاره بخود بردارند و اگر روغن
نباشد روغن سوسن و روغن شبت و روغن اقحوان و روغن بابونه و روغن حلبه و روغن
سنبل الطیب و پیه خر اهلی و وحشی و روغن کتان بکار برند صفت ضمادی قوی تر و گرم تر چند سنبل
صبر با پیه خر گوش زعفران اقحوان علک البطم صمغ بادام بر ضماد اول اضافه کنند صفت
ضمادی مسکن وجع مغز تازه بز شحم قلوه یا عسل بیزند و با روغن گل چرب کرده ضماد کنند صفت
حقنه مسکن وجع آب نیم گرم با روغن گل و شیر زنان و آب کشنیز تازه و آب برگ شفرفه حقنه کنند
صفت ضمادی دیگر بابونه ناکرده ساییده در ماء العسل جوشانیده برگ بنفشه کوفته مرهم
باسلیقون اضافه کرده ضماد نمایند صفت مرهم رسل که در سرطان رحم که علامات آن درد
بسیار سوزنده باشد که بعضی اوقات و بعضی تنگی های رگها و بند کشادن سرین و بعضی اوقات
در پی چشم و صداع نیز بوده باشد و بیمار ضعیف و لاغر شود و تیشه پای ورم کند
و باشد با سقاق الخامد و ورم صلب و ناهموار باشد و رگهای او چون علت دوالی
بر خواسته شود و رنگ ورم تیره باشد و سبزی که آب با سرنگ ارزیز و بعضی
اوقات تیره علاج بکنند و هر چند وجع و سوزش زیاده شود و تب نیز زیاده کرده و تو کاه دیگر
ریزش شود و بوی ناخوش بیرون آید و بعضی اوقات خون مرفوع ماند صفت بیابد
بعد از فصد باسلیق و صافن و استفراغ سودا حقنه کنند رحم را به آب شیر بکار برند
با زرده هر یک یکدرهم اشق هفت درهم کندر زیرا و بند طول مقل ازرق هر یک سه درهم مرداسنگ
چهار درهم و موم سه درهم سفیداب هر یکی چهار درهم روغن زیت یک رطل بعد از اینکه حلها در سرکه
تر نه حل کنند و موم را در روغن بگذارند و بآن ضم کنند و بیکدیگر عمل ارند تا مرهم شود صفت
حقنه که رحم را پاک کند آب کشنیز تازه با آب کاشنی تازه در صوف سرب کنند و بکار
سرب چندان عمل ارند که مایل به سیاهی شود پس بدان حقنه کنند و اگر هر گاه درد صعب
شود شیر زنان و روغن گل نیم گرم حقنه کنند و حقنه نفع حلبه نیز مسکن وجع است صفت طلا

که در بعلت بکار آید زمانی که برودت که باشد موم زرد روغن زیت در ظرف مسین کنند تا رنگ کار
گیرد پس طلا کنند صفت ضمادی که در علت زمانی که حرارت بوده باشد بکار دارند عنب
الثعلب کوفته روغن گل و سفیده تخم مرغ داخل نموده در هاون ... و دسته ... سایند
و ضماد کنند صفت حقنه که درین علت زمانی که خون آید بکار برند عصا ... الراعی
ارمنی صمغ عربی قلع با عصاره لسان الحمل حقنه کنند باب هشتم در ذکر اوجاع که در پشت و ورک

وجع ظهر

افرسه و عرق النسا و داء الفیل و دوالی بکار آید حب منتن و حب سکبینج که در وجع ظهری که

سبب مادهٔ خام

بسبب مادهٔ خام که در عضلات و اوتار داخله و خارجه گرد آمده باشد و علامت
آنست که در حرکت و ریاضت ساکن شود و ضماد ... بدید آید بعد از نضج
ما الاصول و روغن بید انجیر جهت استفراغ بکار آید منکور شد صفت تریاق اربعه
که بعد از استفراغ بکار آید معلوم شد صفت روغن فرفیون و روغن قسط و روغن
سوسن و روغن سداب که در ... بعد از آنکه پشت ... باشد بکار
آید مذکور شد صفت ضمادی که در علت بکار آید مقل ازرق اشق جاوشیر سکبینج ... مرفیون
روغن سوسن و روغن حب الغار یا روغن سداب ... کوفته در ... ضماد سازند
و ضماد ... صفت حب سکبینج که در وجع ظهری که بسبب ریح باشد

سبب ریح

و علامت آن آنست که وجع متنقل باشد و ثقل نباشد و ... بعد
از نضج ما الاصول و روغن بید انجیر بکار آید حلبه حب الرشاد تخم کرفس ... زنجبیل
مساوی سکبینج ... کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم صفت تریاق فاروق

ریاح افرسه

و مثرودیطوس ... و تریاق اربعه که در علت ... باشد
معلوم شد صفت روغنی که در علاج ریاح افرسه که بسبب رطوبت غلیظ باشد و علامت
آن ... استعمال مرطبات باشد ... دهد ... عاسد
بعد از استفراغ ماده ... که در علاج ... مذکور شد ... العرق ... و العرق ...
بکار آید ... حنظل فرفیون ... ساوی ... بغدادی

بغدادی

بغدادی روغن سداب ده درم ازین ادویه ... بیخته ... در آفتاب خشک کنند و هر روز دو مرتبه
زنند ... کنند و مرتبه دیگر ده درم ازین ادویه داخل کنند و یک هفته ... در آفتاب
نهند و صاف کنند و مرتبه دیگر ... دستور عمل کنند و ... صفت روغنی دیگر ... الرمه(?)
... و جاوشیر ... اکلیل الملک ... در آب بپزند و صاف کنند و روغن سداب
داخل کنند و باقی ... که ... بیدستر و ابهل و فرفیون
کوفته داخل کنند و ... صفت ضمادی که در علت بکار آید ... ابهل ... کوفته در آب بپزند
و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر ... ابهل ... کوفته در ... اغذیه ... که ... کرده

نقرس

... حل کنند ... ساخته ضماد کنند صفت ... که صاحب نقرس دموی را ...

دموی

فصد و صاحب نقرس صفراوی را ... سود دهد و علامت دموی حمرت و عظم انتفاخ
و وجع و شدت ضربان و سایر علامات غلبه دم است و علامت صفراوی اصفرار لون و قلت

صفراوی

انتفاخ و شدت وجع و التهاب و انتفاخ ... و سایر علامات غلبه صفرا ...
و غیره است صبر هلیله زرد ... بیک درم ... هریک یک درم تخم حنظل ...
دانک سقمونیا یک دانک ... زعفران یک دانک شربتی سه درم صفت ... که ...
نقرس زمانی که ... ضعیف باشد ... میانه ... تخم ...
کنند ... سقمونیا ... کنند و ... بیا ... و ...
معتدل ... کنند ... تا ... شود ... حب ... کنند ... سکنجبین ...
... شربتی ... که ... یک دانک ... تا ... دانک باشد صفت حب
سورنجان که در زمانی که سبب نقرس و مفاصل مرکب از بلغم و صفرا باشد بکار برند و علامت آن

مرکب از بلغم و صفرا

ترکیب علامات صفرا و بلغم با قلت انتفاخ از ادویه حاره و باردیه و اختلاف انتفاخ ...
صبر یک درم سورنجان ... هلیله زرد ... دانک سقمونیا یک دانک ... مصطکی هریک یک دانک
... باشد و ... صفت حبی دیگر هلیله زرد ...
... سورنجان ... سقمونیا ... شربتی ... درم صفت حبی دیگر ...

یکدرم صبر چهار دانگ ماهی زهره بوزیدان هریک دو دانگ سقمونیا یکدانگ علیه بکثیرت باشند صفت
مطبوخ سورنجان که در علاج نقرس و مفاصل حار بکار آید هلیله زرد مقشر بیست درم سنا
کل سرخ هریک پنج درم تخم کاشنی سه درم سورنجان نیم کوفته ده درم بوضه ترشا هی چند و اگر قوی باشد
یکدرم مصطکی کنند و در سه رطل آب بپزند تا ثلث بماند نیم ثلث ازان با دو وقیه شکر
سوده بخورند صفت ضمادی که در ابتدای نقرس و وجع مفاصل حار بکار آید حصص صبر صندل
شیاف ماميثا زعفران هریک دو درم طین ارمنی یکدرم مر یکدرم کعب سوخته چهار درم
با دعنب الثعلب و کب کاشنی سایند و استعمال نمایند صفت ضمادی مسکن وجع سفیداب سرب
تازه سایند طلا کنند و عنب که ماهی کوفته ضماد کنند و چون گرم شود تبدیل کنند
مسکن وجع و چند بزر قطونا باسکه وجع چینی زعفران و افیون مساوی
و باسم در روغن کل و انجیه عالیه وجع چینی کشنیز تازه و آب ازو مسکن است صفت ضمادی که
ماده و ورم کند و قوتیا کوفته ضماد کنند صفت ضمادی اقاقیا حضض صبر صندل
بوشه در بندی شیاف ماميثا کل ارمنی با آب عنب الثعلب طلا کنند صفت دیگر عدس مقشر کوفته
قدری کافور و گلاب بانضم کنند و با آب کشنیز تازه طلا نمایند صفت دیگر عدس مقشر کوفته
قدری کافور و گلاب بانضم کنند و با آب کشنیز تازه طلا کنند صفت دیگر انار پوست در شراب
انگوری قابض بپزند و سماق و کره و جو و عالعام کوفته بانجیه ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که در
نقرس و وجع مفاصل حار بکار آید برنج کلم در آب پخته بکوبند و زرده تخم مرغ خام عددی
و آرد جو هریک قدری با آن بیامیزند و روغن کل اضافه کنند مرهم سازند و طلا کنند این
اضماد در تابستان سرد و در زمستان گرم بکار دارند صفت حب مسهل که در نقرس و سایر اوجاع
مفاصل که سبب آن بلغم غلیظ باشد و علامت آن بیاض و قلت التهاب و قلت ورم و وجع
در عمق مفصل و انتفاخ و تقدم تدبیر مولد بلغم و سایر علامات غلبه بلغم است
بعد از نضج ماده بخورند کل ابکینه با آب از یانه تا زه باقی که در آن زیره کرمانی و زیره نانخواه
باشند ماء الجبن و ماء الاصول با روغن بید انجیر و تعریق ماده با یارج فیقرا و حب بعقل
استعمال نمایند

صفت سفوف سورنجان که در نقرس و اوجاع مفاصل و عرق النسا سودمند
سورنجان مصری سنا مکی پوست
هلیله زرد زعفران سقمونیا
قند سفید اگر ماده بلغمی باشد
تربد سفید سقمونیا اضافه
کنند

استعمال نمایند سورنجان نیم کوفته زنجبیل هریک یکدرم صبر ده درم و نیم حب ساخته با طبیخ
بدهند صفت حب نافع و حب شیطرج که در این باب نافعست در علاج فالج مذکور شد صفت
مسهل دیگر سورنجان یکدرم بوزیدان یکدرم ماهی زهره دو دانگ تربد یکدرم و نیم زنجبیل نیم درم
شکر وزن کل جمله بکثیرت صفت مسهل دیگر سورنجان بوزیدان هریک سه درم ماهی زهره
یکدرم تربد چهار درم نوع الصمغ دو درم تخم کرفس انیسون پوست حنظل هریک دو درم دو دانگ
و نیم آب بپزند تا ثلث بماند پس صاف کنند جمله بکثیرت قوی باشد صفت حب قوی تربد یکدرم
شحم حنظل یکدانگ و نیم عصاره قثاء الحمار یکدانگ و نیم قنطوریون دقیق دو دانگ ماهی
زهره یکدانگ و نیم مقل دو دانگ علیه بکثیرت باشد صفت حب دیگر سورنجان نیم درم
نیم درم سقمونیا یکدانگ صفت حب سورنجان کبیر ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم
شیطرج دو درم تخم حنظل دو درم و نیم ماهی زهره شاهترج بوزیدان ملح نفطی مقل هریک
غاریقون پنج درم هزار اسفند یکدرم عاقرقرحا اشق جاوشیر سکبینج هریک یکدرم با آب
سداب حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم صفت حب قوی هلیله کابلی بلیله آمله
شیطرج قافله ماهی زهره سقمونیا مساوی شربتی تا چهار درم صفت حبی که در وجع مفاصل
مرکب از صفرا و بلغم نفع دهد ایارج فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هریک
سه درم با آب کشنیز حب ساخته شربتی سه درم صفت مطبوخ سورنجان که در علت نقرس
که مرکب از صفرا و بلغم باشد بکار آید هلیله زرد با هلیله درم تربد بسفایج شاهترج هریک
چهار درم سورنجان دو درم تخم کاشنی تخم رازیانه تخم کرفس هریک یکدرم کل سرخ سه درم
در یکمن و نیم آب بپزند تا بجوشد و درم آید پس صاف کنند و بدهند صفت مطبوخ دیگر
سورنجان سی درم تخم حنظل ده درم در یک جنه رطل بغدادی آب بپزند تا به رطل
پس صاف کنند و هر روز نیم رطل بخورند صفت معجون هرمس که در علت نقرس نافع و
در وجع مفاصل و ... متصل مبتلا بوده باشند و مکرر آزموده به سبب ادرار بول و عرق مفاصل
قوت داده اوجاع عسر الزوال مسیل از درد باب وجع مذکور شد صفت ماء الاصول قوی

پوست بیخ کبر و پوست بیخ رازیانه هر یکی ده درم تخم کرفس تخم رازیانه انیسون نانخواه سورنجان
پوست [illegible] ماهی زهره پوست حنظل شیطرج هندی قسط بوزیدان دقیق هر یک پنج درم همه را در سه رطل آب
بپزند تا بنصف آید پس صاف کنند شربتی دو درم با یکمثقال روغن بید انجیر بعضی صفت داروئی که
استرخای اعضا و اوجاع مفاصل را بغایت سودمند هلیله کابلی بلیله آمله تودری سرخ و زرد و بعضی
سرخ و سفید تخم کرفس تخم رازیانه افسنتین رومی [illegible] وج قسط بوزیدان [illegible] سورنجان
مرزنجوش تخم شبت فانیذ [illegible] اکلیل الملک خولنجان بوزیدان سفید مساوی کوفته بیخته بعسل
سرشته شربتی دو درم صفت سفوفی که بعد از استفراغ بجهت باز ایستادن مواد [illegible] بکار باید کرد
مجربست سورنجان شکر طبرزد هر یک سه درم بعضی اطبای قدیم از مجربات استخوان آدم سوخته
با [illegible] تمام میکرده صفت سفوفی که عرق النسا را نفع کند بلوط در سرکه خیسانیده و خشک
کرده [illegible] سورنجان مساوی کوفته بیخته شربتی سه درم با سه درم شکر
طبرزد صفت ضمادی که اوجاع را نفع کند خصوص اشق مساوی [illegible] آب کهنه حل کرده بروغن زیت
داخل نموده ضماد کنند صفت ضمادی که [illegible] کرده [illegible] پاک کرده سائیده
سه وقیه با روغن گاو و عسل هر یک [illegible] وقیه [illegible] تا چون مرهم شود ضماد کنند و بعضی
یک وقیه سرکه اضافه میکنند صفت ضمادی دیگر [illegible] با روغن سوسن سائیده ضماد کنند صفت
ضمادی دیگر [illegible] حلبه آنقدر که خواهند [illegible] با سرکه و آب [illegible]
[illegible] تا چون مرهم شود و طلا کنند [illegible]
بروغن گل یا روغن سوسن چرب کنند صفت ضمادی دیگر [illegible] تخم کتان حلبه کوفته [illegible]
کوفته سرشته ضماد کنند صفت ضمادی دیگر که مفاصل [illegible] کند [illegible] ماده کند [illegible]
[illegible] استخوان سوخته [illegible]
[illegible] صفت [illegible] مفاصل [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible]
پاک کنند [illegible] کنند [illegible]
کنند

طلای [illegible] مفاصل استخوان [illegible]
تا سفید شود [illegible] وسه رتبه
[illegible] کنند از آن
[illegible] و از سورنجان مصری [illegible]
[illegible] و از سفیداب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کند [illegible] ایدر [illegible] هر روزه [illegible] ماده هر روزه و مرتبه هر بار [illegible]
از [illegible] بآب گرم بشویند و بپوشند [illegible] ملاحظه کنند و بعضی ترتیب سه روز
[illegible] و سه روزه [illegible] و باید که [illegible] سه روز [illegible] و [illegible] روباه و گوشت خرگوش
[illegible] صفت داروئی [illegible] که درد و جع مفاصل خصوصا در عرق النسا و وجع ورک بکار آید
[illegible] سداب [illegible] کوفته بیخته شربتی
سه درم با سه درم شکر [illegible] صفت ضمادی که در اول عرق النسا و وجع ورک بکار آید
[illegible] کوفته [illegible] تخم مرغ [illegible] سرشته بکار دارند صفت ضمادی دیگر
که بعد از آن بکار آید بابونه اکلیل الملک خطمی حلبه هر یک هفت درم مقل اشق [illegible] هر یک ده درم
[illegible] مغز [illegible] روغن گاو و عسل [illegible] سرکه [illegible] روغن
[illegible] در سرکه حل کنند و موم با آب [illegible] و [illegible]
سازند و استعمال نمایند و بعد از آن [illegible] بابونه و شبت و صعتر بیخ کرفس [illegible]
باشند [illegible] صفت ضمادی [illegible] مساوی [illegible] بیخ [illegible]
[illegible] ضماد کنند تا [illegible] شود [illegible] چند روز بگذارند تا [illegible]
[illegible] صفت ضمادی که ماده را بظاهر جذب کند و تحلیل [illegible] سداب [illegible]
[illegible] حنظل [illegible] هر یکی مثقال سداب [illegible] اسنا
[illegible] اشق [illegible] مثقال [illegible]
مثقال [illegible] ساخته طلا کنند صفت ضمادی که ماده بظاهر جذب کند [illegible]
[illegible] سرشته [illegible] طلا کنند [illegible] بگذارند [illegible]
[illegible] صفت ضمادی [illegible] که بعد از ضماد جاذب بکار آید [illegible] کوفته طلا
صفت ضمادی دیگر [illegible] طلا کنند صفت دیگر [illegible]
سداب سرشته طلا کنند صفت دیگر [illegible]
و روغن سداب سرشته طلا کنند صفت طلائی دیگر که ورم کند [illegible]

قثاء الحمار و جرجیر و روغن زیت کهنه بکجزو بجوشانند انقدار که روغن باقی ماند وطلا کنند
واگر عصاره قثاء الحمار نباشد بدل ان حنظل باشد صفت حقنه صحیح که درین علت دهند ان
قی و اسهال و سایر بند بیر بکار اید حنظل جو فنج کبر قنطوریون قثاء الحمار اسطوخودوس
جوشانند صاف کرده باب ان حقنه کنند و بعد ازان موضع وجع را حمام کنند صفت شیافی
که در وجع ورک و درد پشت بکار اید سکبینج جاوشیر مقل اشق زنجبیل عنزروت نخود
شقاقل تخم حنظل غاریقون اهلیلج اصفر بید ستر زرنباد قسط ماهی زهره بزر سداب
انیسون تخم رازیانه بوره قایند مساوی شیاف کنند و بعضی میعه و جند بیدستر زیاده
میکنند باب سی و نهم در ذکر ادویه که در انواع اورام حاره و حمره که انرا ملغونی گویند فی الحمرة
وعلامات ان انتفاخ و شدت حرارت و حمرت و صدره و مدافعه بسبب شدت وجع
و ضربان است بکار اید صفت ضمادی که در ابتدای ورم حار که از اسباب حاره بی سیلان
باشد بعد از فصد و تلیین اگر احتیاج شود بکار اید بگیرند چیزی که از اب ورنه گو شفته
کنده باشند و روغن بنفشه تخم کرم جب کنند و بر اعضا منبه نهند درد ساکن کند
و ورم تحلیل برد صفت ضمادی مسکن وجع سبوس گندم خطمی بابونه کوفته بخته بسعا
کرنب سرشته طلا کنند صفت طلائی که در نقرس بکار اید صندل سرخ زعفران مساوی
باب کشنیز تازه طلا کنند صفت دیگر اردجو باب کشنیز تازه طلا کنند صفت دیگر ارد گندم
با بیخته ده درم روغن بنفشه ده درم با صد درم اب بپزند تا سطبر شود وطلا کنند
صفت ضمادی دیگر محلل موم صاف بکجزو روغن شبت شش جزو موم در روغن بگدازند
و بابونه کوفته بدان سرشتند وطلا کنند صفت ضمادی که در زمانی که ورم بسیار گرم
باشد یا در عضوی شریف باشد و درد بسیار باشد استعمال شود حی العالم پوست
انار روش در شراب پخته سائیده ضماد کنند صفت دوائی رادع سماق ماميثا
فوفل اقاقیا صندل سرخ سوده باب کشنیز تازه سرشته طلا کنند صفت ضمادی که
در نقرس بکار اید به پخته مقشر کرده بکوبند و با ارد جو سرشته ضماد کنند صفت طلائی دیگر
ماميثا

ماميثا حضض زعفران جلنار کوفته باب کشنیز تازه سرشته طلا کنند صفت ضمادی محلل حار نافع بعد
شدن انحطاط نوبت اردجو با سرکه و اب کشنیز تازه بخته ضماد کنند صفت دارویی که ماده
بخته را سوی ابع کند زمانی که صاحب علت از سکافتن ابا کند عسل بلادر کوفته به مساوی
هر دو را در ظرفی کنند و بر اتش نهند تا یکسان گردد و بر جائی که سر جراحت خواهد بود
نیم روز بگذارند صفت دیگر اهک نا رسیده بگیرند و با پیه سرشتند و ضماد کنند صفت
مرهمی که در جرح منتشر شده بعد از استفراغ و فصد وطلاهای بارد جاری و نیز
از گوشت و سیرین استعمال شود تجفیف ترنید و تحلیل و مثل ان انداختن و فرق میان
حمره و ملغونی انست که حمره بسیار سرخ باشد و هر گاه انگشت بران نهند موضع
سفید شود و باز سرخ گردد و سوزش داشته باشد بخلاف ملغونی که سفید
ناشته شوران تند دوازده درم انگشت چوب سرو دوازده درم موم زرد با خاده
درم روغن مورد پنج وقیه خاکستر اندر کافته نه درم پیه بز کهنه سرشته
درم پیه بگدازند و موم دران حل کنند و روغن اضافه غایند ادویه کوفته بیامیزند
بیامیزند صفت مرهمی دیگر حب الرصاص سوده با برگ چغندر در شراب کهنه پخته
وطلا کنند صفت مرهمی دیگر حب الرصاص عصاره سداب بزر روغن مورد و موم
مرهم ساخته طلا کنند صفت داروئی مرکب که در اخر ماشرا که اکثر عمره عرض لصیه
کرینه بعد از فصد و حجامت ساقین و تنقیه بدن و اسهال صفرا علیات و حقنها و در
طلا کردن ابر بنکا موم و عصاره حی العالم و عصاره ماميثا و اب کشنیز تر و اب عنب الثعلب
و تر اشته کدو و اسفنج بکار اید مرداسنگ سفید ساقوله زعفران کبریت اصفر با سرکه سرشته
طلا کنند صفت مرهمی که مانند وغله و سوختن اتش سود دهد برشته قاه تریک حل در اب
کنند بپزند و با چهار وقیه روغن گل و دو وقیه و نیم مرداسنگ و دو وقیه و نیم سفیداب
و اب کشنیز تر با اب برگ خرفه بسایند و مقداری مغز نان با وی سرشتند و مرهم سازند
صفت مرهمی دیگر موم چهار وقیه خایه مرغ شش عدد زرقون و کف نبات کها بکینه با نجل

مانند اوتعال و سوختن آتش

سپید کنند وقتی از ثلاثیت چهار وقیه شحم را علی الرسم موم سازند صفت مرهمی که مانند برای حرق
سود دهد روغن نبید البحر یک رطل موم پنج وقیه مرداسنگ چهار وقیه زنگار دو وقیه
ونیم مرداسنگ و زنگار در سرکه بسایند و با موم و روغن مرهم سازند صفت ادویه که خراج
نضج دهد بعد از فصد و استفراغ و نضج دادن طبخ بابونه و خطمی و قوه و بزرقطونا و غیره
استعمال شود و اگر جمع شدن مادهٔ او ولم کثیر الحجم است که هم میرسد از ماده غلیظ که
طبیعت بعضی دفع کند و بسبب غلظت در جلد نفوذ نکند و از این جهت سبب تفرق اتصال شود و جلد
آن عضو ساکن شود و هجوم حرارت بسبب تحقنه متعفن سازد بعد از ان نضج یا فتح منفجر
پیاز نرگس رانند است خاصه که در ان ثالث العسل و روغن سوسن جوشانیده باشند
و بیخ فرنگ کوفته بعسل سرشته نضج دهد و هم چنین زفت رومی با خاطیه مکس صفت
دوائی قوی موم زرد زرنیخ روغن کاه هر یک یک رطل زفت یکی هر یک نیم رطل زنگار سه وقیه
روغن زیت بقدر حاجت صفت دوائی دیگر اشق شش جزو موم چهار جزو علک البطم
چهار جزو کبریت اصفر سه جزو روغن زیت بقدر حاجت صفت داروئی منضج و سوراخ
کننده مغز پیه خوانده مغز کرمکا تیزهشته حمیر ترش برادر کرنب پخته پیاز پخته خردل
سرکین کبوتر همه کوفته مرهم سازند صفت داروئی دیگر که همین کار کند صمغ عربی با [illegible]
در لعاب خردل حل کرده بنهند صفت دوائی دیگر صابون با انجیر کوفته ضماد کنند صفت
دیگر قوی عسل بلادر زفت تر هر دو با آتش دارند تا نرم و آمیخته شود بر ورم نهند
صفت دیگر سنگ آهک آب زنه در آب گرم کنند چنانکه سه انگشت آب بر سر آن باشد و یک شبانروز
بگذارند پس بگوشی بنهند و صاف کنند و دو مرتبه دیگر همین دستور آهک و سنگ تازه
کنند چون آنرا در ظرف مسین بجوشانند و در بخم کنند نمکی از وی بدید آید از ان نمک
یک جزو و ربع وزن ان نوشادر باوی بسایند و در لعاب خردل آمیخته بر ورم بنهند و اگر خواهند
که قوی تر شود قدری عسل بلادر اضافه کنند صفت داروئی دیگر زرنیخ با روغن زیت
کهنه بسایند و با عسل بلادر بیامیزند و بر آتش نرم نهند تا چون مرهم شود و اگر سرگین کبوتر
یا سرگین بط یا سرگین باز با وی بیامیزند روا باشد صفت داروئی که باقی ریم را تحلیل
کند

کنند و جراحت پاک کند عاقر قرحا میویزج بونه همه را با انگبین سرشته به بیرون طلا کنند صفت
داروئی دیگر عجرها رقیمنا دوازده درهم اشق دوازده درهم باقلا شش درهم همه را با سپیدی تخم [illegible]
و بیوست باده مالیده بر خراج نهند و بگذارند تا خود بیفتد صفت داروئی دیگر نوشادر یک جزو
بازرد ربع جزو مرداسنگ یک جزو و ثلث جزوی روغن زیت کهنه بقدر حاجت هم بحلجه طلا
کنند صفت تدبیر بواسیر خراج و دمل که در باطن بود و علامت آن آلام الحشا و نبض صلب
و تهای بی ترتیب بود و در اوایل با قشعریره و تا نضج بود و بعد اوایل تا نضج دراز تر باشد و در وی
بعد از ثقل درد عضو خراج زیاده می شود و هیچ کم هرگاه آلام الحشا و قشعریره و تب ساکن شود
باید دانست که سر خواهد کرد و هرگاه تا نضج قوی بدید آید و سایر اعراض زایل شود باید
دانست که خراج منفجر شده شراب بعقیق سعید انداز اندک بدهند و مارچینی در طعام
و هر صبح روز دانک صبر و یکدانک زعفران بدهند صفت داروئی که بعد از کشودن خراج
باطن صبح بدهند اسپغول پنج درم تخم مرو سعد و سنبل هر یک یکدرم تخم توله تخم خطمی هر یک [illegible] درم
صمغ کتیرا نشاسته مغز تخم خربزه هر یک سه درم گل ارمنی ده درم بنفشه سه درم کوفته بیخته
سه درم و هر شام سه درم با آب سرد و روغن گل صبح بدهند صفت داروئی که در دمل خراج باطن
ساکن سازد تخم صرو تخم خطمی تخم توله کتیرا مساوی کوفته بروغن گل یا روغن بنفشه بادام چرب کرده
شربتی سه درم صبح و سه درم شام با سه وقیه شیر خر بدهند صفت داروئی که در خراج اسافل
شکم بعد از کشادن استعمال شود لعاب حلبه تخم کتان کتیرا صمغ عربی زرده تخم مرغ روغن گل
حقنه کنند صفت ادویه که دمل را پزد و دمل شو رئیت کیاد صنوبری شکل احمر اللون
مایل در ابتدا و عرق میان ان و دبیله آنست که دبیله بزرگتر و عریض تر از دمل است و دمل
حاد است و ماده آن بلغمی است و هر دو از جنس خراج اند و ادویه مذکوره بعد از
و تلیین استعمال نمایند بزر قطونا با گلاب بجوش [illegible] خطمی با گلاب [illegible] آرد جو
با عنب الثعلب و آب کشنیز سرشته در اول نهند و آرد گندم مغز بادام کندم در آب و روغن
زیت پخته و گندم خاییده و تخم کتان و تخم مرو کوفته با خمیر ترش سرشته و انجیر خشک کوفته [illegible]

انضاج دمامیل

العسل اغسته وتخم مرو کوفته با آن سرشته ومویز منقی از دانه کوفته با انجیر وخردل کوفته
در هم سرشته بعد از آن صفت داروی دیگر نشاسته ورمل روغن کاو یکی وقیه ونیم خمیر ترش
دو وقیه تخم مرو کوفته هریک یکوقیه ونیم شیر انجیر سه وقیه حلبه تخم کتان هریک پنج درم همه در سرشته
تازه جوشانند وضماد کنند صفت حبی که در شری که سبب آن دم صفراوی باشد بعد از
تنقیه بآب غوره با سرکه وگلاب وآب کرنب وروغن گل وخوردن آب غوره وفصد وحجامت
وتلیین طبع بآب تمرهندی وشیرخشت استعمال شود هلیله زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
کثیرا یکدانک بآب کوفته حب سازند وبدهند وشری دمی باشد شیار کوچک پهن و
با خارش وقلق که ناکاه پدید آید اکر سبب دم صفراوی باشد سرخ وسوزان وکرم باشد
ودر روز حرکت آید واکر سبب بلغم بود رقیق ودر رنک او مایل بسپیدی باشد ودر شب
پدید آید صفت حب کافور که در شرای صفراوی با آب انار ودوغ وغیر آن میدهند
مذکور شد صفت حبی که در شری بلغمی بعد از فصد میدهند هلیله زرد دو درم تربد
سفید یکمثقال زنجبیل دو دانک سقمونیا یکدانک انیسون یکدانک کثیرا یکدانک با آب کرفس
حب سازند جمله یک شربت است صفت دوای دیگر که در [illegible] بکار آید کتابه چینی یکدرم
سه درم سائیده [illegible] بخورند صفت طلائی که در شری مذکور بکار آید کرفس [illegible]
سرکه در حمام بمالند صفت ضمادی که در جرب بجیم بعد از فصد بکار آید وآن نیز باشد [illegible]
کرم وسوزان با خارش صعب وپوست بسوزاند وخشکریشه سیاه برآرد مانند [illegible]
که داغ کرده باشند وکم رطوبت باشد [illegible] برنشان [illegible] که در [illegible]
بسیار باشد [illegible] ضماد کنند صفت ضمادی دیکر که در ابتدا وانتها سود دهد انار ترش
[illegible] ودر سرکه بپزند وبسایند وبر خرقه مالند وبر موضع نهند در شبانروزی
سه مرتبه صفت طلائی که در جرب که بر لب وقضیب وخصیه وموضع رطوبت دار باشد
بکار آید [illegible] هریک [illegible] درم باب سائیده طلا کنند صفت
طلائی دیگر [illegible] با عسل سرشته طلا کنند صفت مرهم سرخ که در علاج سعفه یا بسته
کرفتن

شری صفراوی

شری بلغمی

جرب

سعفه

کرفتن خون واستفراغ صفرا بمطبوخ هلیله وافسنتین وسقمونیا باستفراغ بلغم بحب صبر وصفوفا بکار آید
مرداسنک زرنیخ جویه مساوی سائیده سرکه روغن گل بجوشانند تا بقوام آید [illegible] طلا کنند وروز دیگر
بشویند [illegible] سرکه [illegible] وسعفه که سبب آن بلغم شور باشد
وسعفه که سبب آن صفرا باشد آنست که در بلغمی رطوبت غلیظ باشد ودر صفراوی رقیق وسوزان
صفت طلائی که در سعفه خشک بکار آید [illegible] بالسر سوخته عنزروت قرطاس سوخته [illegible]
دو جزو [illegible] سوده طلا کنند صفت طلائی که اطفال را نفع دهد زرنیخ جویه حنا
زراوند طویل مرداسنک انار پوست کوفته با سرکه طلا کنند صفت طلائی دیگر مرداسنک زرد
چوبه [illegible] بادام تلخ سرکه سائیده روغن گل [illegible] بمالند صفت داروئی دیگر مرداسنک قلیمیا
بادام تلخ سوخته زرنیخ جویه مساوی سوده با سرکه وروغن بمالند صفت دیگر [illegible] خام [illegible]
[illegible] روغن کاو [illegible] کنند وبا سرکه سوده بمالند صفت داروئی که محمد زکریا میگوید
که سعفه را به ازین داروی نیست سفال تنور [illegible] نرم [illegible] وبا سرکه
طلا کنند صفت داروی دیگر کشنیز خشک سوخته سفال تنور حنا سوده با سرکه وروغن گل طلا کنند
صفت داروئی که در سعفه رطب بکار آید خرزهره در آب پزند وسر را بدان بشویند [illegible]
[illegible] زراوند طویل [illegible] که از [illegible]
هریک [illegible] با سرکه وروغن گل طلا کنند واکر آب زهر باشد خاکستر چوب [illegible]
صفت طلائی که در بنات اللیل بعد از فصد واستفراغ بمطبوخ هلیله [illegible]
[illegible] استعمال شود [illegible] آب کرفس [illegible] با سرکه [illegible]
طلا کردن سود دهد واکر [illegible] در حمام طلا کنند [illegible]
[illegible] حنظل بشویند وآب کرفس وسرکه وروغن گل [illegible] خرزهره [illegible] باشد طلا
کنند [illegible] سفید [illegible] با سرکه سرشته در حمام طلا کنند
نفع دهد صفت داروئی که خوردن آن نفع دهد تخم کرفس [illegible] انیسون هریک یکمثقال
[illegible] هریک دو مثقال [illegible] شربت [illegible] درم [illegible]

سعفه خشک

متصل بهم بنهند و اگر حاجت باشد بگیفته متصل بهم بنهند صفت نقیع صبر که در علاج جرب بعد از تنقیه و استفراغ
بطبیخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهترج و تمر هندی بکار آید صبر سقوطری یکدرم تا یک مثقال در آب
کاسنی یکشبانروز بخیسانند و صبح بخورند سه روز متصل و سه روز بیاسایند صفت طبیخ شاهترج
که در جرب رطب نافع بود هلیله زرد یا هلیله ده درم شاهترج هفت درم سنای مکی پنج درم عناب
دو درم افتیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ سه درم تخم کاسنی سه درم جو شکسته
کرده با هلیله ده درم فلوس خیار شنبر و سی درم شیر خشت در آن حل کرده صاف کنند [illegible]
باشد صفت حب شاهترج هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم صبر هفت درم سقمونیا
پنج درم با آب شاهترج سایله و ادویه کوفته با آن بیامیزند و در سایه خشک کنند
و دیگر باره بسایند و آب شاهترج تازه کنند تا سه نوبت پس حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال
صفت داروئی که صاحب معالجات بقراطیه ذکر کرده سه درم حب النیل یا شش درم شکر سفید [illegible]
و به نوبت خورند جرب کهن که سبب آن بلغم غلیظ باشد زایل کند صفت معجون شاهترج هلیله زرد
هلیله سیاه هلیله کابلی مقشر هر یک یک جزو تربد دو جزو کوفته با آب شاهترج سرشته قرص سازند شربتی
سه درم و اگر از بهر استفراغ بیشتر خواهند شربتی از ده درم تا بیست درم باشد صفت طلائی دیگر جهت
جرب رطب سیماب مقتول خبث الفضه برنج هر یک جزو کندش [illegible] مرداسنگ [illegible] بدو روغن
گل ترکنند و شب طلا کنند و روز بحمام رفته بشویند صفت طلائی دیگر جهت جرب رطب زرنیخ
زرد و سرخ مرداسنگ خبث الفضه زرد چوبه کندش برنج [illegible] نوشادر [illegible] زراوند طویل هر یک
سه وقیه سیماب کشته یک وقیه کوفته به روغن زیت و سرکه طلا کنند و اگر بدل خبث الفضه
[illegible] کنند بهتر باشد صفت طلائی دیگر جهت جرب مذکور زراوند طویل [illegible] کندش
عدس [illegible] زرد چوبه هر یک یک جزو مرداسنگ خبث الفضه هر یک یک جزو به روغن زیت
و سرکه طلا کنند صفت طلائی دیگر جهت همین قسم خبث الفضه کندش [illegible] زراوند
طویل [illegible] سوخته سیماب مقتول اشنان [illegible] که سفید باشد مرداسنگ [illegible] زرنیخ
زرد و سرخ سفیداب قلعی [illegible] مساوی کوفته با روغن زیت یا روغن گل یا روغن [illegible] طلا کنند

صفت ضمادی

صفت ضمادی دیگر ایضا جهت جرب رطب [illegible] خبث الفضه [illegible] مرداسنگ زرد چوبه مساوی که [illegible]
و روغن گل یا روغن زیت طلا کنند صفت ضمادی دیگر هم جهت جرب مذکور قلیمیا [illegible]
مرداسنگ زرد چوبه خاکستر [illegible] کوفته مساوی با روغن زیت
طلا کنند صفت طلائی دیگر ایضا جهت جرب رطب [illegible] دو درم [illegible]
چهار درم خبث الفضه [illegible] ده درم سیماب مقتول دو درم [illegible] سرکه و روغن گل طلا کنند صفت
طلائی ایضا جهت [illegible] بیست درم مغز [illegible] بیست درم سیماب کشته
ده درم [illegible] ده درم کوفته با سرکه و روغن [illegible] در حمام طلا کنند صفت طلائی جهت جرب [illegible]
[illegible] سایله پنج درم روغن گل پنج درم در حمام طلا نمایند
صفت طلائی دیگر جهت جرب [illegible] سیماب کشته [illegible] سایله روغن گل در هاون [illegible]
تا یکی شود و در حمام طلا کنند صفت ایضا جهت جرب مذکور خبث الفضه مرداسنگ [illegible]
سوخته [illegible] هر یک پنج درم [illegible] سه درم با روغن گل طلا کنند [illegible] صفت
دوائی که در خارش [illegible] بکار آید [illegible] با سرکه و گلاب و روغن در حمام طلا کنند خارش [illegible]
طلائی دیگر آب انار ترش [illegible] با روغن گل در حمام طلا کنند صفت طلائی دیگر [illegible]
[illegible] آب [illegible] در حمام طلا
صفت طلای دیگر [illegible] با سرکه و روغن گل طلا کنند صفت
دوائی که خارش چشم را سود دهد سفیده تخم مرغ [illegible] با گلاب بزنند و ضماد کنند خارش چشم
صفت دوائی که خارش انگشت را سود دهد [illegible] گرم کرده انگشت در آن نهند و [illegible] خارش انگشت
طلا کنند صفت دوائی که خارش بن دندان را [illegible] حنظل یک درم [illegible] خارش بن دندان
سرخ دو درم سنای مکی پنج درم کوفته به روغن گل و سرکه طلا کنند صفت دوا جهت خارش بدن خارش بدن
[illegible] شاهترج [illegible] در حمام [illegible] صفت [illegible] جهت خارش [illegible] خارش مقعد و فرج
مقعد و فرج [illegible] مساوی مقدار یک درم [illegible] صفت
دیگر [illegible] در آفتاب [illegible] تا غلیظ شود پس [illegible] کنند و حمول نمایند

ادویه که در قوبا بعد از استفراغ ماده آن که بعضی اوقات حاد و رقیق است و بعضی اوقات غلیظ و سوداوی
باخون آمیخته استعمال شود و آن خشونتیست که در جلد حادث گردد و لون آن بعضی اوقات سیاه و
بعضی اوقات مایل بحمرة است و در صفره جلد بود و منتفر شود از آن قشور همچو پوست ماهی و [illegible]
سیما آنکه رطوبت اندک بود و غایر باشد کتاب غلیظ عالند و اگر با [illegible] و اگر چو [illegible]
و عالند بهتر باشد و [illegible] و سوس کندم تخم خربزه [illegible] کوفته [illegible] با [illegible] طلا کنند
مرغ [illegible] عالند [illegible] که [illegible] باشد قوبای اطفال را [illegible] کنند صمغ [illegible] با سرکه یا
ترنجبین [illegible] مجرب [illegible] با سرکه [illegible] با سرکه سوده [illegible] حل کرده

قوبای رطب

مالیدن نافع بود صفت داروی که در قوبای رطب بکار آید [illegible] کتیرا اشیاف مامیثا
مقل [illegible] با سرکه طلا کنند صفت تدبیری که بعد از استعمال مذکورات بکار آید اول
[illegible] بعد از آن [illegible] روغن گل [illegible] بگذارند [illegible] دیگر
[illegible] تخم خربزه سوس کندم کتیرا [illegible] طلا کنند و یکشب بگذارند روز دیگر [illegible]

قوبای مزمن

[illegible] صفت ادویه که در قوبای مزمن
بکار آید اشق [illegible] حل کرده عالند [illegible] کوفته [illegible] اشق را در آب حل کنند و [illegible]
با سرکه [illegible] و طلا کنند نفط سفید [illegible] طلا کنند نافع بود صفت داروی قوی
بگیرند [illegible] با روغن [illegible] روغن [illegible]
تا پوست [illegible] و گوشت [illegible] علاج کنند صفت داروی دیگر [illegible]
[illegible] طلا کنند صفت دیگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] سیاه چهار مثقال [illegible] سوخته [illegible]

قوبای خصیه

هر یک سه مثقال کوفته [illegible] بکار دارند صفت داروی که قوبای خصیه را سود دهد
اسفیداج [illegible] گوگرد [illegible] با سرکه طلا کنند [illegible]

اورام رخوه

شود [illegible] طلا کنند تا [illegible] صفت ادویه که در اورام رخوه که آن [illegible]
سفید [illegible] حرارت [illegible] انگشت [illegible] بعد از استفراغ
بلغم

بلغم بکار آید موضع را [illegible] درشت بمالند و [illegible] با آب [illegible] کنند و [illegible] و اگر
گوشت صاحب علت سخت باشد سرکه [illegible] کنند و اگر علت در تزاید باشد [illegible] که ترش تر باشد [illegible]
مگر آنکه عضو عصبانی باشد و اگر بدل سرکه آب [illegible] یا آب خاکستر چوب [illegible] و چوب رز و چوب
بلوط کنند روا باشد و [illegible] کنند که [illegible] اسفنجها پوشیده شود اگر علاج [illegible]
[illegible] سرکه کهنه و [illegible] است و روغن با سرکه و [illegible]
و [illegible] با سرکه و روغن گل [illegible] نافع بود صفت دوائی که در ورم رخوه که در حوالی عصب باشند [illegible]
کنند [illegible] که از روغن زیت ساخته باشند
و [illegible] سیاه [illegible] طلا کنند صفت دوائی که [illegible] مرصص [illegible] سفید
اقاقیا اشیاف مامیثا زعفران [illegible] کوفته با سرکه [illegible] کنند و [illegible]
با سرکه [illegible] و طلا کنند صفت ضمادی [illegible] گل ارمنی [illegible] سفید [illegible]
خاکستر [illegible] سرشته ضماد صفت دوائی که در ورم رخوی [illegible] بکار آید بطلاء
الترهل [illegible] گلاب [illegible] طلا کنند صفت دوائی که در ترهل که بعد از بیماری [illegible]
بکار آید سرکه و گلاب و روغن گل [illegible] طلا کنند [illegible]
کوفته ضماد کنند صفت آب خاکستر بگیرند چوب [illegible] یا چوب بلوط [illegible]
خاکستر [illegible] در آب کنند و یکشب بگذارند [illegible] صاف کنند و بکار برند

باب چهلم

در ذکر ادویه که در انواع اورام بارده بکار آید صفت ادویه که در ورم صلب [illegible]
استفراغات بکار آید ضمادها که از [illegible] و روغنها و لعابها و مغزها و ادویه محلله
ساز [illegible] نافع است اما [illegible] بط پیه مرغابی پیه مرغ خانگی پیه [illegible] شیر [illegible]
و [illegible] گاو [illegible]
چون روغن زیت کهن و روغن کتان و روغن بابونه و روغن سوسن و لعابها چون
لعاب حلبه و لعاب تخم کتان [illegible] و ادویه محلله چون [illegible]
[illegible] و مغزها چون مغز ساق گاو و [illegible] صفت داروی نرم کننده

برشکم را لیتیح اشق سرکه حل کرده بمالند صفت داروئی دیگر بری روغن کتان دردی سرکه در هاون شاذنج
و روغن دنبه کوسفند بگداخته با نا مبیخته بمالند صفت ضمادی که در بغلت بکار آید قثاء الحمار
بیخ خطمی مسیلسا ایله ضماد کنند سرکه در اول العلت استعمال مخوان کرد و در آخر بکار می آید صفت
داروئی که سرطان مالند تا منع بزرگ شدن و ریش گشتن کند جوان و رست هوری موم

سرطان

که تولد آن نیست مگر در مادّه محترق و علامتش آنست که در ابتدا بقدر بادامی کوچکتر بود
و بتدریج بزرگ شود و صلب باشد و عروق حوالیش ممتلی شود و سبزگون و درم دوری باشد
و کم بود و بعضی نسبت بود بحا که سنگ آسیا حکاکه سنگ کاهو تیز کن حلاله سر باب
بسته با آب کشنیز یا عصاره کاهو بسایند و طلا کنند صفت داروئی که اکثر در اوّل
سرطان طلا کنند بزایل شود اسرب با یکی از آنکهای مذکور بسایند و توتیا و صبر و اسفیداج
اضافه کنند و در بهاء قهر و صلابت سرب فسایند و طلا کنند صفت تبریری که در سرطان
ریش شدن سرطان بکار آید پوسته حرفه کتان در آب عنب الثعلب تر کنند و بر آن نهند
و هرگاه خشک شود باز تر کنند صفت ذروری که بر ریش سرطان باشند ضاسته کنند
سفیداب قلع هر یک یکدرم کل ارمنی و مختوم و صبر هر یک دو درم کوفته بیخته از جهت
رطوبت بالنگره بپاشند و عنزری بر روغن مبیخته کرده بر حوالی آن بمالند صفت داروی
که بر ریش و حوالی سرطان طلا کنند خاکستر سرطان نهری قلیمیای مساوی کوفته در موم
در روغن گل کرده طلا کنند صفت مرهمی که اورام رحم را بعد ان کذاشتن مجمه اکثر و مانند
روغن گاو کم بکار آید و علامت آن عدم ثقل است و هرگاه انگشت بر آن فرو برند
در بعث برگرد و بیخ دیوار عام در آب حل کنند و قدری از آن آب بدیه در شراب
انگوری حو شاسیاده طلا کنند بیخ دهد صفت مرهمی دیگر زوفای یابس کوفته بیخته بیخ
در روغن شبت که موم نرم در آن حل کرده باشند سرشند و طلا کنند صفت داروئی که در ورم
رحم که در عضلات باشد یا سببش صدمه و آسیب بود بکار آید مبیخته بروغن زیتنا

ورم رحم

بنّم زوفا با آن تر کرده برنهند و اگر حرارت باشد ورم زوفا بروغن گل ضماد کنند و بعضی نفع
دهد

خنازیر

دهد این جمله بنم و ورم باید صفت حب و اصلی که بجهت استفراغ مادّه خنازیر بکار آید بعد از فصد
و تدبیر لطیف و احتراز از ترشیها و غبار و رطوبت و کوچک صلب بر جای خود چسپیده خلاف
سلعه که آن از جای خود حرکت کند سلیخه سنبل صبر بسباسه عود بلسان اسارون وارچینی مصطگی
زعفران هر کدام یکدرم صبر شاهتره ده درم اسطوخودوس تخم حنظل هر یک پنج درم تربد
هفت درم سقمونیا چهار درم غاریقون هندی دو درم علی الرسم حب سازند شربتی دو درم تا سه درم
صفت حب بزرگ که در بغلت بکار آید ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم قیم
تخم حنظل یکدرم و نیم عنزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر یکمثقال نوشادر دو درم
سقمونیا یکمثقال با آب کشنیز سرشته حب سازند شربتی هر روز یکدرم تا یکمثقال صفت
سفوفی که در بغلت بکار آید تربد مصطگی زنجبیل شکر مساوی کوفته شربتی هر صباح از
یکمثقال تا دو درم بدهند صفت مرهم داخلیون که در بغلت بجهت تحلیل مادّه بعد از
نرم کردن بمالند پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هر یک اسپ سوده یک وقیه روغن زیت
دو وقیه و نیم در پاتیله کنند و بر آتش ملایم نهند و به مرفق بکرهانند تا مره اسلاک گنجد
پس بگیرند لعاب حلبه دو وقیه لعاب تخم کتان یک وقیه لعاب خطمی یک وقیه و بر این روغن
افکنند و بپزند تا غلیظ شود و بکار برند و اگر خواهند که قویتر شود بیخ سوسن آسمانجونی
و زرفت و زراوند مدحرج هر یک یکجزو با آن بیامیزند و نیک ترفسند و بیک بر هم زنند
پس آن و بیخ قثاء الحمار و آرد باقلا و آرد جو و مغز بادام تلخ و الخر هر یکی بر هم
از سر نخست بیفنکند و خشک شود و مقل با اتمام قوت داخلیون قوی کرده اند صفت مرهم
رسل که در این باب بکار آید در سرطان و مرهم مذکور شد صفت مرهم زنگار که بعد از نشاندن
خنازیر بنم شدن بکار آید زنگار دو درم موم علک البطم هر یک پنج درم زیت سه استار
علی الرسم مرهم سازند و بعضی کلج دو درم انتبج اضافه میکنند صفت مرهمی که خنازیر را
نرم کند آرد باقلا آرد جو پیه بط هر یک یکجزو بیخ حنظل شب عانی ابرسا زفت
تر هر یک پنج جزو و نیم زفت و پیه را بروغن زیت بگدازند و ادویه را بان سرشند

صفت دیگر حلبه چهار جزو اهل نطرون هر یک یک جزو بعسل سرشته بکار دارند صفت دیگر مویز بیخ نطرون
بیخ ابهل کرسنه هر یک جزو بعسل سرشته طلا کنند صفت دیگر تخم کتان انجره بادر شراب انگوری مویز بیخ کبر
کبوتر عقید احاجت باوی سرشته ضماد نمایند صفت دیگر زاج توبال مس هر یک دو جزو شب یمانی
زرنیخ سرخ هر یک چهار جزو بموم سرشته طلا کنند صفت طلائی که در بدنها که حادث باشد استعمال کنند
مر یک جزو صمغ دو جزو بآب کبر تازه سرشته طلا کنند صفت دارویی که در ابتدای انعلیت کرکه غفته
هر صبح دو درم بخورند و از ابل سازند میانه شاخ نجوزند و در بایند و بخور مذکور بخورند صفت مرهم
باسلیقون که آنرا مرهم الاربعه گویند و سلعه را نرم سازد و تحلیل برد و آن در هیئت غلیظ
که هیچ [illegible] باشد و از موضع خود بجوانب حرکت کند و در عظم مختلف است از بعضه تا بیضه
و آنرا کیس باشد از بیخ به کاه [illegible] زفت مساوی بموم سرشته دقیق اضافه کنند و استعمال نمایند صفت
دوائی که سلعه را تفته کند [illegible] آهک [illegible] چهار جزو در شراب انگوری خیسته
دو جزو نطرون دو جزو مغز [illegible] یک جزو در [illegible] خاکستر [illegible] باشد و در حقه [illegible] کنند و پوسته آنرا
تا آنکه [illegible] شود صفت دارویی که سلعه و غده و ثالیل اسود را زایل کند خربق سیاه زرنیخ
سرخ هر یک دو جزو توبال مس [illegible] جزو [illegible] را بسایند و بروغن گل سرشته طلا کنند و اگر بدل
خربق تخم نخود کنند روا باشد صفت دارویی که سلعه و جمیع جراحتها به بزد و تحلیل برد و
با بزد مقل اشق شمع خانه مگس عسل علک البطم مساوی بموم سرشته ضماد کنند صفت دارویی
محلل بوره یک جزو مقل [illegible] بموم و روغن گل سرشته طلا کنند صفت داروی دیگر بوره یک جزو
قلقطار یک جزو زرنیخ یک جزو با موم و روغن گل سرشته علی الرسم مرتب ساخته طلا کنند [illegible]
که پوست [illegible] و ضماد نهند صفت ضمادی که در علاج غدد بکار آید بعد از آنکه [illegible]
مالیده باشند و درهم شکسته باشند و فرق میان آن و سلعه آنست که آن زیاد نشود و صلب بود
و بعضی گویند که آنرا کیس نباشد و در این نظر است [illegible] اقاقیا سرخ [illegible]
ملح [illegible] بسایند و پارچه [illegible] و اگر [illegible] باشد و گفته [illegible] باشد
ادویه که در علاج سلعه [illegible] بکار آید صفت دارویی که خاصه در [illegible] خاکستر حلزون

یا خاکستر

یا خاکستر [illegible] که آنرا [illegible] گویند با پیه [illegible] تا کهنه شود و ضماد کنند
طلا [illegible] و آن [illegible] باشد که در اندرون گوشت [illegible] و بیشتر [illegible] انگشتان
پای پدید آید و علاج [illegible] شود [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] علاج کنند و [illegible] طلا [illegible] زرنیخ [illegible] نوشادر [illegible] باب [illegible]
سرشته طلا کنند صفت ادویه که در علاج ثالیل بعد از استفراغ سودا [illegible] بکار آید
[illegible] حنظل [illegible]
و [illegible] طلا کردن [illegible]
و طلا کردن [illegible]
سوده دارد صفت ضمادی مجرب که [illegible] ثالیل کند زرنیخ زرد سوده [illegible]
با گوشت [illegible] و ضماد کنند و سه روز متصل بگذارند از بیخ بر دارد و اگر بقیه
مانده باشد دیگر باره همچنین ضماد کنند صفت ضمادی که جراحت [illegible] سودمند
[illegible] کنند و اگر [illegible] صفت مرهمی که در این
باب نافعست [illegible] تا سفید شود [illegible]
خام گویند و اگر [illegible] صفت مرهمی
دیگر [illegible]
[illegible]
با پی [illegible] باشد [illegible] اگر خواهند
اجزای مرهم مذکور [illegible] صفت داروی که قروح متعفنه و خبیثه را بعد
استفراغ [illegible] زراوند طویل عصاره [illegible]
هر یک یک جزو [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] عصاره [illegible] قوت [illegible]
باشد صفت دیگر زراوند طویل [illegible] روغن زیت مساوی طلا کنند مرهمی که در قروح
متعفنه [illegible] زراوند مساوی [illegible]

علك البطم سرشته بعد از انکه انجره با کرده باشد سود دهد صفت دیگر زاج سرخ بیست و چهار درم
اهلیلج کابلی شانزده درم پوست انار شانزده درم کندر چهار و هلیلج زرد درم موم یکصد و بیست درم
روغن زیت کهنه ده وقیه مرهم کنند صفت دیگر ارزیز سوخته کوکرد مس سوخته سفیداب قلقطار کندر
مرداسنگ قلیمیا اقلیمیای نقره و [illegible] مصطکی هر یک ده درم سیه کرده کافور [illegible] علك البطم روغن گل
موم هر یک سه درم [illegible] در سرکه بگذارند و دیگر ادویه بکوبند و بدان بسرشند
صفت داروئی اندرون که در قروح خبیثه بکار اید اقاقیا [illegible] دو مثقال شیافی چهار مثقال
فلفل دوازده مثقال چهار مثقال کندر هشت مثقال زراوند طویل دوازده مثقال
کوفته بیخته بسرشند [illegible] زراوند مدحرج است صفت قرص [illegible]
که [illegible] قروح عفنه را سود دهد پوست [illegible] ده مثقال [illegible] هشت مثقال صبر هشت مثقال شیافی
پنج مثقال کندر چهار مثقال فلفل سه مثقال [illegible] کافور [illegible] مثقال سایه [illegible]
سرشته قرص سازند صفت مرهم [illegible] مرداسنگ یک وقیه در روغن زیت یک وقیه بپزند تا حل شود
[illegible] و کندر و انزروت و [illegible] یک درم بسایند و بدان بسرشند
و بپزند تا بقوام مرهم اید صفت مرهم که در [illegible] بکار اید مرداسنگ پنج درم با سرکه چندان [illegible]
کاحل شوند و روغن گل بروی چکانند و بسایند چون نرم شود بر [illegible] بگیرند اسفیداج پنج درم
و قدری کافور بروی بسرشند و بکار دارند و بعضی اوقات اندکی صبر و کندر و کرم [illegible]
و انزروت اضافه میکنند صفت داروی [illegible] که قروح [illegible] را بکار اید کندر صبر درم
[illegible] انزروت نوشادر زراوند طویل مساوی سایند [illegible] کنند صفت داروئی [illegible]
که در [illegible] گوشت [illegible] دارد صبر کندر دم الاخوین مساوی صفت مرهم [illegible] که در این
باب بکار اید بگیرند [illegible] بکوبند و در زیت [illegible] با روغن [illegible]
کنند و قلیلی [illegible] حل کنند که نفعی عظیم صفت ادویه مفرده [illegible] برای [illegible]
[illegible] بر [illegible] که از ان موم روغن
گل و اسفیداج [illegible] سازند [illegible] و صندل و نیلوفر و صبر [illegible] که جراحت

مقعد

مقعد باشد و جای ورم دار باشد صفت مرهم زنگار که گوشت فزونی بر داشتی در سرکه جوشانند تا نرم
شود و بسایند و زنگار در سرکه کرده باشند در دارند از انکه زنگار و نوشادر [illegible] تیز باشد
صفت ادویه که گوشت فزونی ببرد اشنان [illegible] سایده بپاشند [illegible] و زنجار [illegible] مفید است صفت
داروئی که جهت اندمال قروح مفید است [illegible] سوخته [illegible] هر یکی دو وقیه موم روغن گل
بقدر حاجت صفت دیگر [illegible] گل که در سرکه یا آب غوره ساخته باشند بگیرند و [illegible]
بیرون کنند و بسایند و در روغن ان بکار دارند و گاه با مرداسنگ مرهم سازند باشد صفت
دیگر مرداسنگ یک وقیه سرکه تیز سه وقیه روغن زیت یا روغن گل دو وقیه مرداسنگ با سرکه
و روغن بر آتش ملایم نهند و بر فق جوشانند تا حل شود پس بگیرند و [illegible] سوخته و شسته
هر یک [illegible] که با این مرداسنگ بسرشند که تا چون مرهم شود صفت دیگر شمع ده درم صمغ صنوبر سه درم
قلیمیا سه درم قلقطار [illegible] درم روغن گل بقدر حاجت صفت ادویه که کرم جراحت بکشد و [illegible]
[illegible] با سرکه و با ما العسل بشویند [illegible] و [illegible] خاکستر [illegible] خاکستر پوست [illegible]
خاکستر چوب سیب [illegible] سوخته [illegible] کننده است و [illegible]
و [illegible] قنطوریون [illegible] و باشیدن افسنتین و قنطوریون و [illegible]
با شراب کشته کرم [illegible] عصاره [illegible] شراب یا با [illegible] کرم
بکشند و اگر با این عصاره زراوند و قنطوریون غلیظ [illegible] موافق باشد
صفت داروی [illegible] که از ناصور گوشت مرده [illegible] نوشادر زرنیخ [illegible] زنگار [illegible]
مساوی سوهان آهن [illegible] مساوی [illegible] آهن [illegible] آمیخته [illegible]
[illegible] سازند [illegible] کنند و [illegible] حکمت گیرند و در آتش نهند پس بیرون کنند و بسایند
و در ناصور کنند تا [illegible] چون سوخته شود [illegible] اجزای سوخته بر دارند و روغن گاو
در ساعت [illegible] تا [illegible] کنند [illegible] علاج قرحه کنند صفت ادویه که در ناصور تازه بکار اید
با آب [illegible] با زرنیخ و نوشادر [illegible] که از [illegible] سوخته و نوشادر [illegible]
باشد با آب [illegible] کلس [illegible] البیض [illegible] باشد بشویند صفت داروئی که

نصوت تازه نینی بکار آید صبر بکار برده اسنان کلمی قشور البیض مساوی کوفته بعد از شستن بآب و العسل
باشد صفت انقیه که در سوختن آتش بکار آید مرهم اول که ورم نکرده باشد سفیده تخم مرغ با روغن گل
آمیخته با پر مرغ بمالند و صندل سرخ و فوفل و طباشیر سفید فی سایند با گلاب و آب عنب الثعلب طلا کنند
و عدس و گل ارمنی سرکه ممزوج با آب سائیده طلا کنند و بعد پوست گل خطمی سائیده با روغن گل
طلا کنند و اگر جو مقشر بجوشانند و شسته و پیراسته کوفته با روغن گل طلا کنند سائیده طلا کنند
صفت طلائی که در زمانی که ورم کرده باشد بکار آید برادهٔ خطمی با جو کوفته مقدار یک رطل
بپزند و بسایند و … از وی طلا کنند پیه مرد اسنان و سفیده آب … هر یک دو وقیه
و نیم روغن گل چهار وقیه آب کشنیز تازه آب عنب الثعلب هر یک یک وقیه در هاون بسایند
و طلا نمایند صفت مرهم اهال که بعد از آنکه پوست از سوختگی آتش افتاده باشد بکار
برند اهال آب نزده بگیرند هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار وقیه از آن با دو وقیه
روغن گل و دو وقیه موم … مرهم سازند صفت مرهم دیگر سفیده تخم مرغ سفیداب
قلعی … روغن گل سائیده طلا کنند صفت ذرور اکثیر سوختگی سوسن …
… درهم سرشته در تنور بسوزانند و بسایند و بوقت سوختگی …
که با جراحت باشد جهت خشک کردن بپاشند صفت ذرور دیگر …
بسته بسوزانند و … تا خاکستر شود و با روغن گل طلا کنند صفت ادویه که در
سوختگی … در حالی که سوخته باشد صندل و گلاب و کافور طلا نما
کرده و باید گذاشت که خشک شود و هر ساعت خرقه با … تر کنند و … و بعضی
گفته اند که در حال … با آب حماق
صفت مطبوخی که در ابتدای جذام … ماده آن سودای صفراوی باشد بدهند و علامت
صفت … و کدورت … و حمرت … و عروق …
… اما اگر سبب سوداوی صفراوی باشد … تا کل اعضا و تساقط … لازم است و اگر سبب
خلط سوداوی فقط باشد تساقط اعضای باشد … لازم است والتقسیم …

میکوبند

میکوبند اگر علامت … خون ظاهر باشد بعد از فصد باسلیق هلیله زرد هلیله سیاه هر یک ده درم
… ده درم … بیرون کرده نیم من جمله در روغن آب بپزند تا به نیم من آید صاف
کنند پنج درم عسل … ده درم از آن بیامیزند و … حمام … روغن گاو بمالند …
… تا گرم شود … تا هفت … بر … و … کرده …
… غلیظ … است … و هر روز تازه بپزند صفت تدبیری که در ابتدای جذام
بکار آید هر ماه یکبار یا دو بار مسهل … استفراغ کند و … کند که هر روز یک دفعه
اجابت افتد … و از جمیع … رطوبت … و گوشت …
… روغن … مسهل قوی بدهند و …
… پاک کنند … و اوان …
سود دهد و بعد از آنکه عرق … پاک کرده باشند … روغن معتدل
چون روغن مصطکی و روغن … و روغن قسط … کنند و بعضی اوقات که …
روغنها با … بمالند و روغن … بیاید در حمام روند
و بعد از بیرون آمدن روغنها بمالند و بعد از آنکه … باشد … کند و بعد … شربت
افتیمون بدهند صفت داروی … مساوی در حمام طلا کنند
صفت … حلبه … آب … طلا کنند صفت دیگر …
گل ارمنی سوخته … طلا کنند صفت دیگر … سایند طلا کنند صفت
دیگر صابون … حلبه کنند و بعد … بشویند صفت ادویه که در حمام طلا کنند
عاقرقرحا … حب الغار فلفل دار فلفل کل واحد در حمام طلا کنند
و مفاصل را … کنند صفت تریاق فاروق و … که … وطلا کردن …
… معلوم شد صفت … که … شراب … معلوم …
صفت شوربای … که …
…

تا بهار کنند و بروی تن بدکرده مغز نه و شوربا بیاشامند و گوشت نیم قدری بخورند و اگر خواهند که سرخی
طعم آید کمونه بچه با وی پزند و منفعت این شوربا ظاهر شود و لیکن بعد از چند وقت بدید آید
و گاه باشد که هوا و زایل العقل زایل سازد و بیشفا یابد و وقت باشد ایشان از خوردن طبیخ
زمانیست که صاحب علت هم کند و عقل او زایل شود و پوست او جدا شود و آنرا صحت بدید آید
و بعضی گفته اند که اگر آسیا که بتازه اسود طبخ کنند بکرنیه به پنهان سازند تا کرم در افتد پس از آن که کرم
بیرون آورند و خشک کنند و صلاید کنند که این علت صعبه [illegible] یکدرم با شراب عسل بدهند
صفت طبیخ سلخ اسود که جهت [illegible] کرده سود مند است اسود سلخ را بکشند و پاک کنند و [illegible]
بخته [illegible] یک وقیه آب [illegible] کنند و شیطرج [illegible] هر یکی وقیه [illegible]
نرم بپزند تا مهرا شود پس صاف کنند و [illegible] و سه روز از این طبیخ طلا
کنند بعد از آنکه ادویه که در وی گوشت [illegible] باشند و [illegible] این طلا آنست
که پوست [illegible] بیفکند و گوشت و پوست درست برداند صفت طلا که در برص
که خشکی غالب باشد بکار آید روغن بنفشه با روغن جوزی و پیه مرغابی و پیه [illegible]
و پیه گاو و روغن قسط و روغن سوسن بعد از [illegible] و روغن بنفشه با دام
با روغن جوزی در بینی چکانند صفت سعوطی که در برص که پیوست غالب باشد جهت تنقیه
استعمال شود دارفلفل [illegible] شیطرج [illegible] هر یک یکدرم [illegible]
هر یک نیم درم عصاره [illegible] بیست و هفت وقیه روغن [illegible] بیست و هفت [illegible]
با روغن بیامیزند و ادویه در آن بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند پس صاف
کنند و در شیشه کنند و در وقت حاجت آب [illegible] به بینی بر کشند [illegible]
به بینی بر کشند صفت تدبیری که [illegible] بکار آید شیر تازه دوشیده
اعتدال که هضم شود شربت موافق است [illegible] قناعت نتوان کرد نان پاره در وی
تر کرده [illegible] بخورند با گوشت بره [illegible] بدان ماند و چون صلاح بنماید دست
از شیر خوردن باز دارد و در [illegible] استفراغی قوی [illegible] که مذکور شد علاج آنست که

مستحکم

مستحکم شده باشد صفت شربتی که در برص استحکام علت بکار آید باید دانست که در چنین استحکام
و استفراغ تمام احتیاج نیست بلکه نوعی باید کرد که [illegible] طبع او لازم دارند سرکه یک وقیه و نیم
قطران [illegible] عصاره [illegible] سه وقیه [illegible] بدهند صفت شربتی دیگر
برای علاج [illegible] درسه وقیه شراب و روغن گاو بیامیزند و بدهند صفت شربتی دیگر
[illegible] درم بکوبند و با ماء العسل که بقوام لعوق باشد سرشته بدهند صفت شربتی دیگر
[illegible] با ماء العسل مذکور بدهند صفت داروی مرکب که اهل هند تجربه کرده اند بعد از استفراغ
[illegible] شیطرج هندی [illegible] درم دارفلفل [illegible] سفید دو درم و نیم کوفته بیخته بروغن
گاو چرب کرده به عسل سرشته شربتی یک مثقال تا دو درم [illegible] بدهند و هر که [illegible] باید
که دهان و بینی بروغن گاو چرب کند و بندد صفت معجونی که اطبای هند ساخته اند جذام و برص
و بهق و قوبا و خارش [illegible] سود دهد و [illegible] زایل کند و عقل [illegible] هلیله بلیله آمله
هندی هر یک بیست و چهار درم [illegible] فلفل دارفلفل [illegible]
کندش عصاره اسقیل [illegible] هشت مثقال [illegible]
کنند و یکجا زند که بقوام عسل آید ادویه کوفته بدان سرشته و [illegible] هر یک [illegible]
شربتی یک بندق با آب گرم یا نبیذ بخورند بعضی این دارو را جوان دارو گویند صفت معجونی
جذام و [illegible] و سفید شدن موی [illegible] و ضیق النفس و خفقان و اسهال
و استسقا و یرقان و باسور و سقوط شهوت و جرب و [illegible] که [illegible]
سود دهد سلاخه [illegible] و سلاخه [illegible] که بوقت
کشتن برسنگ کرده باشد و سنگ از آن چرب و سیاه کرده هلیله آمله بلیله فلفل
دارفلفل [illegible] و زنجار [illegible]
با دیگر هر یک چهار مثقال [illegible] و شصت درم شکر طبرزد [illegible]
خالص [illegible] هر یک هشت [illegible]
نرم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل [illegible] روغن گاو [illegible] چهار دینار عسل

هفت

وصفت دیا بنرقی بمثقال باشد بر ... سفوف بزنند صفت سوختن ... مو ... اصفاح کنند هلیله و بلیله و آمله مساوی اعتدال که خواهند در آب بزنند و صاف کنند و آب اندر دیگی مسی کنند و بر آتش نرم نهند و صفایح ... را سرخ کنند و اندر آب همی افکنند بیست و یکبار پس آن آب را صاف کنند و طبخه ... در این آب خسته باشد بگیرند و بکار برند و هم چنین ... آهن و مس صفت احراق ... با گوگرد ... سوهان کنند و بطبخه اهیلین یا ارغنل اعتدال بزنند که سبز شود و اکثر تمام سوخته شود و اندک گوگرد داخل کنند صفت احراق طلا طلا را سوهان کنند و بمثقال ... سوهان کرده در بطبخه اهیلین کنند و با ارغنل اعتدال ... شانند که آب برود و بر ... تا چون خاک شود صفت صافی کردن سلاخه آب بمنقل ... دوله ... افکنند در حالی با گوگرد چندان که ... آن باز ایستد و در آفتاب نهند تا بقوام عسل آید و سیاه گردد صفت معجون سلاخه نسخه دیگر سلاخه ... و مقل ... جزو و عسل بوزن ... شکر ... عسل ... در روغن گاو حل کنند و هم ... شند و در ظرف ابگینه کنند شربتی بمثقال باشد گاو ... نهند صفت داروئی دیگر هلیله سیاه هلیله زرد زنجبیل ... درم ... درم ... طیب سه درم موی ... کرده ... در ... آب بزنند تا ... برود پس بفشارند و صاف کنند و عسل بقدر حاجت بر ... افکنند و بیامیزند شربتی ... بدهند و در حال ... بروغن گاو چرب کنند و در آفتاب ... نشانند تا عرق کند و اگر قوت باشد هفت ... بهلوها و شکم و پشت ... و طعام نان و عسل بدهند هفت روز بدین دستور عمل کنند صفت طلائی اسود سایح بکشند و در ... کنند و هشت وقیه سرکه ... و دو وقیه ... تازه و دو وقیه ... با هم بزنند تا ... گردد و ... از گوشت ... شود پس صاف کنند و در ظرف ابگینه نگاه دارند و صاحب علت را موی سر ... و سه روز این دارو طلا کنند صفت طلائی دیگر سورنج هلیله سیاه آمله منقی مساوی بارزنت النفاق جوشانند و طلا کنند بعد از آنکه موضع را بطبخ غوبج شسته باشند صفت طلائی دیگر

سورنج

سورنج هلیله سیاه آمله منقی مساوی بارزنت النفاق جوشانند و طلا کنند بعد از آنکه موضع را بطبخ غوبج شسته باشند صفت طلائی دیگر هلیله سوخته و مازو با سرکه ساییده طلا کنند صفت دارو طلا ... که خون آمدن از جراحت باز دارد ... آب ... بگیرند و سفیده تخم مرغ ... بزنند و ... کرده بر جراحت نهند صفت داروئی دیگر قوی تر ... آب ... زنند کی قلقطار ... با وی ... بر جراحت کنند و ببندند صفت داروئی که خون ببندد و کار ... باشد ... درم ... ساییده و ... کوش ... سفیده تخم مرغ اگر ... کنند ... بگیرند و بر جراحت نهند و ببندند ... شود نگشایند و اگر ... قلقطار ... و در ... نهند صواب تر باشد صفت داروئی که جالینوس ... کرده است قلقطار ... کند ... جزو ... هشت جزو ... چهار جزو ... بیست جزو ... باشند ... و اگر بر جراحت ... باشد سود دهد و ... بر ویانه صفت داروئی دیگر ... کنند صفت داروئی دیگر ... کنند ... درم ... غنم ... جزو ... سفیده تخم مرغ و ... کرش ... عنکبوت ... بکار دارند صفت ادویه مغریه حابس دم ... مغسول ... مطبوخ نشاسته ... عربی کند ... صفت ادویه حابس دم صبر ... کنند ... با روغن چرب کرده و سوخته ... آهن ... سوخته اسفنج ... اسب سوخته سرگین ... سوخته و ... سوخته ضماری که درد و ورم ... اگر با اقلا ... آرد نخود یا آرد گرسنه یا آرد ... با پست جو سکنجبین ... بیارند ... باشد با ماء ... سبز شده و بکار برند و هرگاه عفونت بوده باشد ... که در آن قوت ... باشد ... صفت ضماری که ... عصب ... از مجربات جالینوس خصوصا در ورم ... یک درم ... نه درم و چهار ... نیم ... ده وقیه و دو درهم ... وقیه ... هفت وقیه ... نه وقیه خل خمر ... رطل ... چهار ... روز ... که حقنی است بگذارند و با هم آمیزند

تا ملتحم شود و هر روز دو بار با سه بار نیم گرم بآب بشویند و حوالی آن از پنبه که در روغن زیت نیم گرم
کرده بنهند و آن سرها نگاه دارند صفت روغن فرفیون که در جراحت عصب که از سال ستور باشد
فی الزینة
و از عفونت و ورم حار باشد بکار آید در سکته مذکور شد باب چهل و یکم در ذکر ادویه که در زینة
بکار آید صفت داروی که حفظ موی کند از افتادن شقایق النعمان چهار جزو اکلیل الملک ابحه ان
اطراف درخت انجیر هر یک یک جزو لادن سه جزو پر سیاوشان دو جزو سایند با روغن مصطکی
عا اند صفت داروی دیگر حافظ شعر پیخ ماش پیخ مورد اطراف درخت انجیر خاکستر ان الصنوبر
تا نه هر یک یک جزو دو جزو سایند با روغن مورد بکار برند صفت داروی که موی را دراز کند
لادن در روغن کنند با روغن زیت و دیگ را در گل گیرند و بر آتش ملایم نهند تا بگدازد
و مغز دانه خربزه و تخم تیوز انند و سایند و در وی مالند و بکار برند صفت دوای دیگر
برگ انار و درخت پر سیاوشان نان مراکه کوفته بلعاب خطمی سرشند و بر سر و ریش نهند
یکشب صفت و اگر خردل کوفته با طبیخ جفنه موی را بدان بشویند پس روغن آمله با روغن مورد
عا اند صفت دیگر زعفران کافور مر کز هلیله کابلی بلیله آمله هلیله سیاه مازو دو رشت
مساوی کوفته بعصاره عنب الثعلب هفت روز خیسانند پس خشک کنند و بکوبند بلعاب
خطمی یا لعاب بو نخجد بعد از شستن موی بآ ماء الاصل استعمال نمایند صفت داروی دیگر کنار
جو سی درم آمله پنج درم در سه من آب بپزند تا سه نیم آید پس ده درم برگ خطمی و ده درم برگ
کنار و ده درم بر شنجد ترا خشک سه غیر نم صاف کنند و نصف وزن آن روغن
بنفشه با وی بیامیزند و بآتش نرم بپزند تا روغن بماند پس سه درم لادن در وی بگدازند
داء الثعلب
و بکار برند و بعض پنج بید روغن بنفشه روغن بادام مدهن صفت ادویه که در داء الثعلب
بعد از استفراغ خلط در طلاها بکار باید لخیه قوی تر است فرفیون تازه است پس تاخیا
پس حرف و خردل و زرنیخ سوخته با زفت تر سرشته و مویزج با روغن حب الغار
سوده و شبرم سوده طلا کنند نفاخات برخیزد پس آب از وی بیرون کند تا خشک شود
و پوست بیفکند و موی بیرون آید و اگر نهانی کهنه بر بفشند و در خون برطرند ان را داء الثعلب

محکم

محکم سوی بدله و شحم حبه و زبد البحر و پیخ نی سوخته و برنشان و سرگین کوسفند و سرگین موش
سوخته و دار فلفل و خردل و صدف سوخته و کندش و برگ انجیر و حراقی سیاه و سفید و
وقطرانستان و مامیران و بادام تلخ سوخته با پوست و زوفت و زفت و بیه خرس این
همه از ادویه داء الثعلب است صفت داروی مرکب تا مشیا فرفیون روغن حب الغار هر یک
دو مثقال کبریت حراقی سیاه یا سفید لخیه حاضر باشد هر یک یکمثقال کوفته بقیر وطلی
موم سرشته صفت دیگر بورة فرقی دو جزو نوشادر یک جزو و سوزانند و در سرکه بیا بند بعد
ما انید موضع رقیق طلا کنند بعد از سه ساعت دیگر باره طلا کنند سه روز پیوسته
بکار دارند نفاخات برخیزد ابنا آب از بیرون کنند تا خشک شود صفت داروی دیگر که نفاخات
بر خیزد انبر سبر و شوع و ساریح خردل سوده در روغن بجوشانند تا بقوام غالیه آید
و طلا کنند صفت ادویه که موی را باطل کند و آن را آمدن بازدارد عصاره بنج و افیون و سرکه
و شوکران هر یک جدا و آمیخته طلا کنند و صفدع مرغزاری خشک کرده سایند بلعاب
بنکو دبق البحر و زبد البحر با سکه سایند طلا کردن نیز نافع و معد صفت داروی مرکب
که موی را باطل کند قیمولیا اسفیداج قلع هر یک یک جزو شب یمانی نیم جزو همه با عصاره
بنج سایند طلا کنند صفت دیگر صفدع مرغزاری خشک کرده و پوست بیخ مرو اسنک
صدف مروارید سوخته مساوی کوفته با آب سرشته و آن موضع که خواهند موی را
بر کنند و این دوا طلا کنند صفت داروی که در سبوسه بکار آید نیز موی برکند با اقلال
کنند اطل خون دخ قیمولیا تمام بعضا گشنیز سرشته بر سر نهند و ساعت چهار بشوید
صفت ادویه که در سبوسه رقیق بکار آید عصا گیسین برکنید عصا صبر بلخید عصا
بن نا صدانه با دام تلخ مقشر کوفته با عسل الحرم و اگر خواهد با بو نخجد سوده و اربه نخود
اخطمی و سرکه کل واحد نافعست صفت ادویه که در سبوسه غلیظ نافع و معد نوبه زاهر
کا خشخنظل و لیمو ان ورد بی شراب و خرنوع و خردل و میویزج و ابکینه سوخته و ثنا
قیا و کبریت هر کدام خواهند با لعابها و عصارها که مذکور شد طلا کنند صفت داروی دیگر

قوی‌تر باشد هر دو را بسرشته بر سر نهند و دو ساعت صبر کنند و بشویند صفت دارویی دیگر که ...
آنرا با قلا مساوی در آب پخته سر را بدان بشویند صفت دارویی دیگر که در شراب بگیرند ...
یکروز بنهند بعد از آن سرشته بر سر نهند و در حمام موی کنند و یک ساعت صبر کنند
پس از آن بخورد آب چغندر بشویند پس بروغن مورد طلا کنند صفت دارویی دیگر مجرب سیه باید
بگیرند روغن ... بگیرند و زوفای رطب نیم جزو قاقیا ربع جزو لادن دو جزو اول سر موی
با آب گرم و صابون بشویند ... عادت تا سیاه شود پس این دوا طلا کنند و یک شب
بگذارند پس بشویند صفت معجونی که موی را سیاه نگاه دارد و بعد از آنکه ...
... باشد ...
... است هلیله سیاه آمله هریک ... بگیرند و عسل ... نیم جزو روغن گاو و عسل ...
صفت معجونی ... که این عمل کند هلیله سیاه ... دار فلفل آمله هریک ... بگیرند با عسل
... صفت معجونی دیگر ...
... هریک سه درم ... و هرگاه این دوا استعمال میکنند تا نیم روز صبر کنند
پس طعام بخورند صفت روغنی که موی را سیاه نگاه دارد روغن ... دانه روغن
مورد روغن آمله هریک چهل و سه درم ...
سنبل ... حنظل قرنفل قسط ... عود خام ...
... عصاره حنظل ... عصاره ... پوست ...
... عصاره ... روغن ... تا آب
برود و روغن بماند صفت روغنی که در این باب قوی است و روغن ...
قسط که ... مذکور شد صفت خضابی که موی را سیاه کند و پایدار باشد ...
بروغن زیت ... کنند و در دیگی ... کنند ... تا سیاه شود و سوده کرده
از آن بیست درم بگیرند و روی سوخته ... ده درم شب یمانی دو درم ...
بکوبند با آب گرم بر سر و موی افکنند صفت خضابی دیگر ... سوخته یک رطل روی
سوخته

حفظ سواد الشعر

سوخته شب یمانی کثیرا هریک ... درم علک هفت درم سابیده با آب گرم سرشته بر موی نهند
و سه ساعت صبر کنند پس بشویند بعد حنا و وسمه در آن خضاب داخل میکنند صفت خضابی دیگر وسمه ...
مرداسنگ چون سرمه سوده ... ماروی سوخته روی سوخته شب یمانی کثیرا قرنفل گل سرشوی
مساوی بدان خضاب کنند و شش ساعت بگذارند و ... چغندر بر روی پوست ... بگذارند
که خشک شود پس بشویند و اگر وسمه و حنا در آب کنند ... آفتاب خضاب کنند تا ... و خضابها
بدان آب ... صفت خضابی دیگر ... حنا بگیرند و روی سوخته شب یمانی علک
سوخته ... مساوی ... سابیده بکار دارند و اگر ... نیکو باشد
... صفت خضابی دیگر برگ شقایق النعمان ... کنند با شب یمانی ...
... چنانکه ...
... صفت خضابی دیگر ...
... درخت ... روغن ... کنند ... روغن ...
تا درختان ... روغن
شیشه ... سیاه کند و پایدار صفت خضابی دیگر ...
مستور کنند ... کنند
از بوستان ... صفت خضاب
بود ... صفت خضابی دیگر ...
بر موی نهند ... صفت دیگر شکوفه درخت ... با روغن ...
... سیاه کننده بود صفت غالیه سیاه کننده ... درم
...
حنا ... درم ...
... تا ...
... صفت خضابهای ... پوست بادام

وبرآتش نهند تا آب تیره که از سر دیگ آب بیرون آید بگیرند و طلا کنند موی را سیاه کند و اگر
خضاب ابیض
زرنیخ و آهک تا آنکه زرنیخ [illegible] سرشند و طلا کنند همین عمل کند صفت دیگر زاج دو وقیه مازو [illegible] وقیه
از [illegible] دو وقیه پوست انار دو دسته افسنتین یکدسته ترمس مقشر خشک [illegible] کوفته [illegible]
آب [illegible] چند روز بر موی را بدان خضاب کنند و صبح کندش و [illegible] کنند است صفت
خضاب ابیض
خضابی که سفید کند [illegible] سرکه خطاطیف شکوفه [illegible] که سفید باشد پوست ترب [illegible]
کاو شکوفه کبر کوکرد هر یک جدا [illegible] و بیخته و [illegible] سرشته خاصه [illegible] سرکه موی را
سفید کند صفت خضابی دیگر [illegible] پوست ترب خشک [illegible] کوفته [illegible]
صمغ با سرکه ضماد کنند صفت دیگر [illegible] پوست خشخاش [illegible] کافور [illegible] الاسم [illegible] صفت دیگر موی را
[illegible] و در کوکرد سایه [illegible] پس [illegible] و کوکرد دود کنند در یک روز دو بار
با [illegible] موی را سفید کند صفت روغنی که همین فعل کند بگیرند [illegible] ظفاری
عاقر [illegible] و ظفار [illegible] بهند و کوکرد [illegible] دود کنند و هر ساعت طفا باز کرده [illegible]
و آن [illegible] و [illegible] کنند چند کرت [illegible] روغن بگیرند و [illegible]
دانستن که خضابها بیشتر دماغ را سرد کنند و ضعیف سازند و مستعد نزله و سکته
و مانند آن سازند پس صواب آنست که در خضاب چیزی کرم که دماغ را قوت دهد
بیامیزند چون مشک و قرنفل و بعضی اوقات خضاب بعد از موی را با ملح [illegible]
کروانند [illegible] که [illegible] سفید و [illegible] حلبه و سدر [illegible]
و آهک [illegible] داخل کنند و بعضی اوقات موی را [illegible] کنند و سکته شود [illegible]
باید که بعد از خضاب روغن بنفشه و روغن [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] و آرد نخود و باقلا [illegible] و روغن [illegible] آن [illegible]
کند صفت ادویه که طلا کردن آن [illegible] روی که بسبب [illegible] و آفتاب و [illegible]
بجای [illegible] و [illegible] کند آرد باقلا و [illegible] آرد جو آرد کرسنه آرد کندم با [illegible]
آرد نخود نشاسته کندم [illegible] ماش [illegible] کنند مصطکی [illegible] تخم مرغ
گوشت

گوشت [illegible] مرداسنک اسفیداج [illegible] عاج استخوان پوسیده [illegible] بادام تلخ
تخم [illegible] تخم ترب تخم [illegible] کتیرا آرد باقلا [illegible] عصفر [illegible] صدف [illegible] حلبه [illegible] اکلیل الملک
سماجة البشر
سفیداج تخم صمغ صفت دارویی که رنگ صاف کند [illegible] آرد باقلا آرد کرسنه آرد ترمس تخم ترب
تخم خربزه آرد نخود نشاسته مساوی بگیرند و روی بدان بشویند صفت دیگر آرد باقلا
مقشر آرد جو هر یک [illegible] و آرد نخود آرد عدس مقشر کتیرا نشاسته کندم هر یک [illegible]
تخم خربزه مقشر [illegible] زعفران [illegible] که رنگ او [illegible] آرد شب طلا کنند و صبح
با طبیخ بنفشه بشویند صفت دیگر بادام تلخ کتیرا صمغ [illegible] باقلا [illegible] تخم ماش
مساوی [illegible] آرد کنند [illegible] سرشته طلا کنند صفت دیگر تخم سپندان
سفیده [illegible] با [illegible] شب طلا کنند و صبح بشویند صفت دارویی که
[illegible] که بر حول چشم و ابرو باشد زایل کند [illegible] مساوی کتیرا
مساوی با سرکه طلا کنند صفت دیگر مغز بادام تلخ صدف سوخته تخم سپندان
هر یک دو درم [illegible] مقشر ده درم نخود مقشر دو درم [illegible] یک درم ترمس نیم درم
[illegible] یکدرم استخوان پوسیده یکدرم [illegible] یکدرم همه را [illegible]
بسرشند و بزرداب [illegible] عصفر [illegible] طلا کنند صفت خضابی که آثار جراحات
و آبله و [illegible] استفراغ مطبوخ هلیله و افتیمون و ماء
الجبن [illegible] مرداسنک مغسول شاخ کوزن سوخته [illegible] اشق
همه را بزرداب عصفر ضماد کنند صفت دیگر [illegible] کهنه سفید [illegible] استخوان
پوسیده هر یک [illegible] بیست درم سفال [illegible] نشاسته [illegible] ترمس تخم خربزه
[illegible] با [illegible] نخود حب [illegible] هر یک ده درم کوفته [illegible] سرشته طلا
و اگر زراوند [illegible] زیاده کنند قوی‌تر بود صفت دیگر [illegible] [illegible] و [illegible]
صفت طبیخ اکلیل الملک و طبیخ حلبه بشویند پس کندم و [illegible] و آهک و [illegible] موم
و [illegible] ده درم [illegible] کنند [illegible] و [illegible] اثرهای [illegible]

صفت [illegible] که سماجت بشره را زایل کند
دارو [illegible] و [illegible]
[illegible] کلا [illegible]
[illegible] را [illegible]
مخلوط سازند [illegible] کوفته
با [illegible]

صفت دیگر قرص ما نا مرثا مُلیا پیان منضل بعسل سرشته ضماد بیست قوی صفت دیگر ابخره در سرکه
حیا اینه تخم ترب خوند کوفته درهم سرشته ضماد کنند صفت دیگر قسط و دارچینی با زرداب
معصفر طلا کنند صفت دیگر مقل تخم جرجیر کوفته به زرداب معصفر سرشته و بیاسایند تکمی و بیاره عفران
مالیدن و ضماد کردن بسیار سود دهد صفت مرهم داخلیون که صاحب باب نافعست یکوقیه مرداسنگ
در دو وقیه روغن زیت کهنه حل کنند پس یکوقیه لعاب خردل و یکوقیه لعاب حلبه
بر افکنند و پنج درهم مقل و پنج درهم موم سفید در روغن مرهاسن حل کرده بیامیزند پس لعابها بزنند
تا بقوام آید صفت قرص نافع مازریون چهار درهم خردل سفید ده درهم اشق و دو درهم مقل
دو درهم اشق و مقل را در سرکه حل کنند و ادویه کوفته بدان سرشته قرص سازند وقت
حاجت با سرکه سابیده طلا کنند صفت دارویی مجرب مفرح بادام تلخ مقشر سه درهم نرم
بساید و دو درهم سیماب در وی بکشد چنانچه اثر سیماب نماند و مغز بادام سیاه
و پنج درهم مغز تخم خربزه کوفته با وی بیامیزند و هر شب طلا کنند و بعد از آن این طلا
هر ساعت تا ده سیر ماید و بکفته انعام و در روغن پشتی باز نشانند و چون نقش بکفته
بشویند کلف و غش پاک شده باشد صفت تدبیری که نقشها یکبود که با اندامها کرده
باشند و خواهند که باطل شود ادویه که مزیل کلف و غش هند کوشنکار ایکه
و نطرون با سرکه مصفوح و ابدان بشویند و علاج نرم کرده با موضع ضد و بکفته
بسته دارند پس بکشایند و ببلک عاند و بادغلک برهند حینکرت این تدبیر کنند
اکر کها بت خود نعسل بهلاد مصفوح دارد پیش کنند و علاج جراحت کنند صفت طلا ای که
در بهق سفید نعدا از استفراغ و مداومت باطریفل صغیر بکار آید و فرق میان
بهق سفید که آنرا وضح گویند و برص سفید آنست که موی بهق سفید سیاه و سرخ
واشد باند و سوزن که از آن بیرون آید سرخ باشد و موی و خون برص سفید باشد
نوع الصبح شیطرج کوفته با سرکه طلا کنند صفت طلا ای دیگر تخم ترب تخم جرجیر قوه کندش
شیطرج تخم حنظل مازریون خردل سعتر نیا مساوی کوفته با سرکه طلا کنند و هم قوم کنند

صفت معجون

صفت معجون نجاح که در بهق بعد از فصد اکحل و استفراغ سود ابطبیخ افیتمون و غاریقون هلیله
سیاه و سقمونیا و اسطوخودوس و عجله مصفی و لاجورد و خربق و اکر قی تهیا نباشد بعد از استفراغ
با لجبن و سکنجبین افیتمون بکار دارند مداومت نیامن کرد شد و فرق میان برص سیاه و بهق سیاه
آنست که بهق سیاه مثل قوبا منتشر است و پوست را درشت کند و معجون فلافلی هم برهم زرد
با غاریقون باشد و برص سیاه نیز باشد صفت معجون جهت بهق سیاه هلیله سیاه و کابلی و افیتمون
مساوی کوفته و مویز سیاه منقی از ماسه سرشته نقیه کرده فلنجمشک خوانند صفت ایارج لوغاذیا و ایارج
روفس و ایارج ارکاغانیس و تیاذریطوس و بلادری که با مطبوخ افیتمون و هلیله جهت
استفراغ ماده برص سفید بعد از آنکه هر دو مبردات و مرطبات و از اجتناب ادویه حاد
لطیفه و خوردن شربت خندیقون و سمه حار و شراب عتیق و قی کردن مکرر بکار آید
مذکور شد صفت ایارج فیقرا که در برص سفید نزدیک که علیل قوت خوردن ایارجات
مذکور نداشته باشد سنبل دارچینی قرنفل مصطکی اساروں عود بلسان زعفران سازج بود
هر یک تخم حنظل هر یک یک درهم صبر دو درهم کوفته بیخته بعسل سرشته بکار دارند صفت
اطریفل هاما که در برص سفید بکار آید هلیله کابلی هفت درهم بلیله آمله هر یکی درهم
شیطرج سعد زنجبیل هر یکی سه درهم سازج پنج درهم بهنج اسطوخودوس هر یکی هفت درهم
غاریقون شش درهم قسط سه درهم شکر مصطکی نیبون قرنفل هیل بوا هر یکی درهم جوز بوا
دو درهم فلفل دار فلفل نانخواه هر یکی درهم بعسل سرشتند شربتی از دو درهم تا سه درهم صفت
معجون سکته که در غفلت بکار آید هلیله کابلی بلیله آمله افیتمون دو وقیه هر یکی پنج درهم
جوز بوا عاقرقرحا شیطرج هر یکی دو درهم دار فلفل قرنفل قرفه هر یکی سه درهم بعسل سرشته
شربتی سه درهم صفت طلا ای قوی که در بعلت بکار آید مازریون بوره خربق سیاه
فلفل مساوی در سرکه بپزند پس مقداری نطرون و زرنیخ و براده آهن و کف دریا
در وی بیامیزند تا غلیظ شود پس موضع را نطرون بشویند و این دارو بر موضع بدان
موضع دراندازند مکرر طلا کنند و صبر کنند تا آبله کند پس آب آبله بیرون کنند و بگذارند

تا منشق شود پس دیگری بآن طلا کنند صفت طلاء آخر زرنیخ سیاه با مازو در سرکه بپزند و طلا کنند صفت
طلاء دیگر شیطرج نیم کوفته در روغن مورد بپزند و زرنیخ سوده در آن کنند و طلا کنند ابو الحسن بن یحیی میگوید
دفع داء الصدف و بهق دیدیم که بعضی را باین بهق علاج میکرد بخوبی باین صفت دادی زنجبیل فلفل
سفید خربق سیاه ابارج فیقرا مساوی در بارزد با شراب حل کرده سرشتی و حب کردی و شربتی
سه درم بود این طلاء و بعد شیطرج سرمه مازو و استخوان ماهی سوخته با سرکه طلا کردی و زرنیخ سرخ
با سرکه طلا کردی صفت تدبیر بهق سیاه نخست اگر قوت باشد فصد کنند پس استفراغ کنند
با دویه که سودا دفع کند چون حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و مانند آن پس از استفراغ اطریفل
افتیمون و معجون نجاح دهند و استفراغ بماء الجبن و افتیمون بغایت نافع است و حمام و جرب کردن
پاشنه پای بغایت نافع است صفت سفوفی که بهق و برص سیاه را زایل کند هلیله سیاه آمله شونیز
هلیله کابلی نیم هر روز سه درم بخورد و سه روز حمام با صبر زوفی از دانه کوفته ببرشتند و بخورند
صفت طلاء که نافع خربق سیاه خربق سفید آهک ناشسته مساوی با بترب حل کرده طلا کنند
تدبیری که بوی بغل و بوی ناخوش را سکون کند اگر بدن امتلاء باشد استفراغ کند و مکرر حمام
روند و جامهای پاکیزه پوشند و باب مورد و مطبوخ عام و مرزنجوش و برادسیب طلا کنند
و هرچه بانشیا ادویه که بوی عرق خوش کند چون سلیخه و گل سرخ و صندل بخورند صفت دوائی
که باشد ادویه عرق خوش کند مورد صندل سفید قصب الذریره پوست ترنج مرزنجوش
شاهسفرم اشنه برنج حمص کل واحد با مجموع سایده در حمام بر بدن و زیر بغل باشند صفت
قرصی که در بدن با ستعمال آید صندل سلیخه سنبل سنبل شب سادج هندی گل سرخ هر یک جزو
توتیا مرداسنگ هر یک سه جزو کافور نیم جزو کوفته بگلاب سرشته قرص سازند و در سایه خشک
کنند و بسایند و بر بدن پاشند صفت قرصی دیگر گل بکر بگل بغدادی سنبل سعد مرزنجوش
پنج هر یک ده درم بگلاب قرص کرده در سایه خشک کنند و در میان گل تازه نهند و بکار برند
صفت قرصی دیگر بار رحینی سنبل الطیب اظفار الطیب قسط هر یک دو وقیه ملح الحرم حبشی
اسفیداج مغسول هر یک نیم وقیه نرم سنبل رومی هر یک یک وقیه زعفران گل سرخ هر یک سه وقیه نرم سازند
ماء ورد

ماء ورد و زعفران شراب حل کرده بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک نموده بوقت حاجت نرم سوده
بپاشند صفت ادویه دیگر که در این باب بکار می آید مرداسنگ سفید بسایند و بگلاب بسرشته
قرص کنند و در میان گل تازه نهند و خشک کنند و باز بسایند و بکار برند و توتیا با آب عکس
خشک و بسایند و بگلاب و کافور بسرشته بکار برند صفت ادویه که در علاج شپش بکار آید بعد
از فصد و استفراغ و مداومت حمام و تغییر جامهای حریر و کتان در مالیدن بکار آید سماق
سماق با روغن زیت بر تن مالند زیبق جامه شبعانی با روغن زیت بوسانیا و درخت برز اناما
برگ حنظل برگ مورد بر سر و بر تن کشتا قصب الذریره دارچینی با روغن زیت با روغن
انجیر با روغن نرگس پوست بلیله زراوند عاقرقرحا بیخ خطمی جعده افتیمون مثل کرمان
تخم حرمل سفید فرزمانا صفت داروی مرکب اشبانی ماسیا سه درم قسط نیم درم بوره ده درم یک درم
نشاسته بوره کل کفت اهک و زرنیخ طلا کنند و شپش پیش این ادویه طلا کنند صفت
ادویه که بدن بآن شویند طبیخ ترمس طبیخ چغندر طبیخ کرنب طبیخ بوره کوکه طبیخ برگ سرو
و مانند صبر با کل سرشته آمیخته موز هم کا و قنفره بن با کل آمیخته مری بدان شستن
نافع بود صفت داروی قوی موبرج زرنیخ سرخ و بعد با سرکه و روغن زیت سایند بر سر و موی
طلا کنند صفت دیگر خربق سفید بوره برگ خرزهره با برگ حنظل با روغن زیت طلا کنند صفت
داروی دیگر کندش زرنیخ سرخ خردل زراوند طویل قنطاریون موکا و حمیشه طلا کنند صفت
داروی دیگر قنطاریون بنا زرنیخ با روغن سوسن در حمام طلا کنند صفت دیگر کندش موبرج
زرنیخ سرخ دو وکنند و ادویه که مذکور شد بعد از آن طلا کنند صفت داروی که درم جهت

پاشنه پای بعد از محافظت از خاک و شستن در حمام بکار آید به نرم کافته مازو نیم سایه
هلیله نمه در ظرف تنگ کنند صفت دیگر سفیداب اسرب با سفیداب ارزیز و روغن سنبل و موم
سرشته در ظرف تنگ کنند صفت موم عسل سایند بعد از حمام که صوف تر باشد بر شکاف کنند موم و
در کنند و اگر بر اصبع کنند بشاید صفت داروی جهت مرقین پاشنه است هر یک بیست درم روغن

شقاق الاصابع

بادام با روغن بنفشه با آب انگور سفید با شراب انگوری سفید کهنه بجوشانند مطبوخ افتیمون

استفراغ کند و بعد از استفراغ یکهفته دیگر روغن گاو دستور بخورند صفت داروئی که در طرد
رست از سرها بکار دارند شلغم را با آب بسرشند کنند و موم و روغن در هم آب کنند و بر خاکستر گرم
و طلا کنند و اگر شلغم بار نه کنند عوض روغن بجوشانند و ضماد کنند سود دهد صفت داروئی نفیس
طریقه بدن مرا که انگشتان مفلوج شده آن نرم سایند و ضماد کنند صفت معجونی بجهت فربهی بدن
بادام مغز پسته حبة الخضراء مغز فندق شاهدانه کوفته بعسل سرشته بنادق کنند چون
جوز یک درم تا سه درم هر روز یک عدد از آن بخورند و اگر شراب خوار بود از عقب آن قدری شراب بخورند
صفت حسوی معتدل بجهت فربهی نخود سفید [illegible] بجوشانند تا [illegible] بخورند و [illegible] کنند
از آن بخورد و [illegible] و کند [illegible] بگیرند و [illegible] کنند گندم و [illegible] شکر [illegible]
بپزند و اندکی [illegible] داخل کنند چون پخته شد تا [illegible] کوفته شکر در آن کنند و مقداری [illegible]
تازه داخل کنند و بجوشانند تا قوام گیرد بعد از آن [illegible] بخورند و اگر [illegible] تخم خشخاش
و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته اضافه کنند بهتر باشد صفت جوارشی فربه کننده [illegible]
زراوند مدحرج کبابه حبة الخضراء [illegible] سرخ [illegible] شاهدانه [illegible]
پسته نخود مغز بادام [illegible] مساوی [illegible] مجموع [illegible]
بریان [illegible] روغن گاو [illegible] بعسل سرشته شربتی بجهت [illegible] قدر [illegible]
و از میان [illegible] تخم مرغی صفت حسوی فربه کننده [illegible] آب [illegible]
تا [illegible] روغن گاو [illegible] بجوشانند [illegible]
بخورند صفت قرصی فربه کننده [illegible] از سموم
[illegible] روغن بادام [illegible] با روغن بادام علاج کنند و اگر احداث
التهاب و عطش و حمرت وجه و [illegible] و اضطراب کرده باشد از سموم حار
با یخ و [illegible] و گلاب [illegible] و روغن گل و [illegible] کافور [illegible] علاج
کنند و بعضی اوقات [illegible] باشد [illegible] احتیاج [illegible] و اگر احداث [illegible]
و [illegible] و [illegible] کرده باشد از سموم بارده است [illegible] شراب [illegible]

شمس البدن

معالجه مسمومات

و دواء

ودواء الحلتیت علاج باید [illegible] از خواب و کم خوردن [illegible] و ماندن بدن و [illegible]
حار بالفعل و [illegible] و اگر احداث ضعف و غشی و ذهول و سقوط نفس کرده باشد
از سموم قاتله بصورت نوعیه است بتریاق فاروق و مثرودیطوس و دواء المسک و ماء اللحم
و شراب [illegible] علاج باید کرد صفت تریاق [illegible] و مثرودیطوس و تریاق اربعه که [illegible]
سموم بکار آید صفت تریاق الطین که در جمیع سموم بکار آید گل مختوم حب الغار مساوی کوفته
بروغن گاو و [illegible] بعسل سرشته معجون سازند صفت تریاقی که نفع آن عام است جمله
جانوران زهرناک و جمیع ادویه سمی را سود دارد شونیز تخم [illegible] اسفند [illegible] هر یکی ده درم
[illegible] هر یک یک درم [illegible] سه درم بعسل سرشته شربتی یک
باقلا با شراب بدهند صفت معجونی که از جمیع جانوران را سود دهد افیون
هر یک یک درم فلفل یک درم [illegible] زراوند مدحرج هر یک سه درم [illegible] اسفند
هندی هر یک یک درم شونیز پنج درم [illegible] سه درم [illegible] کوفته بیخته با آب
[illegible] کوفته [illegible] و بعسل سرشته معجون سازند شربتی
یک مثقال با شراب بدهند صفت [illegible] یا [illegible] تخم شلغم [illegible] فلفل
سفید و سیاه دارفلفل [illegible] انیسون [illegible] اسارون [illegible]
درم [illegible] هر یک [illegible] درم بعسل سرشته شربتی یک باقلا با شراب بدهند صفت
داروئی دیگر [illegible] حب [illegible] هر یک سه درم [illegible] هر یک [illegible]
مدحرج [illegible] سیاه [illegible] زعفران [illegible]
بعسل سرشته شربتی یک باقلا صفت [illegible] که [illegible] جانوران عموما نفع دهد نفط
و [illegible] روغن گاو [illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] که زنده باشد [illegible]
[illegible] سرکه [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] صفت دواء الحلتیت که در سموم

کار آید مرسداب قسط فوتنج فلفل عاقرقرحا فربیون از هر یک مساوی حلتیت ربع جمیع با عسل معجون سازند
صفت تدبیر بیش خورده از خوردن بیش ورم لب و زبان و سرخی چشم و تدارک غثی و دوار و صرع و تحیر سبل
بطبیخ تخم شبت و سمن عتیق قی کنند بعد از آن جهار عقیه طبیخ صفت لبوب با دوا و المثل بخورد و فادزهر
بزنند تریاق بزرگ و مثرودیطوس نافعست و فلفل و مرکب با سمن تریاق الاربعه هم چنین
صفت تدبیر ذراریح خورده از خوردن آن مغص و تقطیر و وجع شدید در مثانه و قی حمه
و احتباس بول و ورم قضیب و غثی و خفقان و التهاب و حرقت فم و تب و اختلاط ذهن ظاهر شود قی کردن
با آب گرم و روغن شیره و شیر خوردن و ادهان ... آب بربوا لعابهای نرم و آب گوشت و شیره خرفه
و ادهان بارده و تقطیر یاسمن بیض و روغن گل با احلیل علاج کنند صفت تدبیر موسیرج خورده
از خوردن موسیرج عوارض ذراریح ظاهر گردد و علاج هر دو یکیست صفت تدبیر ... خورده
از خوردن آن قی مره صفرا و خضرا و سعفت عین و تنجی ... بسیار ظاهر شود قی کردن
با آب گرم و روغن شیره علاج کنند صفت تریاق مخصوص بان طین مختوم حب الغار و لبن
بحری و انفحه الارنب جهار جزو تخم سداب و ... یک جزو کوفته بیخته بعسل معجون سازند
شربتی نیم درم با آب گرم بدهند اگر قی کنند اعاده کنند و بعد از آن بعلاج ... علاج کنند
صفت تدبیر افیون خورده از خوردن آن سبات و کثرت عرق و ... عقل و ... جشم و حکه
الطراف و خارش بدن عارض شود و بعضی اوقات بوی افیون از دهان و بدن او ... قی کردن
با آب که در آن شبت و تخم ترب و عسل و نطرون ... و حقنه حاره و خوردن شرابی که در آن
دارچینی و عاقرقرحا و حب ... کوفته کرده باشند و تنجی ... و تعطیس ...
از خواب و خوردن تریاق اربعه و سنجرنیا علاج کنند صفت تریاق خاصه آن ... فلفل
حلتیت ... مساوی کوفته بعسل سرشته ... بخورند و بعضی با شراب بخورند و مالیدن
روغنها گرم ... روغن ... نفعی تمام دارد صفت تدبیر شوکران
خورده عوارض آن ... عوارض افیون خورده است تا با ... جشم و ... اطراف و تشنج و سکسکه
و علاج آن مثل علاج افیون خورده علاج کنند صفت تدبیر ... مثل خورده از خوردن

کل واحد

کل واحد دار ... و سکر و ... و سبات شدید ... علاج افیون ... مثقول
شوند صفت تدبیر فطر و کماة عارض افتد ... و ... و ضیق النفس و ... و عرق ... عشی
قی کردن با آب ترب و عصیر ... و ... و سکنجبین ... و ... و خوردن شراب صرف ... الرماح
با سکنجبین ... با آب ... جوب ... با عسل و ... بلطف و استعمال
حاره علاج کنند و بعد از آن تریاق اربعه و سنجرنیا و ... با شراب با آب ... هندی
صفت تدبیر ... تدبیر ... خورده از عوارض آن ... و ... بول و خشکی دهان و
نفس و ثقل لسان و ورم ... طبیخ شبت و ... قی کنند ... مسهل ... فم
دارند و حقنها ... و شراب صرف عتیق و ... بدهند صفت تریاق
... طبیخ ... مساوی کوفته ... مثقال با ... شراب و ... طبیخ
کردن بدهند صفت تدبیر ... خورده از خوردن آن ... و استرخای اعضا
و ... و ... و ... و تمدد عارض شود ... العسل و ...
فی ... و ... العسل بدهند بعد از آن ... و ... سابیدهند
با ... العسل بدهند صفت تدبیر ... و ... و ... از خوردن کل واحد ... و ...
امعا عارض شود ... از خوردن ... و ... و ... و ... بول و اسهال ...
... حادث شود ... آب گرم و روغن ... خوردن علاج کنند بعد از آن ... بیخ
و شیره ... و ... بدهند صفت ادویه طارده سموم با ...
در ... گربه و ... و مرغابی و ... و ... بیت ... دارند
و در ... بیخ ... و ... زنند و ... ببندند و ... و ...
بر ... صفت ... بسوزانند و ... کوزن
و ... و ... و ... و بازرد ... و ... بسایند
بپاشند و ... صفت ... عقرب ...
و ... و ... و ... جوب ... و کتان و ...

طرد البق

بپاشند صفت داروئی که کیک بگریزاند اگر حنظل در آب کنند و آن آب را در خانه بپاشند کیکها بگریزند
یا بگریزند و طبیخ علیق هم چنین باشد و اگر خون بز کوهی در زمین کنند کیکها آنجا جمع شوند اگر بیخ
خار پشت بجوشانند کیکان بر آنجا جمع شوند و از بوی گوگرد و خر زهره بگریزند صفت داروئی
که دخان پشه را بگریزاند پوست صنوبر و علقا و نیس شونیز بهم مویز شاخ گوزن گوگرد
مقل ازرق کافور و اگر طبیخ شونیز یا طبیخ حنظل یا اسفند یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب یا طبیخ
ترمس در خانه بپاشند پشه بگریزد صفت ادویه که مالیدن آنها بر بدن حشرات و هوام را
را دور کند مغز جوز کوفته با سرکه در روغن زیت جوشانیده و صبر در روغن زیت
جوشانیده شاخ سوخته با حب الغار یا برنج بگشت یا قیصوم و بیخ حنظل و دروق
و صبر و بیخ حنظل با بعضی کوفته در روغن زیت جوشانیده بر بدن مالند صفت

لدغ العقرب

تدبیر لدغ عقرب آن که چون عقرب موضعی را ورم کند و صلب باشد و درد جمیع بعضی اوقات حرارت
و بعضی اوقات سرما احساس کند و اضطراب و ضعف قلب و غشی و عرق سرد و استرخا پدید آید
که بالای موضع لدغ را محکم ببندند و بر آن الکتان و کبریت و زرد و نمک و علک البطم ضماد کنند و برگ
و موضع را تکمید کنند و کاوزبان و حلتیت و سیر و عاقرقرحا بخورند و تریاق
فاروق و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تجربه نافعست و سیر کوفته با شراب سه درم
بخورند و بعد از زخم ساعت شراب بدهند و گرم بپوشانند تا عرق کند صفت
تریاق خاصه که در سم هر عقربی که ضربان بگزد و بدن ... کند نافع است ... کوفته
با لخمر و با ... سه درم با شراب بدهند صفت تریاق دیگر حاوی سیر
... فلفل سفید مساوی با سیعه سایله با اصل با خاصه سرشته بخورند
صفت تریاق دیگر بیخ حنظل کبر افسنتین زراوند طویل و مدحرج ... مساوی سه
طفل را ... صفت دارو دیگر
... مساوی ... دو درم با شراب بدهند صفت دیگر زراوند طویل
عاقرقرحا مساوی با عسل سرشته شربتی دو درم ... سم ... بیخ حنظل ... بدهند
درحال

درحال درد ساکن شود و گفته اند که اسنان کوفته بریان بر روغن گاو سرشته ... نقل
بعد ... صفت ادویه که مالیدن آن سود دهد عقرب ... گزیدم است که طلا و ضماد کنند و اگر ...
... و ضمادها ... مجرب است و ضماد ... مجرب است ... و ...
... گوگرد زرد با ... و علک البطم ضماد کردن سود دهد و الاحسن ... ماده
... سرکه طلا کردن ... نافع ... گوشت ماهی شور ... با روغن گاو کرم کرده ضماد
کنند ... کندم با سرکه ... درحال درد ساکن شود ... و طبیخ البول ... است که دراین

الجرار

باب ... صفت تدبیری که در لدغ عقرب ... بکار آید از لدغ ان ورم کند
و ... و بعضی اوقات ... طبیعت ... بگذارند ... سم
و بعضی اوقات ... کنند ... فواکه حامضه ... و ...
... ترش باشد حقنه کنند و اگر زبان ورم کند ...
... کنند صفت تریاق خاصه از ...
مساوی کوفته بیخته سه کف بر ... اندازند صفت تریاق عسکری که در ... بکار آید ...
صفت تدبیری که در رتیلات بکار آید رتیلا انواع بسیار است ... مصر
عظیم است که مشابه ... است که ... و ورم موضع
... و بعضی اوقات ... و در اکثر اوقات خضرت موضع و از نوعی سرخ رنگ ان ...
میرسد ... که ... شود و از قسم سیاه ... بسیار ... و رعشه
حادث میشود و از قسم سفید ... و ... حادث میشود و از قسمی
که ... مشهور است ... ان خطوط ... است ... و ...
... که ... قلیل ... شدید و رعشه بسیار و عرق ...
... میرسد و بعضی اوقات ... و علاج جمیع ... موضع ...
سم ... شعله ... گرم ... و ... ان ... و ...
گرم ... و ... با ... گرم ضماد کنند و شونیز ... کوفته

سفوف نمایند و دواء المقلیثا که در سموم بار ده مذکور شد بدهند صفت تریاق مخصوص برتیل

فلفل سفید زراوند ابرسا انیسون عاقرقرحا نعنع حرمق ساده کون حبی [illegible] نطرون

لقلاع الرمان انفحه مرکوش حاشا حبی سرطان نهری میعه عصاره خشخاش حب بلسان هر یک یک جزو

کوفته بعصاره کبر سرشته قرص سازند شربتی یک مثقال با شراب بدهند و بعضی فقط

تخم سوسن سفید و حب بلسان تخم سداب قوقی و جوز [illegible] تخم کرنب هر یک درم با عسل سرشته

شربتی یک جزو با شراب کهنه بدهند صفت داروی سرطان بگیرند سرطان نهری زنده در روزی که آفتاب

در اسد باشد و زنده در دیگ مسین کنند و در تنور گرم نهند تا بریان شود چنانکه توان سائید

ازین سرطان محرق جزو کند هر یک جزو شربتی در اول یک ملعقه با آب و روغن گاو و بعد از چند

روز شربتی دو ملعقه و هر چند روز بیفزایند تا چهار ملعقه و سرطان بریان کرده با

[illegible] که انگور آن سفید باشد مجرب است صفت [illegible] جند بیدستر شربتی چهار ملعقه با شراب

[illegible] و [illegible] نافع کند چنین نفع دهد و داغ بزرگ باشد و بعضی بعد از آن گفته

[illegible] سکنجبین و اگر [illegible] کنند که آب داده شود و شراب ممزوج با آب [illegible]

سودمند است صفت دواء [illegible] که در وقت سود دهد طین البحیره که از اسکندریه آرند

[illegible] حب الغار جند بیدستر هر یک چهار مثقال حب الغار هر یک هشت مثقال با

سرشته شربتی یک مثقال بدهند صفت دواء الذراریح که درین باب بکار آید جهت دراز بگیرند

ذراریح دست و سر و پای [illegible] عدس مقشر [illegible] و زعفران سنبل قرنفل دارچینی

هر یک [illegible] سرشته قرص سازند هر یک [illegible] شربتی [illegible] بدهند [illegible]

[illegible] با صاحب بول کند و اگر بعد از آن شربت [illegible] روغن بادام

[illegible] بدهند صفت دواء الذراریح نسخه دیگر بگیرند ذراریح [illegible]

تا سه [illegible] خشک کند [illegible] عدس مقشر [illegible] قرص کنند شربتی [illegible]

با آب [illegible] با شراب بدهند [illegible] داروی دیگر سرطان نهری جند بیدستر

هر یک [illegible] درم [illegible] گل مختوم دو درم کوفته سفوف کنند شربتی سه درم

صح

مرفوع [illegible] جند بیدستر [illegible]
نیم وزن سرطان باشد و اگر [illegible] صح

صفت [illegible]
گفته [illegible]
[illegible]

بچه سه درم شام [illegible] و آب دادن مشربه از پوست کفتار بسازند و آب در وی کرده

بخورند و اگر آب در کوزه یا در قدح چوبین کنند و به پوست کفتار بپوشند روا باشد

و اگر مشربه از پوست سگ دیوانه سازند و آب در آن کنند و به پوست کفتار

بپوشند نیز باشد و گروهی گفته اند نایژه سازند و سر آن در حلق آن نهند

[illegible] سر نایژه چون مشربه باشد که آب در وی کنند و به دهند

بعضی ادویه که درین باب بکار آید [illegible] طین مختوم با شراب نافعست و منفعت [illegible]

با شراب عجیب است و خوردن و ضماد کردن سود دهد و بعضی گفته اند [illegible] داروی [illegible]

[illegible] نافعست و چشم سرطان [illegible] سگ در آب و خون سگ دیوانه [illegible]

و جگر آن [illegible] کرده خوردن همچنان نفع دهد و ترس آب از وی ببرد صفت تریاق الافاعی

که بعد از تنقیه کردن نیز [illegible] شراب و اگر [illegible] حمام [illegible] باشد [illegible] که بجای آن باشد

[illegible] فلفل چهار درم پوست [illegible] زراوند [illegible] شراب [illegible]

شربتی [illegible] روغن گاو و خاصه کهنه شده نافعست خوردن آن و اگر باشد

که [illegible] خوردن آن [illegible] و نگذارند که بخوابد و حرکت

فرمایند و بعضی اوقات حمام برند تا عرق کند [illegible] حمام [illegible] خصوصا

[illegible] ضماد کنند و طبیخ [illegible] مجرب است و گوشت

[illegible] سود کرد [illegible] ضمادی که قبل از ورم کردن [illegible]

الغافث [illegible] دقیق [illegible] و آمیخته بشراب سرشته ضماد کنند

و هم چنین مرغ خانگی زنده [illegible] ضماد کنند نفع دهد و گوشت افعی و [illegible]

نیز سود دهد و روغن غار و طبیخ [illegible] طلا کردن سود دهد صفت تریاق فاروق

[illegible] که درین باب نفع دهد مذکور شد خاتمه در اوزان و مکاییل

[illegible] که قدمای یونان ذکر کرده اند بکن

وسبع درهم است و وزن طلا صد و هشتاد و نه مثقال و رطل بغدادی دو رطل و باستار چهار سیر و یا یکوقیه
بیست و چهار وقیه رطل بغدادی دوازده وقیه است و باستار بیست سیر ده مثقال بود و یک درهم
صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم من رومی بیست وقیه من انطابیقی
و مصری شانزده وقیه وقیه بوزن نقره ده درهم و پنج سبع درهم و بوزن طلا هفت مثقال و نیم است و استار
بوزن نقره شش درهم و سه سبع درهم و بوزن طلا چهار مثقال و نیم بعضی گویند بل استار شش درهم
و دو دانگ است و تحقیق آن است که شش درهم و سه سبع بل استار است استار اسب الناطل دو وقیه
است اما ابو الفرج صاحب مفتاح الطب میگوید النیطل . . . .
هف
هفت درهم است و نزد بعضی ده استار الهاشمی بیست و پنج استار است دورق دو قسط است قسط
چهار رطل است بعضی گفته اند قسط بیست وقیه است و گفته اند وقیه دوازده درهم است
قسط عسل نزد اهل یونان یکوقیه است و نزد بعضی یک رطل و نیم و دوازده وقیه و در کناش
ساهر قسط عسل دو رطل و نیم است دورق انطابیقی هشت جرهن است جرهن شش
قسط است رومی قفیزی بیست و پنج من نیز گفت و این هشت مکوک باشد مکوک بیست
و چهار کیله بود کیله سه صد درهم و کری بود ابریق پنج رطل است قوطولی نه وقیه است
سکرجه مطلق شش سیر و نیم است سکرجه کوچک سه وقیه است جرجه مطلق بیست و چهار
قسط است مطهیس جرجه کوچک است چهار قسط است قنطار صد و بیست رطل است
الاهرن ده من است طالنیفون صد و بیست و پنج رطل است بارطال دوازده وقیه و سبع
طوطون نه وقیه است جم حبن قوطولی قوطولی هفتاد و دو مثقال است الکوز شش قسط است
الکوب سه رطل است درهمی یک مثقال است و نزد بعضی یک درهم سدقه یک درهم نزد بعضی یک مثقال
الجوزه السلطیه یک مثقال است النواة دو دانگ نیز نصف زنه ما یکدانگ و نیم است یا دو دانگ
سامرتا ده من و نیم است اوثوله سه قیراط است حاما الکبیره مثقال سه مثقال است
حاما الصغیره دو مثقال الملعقه از مجون و عسل چهار مثقال است و از ادویه ها یکمثقال

خزنیه

خزنیه شامیه بلغت اطاست قیراط چهار جو است الترمسه دو قیراط است اما اقلا یونانیه بیست و چهار جو است
اما اقلا مصریه چهل و هشت جو است الحزنه المطلقه نه درهم است و نزد بعضی چهار مثقال است
الحزنه المکیه شش درهم است جوشی دانگی است بوزن طلا کسوهان هم وزن است
دو نیم دانه جو نیز هشت قیراط است و هم یک ثانه هشتده درهم است مسطرون کبیر سه وقیه است
مسطرون صغیر شش درهم است کمه در کناش اوطیس میگویند یک دانگ و نیم است یا دو دانگ

تمت بالخیر فی یوم یکشنبه ۲ شهر
۱۲۳۵
رمضان المبارک سنه

نسخه ملح آب به ترش آب به شیرین بگلاب بجوشانند با تش ملایم تا نصف
یکوقیه یکوقیه یکچهاریک
آنگه بیخ یکچهاریک قند سفید داخل نموده بقوام آورند مصطکی قاقله طرحینی بوست
اترج صندل سفید عود صندی زعفران از هر یک یکدرهم کوفته بیخته داخل کنند که سرد
نرخته باشد و در وقت اندازید و هر ساعة بدست مالند تا اجزا شیر بهم شود و تمام
برو دقیقه از وقیه اثری نماند و بعد از آن کیسه را بیرون آورند و عسل بجوب یکدانگ
ورق طلا و ورق نقره هر کدام ده عدد داخل نمایند شربتی یکمثقال

صفت حلوای چوب چینی قرنفل دارچینی زرنباد زنجبیل دارزیانه انیسون

نانخواه سورنجان چوب چینی مغز چلغوزه مغز نارجیل سعد کوفی
کوفته بیخته آرد گندم یکچهاریک روغن گاو و عسل مصفی بقدر حاجت قند سفید
یکوقیه علی الرسم مرتب سازند

سفوف الجبار نافع اسهال خون کبد و کبد و معده را و جگر را قوت دهد دم الاخوین
۲ دانک

کل ارمنی بخ الجبار طراثیث صمغ عربی بریان نشاسته
یک دانگ و نیم ۴ یک دانگ و نیم یک دانگ یک دانگ

کثرا زعفران افیون
یک دانک طرح طرح کوفته بیخته سفوف سازند

سفوف الجبار قسم دیگر حب الآس مامیثا مصطکی سلیط شاه بلوط
خرنوب عود هندی دانه مورد الجبار نخاس پوست سیرون ... از هر یک
ده مثقال کوفته بیخته سفوف
سازند

مرهم عظیم النفع از مجربات جمیع حکما
جهت جراحات تعفینها از هر قسم که بوده
باشد عنبر روت مرداسنگ سفیده
مرداسنگ زرد سفیداب قلعی
۲ ۲
روغن بنفشه بادام موم سفید
سفیده تخم مرغ ادویه را نرم
عدد
صلابه نموده علی الرسم مرهم سازند

مرهم جهت شقاق مفعد
مرداسنگ هفت مثقال خبث نقره
ده مثقال و نیم از هر یک سوخته
قلیمای نقره هر یک هفت مثقال
کوفته بیخته بروغن گل سرخ بخاده مثقال
و مغز ساق گاو تازه ده مثقال علی
الرسم مرهم سازند

نسخه روغن نخ صنفا که بواسطه زخم یا آغوب
ترنجبین اصل السوس چوب زرشک چوب کاج پوست خار معیلان فندق
۳ ۶ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۰ و نیم

چوب گز چوب ابنوس برگ شفا چوب بقم جوز کما زرنبانک
۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱ و نیم ۱ و نیم

کمات زند هو صمغ سریج اشق زوفا بلغال مرهیان مقد
۱ و نیم ۱ و نیم ۳ ۲ ۱ و نیم ۳ ست
جدوار ... روغن کنجد هزار و دویست ... نسخه اجزای جوشانیده ۱
۳ ۲ شانیده
مجموع را چهار من آب ماتی ... جوشانیده تا ربع بماند و بعض ادویه که مجو
فی است با روغن و برگ نیم اضافه نموده چندان بجوشانند که آب برود
و روغن بماند پس صاف نمایند و در ظرف خوب نگاه دارند نافع باد

علاج ... ناصر انار کلنار ناصلی ... فلفل
۲ ۲ درم درم
خصیة الثعلب گرفته بعسل بیامیزند و قدر یکبند مخلوط
درم و حب ... پانزده کوفته سرمان
کرده بخورند

[illegible] ... کاندر ... ادویه
... عود ... زرنیخ ...
[illegible] ... سرکه ... یعقوب ... اعمال ...

عرق نسخه	بهار نارنج	پنج سنبله	صبر	صندل سفید	علقصه	آسه	
تکمیل	م	م	م	م	م	م	
نا نعنک	بنفشه	گل سرخ	گل قرمز	گل سنگی	زنبق	نعناع	
م	م	نیم من	م	نیم	ا عدد		
یاسمن سفید	بهار سفید	بهار زرد	سعد کوفی	سنبل الطیب			
م	م	م	م	م			
سنبله	زنجبیل	عرق بهار	گلاب خوش	صندل	عنبر اشهب		
م	م	۱۲ م	ع		مثقال		

علی الرسم عرق کشند

دستور کرمی عرق چوب چینی

چوب چینی صد مثقال قرنفل پنجاه مثقال سنبله چهل مثقال دواله بیست مثقال
سقاقل بیست مثقال سادج هندی پنجاه مثقال اکر ترکی ده مثقال فلفل
چهل مثقال زرنباد پنجاه مثقال جوز بوا بیست مثقال بسباسه بیست مثقال
زعفران یکمثقال نبات سفید چهل مثقال عرق گاوزبان صد مثقال
ابریشم صد مثقال رب به و سیب دویست مثقال گلاب چهارصد مثقال
عرق بید مشک سیصد مثقال عنبر اشهب دو مثقال مشک یکمثقال

نسخه ... عرق کشند

[illegible]